



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوة والسلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



جہاد امام سجادؑ

مجلس شورای اسلامی ایران
مرکز تحقیقات اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جهاد امام سجاد علیه السلام

نویسنده:

محمد رضا حسینی جلالی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	جهاد امام سجاد علیه‌السلام
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	پیشگفتار مترجم
۱۳	شیوه‌ی امامان شیعه، بهترین الگو برای انسان‌ها
۱۳	امام سجاد پیشوایی نمونه در همه‌ی رفتارهای انسانی
۱۴	پیشگفتار مؤلف
۱۴	اشاره
۱۴	چرا این کتاب؟
۱۶	پیش درآمد
۱۶	امامت و بایستگی‌های آن
۱۶	اشاره
۲۱	خلاصه‌ی پژوهش
۲۲	امامت امام زین‌العابدین
۲۲	اشاره
۲۲	دیدگاه زیدیه
۲۴	دیدگاه اهل سنت
۲۴	اشاره به امامت امام سجاد
۲۶	دوران‌های مبارزه در زندگی امام سجاد علیه‌السلام
۲۶	اشاره
۲۶	در کربلا
۲۶	اشاره
۲۷	نشانه‌های جهاد در سیره‌ی امام سجاد

۲۹	در اسارت
۲۹	اشاره
۳۰	خطبه‌ی امام سجاد در مجلس یزید
۳۴	در مدینه
۳۴	اشاره
۳۴	بازگشت امام سجاد و مسئولیت‌های سنگین او
۳۵	اقدام بی‌نظیر
۳۷	واقعه‌ی حره
۴۰	مسئولیت رهبری
۴۲	مبارزه فکری و علمی
۴۲	اشاره
۴۳	قرآن و حدیث
۴۳	اشاره
۴۴	همراه با قرآن
۴۶	اندیشه و عقیده
۴۶	اشاره
۴۶	عقیده‌ی جبر
۴۸	عقیده‌ی تشبیه و تجسیم
۴۹	کمدی ارجاء
۵۰	امامت و ولایت
۵۲	دامن زدن به مسأله خلافت شیخین
۵۷	نماز گزاردن با مخالفان
۵۷	شریعت و احکام
۵۹	بازسازی کعبه‌ی معظمه

۶۰	مبارزه‌ی اجتماعی و عملی
۶۰	اشاره
۶۱	اخلاق و تربیت
۶۱	اشاره
۶۱	گذشت، یکی از نمونه‌های اخلاق زیبای امام سجاد
۶۷	اصلاح و امور دولت
۶۸	مبارزه با فساد
۶۸	اشاره
۶۸	مبارزه با تعصب و نژادپرستی
۷۰	مبارزه بر ضد فقر
۷۱	اشاره
۷۲	شیوه‌ای دیگر در تأکید بر مبارزه با فقر
۷۳	مبارزه با برده‌داری
۷۵	کتاب رساله‌ الحقوق
۷۷	تعهداتی بی‌نظیر در زندگی امام سجاد علیه‌السلام
۷۷	اشاره
۷۸	زهد و عبادت
۸۸	گریستن بر سرور شهیدان
۹۱	دعا
۹۲	هدف و درونمایه‌ی صحیفه‌ی سجادیه
۹۲	هدف صحیفه
۹۴	محتوای صحیفه‌ی سجادیه
۹۴	اشاره
۹۵	دعای امام برای مرزداران

- نیایش در خواست باران پس از خشکسالی ۹۸
- مواضع سرنوشت‌ساز امام زین‌العابدین علیه‌السلام ۹۹
- اشاره ۹۹
- موضع امام سجاد نسبت به ستمگران ۹۹
- موضع امام سجاد نسبت به یزید ۱۰۰
- موضع امام در برابر عبدالملک بن مروان ۱۰۰
- موضع امام در برابر هشام بن عبدالملک ۱۰۳
- موضع امام در برابر عمر بن عبدالعزیز ۱۰۴
- موضع امام نسبت به یاران ستمگران ۱۰۷
- اشاره ۱۰۷
- رساندن اندرزها به گوش زهری از طریق مناجات ۱۰۹
- هشدارهای خصوصی ۱۰۹
- کوچک و سبک شمردن ۱۱۰
- تکذیب چاپلوسی‌های او ۱۱۰
- نامه‌ای که امام خطاب به زهری نوشت ۱۱۰
- موضع امام نسبت به حرکت‌های مسلحانه ۱۱۲
- اشاره ۱۱۲
- رفتار او با جنبش حره ۱۱۳
- فتنه‌ی ابن‌زبیر ۱۱۳
- موضع امام سجاد در برابر دیگر جنبش‌ها ۱۱۴
- دستاوردهای پژوهش ۱۱۷
- اشاره ۱۱۷
- وضعیت امروز شیعه ۱۱۹
- پیوست‌ها ۱۲۰

۱۲۰	رساله‌ی حقوق از امام سجاد به روایت ابوحمزه‌ی ثمالی
۱۲۰	شناخت رساله حقوق
۱۲۰	سند رساله
۱۲۰	منابع رساله
۱۲۱	مجموعه‌ی اسناد
۱۲۱	سند صدوق در الخصال
۱۲۲	سند صدوق در الأمالی
۱۲۲	سند نجاشی
۱۲۲	سند صدوق در الفقیه
۱۲۳	درونمایه‌ی متن
۱۲۳	اشاره
۱۲۳	دلایل ضرورت وجود «حق حج»
۱۲۵	اختلاف نسخه‌ها
۱۲۵	متن برگزیده‌ی ما
۱۲۶	نسخه‌های رساله
۱۲۶	سند ما به روایت رساله‌ی الحقوق
۱۲۷	متن رساله‌ی حقوق
۱۲۷	مقدمه
۱۲۸	اینک تفصیل حقوق
۱۲۸	حق خدا
۱۲۸	اما بزرگترین حق خدا بر تو
۱۲۸	حقوق اعضای بدن
۱۲۸	اشاره
۱۲۸	حق زبان

۱۲۹	حق گوش
۱۲۹	حق چشم
۱۲۹	حق دست
۱۲۹	حق پا
۱۲۹	حق شکم
۱۲۹	حق شرمگاه
۱۲۹	حقوق کارها
۱۳۰	اشاره
۱۳۰	حق نماز
۱۳۰	حق حج
۱۳۰	حق روزه
۱۳۰	حق صدقه
۱۳۰	حق قربانی
۱۳۱	حق عموم کارها
۱۳۱	حقوق پیشوایان
۱۳۱	اشاره
۱۳۱	حق فرمانروا
۱۳۱	حق استاد
۱۳۲	حق مولا
۱۳۲	حقوق ملت
۱۳۲	حق ملتی که بر آنان حکومت داری
۱۳۲	حق دانش پژوهان
۱۳۲	حق کسانی که تحت اختیار تواند
۱۳۳	حقوق خویشاوندان

- ۱۳۳ حق مادر
- ۱۳۳ حق پدر
- ۱۳۳ حق فرزند
- ۱۳۴ حق برادر
- ۱۳۴ حقوق دیگران
- ۱۳۴ حق مولایی که تو را آزاد کرده است
- ۱۳۴ حق غلام آزاد کرده‌ات
- ۱۳۴ حق احسان کننده
- ۱۳۵ حق مؤذن
- ۱۳۵ حق امام جماعت
- ۱۳۵ حق همنشین
- ۱۳۵ حق همسایه
- ۱۳۵ حق همراه
- ۱۳۶ حق شریک
- ۱۳۶ حق مال
- ۱۳۶ حق طلبکار
- ۱۳۶ حق معاشر
- ۱۳۶ حق مدعی
- ۱۳۷ حق مدعی علیه
- ۱۳۷ حق مشورت کننده
- ۱۳۷ حق مستشار
- ۱۳۷ حق اندرز خواه
- ۱۳۷ حق اندرز گوی
- ۱۳۸ حق سالخورده

- ۱۳۸ حق خردسال
- ۱۳۸ حق سائل
- ۱۳۸ حق کسی که چیزی از او درخواست می‌کند
- ۱۳۸ حق کسی که خدا به دست او تو را خشنود کرده است
- ۱۳۹ حق آن که واسطه‌ی تقدیر بد بوده و از گفتار یا کردارش بدی به تو رسیده است
- ۱۳۹ حق همکیشان
- ۱۳۹ حق ذمیان (یهود و نصارا و مجوس که در پناه اسلام زندگی می‌کنند)
- ۱۳۹ گزارش کوتاهی از مسابقه‌ی فکری درباره‌ی امام زین‌العابدین علی بن الحسین
- ۱۴۰ پاورقی
- ۱۵۲ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

جهاد امام سجاد علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: جهاد سیاسی امام سجاد علیه السلام / محمدرضا حسینی جلالی، ۱۳۲۴؛ ترجمه موسی دانش. مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی: آستان قدس رضوی، موسسه چاپ و انتشارات، ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری: ۳۴۷ ص. شابک: ۴۱۵۰۰ ریال: ۵-۵۸۳-۴۴۴-۹۶۴-۹۷۸ یادداشت: چاپ دوم. یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۳۵] - ۳۴۷؛ همچنین به صورت زیرنویس. موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق - سرگذشتهنامه شناسه افزوده: دانش، موسی، ۱۳۳۷، - مترجم شناسه افزوده: بنیاد پژوهش‌های اسلامی شناسه افزوده: آستان قدس رضوی. موسسه چاپ و انتشارات رده بندی کنگره: BP۴۳/ح۴۵ ج۹۰۴ ۱۳۸۸ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۴ شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۲۵۹۳۳

پیشگفتار مترجم

شیوهی امامان شیعه، بهترین الگو برای انسان‌ها

انسان، موجودی است جوینده و بالنده که می‌خواهد خویشتن را به قله‌ی کمال انسانیت برساند. اما از کدام راه باید برود و چگونه می‌تواند این راه را پیماید؟ او برای رسیدن به این هدف سترگ به طور یقین نیاز به یک الگو و مرشد دارد. ما بر این باوریم که امامان شیعه، بهترین رهبر و شیوه آنان بهترین الگو، برای انسان‌های جوینده‌ی کمال است، خواه در زمینه‌ی فکری، خواه در زمینه‌ی عبادی و خواه در زمینه‌ی اجتماعی و سیاسی چه، شیوه‌ی آنان هم شیوه‌ی متفکرانه، سیاستمدارانه و انسان دوستانه است و هم صواب بودن آن محرز و بدون خدشه است، زیرا این امامان، معصوم و به دور از خطا هستند.

امام سجاد پیشوایی نمونه در همه‌ی رفتارهای انسانی

از جمله ویژگی‌های امامان شیعه، آن است که هر کدام دارای شخصیت چند بعدی و در همه‌ی رفتارها و صفات عالی انسانی و اسلامی، نمونه‌اند. یکی از این امامان معصوم، امام سجاد علیه السلام است. متأسفانه تاکنون بسیاری از گویندگان تنها به یکی از ابعاد شخصیت آن حضرت پرداخته‌اند، یعنی زهد و عبادت، در حالی که امام سجاد علیه السلام فقط در زمینه عبادت، مقتدا نیست، بلکه افزون بر آن در زمینه‌های مختلف فردی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و علمی نیز سرآمد و مقتداست که شایسته است گویندگان و نویسندگان به بررسی همه‌ی ابعاد شخصیت او بپردازند. یکی از ستم‌هایی که بر آن حضرت رفته، آن است که او را به عنوان رهبری معرفی کرده‌اند که از سیاست کناره‌گیری [صفحه ۱۲] کرده و تنها به عبادت و نیایش پرداخته بوده است، در حالی که چنین نیست، بلکه همه‌ی امامان ما و از آن جمله، امام سجاد علیه السلام فعالیت‌های سیاسی داشته‌اند، لیک شیوه‌ی سیاسی آنها با یکدیگر متفاوت بوده است. اینک کتابی که با عنوان «مبارزه‌ی سیاسی امام سجاد علیه السلام» فرا روی شما قرار دارد، ترجمه‌ی کتاب: جهاد و الامام السجاد علیه السلام اثر گرانبها و ارزنده‌ی دانشمند فرهیخته‌ی اسلامی، سید محمد رضا حسینی جلالی است. او پژوهشگر برجسته‌ای است که تاکنون آثار ارزشمندی از وی چاپ و منتشر شده است. کتاب حاضر از مهمترین آثار این پژوهشگر گرامی به شمار می‌رود و در مسابقه‌ی کتاب درباره‌ی امام زین‌العابدین علیه السلام که در سال ۱۴۱۴ ه در بیروت برگزار گردید، از میان چندین کتاب که از سوی نویسندگان برجسته و پرآوازه‌ای چون استاد سلیمان کتانی و دکتر شلتاغ عبود و... عرضه شده بود، رتبه‌ی نخست را به دست آورد و بالاترین جایزه را به خود اختصاص داد. درباره‌ی انگیزه‌اش از نوشتن این رساله می‌گوید: «ناگهان

متوجه شدم که عده‌ای از پژوهشگران... بر کناره‌گیری امام سجاد علیه السلام از «مبارزه‌ی سیاسی» تأکید می‌کنند و زندگی او را از هر نوع عملکرد سیاسی خالی می‌دانند و این، در حالی است که این محققان از لحاظ گرایش‌های فکری و وابستگی‌های دینی با یکدیگر همداستانی ندارند، زیرا در میان آنان، سنی، شیعی، لائیک، زیدی و حتی دوازده امامی به چشم می‌خورند...». «برخی از پژوهشگران کوشیده‌اند همین داوری را درباره‌ی امامانی که پس از امام سجاد علیه السلام آمدند، نیز داشته باشند و چنین ابراز دارند که این امامان هم همان روش امام سجاد علیه السلام را در پیش گرفتند و یا عینا همان نقش را ایفا کردند.» نویسنده‌ی گرامی با دیدی محققانه و واقع‌گرایانه به مراحل مختلف زندگی امام سجاد علیه السلام نگرسته و ثابت کرده است آن بزرگوار، نه تنها از صحنه‌ی سیاست کناره‌گیری نکرد، بلکه زندگی‌اش سرشار از فعالیت‌های سیاسی بود. او در این زمینه می‌گوید: «اگر سیاست به معنی رهبری انسان‌ها و اداره‌ی امور کشور باشد، در این صورت، جزئی از معنای «امامت» است که ما باید این مقام را برای امام در نظر بگیریم.» سپس [صفحه ۱۳] می‌افزاید: «در صورتی که امامت، مفهوم سیاست را هم در خود داشته باشد، باید پرسید: چگونه امام سجاد علیه السلام می‌خواهد از این مقام دوری گزیند؟ یا این که این نویسندگان بخواهند امامت او را از سیاست جدا سازند و یا امامت او را به رهبری معنوی و علمی منحصر کنند؟» این حقیر بر آن شدم که این کتاب ارزشمند را به فارسی برگردانم تا مورد بهره‌برداری پیروان فارسی زبان اهل بیت علیهم السلام قرار گیرد و از این طریق، گامی هر چند کوچک در راه شناساندن سیره‌ی گهربار امامان معصوم به ویژه امام سجاد علیه السلام برداشته باشم. در پایان لازم می‌دانم که هیئت مدیره‌ی محترم بنیاد پژوهش‌های اسلامی به ویژه از دانشمند فرزانه جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای الهی خراسانی که دستور ترجمه‌ی این کتاب را صادر کردند از همکاران محترم آقای قیامی که ویراستاری ادبی این اثر و آقای رضا ارغیانی که ویرایش فنی و آماده‌سازی و آقایان سید محمود خسروانی و سید حسن مدرس نمونه خوانی و آقای احمد پهلوان زاده که حروفچینی آن را به عهده گرفته‌اند کمال سپاسگذاری را داشته باشم. والسلام علی عبادالله الصالحین. مشهد مقدس، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی موسی دانش [صفحه ۱۵]

پیشگفتار مؤلف

اشاره

سپاس و ستایش خداوندی را سزد که پروردگار جهانیان است. درود و سلام بر سرور فرستادگان الهی - حضرت محمد - آن فرستاده‌ی راستگو و امین و نیز بر پیشوایان پاک و معصومی که از خاندان گرامی اویند و بر پیروان راستین آنان تا روز رستاخیز.

چرا این کتاب؟

کتاب‌ها و مجموعه‌هایی که در پیرامون امام سجاد - علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب، زین‌العابدین علیه السلام که در سال ۳۸ ه. چشم به جهان گشود و در سال ۹۵ ه. رحلت کرد، نگارش یافته، فراوان است. هدف گردآورندگان این کتاب‌ها آن بوده است که با بیان گوشه‌هایی از زندگانی پر افتخار این امام بزرگوار، امت اسلامی را از سرمایه‌های اخلاق و روش‌های پسندیده، آموزه‌ها، دانش‌ها و آثار او و نیز از اندرزها، پندها، جهاد و تلاش‌هایی که در زندگانی‌اش به چشم می‌خورد، بهره‌مند سازند تا جاده زندگی در برابر این امت روشن شود و به سعادت این جهانی و آن جهانی برسند. نویسندگان پیشین در مسابقه‌ی نگارش کتاب درباره‌ی این موضوع مهم شرکت کرده بودند، چنان که نویسندگانی در دوران کنونی در این مسابقه شرکت جسته‌اند. برخی از نویسندگان جدید در تحلیل تاریخ زندگی امام سجاد علیه السلام و بررسی رویدادهای آن، این هدف را دنبال کرده‌اند که بر اساس مقایسه میان سبب‌ها و مسبب‌ها و از درون منابع و حوادث تاریخ، حقایق پایداری را با پشتوانه‌ی دلایل به دست آورند. اما ناگهان متوجه شدم

که عده‌ای از این پژوهشگران نسبت به واقعیت حرکت سیاسی [صفحه ۱۶] در زندگی امام سجاد علیه السلام در یک سخن تقریباً با یکدیگر وحدت نظر دارند و آن این که همه‌ی آنان بر کناره‌گیری امام از «مبارزه‌ی سیاسی» تأکید می‌کنند و زندگی او را از هر نوع عملکرد سیاسی خالی می‌دانند و این در حالی است که خود از لحاظ گرایش‌های فکری و وابستگی‌های دینی با یکدیگر همداستانی ندارند، زیرا در میان آنان، سنی، شیعی، لائیک، زیدی و حتی دوازده امامی به چشم می‌خورد! این نویسندگان بر این پندارند که امام سجاد علیه السلام به دور از درگیری‌های سیاسی و هر گونه حرکتی بر ضد رژیم‌های حاکم، تنها نقشی تعلیم دهنده در تربیت پیشاهنگان تحصیل کرده و آگاه را داشته است. اینان وظایف امام را به فرهنگ سازی برای امت و پاسداری از عقاید آنان محدود می‌کنند! برخی از پژوهشگران کوشیده‌اند همین داوری را درباره‌ی امامان پس از او نیز داشته باشند و بگویند آنها هم همان روش را در پیش گرفتند و یا همان نقش را ایفا کردند. اینک برخی از سخنانی را که آنان در این باره نگاشته‌اند، بر می‌خوانیم:

یک خانم نویسنده و دانشگاهی می‌گوید: «شیعه در اثر کشته شدن حسین، پیشوایی را که محور گردهمایی و ساماندهی آنان باشد و آنها را در جهت عملی شدن آموزه‌ها و اصولشان رهبری می‌کند، از دست داد. امام زین العابدین علیه السلام هم از سیاست کناره گرفت و به دین و عبادت خدای - عزوجل - روی آورد و بدین سان رهبر معنوی شیعه گردید، لیکن او یک شخصیت انقلابی و سیاسی که رهبری شیعه را در دست گیرد، نبود و حتی ترجیح داد در طول مدت زندگی‌اش در مدینه بماند. تلاش مختار بن ابی عبید ثقفی برای این که علی علیه السلام را از زندگی زاهدانه و سرگرم شدن به دانش باز دارد و به صحنه‌ی سیاست بکشاند نیز ره به جایی نبرد.» [۱].

یک نویسنده‌ی شیعی می‌گوید: «فاجعه‌ی شهادت پدر او که با چشمان خویش شاهد آن بود، آن قدر برایش سنگین تمام شد که به او اجازه نداد در صدد به دست آوردن حکومت دنیوی برآید یا به مردم اعتماد کند و یا در سیاست شرکت جوید. او تنها [صفحه ۱۷] به عبادت پرداخت...» [۲]. نویسنده‌ی سنی هم می‌گوید: «لیکن روی آوردن به خدا و دوری گزیدن از امور دنیا، شیوه‌ی او در زندگی خصوصی و از ویژگی‌های او شد و شیعه‌ی دوازده امامی از آن پیروی کردند و بدین ترتیب، وی به امامت معنوی روی آورد و از به دست گرفتن رهبری سیاسی دوری کرد.» [۳].

یک نویسنده‌ی یمنی می‌گوید: «این چنین در تاریخ شیعه، دیدگاه‌های نومید کننده‌ای به وجود آمد و عوامل پیدایش این دیدگاه‌ها عبارت بودند از: احساس شکست درونی برخی از علویان و یاران آنها، نداشتن یاور و مصیبت قربانی‌های بزرگی که در این راه تقدیم کرده بودند؛ لذا آفاق سلامت را بر گام نهادن در میدان سیاست ترجیح دادند.» «نبرد کربلا-زمینه‌ی این گرایش را آماده کرد، زیرا به طور مستقیم بر علی بن الحسین تأثیر گذاشت. او به سبب آن فاجعه‌ی هولناک از سیاست کناره‌گیری کرد و خویشش را از رنجی که پدرش دچار آن شد، دور ساخت و همین شیوه را فرزند او محمد و نوه‌اش جعفر نیز در پیش گرفتند.» [۴].

در تازه‌ترین تقسیم‌بندی که برای نقش امامان علیهم السلام صورت گرفته، برای امام سجاد علیه السلام همان «نقش دوم» در نظر گرفته شده است. این نقش که از دوران او آغاز می‌شود و تا زمان امام باقر و امام صادق علیهم السلام ادامه می‌یابد عبارت است از: ساماندهی گروهی که زیر پرچمشان گرد آیند. یکی از طرفداران این نظرگاه، نقش مزبور را چنین شرح می‌دهد: «وظیفه‌ی امامان معصوم علیهم السلام در دومین مرحله که امام چهارم آغازگر آن بود، در پاسداری از شریعت و مبارزه با انحرافات تمرکز یافت که با دستن عالم نمایان گمراه در پیکر امت اسلامی پدید آمده بود؛ لذا می‌بینیم که امامان علیهم السلام در «مرحله‌ی دوم» از درگیری‌های سیاسی کناره‌گیری [صفحه ۱۸] می‌کنند و به انتشار علوم، آموزش مردم، تربیت پیروان مخلص و پرورش عالمان و فقیهان می‌پردازند و بر بازسازی جمعیت شیعه نظارت می‌کنند.» [۵].

این نویسنده می‌افزاید: «امام سجاد می‌خواست رهبری‌اش برای امت، رهبری دینی باشد و به فعالیت‌هایش، رنگ معنوی و علمی دهد. به همین سبب، رهبری او در میان امت با رهبری امامان پیش از وی اختلاف داشت، زیرا آنان با حکومت وقت می‌جنگیدند و به دنبال اصلاح امور بودند و به روی ستمگران شمشیر می‌کشیدند، در حالی که امام سجاد علیه السلام دست به چنین کارهایی نزد. به این ترتیب، شیوه‌ی زندگانی امام زین العابدین و پیشامدهایی که برای او رخ داد، تنها به وی اجازه می‌داد رهبری

دینی، معنوی و علمی باشد و در زمینه‌های تربیتی و زیستی خدایی، پیشوایی شایسته‌ی مردم قرار گیرد و نه در صحنه‌های فداکاری و جهاد! بنابراین، زندگی او، سلحشوری‌هایی بود در صحنه‌های جهاد اکبر - جهاد با نفس - و نه در صحنه‌های جهاد اصغر - جهاد با دشمن. [۶]. به ژرفای این رویداد ناگهانی کنار زدن امام سجاد از صحنه‌ی سیاست، زمانی افزوده شد که دریافتیم این نویسندگان، همگی از یک چیز غفلت کرده‌اند؛ یعنی سیاستی را که بر اساس ادعای آنان، امام علیه‌السلام از آن دوری گزیده یا انصراف جسته یا بدان تمایلی نشان نداده یا در آن شرکت نکرده یا از صحنه‌اش کناره گرفته بوده است و از این قبیل تعبیرهای مختلف، تعریف نکرده‌اند. اگر سیاست به معنای رهبری انسان‌ها و اداره‌ی امور کشور باشد [۷] در این صورت، جزیی از معنای امامت است و می‌باید این مقام را برای امام در نظر بگیریم و یا دست کم وقتی درباره‌ی او به عنوان امام سخنی می‌گوییم، این مقام را برای او فرض کنیم. [صفحه ۱۹] در صورتی که امامت، مفهوم سیاست را هم در خود داشته باشد، باید پرسید: چگونه امام سجاد علیه‌السلام می‌خواهد از این مقام دوری گزیند یا این که نویسندگان چگونه می‌خواهند امامت او را از سیاست جدا کنند و یا اینکه امامتش را تنها به رهبری معنوی و علمی منحصر سازند؟ شگفتی من از این رویداد ناگهانی و دیدگاه برخی از نویسندگان درباره‌ی امام سجاد علیه‌السلام زمانی ژرفتر و فرونتر شد که دیدم منابع کهن که درباره‌ی زندگی امام علیه‌السلام سخن گفته‌اند، به روشنی خلاف آنچه را که این نویسندگان شایع کرده‌اند، می‌گویند. از این منابع برمی‌آید که امام سجاد علیه‌السلام نقش سیاسی فعالی را ایفا کرد و آن چنان سازماندهی و برنامه‌ریزی دقیق سیاسی داشت که می‌توان آن را از هوشیارانه‌ترین برنامه‌ریزی‌های سیاسی ممکن در چنان شرایط دشوار و تاریک دانست. در کاوش و جستجویی که داشتم به شواهد عینی تاریخی برخوردیم که نشان می‌دهد جهاد سیاسی امام سجاد علیه‌السلام با هدف اجرای نقشه‌هایش از دقیق‌ترین و موفق‌ترین انواع سیاسی به شمار می‌رود و بدین سبب تصمیم به تألیف این کتاب گرفتم قدری از این شواهد و واقعیت‌ها را بیان کنم. بنابراین، به عنوان پیش درآمد، دو موضوع را مطرح کردم که می‌توان آنها را زیر بنای پژوهش‌های آینده‌ی کتاب دانست. آن دو عبارت‌اند از: ۱ - پژوهش درباره‌ی امامت و تعریف آن و بیان آنچه از شؤون امامت به شمار می‌رود. ۲ - پژوهش درباره‌ی امامت زین‌العابدین علیه‌السلام و اثبات آن. سپس به بیان بخش‌های کتاب پرداختم که از این قرارند: بخش اول: دوران‌های مبارزه در زندگی امام علیه‌السلام در کربلا، در زمان اسارت و در مدینه. بخش دوم: مبارزه‌ی فکری و علمی در زمینه‌های قرآن، حدیث، عقیده، اندیشه، دین و احکام آن. بخش سوم: مبارزه‌ی اجتماعی و عملی در زمینه‌های تربیت، اخلاق، اصلاحات و امور حکومتی و نیز مبارزه با فساد اجتماعی که به صورت‌های نژادپرستی، فقر و برده‌داری نمود یافته بود. [صفحه ۲۰] بخش چهارم: بیان شاخص‌های بی‌مانندی چون زهد، عبادت، گریه و دعا در زندگی امام سجاد علیه‌السلام. بخش پنجم: مواضع محکم امام علیه‌السلام در برابر ستمگران و کمک‌کنندگان به ظلم و نسبت به قیام‌های سیاسی زمان او. و در پایان، کتاب را با بیان نتایج پژوهش به پایان بردم. امیدوارم این کتاب در تصحیح دیدگاه آن گروه از نویسندگان و شفاف ساختن آنچه می‌خواهم در این کتاب مطرح سازم مؤثر افتد. خدای بزرگ زمینه‌ی کار در این کتاب را از آغاز تألیف آن در سال ۱۴۱۳ ه. تا زمانی که با دقت فراوان از چاپ بیرون آمد، برایم فراهم ساخت و بدین ترتیب، به منابع و مراجع فراوانی رجوع کردم و ایرادهای کتاب را مورد بررسی و توجه قرار دادم و با برطرف ساختن خطاهای چاپی که جزو طبیعت کار بشری است، به میزان وثوق آن افزودم. توفیق از خداوند است. ۲۵ محرم الحرام، سال ۱۴۱۷ ه. والحمدلله اولاً و آخراً [صفحه ۲۱]

پیش درآمد

امامت و بایستگی‌های آن

اشاره

امامت عبارت است از ریاستی عامه و همه جانبه در امور دینی و دنیوی. [۲۹]. و امام کسی که این ریاست را به عهده دارد. [۳۰]. شیخ مفید می‌گوید: «امامت بر طبق آنچه در دین و لغت ثابت شده، پیشی گرفتن در چیزی است که ایجاب می‌کند دیگران از پیشرو و در آنچه او پیش افتاده است از وی پیروی و به او [۳۱] اقتدا کنند. قاضی آبی از متکلمان امامیه، امامت را چنین تعریف کرده است: «پیشوایی جامعه و گروه». [۳۲]. فخر المحققین می‌گوید: «امام کسی است که به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله ریاست همه جانبه در امور دینی و دنیوی دارد.» [۳۳]. وقتی که دایره‌ی نفوذ امامت از دیدگاه اهل تسنن این قدر گسترده باشد، از دیدگاه مسلمانان شیعه‌ای که امامت حضرت سجاد علیه السلام را باور دارند نیز چنین خواهد بود. بنابراین، تخلیه امامت آن بزرگوار از سیاست، امکانپذیر نیست، تا چه رسد به این که او [صفحه ۲۲] خود، به دوری گزیدن از سیاست و کناره‌گیری از آن اقدام کند. به ویژه اگر ما نظرگاه شیعه درباره‌ی امامت را مورد توجه قرار دهیم، چرا که آنان، امامت را یکی از اصول اعتقادی می‌دانند و نسبت به آن ارج و مقام ویژه‌ای قایل‌اند و به همین دلیل می‌گویند امامت امام باید از سوی خداوند تصریح شود، زیرا کسی می‌تواند از شرایط امامت آگاهی یابد که از غیب و رازهای پنهان و درون اشخاص آگاهی داشته باشد و چنین کسی جز خدای تعالی نیست. [۳۴]. از این رو، مقام امامت از دیدگاه شیعه در هاله‌ای از تقدس و در چارچوبی از عظمت و اهمیت فراوان قرار دارد که این مقام را در نزد آنان و از لحاظ مسئولیت‌هایی که شخص امام به عهده دارد تا سطح مقام نبوت بالا می‌برد. البته با این تفاوت که نبوت وحی را به طور مستقیم از سوی خدا دریافت می‌کند و امامت این امتیاز را ندارد. شیعه، این منزلت امام را از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله برگرفته است که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «تو نسبت به من چونان هارون نسبت به موسی هستی، جز این که پس از من پیامبری نباشد.» [۲۸] این حدیث، یکی از دلایل امامت علی علیه السلام است. تعریف جامع برای امامت بر طبق نظرگاه شیعه در حدیثی از امام رضا علی بن موسی بن جعفر علیه السلام آمده است که فرمود: «امامت، منزلت پیامبران و میراث جانشینان است.» «امامت، جانشینی خداوند، جانشینی پیامبر و مقام امیر مؤمنان است.» امامت، زمام دین، رشته‌ی سامان مسلمانان، مایه صلاح دنیا و عزت مؤمنان است. امامت، اصل بالنده‌ی اسلام و شاخه‌ی بلند آن است و... [۲۹]. [صفحه ۲۳] کیست که سیاست را از شؤون نبوت و مسئولیت‌های مهم او نداند؟ آیا می‌توان سیاست را از مجموعه‌ی وظایف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خارج دانست؟ زیدیه و امامیه بر آنچه بیان کردیم، به طور کلی وحدت نظر دارند، با این تفاوت که زیدیه «قیام» و نیز فراخوانی دیگران به امامت خویش را از شرایط امامت دانسته‌اند. [۳۰]. بر طبق نظرگاه زیدیه، هر فاطمی که دانشور، زاهد، دلاور و بخشنده باشد و دست به قیام بزند، امامی است که باید همگان از او پیروی کنند. [۳۱]. برخی از طرفداران زیدیه بر شرایط مزبور چنین افزوده‌اند: امام باید قیام کند، شمشیر در دست گیرد و پرچم خویش را برافراشته سازد [۳۲] و مقصود از فراخواندن دیگران به امامت خود، نیز همین معنا است. مقصود از «قیام» روشن است و آن این که امام باید بر ضد دولت‌های ستمگری که حکومت را غصب کرده‌اند، اعلان مخالفت دهد و از فرمان آنها سرپیچی کند. متأخرین زیدیه، واژه‌ی «شمشیر» را بر شرط مزبور [مساوی قیام] افزوده و گفته‌اند: از شرایط امامت، قیام با شمشیر است. [۳۳]. شاید افزودن این واژه بر اثر ملازمتی باشد که میان قیام و مقاومت وجود دارد و برای رسیدن به هدف مقاومت، چاره‌ای جز به کار گرفتن شمشیر نیست! و به همین دلیل است که در قیام‌ها و جنبش‌های معروف تاریخ، شمشیرها به کار رفته است و قربانی‌ها و شهیدان فراوانی به خاک و خون غلتیده‌اند! لیکن اگر ما به معنای واژه‌ی «قیام» که پیشتر آن را شرح کردیم، بسنده کنیم، میان مذهب زیدی و مذهب امامی، اختلافی وجود نخواهد داشت، زیرا بر اساس باور هر دو مذهب، امام باید بر ضد حکومت ستمگر قیام کند و حاکمان غیر شرعی را به رسمیت نشناسد و هر نوع حکومتی را که خارج از چارچوب امامت بر حق باشد، نپذیرد. [صفحه ۲۴] اما بر اساس مذهبی که قیام با شمشیر را از شرایط امامت می‌داند، باید گفت: امام سجاد علیه السلام و امامانی که فرزندان او بودند، علنا در زمینه‌ی قیام با شمشیر کاری نکردند به طوری که

آنان را به مخالفت با هر گونه جنبش مسلحانه‌ای بر ضد رژیم‌های حاکم متهم کرده‌اند. اما این تهمت از ساحت امامان معصوم علیهم‌السلام به دلایل زیر به دور است: ۱ - عملکرد امامان، علی، حسن و حسین علیهم‌السلام در رهبری جنگ‌ها و شرکت آنان در میدان‌های نبرد، عملکردی که از دیدگاه شیعه حجت است، دلیل بر باطل بودن این تهمت است. چه، شأن امامت در همه یکی است. بنابراین، اگر شرکت در قیام‌های مسلحانه برای امامان پیشین روا بوده، برای امامان بعدی هم روا خواهد بود و این کار، هیچ گونه تضادی با مقام امامت ندارد. بر این اساس، نسبت دادن مخالفت با قیام مسلحانه به هر امامی که امامتش به اثبات رسیده و از شرایط امامت برخوردار باشد، نسبتی است باطل، تا چه رسد به این که آن را دلیل بر نفی امامت از کسی قرار داد. ۲ - امام سجاد علیه‌السلام در صدر لیست پیشوایانی قرار دارد که این تهمت متوجه اوست. با این که می‌دانیم موضع او نسبت به «شمشیر» [و جنگ] کاملاً با این تهمت، تضاد دارد و آن را خنثی می‌کند، چرا که آن حضرت در حدیث زیر «شمشیر کشیدن» را کار کسی می‌داند که در کارهای نیک بر دیگران پیشی گرفته است. امام سجاد علیه‌السلام در تفسیر آیه: «پس ما آن خاندان را که از بندگان خود برگزیدیم، وارث علم قرآن گردانیدیم. باز هم بعضی از آنها به نفس خود ستم کردند و بعضی راه عدل پیمودند و برخی به هر عمل خیر به دستور حق سبقت گیرند. این رتبه در حقیقت همان فضل بزرگ است.» [۳۴] سه بار فرمود: به خدا سوگند، این آیه درباره‌ی ما اهل بیت فرود آمد. راوی گفت: به ما خبر ده در میان شما چه کسی بر خویشان ستم کرده است؟ امام فرمودند: کسی که کارهای نیک و بدش برابر و او در بهشت باشد. [صفحه ۲۵] راوی عرض کرد: آن که راه عدل پیمود، چه کسی است؟ امام فرمود: کسی که در خانه‌اش خدا را عبادت کند تا هنگامی که مرگ او فرا رسد. راوی عرض کرد: آن که بر هر عمل نیک سبقت می‌گیرد، کیست؟ امام فرمود: کسی که شمشیر از غلاف بر می‌کشد و مردم را به راه پروردگارش فرا می‌خواند. [۲۸]. بنابراین باور امام علیه‌السلام به این برتری و پیشی گرفتن [به عمل نیک] با به کار بردن نیروی شمشیر تحقق می‌یابد، نشان می‌دهد که مسأله «مخالفت با قیام مسلحانه» به ناحق به او نسبت داده شده است. ۳ - قیام با شمشیر در هر حالت، شرط امامت نیست و نمی‌تواند چنین باشد و به همین دلیل، تهمت مزبور، مردود است. گاهی برخی از افراد از شدت این تهمت کاسته و اندکی آن را تخفیف داده‌اند و لذا آن را با این عبارت بیان کرده‌اند: «اگر امام پرده‌اش را بیفکند و در خانه‌اش را [بر روی مردم] ببندد، امامت او درست نخواهد بود.» [۲۹]. در این نکته باید اندیشید و تحقیق کرد، زیرا این عبارت نیز با شرط «قیام» با همان معنایی که پیشتر بیان شد، چندان تفاوتی ندارد؛ چه، باز گذاردن در خانه‌ی امام، کمترین حدی است که برای انواع قیام می‌توان فرض کرد و «شمشیر کشیدن» بالاترین حد آن به شمار می‌رود. به علاوه، «بستن در خانه و افکندن پرده» تنها دورترین احتمال است که می‌توان تصور کرد، زیرا ما در سیره‌ی امام سجاد علیه‌السلام و دیگر امامانی که از فرزندان او هستند، چنین وضعیتی را نمی‌یابیم. چه این امامان پاک، هر چند سلاح آهنین در دست نگرفتند، لیکن چنین هم نبوده است که درهای خانه‌هایشان را به روی مردم ببندند، بلکه سیره‌ی آنان را حتی در سخت‌ترین حالت‌ها و دشوارترین و حساس‌ترین موقعیت‌ها و شرایط، مالمال از فعالیت‌های [صفحه ۲۶] رهبری می‌یابیم، چنان که می‌بینیم، امام سجاد علیه‌السلام در حالت اسارت، و امام کاظم علیه‌السلام در زندان دست از این فعالیت‌ها بر نمی‌دارند و تا جایی که برایشان امکان دارد، وظایف خویش را انجام می‌دهند. افزون بر همه‌ی اینها، آنان در زمینه‌ی اصول عقاید، پیوسته مردم را به سوی حق، ارشاد و راهنمایی می‌کردند و در همین راستا امامت خودشان را اعلان می‌داشتند و فقه و احکام حق و درست را به مردم می‌شناساندند و آنان را به اخلاق نیکو تربیت می‌کردند و راه و رسم زندگی آزاد و شرافتمندانه را به آنان می‌آموختند و این، همان کاری است که هدف تمامی پیامبران در رسالت‌هایشان و هدف تمامی مصلحان در مبارزاتشان است و از برترین وظایف امامان و از برجسته‌ترین مسؤولیت‌های امامت به شمار می‌رود. فرمانروایان ستمگر و غیر الهی در برابر چنین کاری می‌ایستند و آن را ناقض قدرت و خلاف مصالحشان می‌دانند. از این رو، اگر کسی دست به چنین کاری بزند، مخالف سیاسی محسوب می‌شود که بر ضد آنان قیام کرده، هر چند دست به شمشیر نبرده است. این که برخی امامان اهل بیت علیهم‌السلام بر این عملکرد پای می‌فشارند

و برخی دیگر از این امامان به فعالیت‌های مسلحانه دست می‌زنند، نشان می‌دهد که جهاد در این زمینه (فرهنگی، اخلاقی و سیاسی) برای رسیدن به اهداف امامت تا چه اندازه اهمیت و تأثیر دارد تا آن جا که دست کم می‌توان آن را همسنگ جهاد مسلحانه دانست. دلیل بر اثبات این موضوع را می‌توان از آن جا به دست آورد که فرمانروایان ستمگر، با امامانی که با خود، سلاح حمل نمی‌کردند، همان برخوردهای خشن و وحشیانه‌ای را داشتند که با مجاهدان مسلح. به عنوان نمونه، اقداماتی چون زیر نظر داشتن، تبعید و فراخواندن برخی از امامان دوازده‌گانه به مراکز قدرت و نیروهای مسلح و پایتخت‌ها و حتی به زندان افکندن، تهدید و زیر فشار قرار دادن آنان از کارهایی بوده که همواره انجام می‌شده است؛ در حالی که این امامان دست به اسلحه نمی‌بردند. این جریان نشان می‌دهد که این فرمانروایان ستمگر به خوبی می‌دانستند که آن بزرگواران با سلاحی با آنها می‌جنگند که به مراتب برنده‌تر از شمشیر است؛ چنان که [صفحه ۲۷] همه‌ی مبارزان می‌دانند جنگ فکری و فرهنگی که امروزه از آن به نام جنگ سرد یاد می‌شود، برای دشمن به مراتب زیان‌آورتر و مؤثرتر از جنگ با سلاح است و موجودیت او را بیشتر در معرض خطر قرار می‌دهد. آیا هیچ فردی آشنا با تاریخ اسلامی، این جرأت را به خود می‌دهد که آثار برجسته‌ای را که دوازده امام در این زمینه از خود بر جای نهاده‌اند، منکر شود؟ تا چه رسد به این که آنان را به بستن در و فرو افکندن پرده متهم کند؛ مگر این که چنین فردی در داوری دچار خطا گردد و یا بخواهد حقایق را وارونه جلوه دهد؟! در هر حال، وضعیت «بستن در و یا افکندن پرده» دورترین فرضیه‌ای است که می‌توان وقوع آن را در زندگی امامان معصوم علیهم‌السلام احتمال داد؛ همان گونه که وضعیت «شمشیر از نیام برکشیدن» نیرومندترین فرضیه و وضعیتی است که آنان بدان نیاز دارند. بنابراین، احتمال هر دو فرضیه در امامت وجود دارد؛ همان گونه که اگر شرایط، برای قیام مسلحانه مناسب باشد و شرایط و امکانات لازم برای قیام با شمشیر فراهم شود، فرض حالت «شمشیر از نیام برکشیدن» امکانپذیر است، زیرا مانعی نداریم که از قیام منع کند، تا چه رسد به این که به امام علیه‌السلام اجازه دهد فرصت‌ها را از دست برود و امکانات نابود شود. همچنین هرگاه شرایط امامت - به جز شمشیر - فراهم آید و امام علیه‌السلام با بهره‌گیری از دیگر ابزارها به مبارزه با ستمگران بپردازد، این شیوه نیز بیانگر قیام و اعتراض بر ضد حکومت آنان به شمار می‌رود و مشخص می‌کند که آن بزرگوار از استمرار رژیم‌های استبدادی ناخشنود است. این شیوه‌ی مبارزه را نباید نقطه ضعف و یا دلیلی بر کنار گذاشتن قیام مسلحانه دانست. از این جا باید پی ببریم، که «شمشیر» موضوعیت ندارد و شرط مطلق یعنی بدون مقید بودن به وقتی خاص و امکانات برای مقام امامت نیست؛ بلکه باید گفت بی‌تردید، قیام با شمشیر، مشروط بر این است که امام به اهداف مورد نظر این قیام دست یابد و این اهداف با حرکت و قیامی بی‌برنامه تحقق پیدا نمی‌کند، بلکه می‌باید شرایط واقعی جامعه برای به وجود آمدن آن فراهم شود و امکانات لازم از قبیل تجهیزات و نیروی [صفحه ۲۸] انسانی برای آن مهیا گردد. و گرنه، قیام در حالی که امام در صحنه تنها باشد یا از یاران با کفایت برخوردار نباشد و با این قیام بدون برنامه‌ریزی و در شرایط نامساعد انجام شود، نمی‌تواند شرط یک مقام پایین و بی‌ارزش باشد تا چه رسد به این که شرط مقام والا و ارزشمندی چون امامت محسوب شود! امام سجاد علیه‌السلام در پاسخ به شخصی که به سبب ترک جهاد و پرداختن به حج به او اعتراض کرد، به حقیقت مزبور اشاره فرمود. آن شخص به امام گفت: آیا جهاد و دشواری‌هایش را رها کردی و به حج و راحتی‌هایش رو آوردی؟ در حالی که خداوند در آیه ۱۱۱ از سوره توبه می‌گوید: «خدا جان و مال مؤمنان را به بهای بهشت خریداری کرده است، آنها در راه خدا جهاد می‌کنند که دشمنان دین را به قتل رسانند و یا خود کشته شوند... و مؤمنان را مژده بده.» امام سجاد علیه‌السلام فرمود: «هر گاه ما این افراد را با همین ویژگی‌هایی که در این آیه آمده است، ببینیم، جهاد در کنار آنان از حج برتر است.» [۳۰]. این سخن امام سجاد علیه‌السلام برگرفته از گفتار امام امیرمؤمنان علیه‌السلام در خطبه‌ی شقشقیه است: «به خدا سوگند، اگر آن جمعیت بی‌شمار گرد نمی‌آمدند و برای بیعت با من به یکدیگر یاری نمی‌دادند تا حجت بر من تمام شود و اگر پیمان حق با دانشوران نبود تا بر سیری ستمگر و گرسنگی ستمدیده راضی نگردند، هر آینه مهار شتر خلافت را بر کوهانش فرو می‌افکندم و آخرین اشتر این کاروان را سیراب

همان جام اولین می کردم.» [۳۱]. اگر قیام در هر حال و بدون قید و شرط واجب بود، امام علی علیه السلام این سخن را بیان نمی کرد. شریف علوی در الجامع الکافی می گوید که امام حسن علیه السلام فرمود: «اگر کسی بخواهد خدا و دین را یاری کند، شایسته است که خویش را آشکارا نکند و به ریختن خون خود و خون‌های مسلمانان و شکستن حرمت‌ها دست نزند، مگر آن که گروهی او را همراهی کند [صفحه ۲۹] که وی به فرمانبرداری و وفاداری آنان اطمینان داشته باشد.» [۳۲]. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام وصیت کرد و فرمود: «ای برادر من، وظیفه‌ی تو صبر پیشه کردن است، مگر آن که طرفداران و یارانی برای خویش بیایی، در این هنگام، شمشیرت را از نیام بیرون آور و اگر طرفداران و یارانی را نیافتی، خونت را حفظ کن، زیرا این مردم، کشته شدن سرکردگان خویش را در آن موقعیت‌ها و صحنه‌های نبردی که خداوند به وسیله‌ی آنها تو را در دین خویش شرافت و بزرگی بخشید، از یاد نبرده‌اند.» [۳۳]. شایان یادآوری است که گاهی انسان غیرتمند ناچار می شود به قیام مسلحانه دست یازد، هر چند شرایط آن موجود نباشد، زیرا زمانه‌اش به حرکت و ایثار نیاز دارد و در نتیجه، وی خود را فدای آرمانش می کند. این چنین قیام و فداکاری، گرچه در هیچ قاموس لغتی «قیام» نامیده نمی شود، و در اصطلاح فقه به آن «جهاد» گفته نمی شود، و از دیدگاه خرد «واجب» نیست و در معیارهای منطقی «شرط» هیچ چیزی نمی باشد، تا چه رسد به این که شرط امامت باشد! لیکن آن نوع قیام و فداکاری، تمامی فضیلت و امتیاز آن عناوین را به بهترین شکل در بردارد، زیرا در قاموس نهضت‌ها «دلاوری»، در وجدان ملت‌ها «فداکاری»، در روح دین «از خود گذشتگی» و در صفحات تاریخ «جاودانگی» به شمار می رود و نیز پایگاهی برای اصلاحات بزرگ و باروتی برای انفجارهای وحشتناک دور و نزدیک است؛ همان طور که نهضت امام حسین علیه السلام چنین بود. [۳۴]. و آخر از همه، این که قیام با شمشیر از شرایط امامت نیست و این بر اساس سخن پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی امامت حسن و حسین علیهما السلام است که فرمود: «این دو فرزند من امام هستند، خواه قیام کنند و خواه نکنند.» [۲۸] چه اگر قیام شرط امامت می بود و عدم آن با [صفحه ۳۰] امامت تضاد می داشت، پیامبر صلی الله علیه و آله امامت را برای حسنین علیهما السلام بر فرض عدم قیام آنها ثابت نمی کرد. وانگهی حسنین علیهما السلام شرط قیام را فراهم آوردند و در این راستا قیام کردند و دست به مبارزه زدند. در این صورت، فرض عدم قیام و باز نشستن در حق این دو بزرگوار و اعلام امامت آنها به فرض عدم قیام چه توجیهی دارد؟ و اگر بنا باشد که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله تنها به این دو شخصیت اختصاص داشته باشد، بیان چنین مفهومی از سوی آن حضرت، هیچ گونه حکمتی نخواهد داشت. لیکن روشن است که هدف از این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله جاری ساختن حکم مزبور بر امامت است، به این دلیل که امامت، ماهیت واحد دارد و نیز همه‌ی آنان یک وظیفه انجام می دهند. مفهوم این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله آن است که هرگاه امامت برای یکی از امامان بر اساس معیارهای مورد قبول و اتفاق که مهمترین آنها نص است، ثابت شود، قیام برای به دست گرفتن حکومت و یا عدم آن برابری و هیچ کدام دلیلی بر امامت نیست. بنابراین، آنچه ممکن است شرط امامت باشد، باید چیزی فراگیرتر از قیام مستقیم مسلحانه باشد و این قیام، یکی از عواملی به شمار آید که تحقق شرط امامت را در پی دارد و حتی ممکن است به صورت وظیفه‌ای مشخص و معین در آید و این، زمانی است که شرایط و امکانات آن فراهم شود و یا این که امام، خود، ضرورتش را تشخیص دهد. این شرط امامت در ضمن آحاد و مصادیق دیگری که آن را عینیت می بخشد و امام را به آرمان‌های امامت می رساند، نیز تحقق می یابد. این شرط فراگیر، همان ایجاد «اصلاح» در امت است. در منابع کهن زیدیه از این شرط به «امر به معروف و نهی از منکر» تعبیر شده است. از الهادی الی الحق، یحیی بن الحسین، از ائمه زیدیه، روایت شده که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ما خبر رسیده است که فرمود: «از فرزندان من، کسی که امر به معروف و نهی [صفحه ۳۱] از منکر کند، جانشین خدا در زمینش و جانشین کتاب وی و جانشین پیامبر اوست.» [۲۹]. هیچ یک از فرقه‌های امت اسلامی به ویژه شیعه، خواه امامیه و خواه زیدیه، در واجب بودن امر به معروف و نهی از منکر، اختلاف نظر ندارند، آن هم نه تنها بر امام، بلکه بر تمامی امت اسلامی. [۳۰]. لیکن این واجب، اولاً، از اصول دین نیست، بلکه از فروع دین است و به همین سبب،

و جوب آن همگانی است و هر فردی از افراد امت را در برمی گیرد. بنابراین، نه می توان آن را شرط خاص برای یک اصل دینی همچون امامت دانست و نه شرط خاص برای شخصی معین چون امام. ثانیاً، وجوب امر به معروف و نهی از منکر، وجوب مطلق نیست، بلکه وجوب مشروط و مقید به برخی از حالات است. [۳۱] بنابراین، نمی توان مسأله‌ای ضروری و مطلق نظیر امامت را بدان وابسته کرد، امامتی که شیعه، آن را از اصول و ستون‌های اسلام بر می شمارد. [۳۲]. از جمله شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر، آن است که شخص در حالت تقیه نباشد. امام سجاد علیه السلام فرمود: «کسی که امر به معروف و نهی از منکر را رها کند، چونان کسی است که کتاب خدا را پشت سر خویش افکند، مگر آن که در حقیقت در حالت تقیه باشد. پرسیدند: معنای در حالت تقیه بودن چیست؟ امام علیه السلام فرمود: از ستمگری کینه توز بهر اسد که بر او ستم و یا تجاوز کند. [۳۳]. یکی دیگر از شرایط امر به معروف و نهی از منکر، آن است که احتمال اثرگذاری آن زیاد باشد و اگر چنین نباشد، واجب نیست. حتی در فقه زیدیه از این موضوع، شرط دیگری استنباط شده است و آن این که نباید نهی از منکری همانند خود یا زشت تر یا به تلف شدن شخص و یا یکی از اعضای او منجر شود که در این صورت، امر به معروف و [صفحه ۳۲] نهی از منکر غالباً کاری زشت است. با آوردن قید «غالباً» خواسته‌اند موردی را استثنا کنند که از بین رفتن قیام کننده به امر به معروف و نهی از منکر، موجب عزت و تقویت دین شود؛ چنان که شهادت امام حسین علیه السلام و زید شهید، این اثر را داشت. [۳۴]. فقه زیدیه، قیام امام حسین علیه السلام و زید را الگوی عالی برای امر به معروف و نهی از منکر قرار داده است و تردیدی وجود ندارد که آن دو بزرگوار چنین هستند و حتی از زیباترین و عالیترین الگوها به شمار می روند. با توجه به این امامت از دیدگاه شیعه - چه امامیه و چه زیدیه - با نص برای امام حسین علیه السلام ثابت شده است، یاد کردن از مسأله امر به معروف و نهی از منکر نسبت به آن بزرگوار، دلیل بر آن است که این مسأله، واجب دیگری است و هیچ ربطی به موضوع امامت ندارد.

خلاصه‌ی پژوهش

امامت منصبی الهی که بر اساس باور امامیه بر نص خاص و بر طبق باور زیدیه بر نص عام اتکا دارد و هر گاه ورود نص دربارهی امامی به اثبات برسد، او حجت خدا بر مردم خواهد بود؛ خواه دست به قیام بزند، خواه نزند. البته، از جمله‌ی بایستگی‌های اعلان مقام امامت، آن است که شخص امام در راه مصالح دین و مسلمانان به پا خیزد، به خاطر مشکلات و مصیبت‌های آنان بسوزد و در برطرف کردن مشکلات آنها از هر راه ممکن حتی با کشیدن شمشیر و به کار بردن سلاح گرم بکوشد. شاید مقصود زیدیه از این که «قیام و فراخوانی مردم از شرایط امامت است» این باشد که این عمل، شرط آشنایی مردم با امام و اعلان آغاز قیام جهادی اوست، نه شرط امامت و ثبوت آن برای امام و با این بیان، دو مذهب امامیه و زیدیه به یکدیگر نزدیک می شوند. [صفحه ۳۳] این بحث را با سخن یکی از علمای بزرگمان که در قرن چهارم هجری می زیسته است، به پایان می بریم او شیخ محدث، حافظ، متکلم و فقیه، ابوالقاسم، علی بن محمد بن علی خزاز قمی است که در کتاب ارزشمند خویش به نام کفایة الاثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر پس از آن که نصوص چندی را درباره‌ی امامت امامان دوازده گانه می آورد، چنین می گوید: «اگر کسی بگوید: وقتی زید بن علی، این روایات و احادیث را از امامان معصوم شنید و بدان ایمان و اعتقاد داشت، چرا دست به قیام مسلحانه زد و امامت را برای خود ادعا کرد و با جعفر بن محمد به مخالفت برخاست، در حالی که او از جایگاه بلندی برخوردار و به پاکی و نیکی شناخته شده و به دانش و زهد در نزد خاص و عام، بلند آوازه بود؟ و چنین کاری را جز انسانی لجباز و یا بی ایمان نمی کند و از شأن زید با این مقام والا بسیار دور است!» در پاسخ این پرسش می گوئیم: زید بن علی از راه امر به معروف و نهی از منکر دست به قیام زد، نه از راه مخالفت با برادرزاده اش جعفر بن محمد علیه السلام. لیکن مردم درباره‌ی این دو بزرگوار دچار اختلاف شدند؛ چه؛ وقتی زید بن علی قیام کرد و جعفر بن محمد دست به قیام نزد، گروهی از شیعیان توهم کردند که خودداری امام جعفر علیه السلام از قیام

مسلحانه به خاطر مخالفت با آن بوده است! در حالی که این موضع امام، نوعی تدبیر (تاکتیک) بود. وقتی افرادی که بعدها به صورت پیش کسوتان زیدیه درآمدند، دیدند که امام صادق علیه السلام دست به قیام نمی‌زند، گفتند: «کسی که در خانه‌اش بنشیند، درش را ببندد و پرده آن را بپفکند» امام نیست، بلکه امام کسی است که «با شمشیر قیام کند و امر به معروف و نهی از منکر نماید». این دیدگاه موجب اختلاف میان شیعیان شد و اما جعفر و زید هیچ گونه اختلافی با یکدیگر نداشتند. [۳۵]. [صفحه ۳۴]

امامت امام زین العابدین

اشاره

شیعه‌ی امامیه بر امامت زین العابدین علیه السلام وحدت نظر دارد: شیخ مفید گفته است: امامیه اتفاق نظر دارند بر این که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر امامت علی ابن الحسین تصریح کرده و نیز پدر و جد بزرگوارش بر امامت او تصریح کرده‌اند؛ همان گونه که شخص پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آشکارا آن را بیان فرموده است و او به همین دلیل، امام مؤمنان بود. [۳۶]. شیعیان دلایل ارائه کرده و نصوصی را که نشان دهنده‌ی امامت آن حضرت است، در کتابهایشان گرد آورده‌اند. [۳۷]. وانگهی تمامی خصلت‌های نیکو که موجب برتری است، و انواع آن در عصر تابعان از قبیل شناخت دینی، انفاق در راه خدا و زهد به دنیا، [۳۸] همگی در شخص امام زین العابدین علیه السلام فراهم آمده بود. به اعتقاد من، مسأله امامت امام سجاد علیه السلام در باور شیعه‌ی امامیه - با توجه به روشن بودن آن و اجماعی که شیخ مفید آن را نقل کرده است و نیز اثبات نصوص [بر امامت آن حضرت] در منابع مورد اعتماد و معتبر شیعه - نیاز به استدلال ندارد.

دیدگاه زیدیه

آنچه از سخن الهادی الی الحق، یحیی بن حسین، در گذشته به سال ۲۹۸ برمی‌آید، آن است که وی به امامت حضرت سجاد علیه السلام پای بند بوده و این، بر اثر وجود نصی است که درباره‌ی او سفارش گردیده و آشکارا نام او در این نص یاد شده است، زیرا او می‌گوید: خدای عزوجل با زبان پیامبر صلی الله علیه و آله به آفریدگانش راجع به خلافت علی بن ابی طالب، حسن و حسین و برگزیدگان فرزندان حسن و حسین که نخستین آنان علی بن الحسین و [صفحه ۳۵] آخرین ایشان مهدی علیه السلام است و سپس درباره‌ی امامانی که در میانه‌ی این دو قرار دارند، سفارش فرمود. [۳۹]. این سخن، آشکارا نشان می‌دهد که سفارش درباره‌ی امام سجاد علیه السلام همچون پدر، عمو و جدش از سوی خداوند بوده است. بنابراین، او از اوصیایی می‌باشد که خداوند، آنان را برای مقام امامت برگزیده و این مقام با گزینش الهی برای آنان تثبیت شده است. لیکن برخی از علمای معاصر زیدیه کوشیده‌اند این سخن را از معنای آشکارش تغییر دهند و بگویند مقصود از سخن مزبور، آن است که سرور سجده کنندگان، علی بن الحسین - درود خدا بر او باد - از زمره‌ی داعیان ائمه است [۴۰]، نه از شمار خود ائمه. به رغم این که هیچ دلیلی برای چنین برداشتی از سخن یاد شده وجود ندارد، این تفسیر ایجاب می‌کند که مهدی علیه السلام نیز در شمار داعیان ائمه باشد و این چیزی است که هیچ مسلمانی بدان اعتقاد ندارد. سید بدرالدین حوثی از قاسم چنین نقل کرده است: «جریان امامت در میان یکایک فرزندان برگزیده پیامبر، تنها به کسانی از آنان اختصاص دارد که تمامی مردم زمان خویش برتر، کوشاتر، عابدتر و از خدا فرمانبرتر و به حلال و حرام خدا آگاهتر باشند و به حقوق خداوند بیشتر ارج بگذارند و نیز تمایلشان به دنیا کمتر و به آخرت فزون‌تر و عشق آنان به خدا بیشتر باشد. اینها ویژگی‌های امام است و هر کس این خصلت‌ها را داشته باشد، اطاعت او بر خلاق واجب است. بنابراین، درک کنید و بیندیشید: آیا میان ما و شما درباره‌ی علی بن ابی طالب و پس از او درباره‌ی حسن بن علی، اختلافی وجود دارد؟ آیا پس از او

درباره‌ی حسین بن علی اختلاف داریم؟ آیا درباره‌ی علی بن الحسین اختلاف داریم؟ آیا درباره‌ی محمد بن علی اختلاف داریم؟ [صفحه ۳۶] آیا آنان دوستدار دنیا و یا طالب اموال مردم بودند؟ بنابراین، اگر ما بخواهیم حق را انکار کنیم، امامان پس از حسین بن علی علیه‌السلام را رد می‌کنیم و مقام امامت را در عموم اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می‌دهیم. [۴۱]. این عبارت به طور آشکار نشان می‌دهد که فرقه زیدیه به امامت علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر اعتقاد دارند و از لحاظ باور به امامت این دو بزرگوار، همانند امامیه‌اند. از تتبع در اقوال خبرگان ملل و نحل چنین برمی‌آید که پیشتازان زیدیه به امامت امام سجاد علیه‌السلام اعتقاد داشته‌اند و در امامت آن حضرت، هیچ اختلافی در میان شیعیان به چشم نمی‌خورد. به عنوان نمونه، علامه شهرستانی، وقتی از اختلاف درباره‌ی امامت سخن به میان می‌آورد و از کسانی که به امامت علی بن الحسین علیه‌السلام تصریح کرده‌اند، یاد می‌کند، می‌گوید: «آنان دچار اختلاف شده‌اند؛ برخی از آنان، امامت را در اولاد حسن علیه‌السلام دانسته و پس از او به امامت فرزندش حسن مثنی و پس از وی به امامت فرزند او عبدالله قایل شده‌اند. بعضی از شیعیان، امامت را در اولاد حسین علیه‌السلام دانسته و پس از آن حضرت به امامت فرزندش علی بن الحسین زین‌العابدین قایل شده‌اند، زیرا درباره‌ی امامت او نص وارد شده است. آن گاه درباره‌ی امامت پس از او نیز دچار اختلاف گشته‌اند؛ لذا زیدیه به امامت زید قایل شده‌اند، در حالی که امامیه به امامت فرزند او محمد بن علی الباقر اعتقاد دارند، زیرا درباره‌ی امامت آن حضرت نص وارد شده است.» [۴۲]. شهرستانی درباره‌ی جارودیه گفته است: «برخی از آنان، امامت را از علی به حسن سپس به حسین و آن گاه به علی بن الحسین زین‌العابدین و سپس به فرزند او زید نسبت داده‌اند.» [۴۳]. قاضی نعمان مصری گفته است: «زیدیه از شیعیان بر این باورند که هر کس از خاندان محمد که مردم را به سوی خدا فراخواند، همو امامی است که فرمانبرداری وی واجب [صفحه ۳۷] می‌باشد. آنان گفته‌اند: علی امام بود هنگامی که مردم را به امامت خویش فراخواند، سپس حسن و حسین و آن گاه زین‌العابدین و پس از او زید...» [۴۴]. ملتزم بودن زید به امامت پدرش از گفت و گویی که میان وی و برادرش امام باقر صورت گرفت، آشکار می‌شود و شهرستانی این گفته را نقل کرده است، زیرا زید بر این باور بود که قیام را برای امامت امام شرط می‌دانست و لذا یک روز امام باقر به او گفت: «مقتضای مذهب آن است که پدرت امام نباشد، زیرا او هرگز قیام نکرد و در صدد قیام هم برنیامد.» [۴۵]. اگر زید به امامت پدرش سجاد اعتقاد نمی‌داشت، وادار ساختن او به تسلیم در برابر آنچه در این گفت و گو آمده است، ناتمام بود؛ لیکن زیدیه‌ی کنونی با این دیدگاه مخالف‌اند و در میان کسانی که در عصر حاضر پیرو این فرقه‌اند، کسانی وجود دارند که به امامت سجاد علیه‌السلام اعتقاد ندارند و آن حضرت را از زمره‌ی داعیان ائمه برمی‌شمارند! در این گروه، امامت را از حسین که در سال ۶۱ هـ. در کربلا به شهادت رسید، به حسن مثنی که لقب «رضا» را بر او می‌نهند، نسبت می‌دهند و از او به زید [۴۶]. چنین پیداست که اعتقاد به امام نبودن حضرت سجاد علیه‌السلام به صورت مذهب فرقه‌ی جارودیه پس از دوران الهادی الی الحق در آمده است؛ چه، شیخ مفید نقل کرده است که آنان، امامت علی بن الحسین را به همان دلیلی که امامت را برای یکی از امامان مسلمانان ایجاب می‌کند، انکار می‌نمایند. [۴۷]. سید مانکدیم احمد بن حسین بن هاشم حسینی شش‌دیو درباره‌ی تعیین امام می‌گوید: «بدان که مذهب ما، این است که امام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله علی بن ابی‌طالب، سپس حسن، سپس حسین، آن گاه زید بن علی و سپس هر کسی است که شیوه آنان را در پیش گیرد.» [۴۸]. [صفحه ۳۸] نکته‌ی قابل توجه این است که وی از حسن مثنی نام نبرده است. هر چند این عبارات، نشان دهنده‌ی اختلافی بزرگ در میان زیدیه درباره‌ی تعیین امام پس از حسین علیه‌السلام است، لیک ما می‌توانیم از طریق ملاحظات زیر به دیدگاهی واحد برسیم: بر طبق نظرگاه اخیر برداشت سید مانکدیم مقام امامت از سال ۶۱ که امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید تا سال ۱۲۱ که زید قیام کرد، خالی باقی می‌ماند و کسی نیست که این مقام را بر عهده گیرد و حتی بر اساس نظرگاه دوم نیز جایگاه امامت از سال ۶۱ تا سال ۸۳ که ابن‌اشعث قیام می‌کند و مردم را به سوی حسن مثنی فرا می‌خواند، خالی می‌ماند. [۴۹]. معروف است - بر حسب روایات صریح - که زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند. [۵۰] همچنین احادیث مشهور «کسی که بمیرد و

امام خویش را نشناسد.» یا «کسی که بمیرد و امامی برای او نباشد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است» [۵۱] نشان می‌دهد که امت اسلامی باید در هر زمان از وجود پیشوایی عادل برخوردار بوده، آن را بشناسد و به امامت و ولایت او معتقد باشد و کسی که امام زمان خویش را نشناسد، به طور آشکار از زمره‌ی آیین اسلام بیرون است. بنابراین، خالی بودن دوره ۶۱ تا ۸۳ از وجود امام، امری است که بر این اصول تطبیق نمی‌شود. [صفحه ۳۹] به علاوه، نظریه‌ای که به امامت حسن مثنی قابل است، هر چند برخی از پیشینیان زیدیه بدان ملتزم شده‌اند و دلیلشان هم همان سخنی است که پیشتر گفته شد عبدالرحمن بن اشعث مردم را به سوی او فراخواند و با او بیعت کرد و زمانی که عبدالرحمن کشته شد، حسن متواری گردید تا این که فردی مخفیانه به او زهر خوراند و او در سن پنجاه سالگی از دنیا رفت [۵۲] - اما این نظریه، امری است که به اثبات نرسیده است. چه، شیخ مفید گفته است: حسن مثنی در حالی زندگی‌اش را سپری کرد که نه خودش ادعای امامت کرد و نه هیچ کسی برای وی چنین مقامی را مدعی شد. [۵۳] بر فرض این که ما ادعای امامت را از سوی او یا برای او درست بدانیم، آیا صرف ادعا کردن و آن گاه پنهان شدن و مردن، برای نسبت دادن مقام بزرگ امامت به یک شخص بسنده می‌کند؟ آیا خرد می‌پذیرد که به صرف ادعا کردن، مقام امام به فردی جز امام سجاد علیه السلام نسبت داده شود؟ و از آن همه فعالیت‌های سرسام‌آور سیاسی و دینی که امام سجاد علیه السلام در طول دوران امامت خویش (۹۵ - ۶۱) ارائه داد - و ما آنها را در بخش‌های آینده بیان خواهیم کرد - چشم پوشید؟ آیا این تلاش‌ها را می‌توان با ادعای صرف و آن گاه ناپدید شدن و مردن مقایسه کرد؟ و آیا چنین دعوت کوتاهی، آن هدفی را که از شرط «قیام» در نظر گرفته شده تحقق می‌بخشد؟ به علاوه، امام سجاد علیه السلام آشکارا و در حضور همگان و به مدت سی و چهار سال مردم را به امامت خویش فراخواند، چنان که در آینده خواهد آمد.

دیدگاه اهل سنت

ذهبی در شرح حال امام سجاد علیه السلام گفته است: «آقا امام زین العابدین از عظمت و [صفحه ۴۰] شکوه شگفت‌آوری برخوردار بود و شایستگی آن را هم داشت، زیرا او به سبب بزرگواری، مقام والا، دانش، عبادت و خرد کاملش سزاوار مقام امامت عظمی بود.» [۵۴]. مناوی می‌گوید: «زین العابدین، پیشوا و مرجعی است که بخشندگی‌ها و اخلاق والای او زبانزد همگان گشته است و کبوتران فضیلت و بخشندگی او در فضای هستی به پرواز در آمده‌اند. وی دارای منزلت بزرگ، بخشندگی بسیار و سعه‌ی صدر بود. پیشوایی همچون تن و او رأس آن بود و به اداره‌ی امور و سیاست آشنایی کامل داشت.» [۵۵]. جاحظ می‌گوید: «اما علی بن الحسین بن علی، من دربار‌های او خارجی را همچون شیعی و شیعی را همچون معتزلی و معتزلی را همانند عامی و عامی را همچون خاص دیدم کسی را نیافتم که در برتری او تردید کند و در پیشتاز بودنش نسبت به دیگران شک داشته باشد.» [۵۶]. نیز جاحظ می‌گوید: «امام علی بن الحسین، مردم به رغم این که مذاهب آنان مختلف‌اند، دربار‌های او وحدت نظر دارند و هیچ کس در دوران‌دیشی و پیش بودن وی از دیگران تردید ندارد.» [۵۷]. بزرگان اهل سنت که شرح حال آن حضرت را نگاشته‌اند، جز به بزرگی و بزرگواری، تقوا، دانش، عبادت، فضیلت، بردباری بخشندگی، دوران‌دیشی و دانایی از او یاد نکرده‌اند و بسیاری از آنان آن بزرگوار را به عنوان امام توصیف نموده‌اند. [۵۸]. با عنایت به آنچه گفته شده آیا انسان مسلمانی که به کتاب و سنت ایمان داشته و از خرد و عدالت برخوردار باشد - مقدم بودن امام سجاد علیه السلام بر خلفای زمانش و اولویت او به مقام امامت، خلافت و حکومت وی تردیدی به خود راه می‌دهد؟ [صفحه ۴۱]

اشاره به امامت امام سجاد

اینک این بحث را با بیان حدیثی به پایان می‌بریم که مذاهب بزرگ اسلامی در روایت و نقل آن وحدت نظر دارند: ۱ - از طریق

امامیه: شیخ ابو جعفر صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی با سند از امام جعفر بن محمد صادق، از پدرانش روایت کرده است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه روز قیامت فرا رسد، ندا کننده‌ای ندا در دهد: کجاست زین العابدین؟ گویی من فرزندم علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب را می‌بینم که در میان صف‌های مردم می‌خرامد. [۵۹]. نیز صدوق با سند از عمران بن سلیم روایت کرده است که گفت: هر گاه زهری از علی ابن الحسین حدیث نقل می‌کرد، می‌گفت: «زین العابدین به من خبر داد». سنیان بن عیینه به او گفت: چرا به او «زین العابدین» می‌گویی؟ او در پاسخ گفت: زیرا از سعید بن مسیب شنیدم و او از ابن عباس حدیث می‌کرد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه روز قیامت فرا رسد...» [۶۰] و حدیث را عینا نقل کرد. صدوق این روایت را در العلل با اسناد به امام صادق علیه السلام به صورت موقوف نیز نقل کرده است. [۶۱]. ۲- از طریق اهل سنت: حافظ ابن عساکر با سندش از سفیان بن عیینه از ابوزبیر روایت کرده و گفته است: «ما نزد جابر بودیم که علی بن الحسین علیه السلام بر او وارد شد و جابر به او گفت: من نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودم که حسین علیه السلام وارد شد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را در آغوش گرفت و بوسید و در کنارش نشاند. سپس فرمود: برای این فرزندم، فرزندی به دنیا می‌آید که به او علی بن الحسین می‌گویند. هر گاه روز قیامت فرا رسد، ندا دهنده‌ای از درون عرش ندا در دهد: «سرور عبادت کنندگان پیاخیزد» و آن حضرت از جا برمی‌خیزد. [۶۲]. [صفحه ۴۲] ابن مدینی از جابر روایت کرده است که او به امام باقر محمد بن علی در حالی که کودک بود، گفت: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر تو سلام می‌رساند». از جابر پرسیدند: «جریان چیست؟» جابر در پاسخ گفت: «من نزد پیامبر نشسته بودم، در حالی که حسین در دامن آن حضرت قرار داشت و آن بزرگوار با وی بازی می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر! از او فرزندی به وجود می‌آید که علی نام دارد و چون روز قیامت فرا رسد، ندا دهنده‌ای ندا در دهد: «سرور عبادت کنندگان پیاخیزد» و فرزند او به پا می‌خیزد. آن گاه از او فرزندی قدم به عرصه گیتی می‌گذارد که نامش محمد است. بنابراین، ای جابر، اگر او را درک کردی، سلام مرا برسان. [۶۳]. ۳- از طریق زیدیه: سید موفق بالله روایت کرده و گفته است: ابوالحسن علی بن احمد به ما خبر داد: حسن بن علی بن زکریا به ما خبر داد: عباس بن بکار برای ما حدیث کرد: ابوبکر هذلی از ابوزبیر و از جابر روایت کرده است که گفت: «از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: برای حسین، فرزندی پیدا خواهد شد که به او علی می‌گویند. هر گاه روز قیامت فرا رسد، ندا دهنده‌ای ندا در می‌دهد که سرور عبادت کنندگان به پا خیزد» [۶۴] شهید محلی این روایت را نقل کرده است و این که پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: هر گاه روز قیامت فرا رسد ندا کننده‌ای ندا در دهد: «سرور عبادت کنندگان به پا خیزد» و علی بن الحسین علیه السلام به پا می‌خیزد. [۶۵]. مفهوم حدیث: این حدیث به رغم متعدد بودن طرق او شواهد آن که برخی از آنها برخی دیگر را تأیید می‌کنند، به امام سجاد علیه السلام اشاره دارد و از نوع نص خفی - که بسیاری از پیروان زیدیه بدان التزام دارند - بر امامت آن حضرت است. چه، در غیر این صورت، دلالت آن به برجستگی، برتری و شرافت او بر مردم زمانش، امری است که کسی در آن تردید نمی‌کند. بهترین مردم روی زمین: امام باقر علیه السلام از امام امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده است که آن [صفحه ۴۳] حضرت زمانی شهربانو - مادر علی بن الحسین - را برای فرزندش برگزید، گفت: «او بهترین مردم روی زمین را برایت به دنیا خواهد آورد و علی بن الحسین علیه السلام از او زاده شد. [۶۶] روشن است که بهترین مردم روی زمین در دوران خود، باید همان امام باشد، زیرا او بهترین است. دعوت امام سجاد علیه السلام به امامت خویش: وانگهی امام سجاد علیه السلام در بسیاری از سخنانش مردم را به امامت خود خواند که از آن جمله است: «ماییم درهای خداوند، ماییم راه راست، ماییم جایگاه علم او، ماییم ترجمان وحی او، ماییم پایه‌های توحید او و ماییم جایگاه راز او...» [۶۷] «و دیگر نصوصی که ما برخی از آنها را بیان خواهیم کرد. [۶۸]. در هر حال، چه ما به امامت امام سجاد علیه السلام ملتزم شویم - چنان که شیعه‌ی امامیه و پیشینیان زیدیه بدان قایل هستند - چه به شایستگی او برای امامت ملتزم شویم - چنان که اهل سنت بدان تصریح کرده‌اند - و یا این که بگوییم او از زمره داعیان ائمه علیهم السلام می‌باشد - چنان که زیدی‌های معاصر بدان اعتقاد دارند - امکان ندارد که زندگی فردی همانند

آن حضرت از فعالیت سیاسی خالی باشد، در حالی که پیشتر آگاه شدیم، این فعالیت از وظایف امامت و حتی اصل آن است. وانگهی، بر فرض این که ما هیچ کدام از این سخنان را نپذیریم، آنچه را که در بخش‌های آینده‌ی کتاب بیان خواهیم کرد، دلایل و براهین درست و شواهد روشن به دست ما خواهد داد که امام سجاد علیه‌السلام نه تنها از سیاست و امور سیاسی کناره‌گیری نمی‌کرده، بلکه دقیق‌ترین برنامه‌ریزی‌ها را برای فعالیت سیاسی خویش داشته و از دروازه‌های بزرگ، وارد بحث‌های سیاسی می‌شده است تا هدف‌های امامت را به بهترین شکل تحقق بخشد. مهمترین ویژگی این برنامه‌ریزی‌ها، آن است که بسیار ظریف بوده تا آن جا که بر [صفحه ۴۴] بسیاری از مورخان و پژوهشگران پوشیده مانده و لذا آن را انکار کرده‌اند. این سیاست دقیق، حاکمان و سیاستمداران معاصر امام علیه‌السلام را به زانو درآورد و آنان نتوانستند در برابر آن مقاومت کنند و رویاروی آن بایستند. بنابراین، چاره‌ای نیافتند جز این که با این سیاست همگام شوند و در برابر آن سر تسلیم فرود آورند و در نتیجه، از بسیاری مواضع که نظام حکومتی خویش را بر آن استوار ساخته و پایه‌های خلافت ظالمانه و غاصبانه‌ی‌شان را بر آن بنیاد نهاده بودند، عقب‌نشینی کردند. جزئیات این مطالب کلی را در بخش‌های آینده - با یاری خدا - بیان خواهیم کرد. [صفحه ۴۶]

دوران‌های مبارزه در زندگی امام سجاد علیه‌السلام

اشاره

در سیره‌ی امام سجاد علیه‌السلام - از همان آغاز - صفحاتی از مبارزات آشکار را بر می‌خوانیم، به قسمی که نمی‌توان این صفحات را نادیده گرفت و به آسانی بر آنها چشم فرو بست؛ به عنوان نمونه، حضور آن حضرت در کربلا، مواضع او در سخنرانی‌هایی که در دوران اسارت ایراد کرد و برنامه‌ریزی‌هایش در هنگام رسیدن به مدینه، سه محور مهم در سیره و زندگی امام سجاد علیه‌السلام به شمار می‌روند که باید درباره هر کدام از آنها اندیشید و در آغاز به دنبال شواهد عینی برای شناخت ابعاد مبارزه‌ی آینده‌ی او رفت. نویسنده، این آغاز را برای تحقیق مورد نظر، بسیار مهم می‌داند، زیرا ما را از سمت و سوی تیر سیاسی که برای امام سجاد علیه‌السلام به طرف هدف اصلی‌اش شلیک کرد و حرکت آن در طول حیات آن حضرت ادامه داشت، آگاه می‌کند. اگر ما درباره‌ی این فرازهای مهم رفتار امام علیه‌السلام و شرایط و رویدادهای آن زمان بیندیشیم، می‌بینیم که چکاچک شمشیرها - از دیدگاه سیاسی - و تاخت و تاز اسبان و صدای شیهه‌شان و از خروش و غوغای سربازان خالی نبوده است و حتی گاهی اوقات در قیامی کوچک، در آن شرایط دشوار و پیچیده که حقایق کاملاً مکتوم مانده، تبلیغات حکومتی بر همه جا سایه افکنده، فریاد، گوش‌ها را ناشنوا، نیرنگ، چشم‌ها را نابینا، تاریکی فضای روشن و راه درست را تیره ساخته بوده است، عده‌ای به شهادت می‌رسیده‌اند. از این رو، باید با توجه به آنچه لابه‌لای منابع تاریخ به دست می‌آوریم، در هر نقطه‌ای بایستیم و آن صفحات را برخوانیم: [صفحه ۴۷]

در کربلا

اشاره

امام سجاد علی بن الحسین علیه‌السلام در نبرد کربلا در کنار پدرش امام حسین علیه‌السلام حضور داشته است و این، مطلبی است که تمامی منابع بدون استثنا از آن یاد کرده‌اند. در منابع واقعه‌ی کربلا در برخی از بخش‌های سفر امام حسین علیه‌السلام به سوی شهادت، از علی بن الحسین علیه‌السلام نام برده شده و نیز در گفتگویی که میان امام و فرزندش علی صورت گرفته، نامی از او به میان آمده است؛ هر چند مشخص نشده که آیا مراد از این علی، همان امام سجاد علیه‌السلام است و یا برادر او علی که در کربلا به

شهادت رسید؟ مشهور است که مقصود از این علی، همان علی [اکبر] شهید است، لیک باز هم نمی‌توان بر آن تأکید کرد، زیرا شاید امام سجاد علیه‌السلام باشد. [۶۹]. حضور امام سجاد در کربلا به چند دلیل با هدف مبارزه بوده است: اولاً، متون تاریخی نشان می‌دهد که امام سجاد علیه‌السلام در روز عاشورا مبارزه کرد تا آن جا که زخمی شد. استناد ما به این متون است: متن یک: همان چیزی است که در کهن‌ترین متن روایت شده از اهل بیت علیهم‌السلام آمده است و این متن درباره اسامی کسانی است که با حسین علیه‌السلام [در کربلا] حضور داشته‌اند و در کتاب تسمیه من قتل [۷۰] مع‌الحسین من اهل بینه و شیعه آمده و محدث زیدی، فضیل بن [صفحه ۴۸] زبیر اسدی رسان کوفی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام آن را گردآوری کرده است. [۷۱]. در این کتاب، چنین آمده است: «علی بن‌الحسین بیمار بود و در حالی که زخمی شده بود، از صحنه جنگ بیرون برده شد. او در پاره‌ای از نبرد حضور داشت؛ خداوند از وی دفاع کرد و او به همراه زنان به اسارت گرفته شد.» [۷۲]. این متن به روشنی نشان می‌دهد که امام سجاد علیه‌السلام در کربلا جنگیده است، زیرا واژه «ارت» همین معنا را می‌رساند؛ چرا که این واژه را برای مجروحی به کار می‌برند که از میدان نبرد بیرون برده شود، در حالی که تنها رمقی در او مانده باشد؛ چنان که لغویون این را گفته‌اند. [۷۳]. متن دو: در مناقب ابن‌شهر آشوب - پس از آن که از شهادت علی بن‌الحسین معروف به اکبر یاد شده و این که امام حسین علیه‌السلام او را به خیمه آورد - این عبارت است: «مادرش شهربانو به سوی او رفت، در حالی که با سوز و گداز به وی می‌نگریست و سخن نمی‌گفت.» [۷۴]. روشن است که مادر علی اکبر که در کربلا شهید شد لیلی عامریه و یا بره دختر عروه ثقفی است - چنان که ابن‌شهر آشوب نظر دوم را دارد - معروف است که شهربانو مادر علی بن‌الحسین علیه‌السلام است و لذا باید موضوع پیکار علی بن‌الحسین سجاد علیهما‌السلام از عبارت مناقب شهر آشوب افتاده باشد که در این صورت، سخن مناقب نیز گواهی است بر اثبات [صفحه ۴۹] پیکار امام سجاد علیه‌السلام در کربلا - نیز احتمال می‌رود که عبارت مزبور از جای اصلی خود در بخش مقتل علی اصغر که ابن‌شهر آشوب آن را پس از عبارت یاد شده نقل کرده، جلوتر قرار گرفته باشد، زیرا ابن‌شهر آشوب در هنگام بیان مقتل علی اصغر گفته است: «مادر علی سجاد، همان مادر علی اصغر، یعنی شهربانو - رضی الله عنها - می‌باشد.» [۷۵]. متن سوم: چیزی است که درباره‌ی بیماری امام سجاد علیه‌السلام آمده است. مناقب تاریخی در این باره وحدت نظر دارند که امام سجاد علیه‌السلام در نبرد کربلا بیمار یا تبار بوده است [۷۶]؛ لیکن نوع بیماری و عامل آن مشخص نشده است. اما ابن‌شهر آشوب از احمد بن حنبل نقل کرده که گفته است: «عامل بیماری زین‌العابدین پوشیدن زره بوده است، زیرا آن حضرت، زرهی را پوشید که از اندامش فزونی یافت و او آن فزونی را با دست کند.» [۷۷]. این سخن، نشانگر آن است که امام علیه‌السلام هنگامی که در معرض بیماری قرار گرفت که کاملاً آماده نبرد بود و یا در آستانه‌ی آن قرار داشت، چرا که معمولاً زره را تنها در این هنگام می‌پوشیدند. این سخن با سخن دیگر ابن‌شهر آشوب تضاد ندارد: «زین‌العابدین پیکار نکرد، زیرا پدرش به سبب این که او بیمار بود، به وی اجازه‌ی شرکت در جنگ را نداد.» [۷۸] چه، فرضیه‌ی دلایل پیشین آن است که امام زین‌العابدین علیه‌السلام پس از آن که نخستین بار در جنگ شرکت کرد و زخمی شد، بیمار گردید. بنابراین، شاید عدم اجازه‌ی جنگ برای او در مرحله دوم و در حال بیماری و زخمی شدنش بوده است. بر فرض که آن حضرت از همان آغاز بیمار بوده است، لیکن دلایلی که پیشتر نقل کردیم، به روشنی نشان می‌دهد که وی در برخی از مراحل پیکار شرکت داشته است. [صفحه ۵۰]

نشانه‌های جهاد در سیره‌ی امام سجاد

۱ - امام سجاد علیه‌السلام سلاح برمی‌دارد - در حالی که بیمار است - و به میدان نبرد می‌رود تا این که زخمی می‌شود. این مطلب، آن چنان مفهومی از دلآوری و والایی دارد که نمی‌توان آن را تنها در برداشتن سلاح خلاصه کرد؛ چرا که اگر برداشتن سلاح بر افراد سالم واجب می‌شود؛ از دیدگاه اسلام و به نص قرآن کریم بر بیماران واجب نیست؛ لیکن هر گاه بیماران ببینند که می‌توانند با

برداشتن سلاح نقشی را ایفا کنند، برداشتن آن بر ایشان حرام نخواهد بود. ۲- وجود علی بن الحسین علیه السلام به همراه پدرش امام حسین علیه السلام در کربلا، با توجه به این که کربلا صحنه مبارزه و از خودگذشتگی و میدان ایثار و فداکاری است و نیز با عنایت به این که امام حسین علیه السلام برای همه اطرافیانش - حتی فرزندان و اعضای خانواده اش - اجازه می‌دهد که برگردند و بیعت خویش را از آنان برمی‌دارد، دلیل بر آن است که امام سجاد علیه السلام می‌خواهد در حرکت پدرش شرکت کند. امام سجاد علیه السلام فرمود: «زمانی که امام حسین علیه السلام - نزدیک غروب - یارانش را گرد آورد، نزدیک رفتم تا به سخنانی که خطاب به آنان می‌گوید، گوش فرا دهم، در حالی که در آن هنگام بیمار بودم. پس، شنیدم که پدرم می‌فرمود: ... اما بعد، من هیچ اصحابی را از اصحاب خودم باوفا تر و بهتر سراغ ندارم و هیچ خاندانی را از خاندان خودم نیکوکارتر نمی‌شناسم و خداوند، شما را از سوی من بهترین پاداش دهد. هان بدانید که من به شما اجازه دادم دسته جمعی از این سرزمین بیرون روید و بیعت خویش را از شما برداشتم... اینک شب و تاریک است، می‌توانید با کمال آسودگی، خود را از چنگ دشمن برهانید.» [۷۹]. در این شرایط، امر به معروف و نهی از منکر، با معنای فقهی اش، هیچ نقشی نمی‌تواند داشته باشد، زیرا خطرها آن قدر ملموس، حتمی و بزرگ است که قابل تحمل نیست. این موضوع را، تمامی کسانی که از رویدادهای آن زمان پیش از عزیمت امام حسین علیه السلام به عراق آگاهی داشتند، یعنی افرادی که با سخنان خود، تاریخ را برای ما حفظ کرده‌اند، درک کرده بودند تا چه رسد به کسانی که امام حسین علیه السلام را در مسیر طولانی اش [صفحه ۵۱] از مکه تا مدینه تا کربلا همراهی کردند، به ویژه فرزندان و خویشاوندان آن حضرت، یعنی کسانی که تمامی جزئیات حرکت امام و ابعاد و پژواکهای آن را می‌دانستند و از مشکلاتی که سپاه کوفه برای او ایجاد کرده بود، آگاهی داشتند و به سخنان امام درباره‌ی پیامدهای هولناک و خطرهایی که در انتظار حرکت و همراهان اوست و حتی به خطبه او در شامگاه روز نهم و یا شب عاشورا گوش فرا دادند. کسانی که به همراه امام حسین علیه السلام در سرزمین کربلا باقی ماندند، درک کردند که اقدامات امام چیزی جز فداکاری و از خودگذشتگی نیست، زیرا اسلام به جان فشانی، انقلاب به فتیله و سوخت، بیداری به زنگ و صدا، جنبش به پشتوانه و تکیه‌گاه، قیام به فرمانده و رهبر و زندگی آزاد و شرافتمندانه به جان و خون نیاز دارد. اینک امام حسین علیه السلام آماده است خونس را در راه همه‌ی این چیزها بریزد تا به نتیجه برسند. این حقیقت، از علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام که در آن زمان در سن بزرگسالان بود و بیست و سه سال از عمرش می‌گذشت و از آغاز تا پایان آن حرکت، پدرش را همراهی می‌کرد، پنهان نبود. بنابراین، حضور آن حضرت در کنار پدر، به تهنیتی دلیلی قانع کننده بر اثبات وجود روح مبارزه و شجاعت بی‌ظنیری است که این دلاوران از آن برخوردار بودند و تا آخرین لحظه از حسین علیه السلام دست برنداشتند. وانگهی - چنان که در روایت آمده است - آن حضرت سلاح برداشت و تا آن جا با شمشیر پیکار کرد که زخمی شد و او را که تنها رمقی از حیات داشت، از میدان نبرد بیرون بردند. اگر این روایت از طریق زیدیه باشد، حجت کاملی است بر ضد کسی که امام زین العابدین علیه السلام را به دوری گزیدن از قیام و شمشیر و مبارزه متهم می‌کند. ۳- به علاوه، کسی که پیش از حادثه‌ی کربلا- دارای روحیه‌ی مبارزه است، امکان ندارد که پس از مشاهده‌ی جان فشانی‌ها و فداکاری‌های پدر، برادران، خویشاوندان و پیروانش و نیز دیدن آن همه مصیبت و رنج و ریخته شدن خون‌های پاک، آرام و بی‌اعتنا بماند و یا سکوت اختیار کند و در صدد انتقام خون پدر خویش که خون خداست، بر نیاید. می‌دانیم که او حتی در لحظه‌ای از زندگی اش آنان را از یاد نبرد، بنابراین، چگونه ممکن [صفحه ۵۲] است شخصیتی چون امام سجاد علیه السلام تسلیم شود، آرام بنشیند و یا سازش کند و اجازه دهد که خون پدر و خاندانش به هدر رود؟ چرا که پس از امام حسین علیه السلام کسی جز او باقی نمانده بود که انتقام آن خون‌های پاک را بستاند. بنابراین، چنان که برخی می‌گویند اگر به خاک و خون افتادن امام حسین علیه السلام در کربلا، رویداد تاریخی بزرگی باشد که به آشکار شدن جامعه‌ی شیعی و ظهور آن به سان فرقه‌ای برجسته و برخوردار از اصول سیاسی و شیوه‌ی دینی - بیشتر از آنچه در دوران امام علی علیه السلام و پیش از او بود - منجر شد و نیز اگر فاجعه‌ی کربلا در رشد روح شیعی و

افزایش طرفدارانش اثر داشت و شیعه پس از شهادت امام حسین علیه السلام چونان گروه سازمان یافته‌ای قد برافراشت که روابط استوار سیاسی، اعضایش را با یکدیگر پیوند می‌داد [۸۰] پس چگونه است که آن فاجعه بر فرزند حسین علیه السلام انتقام گیرنده‌ی خود او، تنها بر جای مانده‌ی نسل وی و وارث رهبری‌اش در میان شیعیان اثر نگذاشت و باعث رشد روح سیاسی در او نشد؟ چگونه این سازمان، شیعیان را از طریق روابط سیاسی گرد هم می‌آورد، لیک علی بن الحسین علیه السلام را از سیاست دور می‌کند؟ چگونه این سازمان، وارث انقلاب و محقی را که حشش به هدر رفته است، از خود، دور می‌سازد؟ آیا در این قضاوت، زور و ستم، نهفته نیست؟ [صفحه ۵۳]

در اسارت

اشاره

شجاعت امام سجاد در کوفه در مجلس حاکم آن شهر و در شام در مجلس فرمانروای آن از لحاظ سیاسی، کمتر از شجاعت در میدان نبرد نبود. و حداقل قضیه این است که کسی که هاله‌ای از کشتارهای خونین او را در بر گرفته و یا مصیبت آن همه شهید را پیش روی خود دیده است، چنان مواضع شجاعانه‌ای را نمی‌گیرد و این گونه موضعگیری‌های قهرمانانه از کسی که عافیت طلبی را بر همه چیز ترجیح می‌دهد، سر بر نمی‌زند. آری، چنین دل‌آوری‌هایی تنها از کسی امکان بروز دارد که دارای قلبی نیرومند و استوار باشد و بتواند تمامی رنج‌ها را تحمل کند و برای تحقق تمامی اهدافی دست به مبارزه بزند که به خاطر آنها انسان‌های بزرگی در صحنه‌ی کربلا حضور یافتند، جان فشانان کردند و به شهادت رسیدند؛ اینک کسی که در شمار اصحاب کربلاست و زنده مانده است - هر چند در اسارت باشد - باید بایستد و نقش دیگری از مبارزه را ایفا کند. نقشی که امام سجاد علیه السلام ایفا کرد، این بود که با بیان و بلاغتی معجزه‌آسا حق را آشکار ساخت و به روشنی حجت را بر همگان تمام کرد و نیرنگ حاکمان ستمگر را کاملاً بر ملا نمود و پرده از روی فساد، ستمگری و انحرافشان از اسلام برداشت. اثر این نقش بر ضد فرمانروایان تبهکار به مراتب از اثر شمشیر برنده‌ای که امام علیه السلام آن را در برابر ستمگران از نیام برمی‌کشید، بیشتر بود، چرا که آن حضرت در آن شرایط سخت یاور و مددکاری نداشت. امام سجاد علیه السلام تنها شاهد در نبرد کربلا بود و تمامی صحنه‌های آن فاجعه را از آغاز و مقدمات گرفته تا همه‌ی رویدادها، شرایط و پیامدهایش به چشم دید. او در همه‌ی آنچه که [صفحه ۵۴] روایت می‌کند از صحنه‌ی نبرد کربلا، راستگو و امین است. بنابراین وی استمرار عینی واقعه‌ی کربلا و سخنگوی رسمی آن بود. به علاوه، وجود آن حضرت، گنجینه‌ای سرشار از همه‌ی رشته‌های علوم الهی بود. او در عقیده، حقوق، اخلاق، عرفان و حتی در رفتار، شیوه و سنت، نمونه‌ی کامل اسلام به شمار می‌رفت؛ سخنگوی قرآن و مفسر زنده‌ی آیات آن بود و به همین دلیل، وجودش در آن جامعه‌ی وحشتناک و قحطی‌زده برای اسلام سود بخش و برای مسلمانان امیدوار کننده بود. وجود امام زین العابدین برای دشمنان اسلام از هزاران شمشیر، ترسناک‌تر بود و خواب راحت را از چشمان آنان می‌ربود، زیرا بقای اسلام به بقای اندیشه‌ها و ارزشهایش بستگی دارد و دشمنان در تلاش‌های خود بر ضد اسلام، تنها همان اندیشه‌ها و ارزش‌ها را نشانه می‌روند و بدون تردید هرگاه شخصیتی چون امام سجاد علیه السلام در صحنه باشد، بزرگترین سد در برابر کوشش‌های دشمنان خواهد بود. همچنین، با دشمنان اسلام تنها در صورتی می‌توان مبارزه کرد که اهداف آنان را نشانه گرفت، بدعت‌هایشان را ریشه کن کرد، نیرنگ‌هایشان را برملا ساخت، به شیطنت آنها پی برد و از نیت‌های شوم آنان نسبت به دین اسلام و مسلمانان پرده برداشت و این کار، با دستان توانای امام سجاد علیه السلام به بهترین شکل و کامل‌ترین صورت و ژرف‌ترین تأثیر انجام شده است. وانگهی، آیا جهاد با سخن، یکی از انواع جهاد - هر چند ضعیف‌ترین آن - نیست؟ حتی اگر شیوه‌ی جهاد به سخن منحصر شود، باید گفت این روش در موقعیتهایی که امام سجاد

علیه‌السلام داشت، کامل‌ترین و بهترین شیوه است؛ چنان که در حدیث شریف از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است: «بهترین جهاد، بیان سخنی حق در برابر فرمانروای ستمگر است.» [۸۱]. اینک به بخشی از سخنان امام سجاد علیه‌السلام در برخی از موقعیت‌ها اشاره می‌کنیم؛ به عنوان نمونه، در حالی که آن حضرت در اسارت بنی‌امیه است، این سخنان را ایراد [صفحه ۵۵] می‌کند: «ای مردم! هر سکوتی که در آن اندیشه نباشد، در ماندگی است و هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد، گرد و غباری است که در هوا پراکنده می‌شود. هان، آگاه باشید که خداوند، اقوامی را به وسیله‌ی پدرانشان گرامی داشته است. بنابراین، فرزندان به وسیله پدران محفوظ مانده‌اند، زیرا خدا می‌گوید: «پدر آن دو صالح بود» [۸۲] و لذا خداوند، آن دو را گرامی داشت. به خدا سوگند، ما عترت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستیم. از این رو، ما را به خاطر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گرامی بدانید، زیرا جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در منبرش می‌فرمود: «مرا در وجود عترت و خاندانم نگهدارید که هر کس مرا نگهدارد، خدا او را ننگه می‌دارد و هر کس مرا آزار دهد، پس لعنت خدا بر او باد. هان، بدانید که لعنت خدا بر کسانی است که مرا در میان آنان آزار دهند.» حتی سه بار این سخن را تکرار فرمود. به خدا سوگند، ما خاندانی هستیم که خداوند پلیدی‌ها و گناهان زشت و آشکار و نهان را از ما زدوده است...» [۸۳]. امام سجاد علیه‌السلام با صراحت، قدرت و بلاغت، کاروان اسیران را که خوارچشان می‌خواندند، معرفی و تبلیغات دروغین را بر ملا کرد و بدین ترتیب، آشکار ساخت که کاروان از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله تشکیل شده است؛ نیز با تلاوت آیات و احادیث، روشن کرد آن کاروان، حامل قرآن و سنت است، تا فریب خوردگان بدانند که کاروان از راه دو منبع اسلامی یعنی کتاب و سنت، رابطه‌ای بسیار محکم با اسلام دارد. امام سجاد علیه‌السلام از زبان این دو منبع اسلامی، لغت و عذاب را بر سر کسانی فرو می‌ریزد که کاروان را آزار دهند و دشمنان هم نمی‌توانند بر او اعتراض کنند، زیرا آن بزرگوار، لعنت بر دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام را از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند. این موضعگیری امام علیه‌السلام در زمانی است که مردم به سبب آنچه در کربلا اتفاق افتاده بود و نیز کشته شدن و به اسارت رفتن اهل بیت علیهم‌السلام در سکوت و ترس به سر می‌بردند. آنان هنگامی که حسین علیه‌السلام - سبط پیامبر صلی الله علیه و آله - و خویشان و یارانش به [صفحه ۵۶] شهادت رسیدند، دچار غفلت شدند! اما آن روز، فرزند و خانواده‌ی او را در اسارت و در حالی که به پایتخت‌های اسلامی برده می‌شد، می‌دیدند. اسارت - در قاموس بشری - مفهوم ذلت، خواری، ناتوانی و شکست دارد و این در حالی است که مردم به خاطر این که از پیروان دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سنت او هستند، بر خود می‌بالند. از همه بدتر، این که جنایت‌ها در زمانی به وقوع می‌پیوندد که هنوز از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جد همین اسیران - بیش از نیم قرن سپری نشده است! موضعگیری دیگر امام زین‌العابدین علیه‌السلام در مجلس یزید است. او در این مجلس، هویت شخصی خویش را برای همگان روشن ساخت و برای هیچ فرد ناآشنایی، بهانه باقی نگذاشت. این روشنگری در مجلسی صورت گرفت که یزید به منظور جشن و شادمانی پیروزی برپا کرده و سران و اشراف را در آن گرد آورده بود. امام سجاد علیه‌السلام خطبه‌ی رسا و زیبایش را با هیجان ایراد کرد و پی‌درپی می‌فرمود: «انا انا یعنی من من...» در حالی که خویشتن را معرفی و از افتخارات پدرانیش یاد می‌کرد «تا آن جا که صدای مجلسیان به گریه و زاری بلند شد.» - البته بر طبق متن روایتی [۸۴] که به زودی از آن یاد خواهیم کرد.

خطبه‌ی امام سجاد در مجلس یزید

خوارزمی می‌گوید: روایت شده است که یزید فرمان داد تا منبری بیاورند و یک نفر بر منبر رود و به حسین و پدرش علی علیه‌السلام ناسزا بگوید. خطیب منبر رفت و خدای را سپاس و ستایش کرد و به علی و حسین علیهما‌السلام بسیار ناسزا گفت و معاویه و یزید را ستود. ناگهان علی بن‌الحسین علیه‌السلام فریاد زد و به آن خطیب فرمود: وای بر تو ای گوینده! خشنودی آفریده را با خشم آفریدگار خریدی؟ جایگاهت آتش باد. آن گاه گفت: ای یزید! بگذار تا بر این چوب‌ها بالا روم و سخنانی بر زبان آورم

که در آن خشنودی خداوند و پاداشی برای این شرکت کنندگان باشد. [صفحه ۵۷] یزید اجازه نداد. مردم گفتند: ای امیرمؤمنان، به او اجازه بده که بر منبر رود تا شاید چیزی از او بشنویم. یزید به آنان گفت: اگر این شخص بر منبر رود، از آن فرود نیاید، مگر این که من و خاندان ابوسفیان را رسوا سازد. آنان گفتند: مگر این جوان چقدر به سخن گفتن آشنایی دارد؟ یزید گفت: او از خانواده‌ای است که با علم تغذیه شده‌اند. مردم همچنان پافشاری کردند تا این که یزید به امام علیه‌السلام اجازه منبر رفتن داد. امام علیه‌السلام به منبر رفت و خدای را سپاس و ستایش کرد و سپس آن چنان خطبه‌ای ایراد فرمود که چشم‌ها را گریانید و دل‌ها را هراس انداخت. امام سجاد علیه‌السلام در این خطبه چنین فرمود: «ای مردم، شش چیز به ما داده شد و به سبب هفت چیز بر دیگران برتری یافتیم. به ما دانش، بردباری، بخشندگی، سخنوری، دلآوری و محبوبیت در دل‌های مؤمنان داده شد. ما برتری یافتیم، زیرا پیامبر برگزیده از ماست، صدیق از ماست، جعفر طیار از ماست، شیر خدا و شیر پیامبر از ماست، سرور زنان دو جهان، فاطمه‌ی بتول، از ماست و دو سبط پیامبر این امت و دو سرور جوانان بهشت از آن ما هستند. بنابراین، هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر کس که مرا نمی‌شناسد، حسب و نسبم را به او خبر می‌دهم: من فرزند مکه و منا هستم. من فرزند زمزم و صفا هستم. من فرزند کسی هستم که زکات را با گوشه‌ی عبایش [۸۵] برداشت. من فرزند بهترین انسانی هستم که ازار و ردا پوشید. من فرزند بهترین کسانی هستم که طواف و سعی کرد. من فرزند بهترین کسی هستم که حج به جای آورد و تلبیه گفت. من فرزند کسی هستم که به وسیله‌ی براق به آسمان برده شد. [صفحه ۵۸] من فرزند کسی هستم که او را از مسجد الحرام به مسجد اقصی بردند و چقدر منزه است آن که او را به سفر شبانه (معراج) برد. من فرزند کسی هستم که جبرئیل او را به سدره‌المنتهی رسانید. من فرزند کسی هستم که نزدیک شد، سپس نزدیک شد و گویی به مقام قاب قوسین او ادنی رسید. من فرزند کسی هستم که برای فرشتگان آسمانی به امامت نماز ایستاد. من فرزند کسی هستم که خدای بزرگ، آنچه را که خواست، بدو وحی کرد. منم فرزند محمد مصطفی. منم فرزند علی مرتضی. منم فرزند آن کس که به خرطوم‌های مردم زد [۸۶]، تا این که گفتند: لاله الا الله. منم فرزند آن کس که پیش روی پیامبر خدا با دو شمشیر ضربه زد و با دو نیزه، نیزه زد و دوبار هجرت و دوبار بیعت کرد و به دو قبله نماز گزارد و در بدر و حنین جنگید و به اندازه به هم خوردن چشم به خدا کفر نورزید. منم فرزند صالح مؤمنان، وارث پیامبران، برکننده‌ی ریشه‌ی ملحدان، سرکرده مسلمانان، نور مجاهدان، زیور پرستندگان، تاج سرگریه کنندگان، شکیباترین شکیبایان و برترین کسانی که از خاندان یاسین و پیامبر پروردگار جهانیان شب‌ها به نماز می‌ایستند. من فرزند کسی هستم که جبرئیل او را تأیید و میکائیل یاری کرد. من فرزند مدافع حریم مسلمانان، کشنده‌ی ناکثین و قاسطین و مارقین، جهادگر با دشمنان سر سخت اسلام، پرافتخارترین فرد قریش، نخستین فرد از مؤمنان که به دعوت خداوند پاسخ مثبت داد، از همه پیشی گیرندگان به اسلام، در هم شکننده‌ی تجاوزگران، نابود کننده‌ی مشرکان، تیری از تیرهای خدا بر ضد منافقان، زبان حکمت عبادت کنندگان، یاور دین خدا، ولی حکومت الله، بستان حکمت خدا، خزانه‌ی دانش خدا، بخشاینده و بخشنده، دانا، پاک، اصیل، پسندیده، دلآوری بلند همت، شکیبای روزه‌دار، مذهب، فرمانروا، دلاور، بسیار بخشنده، قطع کننده نسل‌ها [ی کافر] و بر هم زننده‌ی احزاب [صفحه ۵۹] است. دل او از همه نیرومندتر، خیر و بزرگواری‌اش از همه بیشتر، زبانش از همه روانتر، اراده‌اش از همه استوارتر، و قدرت قلبش از همه سخت‌تر است، او شیر دلاور و باران پر برکت است. آنان را در جنگ‌ها - هر گاه نیزه‌ها به هم برسند و زمام اسبان به یکدیگر نزدیک شوند - چونان آسیاب نابود و به سان گردبادی که خار و خاشاک را این سو و آن سو می‌برد، پرتاب می‌کند. شیر حجاز، دارای معجزه، قهرمان عراق و به دلیل نص و شایستگی، امام است: ابطحی، تهامی، خیفی، عقبی، بدری، احدی، شجری، مهاجری سرور عرب، شیر میدان نبرد، وارث دو مشعر، پدر دو سبط یعنی حسن و حسین، نماد شگفتیها، پراکنده کننده‌ی لشکرها، شهابی ثاقب، نوری پی‌درپی، شیر پیروزمند خدا، مقصود هر جوینده، پیروز پیروزمندان، او جد من علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. من فرزند فاطمه‌ی زهرایم. من فرزند سرور زنانم. من فرزند بتول پاکم. من پاره‌ی تن پیامبرم. من فرزند حسین، کشته‌ی کربلایم. من فرزند کسی هستم

که به خون آغشته شد. من فرزند کسی هستم که جنیان در تاریکی شب بر او گریستند. من فرزند کسی هستم که پرندگان در هوا بر او زار زدند. امام زین العابدین علیه السلام همچنان «أنا أنا... من من» می‌گفت، تا این که صدای مردم به گریه و زاری بلند شد و یزید ترسید که مبادا شورشی برپا شود و لذا به مؤذن دستور داد که اذان بگوید. مؤذن، سخن امام را برید و آن حضرت سکوت کرد. زمانی که مؤذن گفت: «الله اکبر» علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: بزرگی را بزرگ داشتی که هیچ چیزی با او مقایسه نمی‌شود و از طریق حواس ظاهری نمی‌توان به وجود او پی برد و هیچ چیزی از خدا بزرگتر نیست. وقتی که مؤذن گفت: «اشهد ان لا اله الا الله» علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: موهام، پوستم، گوشتم، خونم، مغزم و استخوانم به یگانگی او گواهی می‌دهد. [صفحه ۶۰] هنگامی که مؤذن گفت: «اشهد ان محمدا رسول الله»، امام علی بن الحسین علیهما السلام از بالای منبر به سوی یزید رو کرد و فرمود: ای یزید! آیا این محمد صلی الله علیه و آله جد تو است یا جد من؟ اگر می‌پنداری که جد تو است، به راستی که دروغ گفתי و اگر می‌گویی که او جد من است، پس چرا خاندانش را به شهادت رسانیدی؟ [۸۷]. سخنان امام سجاد علیه السلام موجب شد تمامی تبلیغات گمراه کننده‌ای که سیاست اموی آن را ترویج می‌کرد و بر این مدعا متمرکز شده بود که اسیران از خوارج هستند، بر باد برود و شادمانی پیروزی در گلوی برگزار کنندگان جشن به خرخر مردگان تبدیل شود. در این که امام سجاد علیه السلام در این سخنرانی تنها به بیان هویت شخصی خود می‌پردازد، حکمت و تدبیر سیاسی آگاهانه نهفته است، زیرا در یک چنین زمان و مکانی برای او امکان نداشت که به بیان مسائل مهم بپردازد و در غیر این صورت، از سخن گفتن و بیان او جلوگیری به عمل می‌آوردند. اما اعلان نام، مسأله‌ای شخصی است و از حقوق اولیه‌ای به شمار می‌رود که به فرد داده می‌شود، هر چند این فرد در اسارت باشد. لیکن سخنان امام علیه السلام سرشار از یادآوری و اشاره - و حتی کنایه که به مراتب از سخن آشکار رساتر است - به نسب شریف و پیوندش با اسلام و پیامبر بزرگوارش بود. امام علیه السلام از تمامی موقعیت‌های جغرافیایی، مواضع سرنوشت‌ساز و خاطرات بزرگ در اسلام یاد کرد و خویشان را با همه‌ی آنها مرتبط ساخت و لذا - با زبان شخصی - حوادث تاریخ اسلام را نقل کرد و از این طریق بیان فرمود که مصایب همه‌ی این تاریخ را بر دوش خود بر می‌داشته و حامل آن مسؤلیت سنگین با تمام قداستش بوده است. با وجود این، وی هم اکنون در برابر حاضران در این مجلس به عنوان اسیر ایستاده است! مردم، معنای سخن عمیق او را فهمیدند و از همین رو فریاد گریه‌ی آنان بلند شد؛ چه، حاکمان اموی تنها بدین سبب به جایگاه حکومت دست یافتند که خود را با اسلام پیوند دادند و از این طریق، تقدس خلافت را به دست آوردند؛ نادانی و بی‌خبری مردم در رسیدن به این وضعیت که فرزند اسلام را پیش روی خود، اسیر ببینند، اثر چشمگیری [صفحه ۶۱] داشت. وانگهی، ناآگاهی مردم شام و نیز دشمنی حاکمان نسبت به اهل بیت علیهم السلام به طور عموم و نسبت به کسانی که در کربلا به همراه امام حسین علیه السلام بودند و به خصوص، موجب این نگرانی می‌شد که یزید در صورت احساس خطر به اسیران حمله‌ور گردد و آنان را از بین ببرد. از این رو، کاری که امام سجاد علیه السلام انجام داد، یعنی سخنرانی‌اش را در چارچوب وضعیت شخصی ایراد کرد، مانع از شعله‌ور شدن آتش خشم و کینه یزید شد؛ لیک در عین حال، امام فرصتی را که ناگهان پیش آمده بود، از دست نداد و به معرفی هویت و شخصیت خود پرداخت و مردم را با کنایه که از تصریح رساتر است، از شخصیت، داستان و مصیبت‌های خویش آگاه ساخت و به همین دلیل، به بیان معایب امویان پرداخت و چیزی از رسوایی‌های آنها را یاد نکرد، در حالی که یزید، انتظار آن را از امام داشت. امام علیه السلام با این حکمت و سیاست از شر یزید رهایی یافت و زنده باقی ماند تا هدفی را که شهیدان به خاطر آن دیروز به شهادت رسیدند، دنبال کند و رهبری حرکت زندگان را در حال و آینده بر عهده گیرد. موضعگیری دیگر: امام سجاد علیه السلام در آن فضای اختناق آور، در پایتخت آن فرمانروای پیروز و در اسارت، صدایش را بلند می‌کند تا سخنانش را به گوش‌هایی برساند که هیاهو و داد و فریاد، آنها را کر ساخته بود. از منهل بن عمرو روایت شده که گفت: بر امام علی بن الحسین علیهما السلام وارد شدم و گفتم: خداوند، حال شما را بهبود بخشید، چگونه شب را به صبح رسانیدی؟ امام فرمود: من فکر نمی‌کردم پیرمردی چون تو

از اهالی این شهر نداند چگونه شب را صبح کردم؟ فرمود: اما اگر نمی‌دانی من به تو خیر می‌دهم: ما - در میان قوم خود - همچون بنی‌اسرائیل در میان فرعونیان شب را به صبح رساندیم، زیرا فرعونیان «پسران آنان را سر می‌بریدند و دخترانشان را زنده می‌گذاشتند». [صفحه ۶۲] ما در حالی شب را صبح کردیم که اشخاص بر بالای منابر با ناسزا گفتن به بزرگ و سرور ما به دشمن تقرب می‌جویند. قریش در حالی شب را صبح کرد که خود را از همه‌ی عرب برتر به حساب می‌آورد، زیرا محمد صلی الله علیه و آله از آنان بود و جز وجود او هیچ فضیلتی برای آنان نبود و تمامی عرب هم به این فضیلت آنان اعتراف کردند. عرب در حالی شب را صبح کردند که خود را از غیر عرب برتر به شمار می‌آوردند، زیرا محمد صلی الله علیه و آله از آنان بود و جز وجود آن حضرت، هیچ فضیلتی برایشان نبود و غیر عرب هم بدین فضیلت اعتراف کردند. بنابراین، اگر عرب راست گفت که از غیر عرب برتر است و اگر قریش راست گفت که بر عرب برتری دارد، به این دلیل که محمد صلی الله علیه و آله از آنان است، پس ما اهل بیت هم بر قریش برتری داریم زیرا محمد صلی الله علیه و آله از ماست. در این صورت، قریش، حق ما را می‌خورد و هیچ حقی برای ما قایل نیست و بدین ترتیب شب را صبح کردیم [ای منہال] اگر نمی‌دانی که چگونه شب را صبح کردیم؟ منہال گفت: من گمان کردم که او می‌خواهد سخنانش را به گوش کسانی برساند که در خانه هستند. [۸۸]. در یک موضعگیری همانند موضعگیری قبلی، از امام علیه‌السلام درباره‌ی کاروانی که او در آن قرار داشت، می‌پرسند؟ آن حضرت در پاسخ می‌گوید: «من از اهل بیت علیهم‌السلام هستم که خداوند محبت آنان را بر هر مسلمانی واجب کرده است و بدین سبب، خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش فرمود: «بگو من از شما مزد رسالت نمی‌خواهم، جز این که محبت مرا در حق خویشاوندانم منظور دارید و هر که کار نیکو انجام دهد، ما بر نکوی‌اش بیفزاییم.» [۸۹] در این آیه، مقصود از کار نیکو، دوستی ما اهل بیت است. [۹۰]. این موضعگیری‌های امام و امثال آنها در دگرگونی سیاست یزید در برابر آن کاروان [صفحه ۶۳] اسیر آن چنان تأثیر سرنوشت‌ساز داشت که وی ناگزیر شد آن بزرگوار را به مدینه بازگرداند. این موضعگیری از سوی آدم ترسو و یا کسی که عافیت را بر هر چیزی ترجیح دهد و یا کسی که به آرامش و آسایش تمایل داشته باشد و سازش با دشمن و تکیه بر ستمگران را بخواهد، هرگز صورت نمی‌گیرد. تنها کسی می‌تواند چنین موضعی را در پیش گیرد که از روحی آگاه، تهاجمی و هدفدار برخوردار باشد تا اگر پس از رویداد کربلا، فرصت در دست گرفتن قبضه‌ی شمشیر برایش پیش نیاید، نیزه‌ی سخن همچنان در اختیارش باشد تا با آن، پرده‌های تاریک تبلیغات گمراه‌کننده‌ی اموی را پاره کند. امام سجاد علیه‌السلام با دانایی و تدبیر و نیز با آگاهی از موضوع و هدفی که مد نظر داشت، از این نقشه پیروی کرد و نشان داد که شیوه‌ی او، سیاستی دارای برنامه و حساب شده است. به عنوان نمونه، وقتی که از آن امام پرسیدند سخن گفتن بهتر است یا سکوت، به این گفته‌ی حکما اشاره فرمود که اگر سخن گفتن نقره باشد، سکوت طلا است، بلکه فرمود: «هر کدام از این دو آفتیابی دارد و هر گاه این آفت‌ها را نداشته باشد، سخن گفتن از سکوت برتر است.» وقتی از آن حضرت درباره‌ی دلیل این برتری و نیز مخالفتش با دیدگاه حکما نسبت به ترجیح سکوت که در اذهان مردم هم هست، پرسیدند، فرمود: «خدای - عزوجل - پیامبران و اوصیا را با سکوت برنینگیخت، بلکه آنان را با سخن برانگیخت.» «کسی با سکوت، سزاوار بهشت نمی‌شود.» «با سکوت نمی‌توان ولایت خدا را به دست آورد.» «با سکوت، آتش جهنم خاموش نمی‌شود.» «با سکوت نمی‌توان از خشم خدا دوری کرد.» تمامی این امور، تنها از طریق سخن گفتن تحقق می‌یابد و من کسی نیستم که ماه را با خورشید برابر بدانم. تو فضیلت سکوت را از طریق سخن بیان می‌کنی، در حالی که [صفحه ۶۴] نمی‌توانی فضیلت سخن را از طریق سکوت بیان کنی. [۹۱]. امام سجاد علیه‌السلام بدین ترتیب، این حکمت بالغه را عملی ساخت و رسالت الهی‌اش را از طریق سخنرانی‌ها، گفتارها، اندرزها و احادیث خود در تمامی مواضع مهم و در حالی که در اسارت بود، انجام داد. اگر بیدادگران جهان بر مصلحان و آزادگان ستم می‌کنند و آنان را به قتل می‌رسانند و به زندان می‌افکنند، تنها به این دلیل است که می‌خواهند صداها را در گلوها خفه کنند تا سخن آنان به گوش مردم نرسد. [۹۲] وقتی که امام حسین علیه‌السلام را سر بریدند و به شهادت رسانیدند، فریادهایش از حلقوم

امام سجاد در مسیر حرکت اسیران و در دل مجالس حکمرانان [اموی] طنین انداز شد. کسی که چنین نقش شجاعانه و ارزنده‌ای را ایفا کرده است، دور از انصاف خواهد بود که در قاموس سیاسی به عنوان فردی تعریف شود که از سیاست کناره‌گیری کرده و یا از قیام و مبارزه دوری جسته است. بلکه اگر نهضت امام حسین علیه السلام نهضتی سیاسی است - که بدون تردید چنین است - به گفته قرشی: امام زین العابدین از نیرومندترین عوامل جاودانه ساختن انقلاب حسینی و تأثیرگذاری آن بر عواطف و احساسات جامعه به شمار می‌رود و این، به خاطر موضعگیری‌های جالب آن حضرت است که تاریخ در دنیای شجاعت‌ها و قهرمانی‌ها نظیری برای آن سراغ ندارد و یکی از زیباترین اسناد سیاسی در اسلام، سخنرانی آن بزرگوار در دربار یزید است [۹۳]. امام زین العابدین در صحنه زندگی اسلامی به سان پر نورترین چراغ سیاسی اسلامی که تاریخ اسلامی آن را می‌شناسد، ظاهر شد و در حالی که در بند بیماری و اسارت بود، با مهارتی فراوان توانست آرمان‌های انقلاب پدرش امام حسین علیه السلام - این رهبر حکومت پیروز اسلامی - را منتشر سازد و ارزش‌های اصلی این انقلاب را با شیوه‌ای روشن و در نهایت مهارت، اصالت و نوآوری به نمایش بگذارد [۹۴]. [صفحه ۶۵]

در مدینه

اشاره

امام سجاد علیه السلام به مدینه بازگشت تا مدینه را از باشندگان و صاحبانش یعنی شخصیت‌های اهل بیت علیهم السلام خاموش و خالی ببیند. مردم نیز همگی خاموش و حیرت زده‌اند، زیرا می‌بینند که کاروان اهل بیت علیهم السلام در حالی باز می‌گردند که در میان آنان تنها علی بن الحسین به چشم می‌خورد و تنها کودک و زن او را همراهی می‌کنند، اما مردان همگی به دست باند تبهکار سر بریده شده‌اند! وقتی که خاندان امیه از ریختن خون حسین علیه السلام سبب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن هم در وسط روز خودداری نکنند، چه کسی از گزند ستم و قدرت آنان در امان خواهد بود؟ آری، امام سجاد علیه السلام وارث قانونی خون‌های تمام کشته‌شدگان و شهیدانی است که در کربلا سر بریده شدند و همو تنها شاهد بر تمامی چیزهایی است که در آن واقعه‌ی وحشتناک رخ داد. باید جاسوسان اموی او را تحت تعقیب قرار دهند، زیر نظر بگیرند و به حرکت‌هایش با دیده‌ی تردید و اتهام بنگرند. مردم - بر طبق عادتشان که از جایگاه‌های تهمت و موقعیت‌های خطرناک دوری می‌گزینند - امام علی بن الحسین علیهما السلام را رها کردند و از او دوری جستند و حتی کسانی که پیش از واقعه‌ی کربلا - محبت خویش را به اهل بیت علیهم السلام آشکارا ابراز می‌کردند، پس از این واقعه محبت خود را پنهان می‌داشتند، امام سجاد علیه السلام از این برخورد و بی‌وفایی مردم این چنین سخن می‌گوید: «در مکه و مدینه حتی بیست نفر نیستند که ما را دوست بدارند.» [۹۵] وقتی که دوستان راستین اهل بیت علیهم السلام در پایتخت اسلام به این اندازه اندک باشند، در شهرهایی که دور از مرکز وجود اهل بیت علیهم السلام هستند، وضع چگونه خواهد بود؟ [صفحه ۶۶]

بازگشت امام سجاد و مسئولیت‌های سنگین او

کربلا - بارهای مصیبت‌ها، خاطره‌ها، رنج‌ها و زخم‌های خود را بر دوش او نهاده است و آنچه از همه‌ی اینها سنگین‌تر است، همان اهداف و پیامدهای واقعه‌ی کربلا است، زیرا آن بزرگوار در حالی به مدینه فرود می‌آید که تنها فردی بر جای مانده از مردان آن صحنه‌ی پیکار است. بنابراین، او باید رسالت بزرگ کربلا را به انجام رساند. یکی از مسئولیت‌های سنگین او، سرپرستی خانواده‌ای رنج دیده و پرو بال شکسته است. اینک او در میان مادران جوان از دست داده، زنان بیوه و یتیمان قرار دارد. او در میان اشک‌هایی

قرار دارد که می‌باید آنها را پاک کند، در میان احساساتی که جریحه‌دار شده، دل‌های کوچکی که ترسیده و چشم‌هایی که به هراس افتاده‌اند و در میان زخم‌ها، بیماری‌ها و رنج‌هایی که به مداوا و درمان نیاز دارند! و اینک او باید تمامی نیروهای از دست رفته را بازگرداند! مسؤولیت امامت، یعنی مسؤولیت الهی و تاریخی نیز بر دوش او افکنده شده است، مسؤولیتی که او می‌باید برای انجام آن به پا خیزد، شخصیت‌های آن را فراهم آورد، آسیب‌های سختی را که بر اصل امامت وارد شده است، جبران کند و رخنه‌ای را که در ساختمان بلند نظام امامت به وجود آمده است، ترمیم سازد، امامتی که خط درست اسلام را عینیت می‌بخشد. امام سجاد علیه‌السلام به تنهایی تمامی این مسؤولیت‌ها را بر دوش کشید و به برکت حکمت و اندیشه‌اش به بهترین شکل از عهده‌ی آنها برآمد. در نخستین سال‌های پس از واقعه‌ی کربلا، افزون بر وظایف یاد شده، مهمترین وظیفه‌ی امام سجاد علیه‌السلام این بود که زیر نظر قرار گرفتنش را به وسیله‌ی حکومت تا اندازه‌ای بی‌اثر کند تا بتواند آن مسؤولیت‌های دشوار را به شکلی درست و مطلوب انجام دهد. تا وقتی امام در مدینه و یا یکی از شهرهای دیگر اسلامی حضور داشته باشد، به یقین انگشت‌های اتهام به سوی او نشانه خواهد رفت تا نشست و برخاست آن حضرت را کنترل کند و تعداد نفس کشیدن‌ها و سخنان او را برشمارد. [صفحه ۶۷]

اقدام بی‌نظیر

از این رو، آن بزرگوار برای رویارویی با آن وضعیت و به منظور تبرئه خویش از تهمت‌ها و تعقیب‌هایی که جلوگیری و تغییر آنها برایش امکان‌پذیر نبود، اقدامی با شیوه‌ای بسیار جدید انجام داد که در زندگی ائمه علیهم‌السلام بی‌نظیر بود و با این کار، خطر مراقبت‌هایی را که متوجه او شده بود، از خویشتن دور ساخت و به دور از این خطرها به عنوان وارث کربلا، سرپرست خانواده‌های شهدا و پیشوایی که امت را رهبری و از آموزه‌های آسمانی پاسداری می‌کند، آماده شد که مسؤولیت‌ها را بر دوش گیرد و نقش خود را ایفا کند. آن اقدام بی‌نظیر، این بود که در بیابان و در بیرون مدینه، سیاه چادری برای خودش زد! ابن ابی‌قره در مزارش با سند خودش از ابوجعفر محمد باقر بن علی بن الحسین نقل کرده است که آن حضرت گفت: «پدرم علی بن الحسین پس از شهادت پدرش حسین بن علی علیهم‌السلام سیاه چادری برپا ساخت و در بیابان اقامت گزید و چندین سال در این چادر اقامت گزید، زیرا دوست نداشت با مردم [۹۶] آمیزش و دیدار کند. او از همان بیابان که جایگاهش بود، به عراق می‌رفت و پدر و جدش را زیارت می‌کرد و کسی از این عمل او آگاه نمی‌شد. [۹۷]. این اقدام امام سجاد علیه‌السلام عملی شگفت‌انگیز در طول تاریخ امامت به شمار می‌رود که ما نمی‌توانیم برای آن بیابیم. لیکن این عمل، همان گونه که رخدادهای پی‌درپی آن را بر ملا خواهد کرد، عملی است بزرگ که از هوش سیاسی و اندیشه‌ی باریک بینانه‌ی امام علیه‌السلام نشأت می‌گیرد؛ زیرا وقتی که آن حضرت در بیرون مدینه به سر برد و در بیابان فرود آید، دولت نمی‌تواند او را به کاری متهم کند که در مدینه رخ می‌دهد و تعقیب و زیر نظر گرفتنش در جایی باز مانند بیابان بی‌فایده خواهد بود. اما خود امام علیه‌السلام اگر جایگاهی موقت و دور از دید مردم برای خویش برگزیند تا اوضاع آرام شود و ثبات پیدا کند و آب‌ها [صفحه ۶۸] از آسیاب بیفتند، برایش بهتر خواهد بود؛ چه او باید به دور از مردم به رفع خستگی و تجدید قوا پردازد و از زحمت‌ها و رنج‌هایی که در سفر دچار آن شده، رهایی یابد تا بتواند پس از این مرحله، با قدرت و جدیت به حرکت خویش ادامه دهد. او پس از این همه رنج و مصیبت به آسایش جسمی و روحی نیاز دارد تا بیماری‌اش بهبود یابد و زخم‌هایش درمان شود. وانگهی، مدینه‌ای که امام سجاد علیه‌السلام وارد آن شد - در حالی که بیست و سه سال و یا چیزی در همین حدود از عمرش سپری شده بود - او را به عنوان امام نمی‌شناخت، زیرا او هنوز با آنان آمد و شد نداشته و در میان ایشان نبوده است و نیز آنها سخنان او را از یکدیگر دریافت نکرده‌اند و ویژگی‌های آن حضرت برایشان آشکار نشده است تا او را به سان شخصیتی تلقی کنند که به انجام وظایف امامت می‌پردازد. از آن جا که برای راه‌اندازی جنبشی مستقل، به تعداد لازم و اندازه‌ی کافی، یار و طرفدار وجود نداشت تا امام آن را اعلان کند و نیز به خاطر نگهداری از تعداد اندک یارانی که هنوز

به امام وفادار بودند، آن حضرت سیاست خویش را از همان آغاز بر پایه کناره‌گیری از مردم بنیاد نهاد و از آنان خواست به دیدارش نیایند. امام علیه‌السلام سیاست خویش را در نخستین دیداری که با گروهی از شیعیان و دوستانش در کوفه داشت، اعلام کرد و این در هنگامی بود که آنان دوستی خود را ابراز نمودند و همگی به او گفتند: «ای فرزند پیامبر خدا! ما همگی گوش به فرمان، فرمانبردار و نگهبان پیمان تو هستیم، شیفتگان تو می‌باشیم و از تو روی بر نمی‌تابیم. بنابراین، به ما فرمان بده، خدای رحمت کند که ما با هر که با تو بجنگد، می‌جنگیم و با هر که با تو سازش کند، سازش می‌کنیم و به طور یقین انتقام تو و انتقام خود را از کسانی که بر تو و بر ما ستم کرده‌اند، می‌ستانیم.» امام علیه‌السلام فرمود: «... تقاضای من از شما این است که نه طرفدار ما باشید و نه بر ضد [۹۸] ما.» [صفحه ۶۹] امام علیه‌السلام با این سخنان خود، از آنان می‌خواهد که در آن دوره در برابر اهل بیت علیهم‌السلام بی طرف باشند، نه به نفع ایشان وارد عمل شوند و نه بر زیانشان. دلیل این سیاست هم این بود که اگر حکومت وقت، کوچکترین جمعی را در پیرامون امام زین‌العابدین می‌دید، آن را بهانه قرار می‌داد تا وجود آن حضرت و همراهانش را از میان بردارد؛ چه، پس از آن که این دولت امام حسین علیه‌السلام را که به مراتب از موقعیت نیرومندتری در میان امت برخوردار بود، به شهادت رسانید، کشتن امام علی بن الحسین علیهما‌السلام که آن توان را هم نداشت، برایش آسان می‌نمود. هدف از آن نقشه‌ی سیاسی موقت، این بود که امام سجاد علیه‌السلام در مدینه باقی‌نماند تا پندارهای دولت و حدس و گمان‌های مقامات آن، او را تحت پیگرد قرار ندهند و از بدگمانی‌های آنها دور بماند و حتی به فضای باز بیابان و بیرون شهر برود و در سیاه چادری سکونت گزیند و بدین ترتیب، تیرهای تردید را از خویشتن منحرف سازد و به عنوان وارث شهیدان، تهمت‌های مقامات حکومت را از پیشگاه خود برطرف کند. بر حسب روایات، این وضعیت، چند سال به درازا کشید و از سال ۶۱ هـ. هنگامی که اهل بیت علیهم‌السلام به مدینه بازگشتند، آغاز شد و تا پایان سال ۶۳ هـ. زمانی که کشتار وحشتناک «حره» پایان یافت، ادامه یافت؛ اما پس از این دوره، از این سیاه چادر، در تاریخ زندگی امام علیه‌السلام خبر و اثری به چشم نمی‌خورد. برجسته‌ترین فایده‌ی این پدیده شگفت‌انگیز، آن بود که سرکرده‌ی خونخوار اموی، مسلم بن عقبه در هجوم وحشیانه و ویرانگرش به مدینه و باشندگان آن به امام سجاد علیه‌السلام آسیب نرسانید و به گمان خود، او را خیرخواه به شمار آورد، نه بدخواه. روشن است که در اندیشه‌ی این اموی خونریز، مقصود از خیرخواهی و بدخواهی چیست؟ با این که در این هجوم، خود امام هدف او بود؛ چنان که در آینده این موضوع را شرح خواهیم داد. امام سجاد علیه‌السلام مهمترین آرمان‌ها و هدف‌هایش را از این اقدام بی‌نظیر به دست آورد و به همین سبب، در حالی که مدینه بازگشت که بدگمانی‌های مقامات حکومتی را به حالتی معمولی دگرگون ساخته بود و امام علیه‌السلام در نظر آنان به صورت شهروندی در آمده بود که می‌تواند در مدینه سکونت داشته باشد، بدون این که جاسوسان او را زیر نظر بگیرند. [صفحه ۷۰] حتی دشمنی دیرینه‌ای که امویان نسبت به بنی‌هاشم در دل داشتند، دگرگون شد، همان دشمنی که معاویه آن را در خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله متمرکز ساخت و آتش آن را بر سر امیر مؤمنان علی علیه‌السلام و فرزندانش فرو ریخت و یزید، آن را در آن فاجعه‌ی وحشتناک عینیت بخشید، زیرا بزرگ‌خاندان و سرور آن، حسین بن علی علیه‌السلام و بهترین مردان خانواده و یاران او را در کشتار گاه کربلا به شهادت رسانید. به برکت سیاست امام زین‌العابدین علیه‌السلام تمامی این دشمنی‌ها در پایان این مرحله دگرگون و علی بن الحسین علیهما‌السلام به محبوبترین فرد در نزد حاکمان اموی مبدل شد [۹۹]. با آنچه گفته شد، می‌توانیم روایتی را که درباره اعلان امامت علی بن الحسین علیهما‌السلام وارد شده و به حدیث لوح معروف است، توجیه کنیم. این حدیث را جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده و در آن آمده است: «خاموش باش و سکوت اختیار کن و در خانهات بمان و پروردگارت را عبادت کن تا این که مرگت در رسد.» [۱۰۰]. این دوره که امام سجاد علیه‌السلام به خاموشی و سکوت دستور می‌دهد، باید به آغاز دوره‌ی امامت آن حضرت که با خطرهای تهدیدها رو به رو بود، محدود شود. دو واژه‌ی «اطراق» و «صمت» یعنی خاموشی و سکوت که در این روایت آمده است، بیانگر آن است که در این دوره باید به سکون و آرامش پای‌بند بود و از مردم دوری گزید و

برای آینده برنامه‌ریزی کرد. این سیاست، همان چیزی است که اسماعیل بن علی ابوسهل نوبختی آن را چنین بیان کرده است: «حسین به شهادت رسید و علی بن الحسین که هنوز کم سن و سال بود - عمرش کمتر از بیست سال بود - جانشین او شد. سپس او از مردم کناره‌گیری کرد. نه او به دیدار کسی می‌رفت و نه کسی به دیدار او می‌آمد، مگر یاران ویژه‌اش. او در نهایت درجه‌ی عبادت قرار داشت و بر اثر دشواری زمان و ستم بنی‌امیه، دانش او بسیار اندک انتشار یافت.» [۱۰۱]. [صفحه ۷۱] این سخن شرح واقعی برای وضعیت دوران امام سجاد علیه‌السلام است، و گرنه دوران بعدی زندگی امام که خواهیم دید، مالا مال از گفتارها، سخنرانی‌ها، دعاها و اندرزهای هدفدار است. بنابراین، در این دوران سکوتی وجود ندارد. در زندگی امام سجاد علیه‌السلام سفرهای متعددی به حج، فعالیت عملی و جدی در انفاق و آزادسازی بردگان، حضور در مسجد نبوی، ایراد سخنرانی در هر جمعه، نامه‌نگاری‌ها و مباحثات و گفتگوهای علمی را می‌بینیم و بدین ترتیب، در این مرحله از زندگی او خاموشی به چشم نمی‌خورد. همچنین کسی نمی‌تواند بگوید دانشی که از سوی امام منتشر شده، اندک است، زیرا در برابر او صحیفه‌ی سجاده‌ی، رساله‌ی الحقوق و مناسک حج قرار دارد. افزون بر خطبه‌ها، سخنان و نامه‌هایی که کتاب بلاغه‌ی علی بن الحسین علیهما السلام آنها را در بر دارد و کتاب‌های تراش بسیار، آنها را گرد آورده‌اند. [۱۰۲]. اسامی کسانی که از آن حضرت روایت کرده‌اند، در کتاب‌های دیگری گردآوری شده است. [۱۰۳] تعداد افرادی که از امام سجاد علیه‌السلام روایت کرده‌اند و تنها شیخ طوسی از آن نام برده است، به ۱۷۰ راوی می‌رسد [۱۰۴]. بی‌تردید، مجموع این دانش اندک نیست و می‌باید انتشار آن، تنها پس از آن دوران کوتاه تحقق یافته باشد. از تمامی این فعالیت‌های گفتاری و عملی می‌توان یقینی پیدا کرد که امام سجاد علیه‌السلام پس از آن دوران، منزوی و خاموش و دور از مردم نبوده است، بلکه به فعالیت گسترده در صحنه‌ی زندگی عمومی ادامه می‌داده و حتی بر طبق گفته‌ی نسب‌شناسان، حدیث روایت کرده و دیگران از او روایت کرده‌اند و او دانش فراوانی را به دیگران آموخته است. [۱۰۵] در [صفحه ۷۲] بخش‌های آینده این کتاب، به یاری خداوند، بر اثبات هر کدام از این فعالیت‌ها شواهدی ارائه خواهد شد.

واقعه‌ی حره

امام سجاد علیه‌السلام به مدینه بازگشت تا مردم با اشک و اندوه از او استقبال کنند و او از این عواطف برای انتشار گزارش‌های کربلا بهره‌بردار و این رویدادها را در دل‌ها متمرکز سازد تا تردیدها و انکارهای دشمنان و گذشت زمان، آنها را محو نکند، چنان که بسیاری از وقایع و رویدادها بر اثر گذشت زمان از بین رفته و از خاطره‌ها محو شده‌اند. امام سجاد علیه‌السلام بشر بن حدیم [۱۰۶] را به مدینه فرستاد تا خبر شهادت حسین علیه‌السلام را به مردم مدینه برساند و آنان را از موقعیت امام سجاد علیه‌السلام آگاه سازد. بشر می‌گوید: «در مدینه هیچ بانوی پرده‌نشینی باقی نماند، مگر این که همگی چهره‌هایشان را برهنه کردند و من گریه‌کننده‌ای بیشتر از آن روز و هیچ روزی را ناگوارتر از آن روز بر مسلمانان ندیدم.» او می‌گوید: «ناگهان علی بن الحسین علیه‌السلام بیرون آمد، در حالی که دستمالی در دست داشت و با آن اشک‌هایش را می‌زدود و یک خدمتگزار هم که صندلی را بر زمین نهاد و امام علیه‌السلام بر آن نشست، در حالی که نمی‌توانست از ریختن اشک خودداری کند. صدای مردم به گریه بلند شد و آواز زاری و ناله‌ی زنان و کنیزکان، فضا را پر کرد و مردم از هر سو به آن حضرت تسلیت می‌گفتند، گویی آن قطعه زمین یکپارچه صدای ضجه شده بود. آن گاه امام علیه‌السلام با دست مبارک خویش اشاره کرد و فرمان سکوت داد. بلافاصله همگان سکوت کردند. سپس امام علیه‌السلام فرمود: «سپاس و ستایش خداوندی را سزد که پروردگار جهانیان، بخشاینده، و مهربان، فرمانروای روز جزا و آفریدگار همه‌ی آفریدگان است، او که دور می‌شود، پس او جش از [صفحه ۷۳] آسمان‌های بالا - هم فراتر می‌رود و نزدیک می‌گردد تا جایی که زمزمه‌ای از او پنهان نمی‌ماند او را بر کارهای بزرگ، روزگاران پر فاجعه، درد فاجعه‌ها، تلخی سرزنش‌ها و مصایب بزرگ و فراگیر و دشوار و در هم کوبنده می‌ستاییم.» ای مردم! همانا خداوند، ما را به مصیبت‌های گران و شکافی بزرگ

در اسلام مبتلا کرد. ابا عبدالله الحسین علیه السلام و عترت و یارانش به شهادت رسیدند و زنان و دخترانش به اسارت رفتند و سر مبارک او را در شهرها بر نیزه‌ها گردانیدند و این همان مصیبتی است که مانند ندارد.» «ای مردم! کدامین مرد از شماست که پس از شهادت او شادمانی کند؟ یا کدامین دل است که به خاطر او اندوهگین نشود؟ یا کدامین چشم است که اشک نریزد و از گریه بخل ورزد؟» «حقیقتاً برای شهادت او، هفت آسمان گریه کرد و دریاها با حرکت امواج خود گریست و آسمان‌ها با ارکانش و زمین با نواحی خویش و درختان با شاخه‌هایش و ماهی‌ها در ژرفای دریاها و فرشتگان مقرب و تمامی اهل آسمان به خاطر او اشک ماتم ریختند!» «ای مردم! در حالی صبح کردیم که مطرود، پراکنده، رانده و دور افتاده از شهر و دیار گردیدیم، گویی از فرزندان ترک و کابلیم. آن هم بدون هیچ گناهی، یا ناروایی که مرتکب شده باشیم و یا رخنه‌ای به اسلام وارد کرده باشیم. چنین چیزی را در پیشینان نشنیده‌ایم و اگر آن را به ما نسبت دهند، چیزی جز دروغ باقی نیست.» «به خدا اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به جای سفارش درباره‌ی ما دستور جنگ می‌داد، افزون از این جنایت‌ها که با ما شد، نمی‌گردید. انا لله و انا الیه راجعون از مصیبتی چنین عظیم، دردآور، دشوار، زشت، تلخ و در هم کوبنده!» «ما از این مصیبت‌ها نزد خدا شکوه می‌بریم، زیرا او قدرتمند و انتقامگیر است.» [۱۰۷]. منابع تاریخی از شخصیت‌های معروف مدینه نام نبرده‌اند؛ لیکن صوحان بن صعصعه بن صوحان ز جا برخاست و از امام سجاد علیه السلام پوزش خواست و امام هم برای پدر وی طلب رحمت کرد. [صفحه ۷۴] چنین پیداست که شخصیت‌های مدینه در رو به رو شدن با امام سجاد علیه السلام تنها به ابراز احساسات داغ بسنده کردند و از آن فراتر نرفتند، زیرا دلیلی نمی‌دیدند که با حکومت درگیر شوند، هر چند امام حسین علیه السلام به آن شکلی که امام سجاد علیه السلام برایشان شرح داد، به شهادت رسیده بود. از بیانیه‌ای که مردم مدینه در هنگام قیامشان بر ضد یزید و حکومت وی صادر کردند، بر می‌آید که آنان از کارهای زشت و نامشروع یزید آگاهی نداشتند، تا این که هیأتی نزد او رفتند و به دربار وی حضور یافتند و با چشمان خویش دیدند، آنچه را که دیدند و لذا به مدینه بازگشتند و علیه او دست به قیام زدند. در نخستین اعلانیه آنان چنین آمده است: «ما از نزد مردی آمدیم که دین ندارد، شراب می‌نوشد، نماز را ترک می‌کند، تنبور می‌نوازد، کنیزکان در نزد او می‌رقصند، با سگ بازی می‌کند و با میگساران و غلام بچگان شب را به صبح می‌برد. ما شما را گواه می‌گیریم که او را از خلافت برکنار کردیم.» [۱۰۸]. آنان به نزد عبدالله بن غسیل آمدند و با وی بیعت کردند و او را سرپرست خویش قرار دادند. [۱۰۹]. در این بیانیه‌ی مردم مدینه، نه یادی از حسین علیه السلام به میان آمده و نه از ستمی که بر اهل بیت علیهم السلام رفته است، اما آنچه را که آنان به یزید نسبت دادند از قبیل الحاد، فسق و خلاف‌های دیگر، امام حسین علیه السلام در چند سال پیش، طی نامه‌اش به معاویه اعلام کرده [۱۱۰] بود. بنابراین، مردم مدینه در آن زمان کجا بودند؟ چرا در آن زمان به خاطر این خلافاکاری‌های یزید قیام نکردند؟ وانگهی، کسانی که نوشیدن شراب و فسق و گناه، آنان را به حرکت در می‌آورد، چرا به خاطر کشته شدن امام حسین علیه السلام و مصیبت‌هایی که بر سر اهل بیت علیهم السلام فرو ریخت، قیام نکردند؛ مصیبت‌هایی که علی بن الحسین علیهما السلام آنها را به صورتی شایسته در سخنرانی‌اش [صفحه ۷۵] به مردم رسانید؟ حتی مسعودی می‌گوید: «قیام مردم مدینه و بیرون راندن امویان و کارگزار یزید از مدینه، با اجازه‌ی ابن‌زبیر بوده است.» [۱۱۱]. از این رو، اهل بیت و امام سجاد علیه السلام هیچ نقش و جایگاهی در اهداف مردم مدینه و اصحاب حره در زمان قیام ایشان بر ضد حکومت یزید نداشتند. این در حالی است که اگر امام علیه السلام به همراه آنان وارد عمل می‌شد، به معنای تأیید و امضای شرعی بودن حرکت آنها بود. حقیقت آن است که مردم مدینه پس از واقعه‌ی کربلا به امام سجاد علیه السلام ستم کردند و این حقیقت تا آن جا روشن بود که امام علیه السلام آن را در سخنان خویش اعلان کرد: «در مکه و مدینه حتی بیست نفر وجود ندارد که ما را دوست بدارند.» [۱۱۲]. یکی از انگیزه‌های عدم دخالت امام علیه السلام در قیام حره، این بود که آن بزرگوار از ناتوانی و اندک بودن تعداد مردم مدینه در برابر فزونی، ستمگری و سنگدلی شامیان، آگاهی داشت. به علاوه، تصمیم قبلی امام بر دوری گزیدن از مدینه بنا به عوامل و دلایلی که ما پیشتر آنها را بیان کردیم، برای عدم دخالت او در این

قیام بسنده بود. پیداست دولتی که این بار می‌خواست با مردم مدینه مقابله کند، از ستم این مردم بر اهل بیت علیهم السلام به خوبی آگاه بود و از آن جا که پیشتر در ریختن خون اهل بیت علیهم السلام زیاده‌روی کرده بود، خواست از این وضعیت بهره‌برداری کند و به علی بن الحسین علیهما السلام نزدیک شود و نسبت به او محبت ورزد تا از این طریق، آتش انتقام را فرو بنشانند، لذا او را مورد هجوم وحشیانه قرار نداد، بلکه کوشید بر حسب نظر مقامات دولتی، مردم به آن حضرت اقتدا کنند. وانگهی، یکی از بزرگترین خطاهایی که اصحاب حره مرتکب شدند، این بود که مدینه را به عنوان مرکز جنبش برای خود برگزیدند؛ چنان که خطای ابن‌زبیر هم این بود که مکه به ویژه مسجد الحرام را مرکز قیامش قرار داد؛ حتی آنان، این دو مکان مقدس را [صفحه ۷۶] در معرض حمله‌های شامیان پست و هتک حرمت امویان قرار دادند که دشمنان اسلام و مقدساتش بودند. در حالی که اهل بیت علیهم السلام عموماً از امام امیرمؤمنان علیه السلام گرفته تا امام حسین علیه السلام و همچنین تمامی علویانی که بر ضد حاکمان ستمگر قیام کردند، در جنبش‌ها و قیام‌های خود از این دو حرم مقدس بیرون رفتند تا حرمت آنها را نگه دارند تا مبادا خونی در این دو جا ریخته شود و حرمتشان از بین برود و نیز به خاطر این که باشندگان این دو حرم از زیان‌ها و مصیبت‌های جنگ و انتقام‌کشی سپاهیان و ستمگری آنان در امان بمانند [۱۱۳]. و این یکی از افتخارات اهل بیت علیهم السلام است که تاریخ باید آن را به یاد داشته باشد؛ لیک اصحاب حره به درجه‌ی شایسته‌ای نرسیده بودند که آن حقایق را درک کنند، زیرا از محضر امام سجاد علیه السلام که بیست و شش سال از عمر شریفش می‌گذشت، دور بودند. دوری میان مردم مدینه و امام سجاد علیه السلام برای آن حضرت دو فایده داشت که هم به مصلحت امام بود و هم در روند عملکرد و برنامه‌ریزی او برای آینده تأثیر داشت: ۱- امام علیه السلام از اتهام دخالت در قیام علیه حکومت رهایی یافت و به همین دلیل، نام او را در فهرست مخالفان قرار ندادند، زیرا حکومت - بر حسب گفته‌ی برخی از منابع - می‌دانست که آن حضرت در این قیام دخالتی ندارد. ۲- امام علیه السلام با این عمل از کشته شدن بسیاری از افراد و از بین رفتن حرمت‌های فراوان جلوگیری کرد. چه کسی می‌داند؟ شاید ورود امام سجاد علیه السلام به آن قیام به نابودی کامل خاندان نبوی و علوی که از آرزوهای خاندان امیه بود، منجر می‌شد؟ بنابراین، امام سجاد علیه السلام با بی‌طرفی خود، توانست از انجام این عمل زشت جلوگیری کند. امام علیه السلام پناهگاه بسیاری از خانواده‌های دیگر و حتی برخی از خانواده‌های بنی‌امیه بود؛ به عنوان نمونه در روایت آمده است که امام سجاد علیه السلام چهار صد زن عبد منافی را تحت پوشش گرفت و آنان را سرپرستی می‌کرد تا این که سپاهیان پراکنده شدند [۱۱۴] از [صفحه ۷۷] جمله خانواده‌هایی که امام به آنها پناه داد، خانواده‌ی مروان بن حکم و همسر او عائشه دختر عثمان بن عفان اموی بود و به همین سبب، مروان از علی بن الحسین علیهما السلام به خاطر این کار سپاسگزاری کرد. [۱۱۵]. برخی از نویسندگان می‌کوشند از بی‌طرفی امام سجاد علیه السلام و برخورد او با مروان و حمله نکردن سپاهیان به او، دلیلی بسازند برای عدم قیام آن حضرت بر ضد حکومت اموی! لیکن این تلاش برخلاف حقیقت است؛ چه، تمامی رفتارهای امام از حکمت و اندیشه سرچشمه می‌گرفت و دلایل و شواهدی را که پیشتر بیان کردیم، موضع بی‌طرفانه‌ی آن حضرت را نسبت به قیام حره توجیه می‌کند. از این رو، هر کس که آن حقایق را درک کند و مورد بررسی قرار دهد، برایش روشن خواهد شد که دوری کردن از عملی که پیامدهایش قابل رؤیت و روشن است، واجب و مشخص می‌باشد. لذا اگر امام علیه السلام در آن قیام دخالت می‌کرد، از دو حال بیرون نبود، یا زیر گام‌های سپاه متجاوز له می‌شد و یا حرکتی به پیروزی می‌رسید که هدف حقیقی‌اش مشخص نبود و کسانی آن حرکت را رهبری می‌کردند که نه احترام و کرامتی برای اهل بیت علیهم السلام قایل بودند و نه حق امامت برای آنان! به علاوه، برخی از متون نشان می‌دهد که امام علیه السلام هدف دشمنان بوده است. شیخ مفید می‌گوید: مسرف [۱۱۶] بن عقبه به مدینه آمد، در حالی که می‌گفت: او جز علی بن الحسین علیهما السلام را در نظر ندارد. [۱۱۷]. بی‌تردید، حکومت اموی که اهل بیت علیهم السلام را در کربلا نابود کرد، از امام سجاد علیه السلام هراس نداشت، چرا که او تنها و غریب بود و با وجود این، دولت به شدت او را زیر نظر گرفته بود، زیرا او تنها وارث اهل بیتی بود که آن

همه خون دادند و آن جایگاه والا را در [صفحه ۷۸] نزد دوستانشان داشتند و انتظار می‌رفت که امامت در میان آنان باشد. بر این اساس، تردیدی وجود ندارد که وجود امام سجاد علیه‌السلام هدف دشمنان بوده است. این متن، پیش از هر چیزی نشان می‌دهد که از نظر گاه مردم، امام سجاد علیه‌السلام عنصری مخالف حکومت اموی بوده است و نه این که در برابر آن تسلیم محض باشد و حتی مردم بر این باور بودند که آن سپاه خونخوار به قصد جان علی بن الحسین گسیل شده بود نه برای احترام نهادن به او. بنابراین امام علی بن الحسین علیهما‌السلام به رغم این که در انزوا و دور از مردم بود و در قیام دخالتی نداشت، در نظر مردم همچنان دشمن حکومت به شمار می‌آمد. بلاذری می‌گوید: «علی بن الحسین علیهما‌السلام به مروان و فرزندش عبدالملک پناه داد و آن دو به نزد آن بزرگوار آمدند تا از او امان بخواهند.» [۱۱۸]. به علاوه، امام سجاد علیه‌السلام از هجوم مسرف بن عقبه می‌ترسید؛ لیکن حکومت که امام را زیر نظر داشت، کاملاً از حرکت‌های او آگاه بود و هیچ بهانه‌ای نتوانست بیابد که او را متهم کند و کاسه‌ی خشم خود را بر سر او بشکند و مورد هجومش قرار دهد. به منظور فرو نشانیدن آتش انتقام و به ویژه پس از قیام مردم مدینه، مقامات دولت به نفاق گراییدند تا جنایت‌هایی را که در حق اهل بیت علیهم‌السلام و مردم مدینه مرتکب شده‌اند، بپوشانند و لذا به امام ابراز محبت می‌کردند و گرامی‌اش می‌داشتند و درباره‌اش چنین می‌گفتند: «او خیری است که شری در او نیست؛ افزون بر این، در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله منزلت و جایگاهی ویژه دارد.» [۱۱۹]. مسعودی می‌گوید: «مردم به علی بن الحسین علیهما‌السلام نگاه می‌کردند که به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله پناه برده بود و دعا می‌کرد. او را به نزد مسرف آوردند، در حالی که وی به شدت بر آن حضرت خشمگین بود و از او و پدرانش بیزاری می‌جست. لیک زمانی که امام بر او وارد شد، ترسید و به احترام از جا برخاست و در کنارش نشانید و گفت: نیازمندی‌هایت را از من بخواه. امام علیه‌السلام درباره‌ی هر کس از افرادی که برای کشته شدن به نزد مسرف آوردند، شفاعت کرد و او شفاعت آن حضرت را پذیرفت. سپس از نزد مسرف بیرون رفت.» [صفحه ۷۹] از امام سجاد علیه‌السلام پرسیدند: ما تو را دیدیم که لب‌هایت تکان می‌خورد؛ چه چیزی گفتی؟ امام علیه‌السلام فرمود: گفتیم: اللهم رب السموات السبع و ما اظللن و الارضین و ما اقللن رب العرش العظیم، رب محمد و آله الطاهرین و اعوذبک من شره و ادرا بک فی نحره. اسألک ان تؤتینی خیره و تکفینی شره. به مسلم گفتند: دیدیم که به آن جوان و نیاکانش ناسزا می‌گفتی، اما زمانی که او را به نزد آوردند، مقامش را بالا بردی؟ گفت: این کار طبق نظر خودم نبود؛ بلکه دلم از ترس او پر شد [۱۲۰]. بدین ترتیب، عنصر غیب خود را در این بحث وارد می‌کند و نمی‌توان آن را بعید دانست؛ زیرا در منابع معتبر آمده است. هر چند ما این عنصر را از آنچه بدان استشهاد می‌کنیم، دور کردیم، لیکن کسانی که می‌خواهند زندگی امام سجاد علیه‌السلام را از انواع عبادت و زهد و حیات معنوی لبریز سازند، نباید این عنصر را دور بدانند. افزون بر همه‌ی آنچه بیان شد، بیم و هراس امام علیه‌السلام از آن سپاه خونخوار و پناه بردن او به حرم شریف و نیز ناسزاگویی فرمانده اموی به آن بزرگوار بیزاری جستن از او، دلایل کافی برای اثبات این که امام علیه‌السلام هدف بوده است، به شمار می‌رود؛ لیک سیاست حکیمانه‌ی او که از آغاز ورودش به مدینه، آن را در پیش گرفت، از عواملی بود که او را از سرنوشت بزرگان و اشراف مدینه یعنی نابودی آنان رهایی بخشید.

مسئولیت رهبری

امام علیه‌السلام به مدینه بازگشت تا با خطری که اسلام را تهدید می‌کرد، مقابله کند؛ خطری که در دل امت پراکنده شده بود آن خطر، ناامیدی آنان از دین و اهدافش بود و این پس از زمانی بود که امام حسین علیه‌السلام فرزند دخت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آن وضع رقت‌آور به شهادت [صفحه ۸۰] رسید و خانواده‌اش در بلاد اسلام به تبعید و به اسارت برده شدند. وزیر عبدالله بن سلیمان بر این باور بود که مسأله شهادت حسین علیه‌السلام سخت‌ترین مصیبت بر اسلام و مسلمانان بود، زیرا مسلمانان پس از شهادت او از هر گشایشی که بدان امید بسته بودند و از هر عدالتی که انتظارش را داشتند، ناامید گشتند. [۱۲۱]. آنچه گفته

شد، نسبت به اصل اسلام بود؛ اما نسبت به امامت و اهل بیت علیهم السلام مردم از پیرامون آنان پراکنده شدند و روی برتافتند، به قسمی که امام صادق علیه السلام آن رفتار را به ارتداد تعبیر کرده و فرموده است: «مردم پس از کشته شدن حسین علیه السلام مرتد شدند، مگر...» [۱۲۲]. منشأ ناامیدی و ارتداد مردم، این بود که آنان دیدند با قتل پیشوا و اسارت خانواده‌ی او تمام آرزوها بر باد رفت. حق، ناتوان و یارانش اندک گردیدند. از سوی دیگر، وقتی که آنان، حکومت را با آن قدرت، جرأت و سنگدلی دیدند، دلشان پر از وحشت و هراس شد. بنابراین، در حالی که امام علیه السلام در موقعیتی چنان ضعیف قرار داشت، طرفدارانش نمی‌توانستند به مخالفت با حکومت برخیزند و نزدیک شدن به امام علیه السلام جز این که آنها را در مظان اتهام و بازجویی قرار دهد، ثمره‌ای دیگر نداشت و به همین دلیل، مردم از آن حضرت دوری کردند. لیک امام زین العابدین علیه السلام با نقشه‌ی حکیمانه‌اش از دوری مردم بهره جست و آن را به عنصری مطلوب تبدیل کرد که هم برای خودش سودمند بود و هم برای کسانی که هنوز به وی وفادار مانده بودند، تا آن جا که بر اثر همین حرکت‌هایی که پیشتر بیان کردیم، در نظر مقامات حکومتی «به خیری تبدیل شد که شری در آن نیست». امام علیه السلام با این نقشه‌ی موفقیت‌آمیز، نه تنها خود و خویشاوندانش را از نابودی کامل رهایی بخشید، بلکه توانست تجدید نیرو کند و موقعیت اجتماعی خویش را در میان مردم باز گرداند؛ چه، آنکه او شهروند شایسته‌ای بود که کسی از پیوند و ارتباط با او نمی‌هراسید، زیرا او به «علی خیر» [۱۲۳] تبدیل شده بود. در این حالت، طبیعی بود که مردم باز گردند و رفتارشان با [صفحه ۸۱] امام علیه السلام را به صورت عادی در آورند و لذا امام صادق علیه السلام در دنباله‌ی سخنان پیشین خویش فرمود: «سپس مردم پیوستند و فزونی یافتند». [۱۲۴]. از هم گسستگی امور شیعه و پراکنده شدن نیروهای آنان پس از شهادت امام حسین علیه السلام از بزرگترین خطرهایی به شمار می‌رفت که امام سجاد علیه السلام پس از بازگشت به مدینه با آن رو به رو بود و از آن جا که او امام و رهبر حرکت شیعی شمرده می‌شد، وظیفه‌اش ایجاب می‌کرد که برای گردآوری نیرو و بازسازی آن، برنامه‌ریزی کند و این کار، به آمادگی روانی و فکری و زنده ساختن امید در دل‌ها و کاشتن عزم و اراده در جان‌ها نیاز داشت. امام سجاد علیه السلام با فعالیت آرام و دور از هیاهو و تشریفات خود، موفق شد این پروژه نوسازی و آماده‌سازی را با تمام قدرت، حکمت و سلامت و جدیت به مرحله‌ی کمال برساند. همان گونه که بنیاد نهادن یک ساختمان جدید، به مراتب از ترمیم ساختمان ویران شده ساده‌تر و استوارتر است؛ بنیاد نهادن یک اندیشه در ذهن‌هایی که خالی از شبهات و ملامت از امیدند و با جدیت پیرامون آن حلقه زده‌اند و مصمم به احیای آن می‌باشند، به مراتب آسان‌تر از ترمیم اندیشه‌ای است که مردم از احیای آن ناامید شده‌اند و فکر می‌کنند که تجربه‌ی این اندیشه با شکست مواجه شده است و آنان شاهد نابودی رهبران، ناتوانی طرفداران و چیره شدن مخالفان آن هستند و لذا آموزه‌هایش را تحریف کرده، چهره‌اش را بد جلوه داده و اهدافش را دگرگون ساخته‌اند و در این حالت، مردم حیرت‌زده می‌شوند و درباره‌ی آنچه گفته شده، طرح گردیده و عرضه شده، تردید می‌کنند و می‌کوشند از چنین اندیشه‌ای بیرون آیند و از آن برگردند و در گوشه‌ای بایستند تا ببینند که سرنوشت رهبران درگیر به کجا می‌انجامد! مسلمانان از آنچه در اسلام است از قبیل طرح‌های آزادی بخش و رها کننده از بردگی و فساد، ناامید شده بودند، زیرا دیدند که امویان - دشمنان قدیمی و مخالفان کنونی دین - بر خلافت چیره شده‌اند و دارند صاحبان این دین، یعنی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران [صفحه ۸۲] قدیمی آن را می‌کشند و از طریق کشتار و گناه هر عملی که اسلام آن را تحریم کرده است، در سرزمین اسلام، فساد می‌کنند. اگر فقط امام علی بن الحسین علیهما السلام را که نص بر اثبات امامت او اقامه شده و هموارث عترت و رئیس اهل بیت در دوران خویش است - صاحب حق [و صاحب دین] بدانیم پس او امامی است که بار رسالت را بر دوش خواهد گرفت و باید نقشه‌ی اصلاح را مهیا کند تا نیروها را گرد آورد، مجموعه‌های پراکنده را جمع سازد، آرزو را به دل‌های مأیوس، امید را به چشمان ناامید و زندگی را به قلب‌های مرده باز گرداند. از سوی دیگر، امام علیه السلام باید در برابر دشمنان مقاومت ورزد، پندارها و تهمت‌های آنان را تکذیب کند، توطئه‌ها و نیرنگ‌هایشان را بر ملا سازد و نقشه‌ها و دام‌های آنها

را بر هم زند. پیشوایان از اهل بیت علیهم السلام با توجه به دانش و بزرگواری و امامتی که دارند و همه‌ی امت، آن را پذیرفته‌اند، می‌کوشند مفاهیم مبارزه و جهاد را در دل‌های فرزندان‌شان از همان اوان کودکی بکارند تا افتخارات اسلام در دل‌های آنان پایدار بماند. امام سجاد علیه السلام اسلام را با تمامی آموزه‌ها و آثار علمی و عملی که دارد، آموخته و آن را از منابع مورد اعتماد، یعنی پدران پاکش، فرا گرفته است. از نخستین آموزه‌هایی که آن بزرگوار فرا گرفت، غزوه‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سریه‌های او بود؛ چنان که در حدیث از عبدالله بن محمد بن علی از پدرش نقل شده است که گفت از علی بن الحسین شنیدم که می‌گفت «ما غزوه‌ها و سریه‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می‌آموختیم، همچنان که سوره‌ای از قرآن را می‌آموختیم».

[۱۲۵]. بنابراین، امام سجاد علیه السلام عالیتین نوع جهاد و مبارزه در راه خدا و اسلام را آموخت و از همان آغاز کودکی در ژرفای دلش ترسیم کرد. او پس از آن که با چشم خویش در کربلا، دلاوری‌های پدرش امام حسین علیه السلام و جهاد یاران باوفای او را در راه بالا بردن کلمه الله دید، هرگز از کاربرد این الگوهای بی نظیر و نقشه‌ها برای رسیدن به دستاوردهای والای آن، دست برنداشت امام سجاد علیه السلام فصل‌های بعدی جهاد و کوشش [صفحه ۸۳] خود را آغاز کرد تا آن اهداف عالی را تحقق بخشد و ما نیز به اندازه‌ی توان خویش کوشیده‌ایم خبرهای پراکنده‌ی آن جهاد و تلاش‌ها را در زمینه‌های علمی و عملی به یاری خداوند گرد آوریم. [صفحه ۸۶]

مبارزه فکری و علمی

اشاره

تاریخ نویسانی که درباره‌ی زندگی امام سجاد علیه السلام قلم زده‌اند، به ویژه پژوهشگران اجتماعی که می‌خواسته‌اند امام را از حیات سیاسی دور کنند، به این قول‌اند که آن حضرت «سخت سرگرم امور دینی، روایت حدیث و آموزش بوده است [۱۲۶]» و فعالیت‌های آن امام عبارت بوده‌اند از: «گسترش علوم، آموزش مردم، تربیت اخلاص‌مندان، تربیت عالمان و فقیهان و نظارت بر بازسازی جمعیت شیعه [۱۲۷]». تردیدی نیست که امام سجاد علیه السلام در تمامی این زمینه‌ها نقش برجسته‌ای ایفا کرد، ولی هرگز هیچ کدام از این امور، بیرون از عملکرد سیاسی و یا جایگزین عملکرد سیاسی نبود بلکه آن وظایف از مهمترین کارهای پیامبران و امامان و حتی مصلحان سیاسی و بشری محسوب می‌شود که آنها را انجام می‌داده‌اند و به امت‌ها و ملت‌ها در سطح عالی می‌رسانده‌اند، به ویژه آموزه‌های الهی را که برای آن برانگیخته و منصوب شده و به تبلیغ و انتشار آن موظف گردیده بوده‌اند، زیرا آنان راه آشنایی مردم با آن آموزه‌ها هستند و تنها امین آنها به شمار می‌روند. آموزش درست، یکی از راه‌های مبارزه است، زیرا هر مبارزی به روشنی می‌داند که یکی از ارکان هر حرکت سیاسی، با سواد کردن ملت و بالا بردن سطح آگاهی آنان از راه آموزش و پرورش است تا این ملت از آنچه در پیرامون وی می‌گذرد و نیز از حقوق و تکالیف خود آگاه شود؛ لیکن فرمانروایان فاسد در طول تاریخ کوشیده‌اند به شیوه‌های مختلف مردم را از حق و آموزه‌های اصیل آن دور کنند. برخی از این راه‌ها از این قرارند:

[صفحه ۸۷] ۱- مقابله با کسانی که رسالت‌های الهی را تبلیغ می‌کنند از طریق ایجاد فشار، اسیر کردن، تبعید، زندان بردن و حتی کشتن. ۲- تحریف ادیان از طریق بدعت‌ها و خرافات، گسترش آموزه‌های نادرست و ترویج آنها. ۳- جلوگیری از آگاهی مردم، از بیم آن که مبدا آنان از گرفتاری‌ها و کاستی‌هایشان در زندگی مادی و زبونی و بیچارگی‌شان در زندگی معنوی باخبر شوند. ۴- در اختیار گرفتن دستگاه‌های آموزش و پرورش از طریق ایجاد شیوه‌های آموزشی مشکوک و نادرست. بدین ترتیب، زمامداران ستمگر از طریق خریدن دل‌ها و شستشوی مغزها و تهی کردن آنها از اندیشه‌ی درست و پر کردن آنها با اندیشه‌های فاسد و منحرف، تلاش کسانی را که سرگرم آموزش مردم بودند، از بین می‌بردند. معاویه زمانی که بر تخت خلافت تکیه زد، با کمال گستاخی همین

شیوه را به کار برد و به تمامی نقاط قلمرو حکومت خود بخشنامه فرستاد و در این بخشنامه به تمامی استاندارانش دستور داد که احادیث و روایت‌هایی را بسازند و آنها را در مدارس، مساجد، مکتب‌خانه‌ها و خانه‌ها منتشر کنند تا نسلی را پرورش دهند که ذهن‌هایشان از آموزه‌های دروغینی انباشته باشد که به نفع امویان به کار گرفته شود، برخلاف آموزه‌های اصیل اسلامی [۱۲۸]. وجود آموزگاران که با این نقشه‌های ویرانگر و این شیوه‌های آموزشی فاسد مبارزه می‌کنند، بسان سد سیاسی در برابر رژیم‌های حاکم به شمار می‌رود و عملکرد این آموزگاران، بدون شک، نوعی تلاش و مبارزه‌ی سیاسی است. حکومت‌های فاسد با این هدف که نقشه‌های خود را در مورد تحریف دین، گمراه کردن مردم و دور ساختن آنان از دانشمندان و مصلحان پیاده کنند، از عالمان بدکردار و مزدورانی که وجدان‌های خود را می‌فروشند، افرادی می‌سازند که نقاب عالم‌نمایی بر چهره و جامه‌ی دین در تن دارند تا فرمان‌های نادرست حکومت و مسائلی را که با حق در تضادند، برای مردم توجیه کنند و عملکرد حکومت‌های خود کامه را قانونی جلوه دهند. بنابراین، از جمله وظایف امامان و مصلحان الهی، این [صفحه ۸۸] بوده است که با این گونه افراد به مبارزه برخیزند، نیرنگ‌هایشان را بر ملا نمایند، استدلال‌هایشان را باطل کنند و نیت‌های بدشان را آشکار سازند. امام سجاد علیه‌السلام پس از آن که علوم را از منابع مورد اعتماد فرا گرفت و نوبت رهبری امت و رهنمود آنان به سوی حق و نیکی به او رسید، در دوران خویش به ایفای نقش مهم در این میدان پرخطر پرداخت. از این رو، آن امام، آموزگار حق بود که فضیلت را به هر سو می‌پراکند و مردم را به اسلام واقعی فرا می‌خواند، همان امامی که مقام آموزگاری را از پدران‌ش به ارث برده و به وسیله‌ی استوارترین و نزدیکترین راه‌ها به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده بود و از آن جا که در بردارنده‌ی مورد اعتماد آموزه‌های استوار اسلامی و بر پا دارنده‌ی با اخلاص امور دینی بود، در رویارویی با هر گونه انحراف و نیرنگ عالم نمایان بدکردار و وعاظ السلاطین به سدی بلند تبدیل شد. تردیدی نیست که رویارویی امام سجاد علیه‌السلام با حکومت در این مبارزه، باید در قله‌ی فعالیت‌های سیاسی‌اش قرار گیرد و از پر خطرترین مبارزات سیاسی در زندگی شرافتمندانه او به حساب آید. اینک ما سه زمینه از عملکردهای امام علیه‌السلام را برگزیده‌ایم تا به بررسی انواع فعالیت‌های او در این زمینه‌ها بپردازیم. این سه زمینه از این قرارند:

[صفحه ۸۹]

قرآن و حدیث

اشاره

امام سجاد علیه‌السلام از سال ۶۱ تا سال ۹۵ ه. یعنی در مدت یک سوم از قرن نخست، امامت شیعیان را برعهده داشت. قرن نخست، دورانی بود که حکومت از روایت، نقل، نوشتن و تدوین حدیث جلوگیری به عمل می‌آورد. هر چند بعدها این قانون جلوگیری با فرمان خلیفه‌ی اموی عمر بن عبدالعزیز برداشته شد. فرایند جلوگیری از روایت و تدوین حدیث، بلافاصله پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آغاز شد و زمامدارانی که بر تخت‌های خلافت تکیه زدند و در رأس آنان ابوبکر به این روش ادامه دادند. سپس عمر بر کسانی که حدیثی را می‌نوشتند و یا آن را نقل می‌کردند سخت‌تر گرفت، به قسمی که برای جلوگیری از نشر حدیث، تمامی شیوه‌های سرکوب را به کار برد و در این راستا گروهی از صحابه را به خاطر این که حدیث روایت کرده بودند به زندان فرستاد و گروهی دیگر را به کتک و تبعید تهدید کرد و مجموعه‌ای از کتاب‌هایی را که احادیث پیامبر خدا در آنها گردآوری شده بود، به آتش کشید. زمامداران پس از عمر نیز به سنت او در جلوگیری از تدوین و روایت حدیث، پایبند و وفادار ماندند. عثمان و معاویه اعلام کردند که در سنت و شیوه‌ی جلوگیری از نشر حدیث نبوی از عمر پیروی می‌کنند، مگر حدیثی که در دوران خود او بوده است. [۱۲۹]. سیاست عمر در جلوگیری از نشر حدیث به صورتی جاری و معمولی [صفحه ۹۰] در آمد و حتی کار به

جایی رسید که حجاج ثقفی، این خونخوار عراقی، بزرگان صحابه‌ی پیامبر خدا را مورد ستم و تجاوز قرار داد و بر دست و گردن آنان مهر زد، زیرا بیم از آن داشتند که مبادا آنان برای مردم حدیث نقل کنند و یا مردم به سخنان ایشان گوش فرا دهند. [۱۳۰]. بنابراین، پرداختن به روایت حدیث در چنین دوره و فضایی، کار ساده و آسانی نبوده است. امامان اهل بیت علیهم السلام و پیروانشان، با این سیاست ویرانگر و ضد مهمترین منبع اندیشه‌ی اسلامی به مقابله برخاستند و به جانب‌داری از سیاست نگارش احادیث و سپردن آن به مؤلفات اقدام کردند و در طول آن دوران با قاطعیت و درایت به روایت و نقل و انتشار حدیث پرداختند. پیش‌تر آگاه شدیم که امام سجاد علیه السلام - چنانکه ابن سعد - گفته است «مورد اعتماد، امین، بسیار گوینده‌ی حدیث، والا مقام، بلند مرتبه و پرهیزگار بوده است.» [۱۳۱] چنانکه که نسابه عمری گفته است: «امام سجاد علیه السلام آنقدر فراوان حدیث نقل کرد که دانش بسیاری را در اختیار دیگران قرار داد [۱۳۲]. بی‌تردید، مبارزه‌ی امام سجاد علیه السلام برای ایستادن در برابر ممنوعیت حکومتی و پرداختن به روایت و نقل حدیث به معنای ستیزه‌جویی آشکار با دستورهای حکومت و سیاست آن است. وانگهی، آن حضرت، از سنت پیروی می‌کرد و دیگران را هم به کاربرد و عملی ساختن آن فرا می‌خواند از او روایت شده است که فرمود: «بهترین کارها عمل کردن به سنت است، هر چند اندک باشد.» [۱۳۳]. او کسی را که حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ریشخند می‌کرد، به شدت مورد نکوهش قرار می‌داد و بر او نفرین می‌کرد و می‌فرمود: «نمی‌دانیم با مردم چه کنیم؟ اگر با آنچه از پیامبر خدا شنیدیم سخن بگوییم، می‌خندند و اگر سکوت اختیار کنیم، در شأن ما نیست [صفحه ۹۱] سپس کسانی را که حدیث پیامبر خدا را ریشخند می‌کنند، به شدت نکوهش کرد.» [۱۳۴]. از امام سجاد علیه السلام مجموعه‌ی بزرگی از احادیث مسند و مرفوع روایت شده است و نیز مجموعه‌ی دیگری که سند آنها به پدران می‌رسد. اما احادیثی که از آن حضرت صادر شده و از احادیثی به شمار می‌رود که میراث شیعی بدان مباحثات می‌کند، بسیار فراوان است و به همین دلیل، حافظ ذهبی امام سجاد علیه السلام را از زمره‌ی حافظان بزرگ برشمرده و شرح حال او را در طبقات حافظان بزرگ آورده است. [۱۳۵]. با بیان آنچه گفته شد، دیگر جایی برای گفته‌ی یکی از نواصب باقی نمی‌ماند که گفته است: «او اندکی حدیث، روایت کرده است» [۱۳۶]. وانگهی، مجموع احادیثی که از طریق امام سجاد علیه السلام نقل شده و نیز احادیثی که به طور مستقیم از خود آن حضرت نقل گردیده است، مجموعه‌ای از نصوص معتبر را تشکیل می‌دهد که انسان مسلمان می‌تواند بدان اطمینان پیدا کند. چه، این احادیث از یک منبع مورد اعتماد نقل شده است که به سرچشمه‌های وحی و رسالت پیوند دارد و در این روایات، چیزی یافت می‌شود که فرد مسلمان به وسیله آن ره می‌یابد، از طریق آن مصالح خویش را می‌شناسد، تکالیفش را مشخص می‌سازد و ناامیدی را از خودش دور می‌کند [۱۳۷]، نظیر روایت مرفوعه‌ی آن حضرت که از پیامبر خدا روایت کرده است. «انتظار فرج، عبادت است» [۱۳۸]. گاهی انسان در چنین شرایط دشوار و مصیبت باری در معرض ناامیدی قرار می‌گیرد، لیکن انتظار فرج و آرزوی برطرف شدن اندوه که پیامد آن کار کردن و آمادگی برای تحقق [صفحه ۹۲] این آرزو می‌باشد - بهترین وسیله برای رهایی از تنگنای ناامیدی و مرگ در زبونی و خواری است.

همراه با قرآن

از آن جا که قرآن کریم هم از لحاظ لفظ و هم از لحاظ معنا، وحی مستقیم الهی و منبع اصلی و مقدس است و تمامی مسلمانان بر حجیت، احترام و تقدیس آن همدارند، این کتاب از دیدگاه همگان، حجت و فصل الخطابی است که کسی که به دین اسلام و نبوت محمد صلی الله علیه و آله پای‌بند باشد، داوریش را رد نمی‌کند و به همین دلیل، اهل بیت علیهم السلام مردم را به پای‌بندی بدان، هدایت جستن از آن، خواندن و حفظ آن فرا می‌خواندند. در شرایطی که امام زین العابدین علیه السلام زندگی می‌کرد، زمامداران خودسر در صدد بودند که حق و قرآن را از ریشه برکنند و این جنایت را از طریق کشتن افرادی که به منزله‌ی ارکان و

نیز حافظان و مفسران قرآن بودند، عملی کنند. [۱۳۹]. بنابراین، افزون بر مقدس بودن قرآن در نزد همه مسلمانان، فراخوانی به سوی آن از واجب‌ترین واجب‌ها بر امامان علیهم‌السلام بود و زمامداران ستمگر هم نتوانستند از احترام و خواندن قرآن و دعوت به سوی آن جلوگیری کنند. امام زین‌العابدین علیه‌السلام با تلاش فراوان در این زمینه به پا خاست، به عنوان نمونه، در حدیث آمده است که آن حضرت فرمود: «بر شما باد به قرآن، زیرا خداوند بهشت را با قدرت خویش آفرید. یک خشت آن از طلا و خشت دیگرش از نقره است و ملاط آن را از مشک، خاک آن را از زعفران، شنهایش را از مروارید قرار داد و پله‌های آن را اندازه‌ی آیات قرآن مقرر کرد. بنابراین، هر کس از این آیات بخواند، به او می‌گوید: «بخوان و بالا برو» و کسی را که وارد بهشت می‌شود، در بهشت، درجه‌ای بالاتر از او نباشد، مگر برای پیامبران و راستگویان». [۱۴۰]. [صفحه ۹۳] از زهری نقل شده است که گفت: از علی بن الحسین علیهما‌السلام شنیدم که می‌گفت: «آیات قرآن، خزانه‌های دانش است و هر زمان که خزانه‌ای گشوده شود، برای تو سزاوار است که به آنچه در آن قرار دارد، نگاه کنی». [۱۴۱]. امام زین‌العابدین علیه‌السلام فرمود: «کسی که قرآن را در مکه ختم کند، نمیرد تا این که پیامبر خدا و جایگاهش را در بهشت ببیند». [۱۴۲]. آن حضرت از قرآن و آموزه‌های ارزشمند معنوی آن به عنوان همدم انسان مسلمان یاد می‌کرد، بدین معنا که انسان با دوری از آموزه‌های قرآن در وحشت و تنهایی به سر می‌برد، حتی اگر در میان مردم زندگی کند و لذا می‌فرمود: «اگر مردم شرق و غرب بمیرند و قرآن به همراه من باشد، دچار وحشت و تنهایی نمی‌شوم». [۱۴۳]. بدین ترتیب، امام سجاد علیه‌السلام در احترام به قرآن و جاوید ساختنش در ژرفای دل امت می‌کوشید، هم چنان که در بزرگداشت آن از طریق عمل به دستورهایش تلاش کرد؛ به عنوان مثال، درباره‌ی آن حضرت نقل شده است: «او زیباترین لحن را در قرآن داشت، تا آن جا که وقتی سقایان از در خانه‌اش عبور می‌کردند، برای شنیدن صدای او می‌ایستادند...» [۱۴۴]. سعید بن مسیب می‌گوید: «قاریان قرآن، تنها زمانی به حج می‌رفتند که علی بن الحسین علیهما‌السلام به آن جا می‌رفت و مردم وقتی از مکه بیرون می‌آمدند که علی بن الحسین علیهما‌السلام از مکه بیرون می‌آمد». [۱۴۵]. بر حسب گفته‌ی برخی از منابع، در یکی از سفرهای حج، تعداد قاریان به هزار سوار رسید. [۱۴۶]. امام سجاد علیه‌السلام در علوم قرآن و معارف آن، مرجع بود و عالمان بزرگ درباره‌ی قرآن از [صفحه ۹۴] او می‌پرسیدند. زهری می‌گوید: «از علی بن الحسین علیهما‌السلام درباره‌ی قرآن پرسیدم؟ فرمود: او کتاب خدا و سخن اوست». [۱۴۷]. امام زین‌العابدین علیه‌السلام در رهنمود مردم به آنچه موجب حیات آنان می‌شد، از تفسیر قرآن بهره می‌گرفت و مفاهیمش را بر زندگی‌شان تطبیق می‌کرد و می‌کوشید آنها را از مسائلی که پیرامونشان می‌گذرد، آگاه سازد. اینک اشاره‌هایی از برخی متون می‌آوریم: روایت شده که امام سجاد علیه‌السلام در تفسیر آیه: (و لکم فی القصاص حیاة) [۱۴۸] فرمود: «برای شما» ای امت محمد صلی الله علیه و آله «در قصاص، زندگی است» زیرا هر کس بخواهد کسی را بکشد اگر بداند از وی قصاص خواهد شد، از کشتن او خودداری می‌کند و این، هم برای کسی که قصد کشته شدنش بود، موجب حیات است، هم برای کسی که اراده‌ی قتل داشت و هم برای دیگران، یعنی در صورتی که مردم بدانند که قصاص واجب است، به خاطر ترس از قصاص جرأت نمی‌کنند دست به کشتن بزنند «یا اولی الالباب» ای صاحبان خرد! «لعلکم تتقون» شاید از خدا پروا کنید. آن گاه امام گفت: «ای بندگان خدا! این قصاص برای کسانی است که آنها را در دنیا می‌کشید و جانشان را می‌گیرید. آیا شما از چیزی که بزرگتر از این کشتن است، آگاه نسازم؟ و نیز از آنچه خداوند آن را بر کشته‌ی او واجب می‌کند که به مراتب بزرگتر از این قصاص است؟ گفتند: بله، ای فرزند پیامبر خدا! گفت: بزرگتر از این کشتن، آن است که او را به گونه‌ای بکشد که پس از آن هرگز جبران نشود! پرسیدند: آن چیست؟ گفت: این که او را از نبوت محمد صلی الله علیه و آله و از ولایت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام گمراه کند و او را به راهی جز راه خدا سوق دهد و وادارش کند که از راه دشمنان علی پیروی نماید و به امامت این دشمنان اعتقاد بیابد و علی علیه‌السلام را از حقش دور گرداند و برتری او را منکر شود و به طور باید و شاید برای آن بزرگوار احترام قایل نباشد. این است آن قتلی که موجب [صفحه ۹۵] جاویدان ماندن مقتول در آتش دوزخ می‌شود و کیفر این کشتن نیز

همانند آن مقتول، جاویدان ماندن در آتش دوزخ خواهد بود.» [۱۴۹]. امام زین العابدین علیه السلام در بسیاری از اوقات به آیات قرآن استشهاد و استدلال می‌کرد و زمانی که مناسبتی را می‌یافت، آن آیه را بر حالت ناهنجار اجتماعی که مسلمانان در آن به سر می‌بردند، تطبیق می‌کرد؛ به عنوان نمونه، در خبر آمده است که آن حضرت از وضعیت کسانی از قوم بنی اسرائیل که خداوند آنها را مسخ کرد، یاد و داستان آنها را که آن در قرآن آمده است حکایت می‌کرد. وقتی که به پایان این داستان رسید، گفت: خداوند آن قوم را به خاطر این که ماهیان را صید کردند، مسخ کرد. پس چگونه خواهید دید - در پیشگاه خدا - حالت کسانی را که فرزندان پیامبر خدا را کشتند و حریم او را در هم شکستند؟ خداوند متعال، هرچند آنان را در دنیا مسخ نکرد، لیک عذابی که برایشان در آخرت آماده ساخته، چندین برابر عذاب مسخ است. [۱۵۰]. پرداختن امام به بیان این گونه مسائل، بی‌تردید فراتر از آموزش و تفسیر قرآن محض است، بلکه این کار، نوعی تطبیق قرآن بر زندگی عصر خود و نیز تحریک افکار بر ضد وضعیت فاسدی است که امت اسلامی گرفتار آن‌اند و تردیدی نیست که زمامداران خودسر، این گونه فعالیت‌های امام را نوعی مبارزه‌ی سیاسی تلقی کنند و او را تحت مراقبت‌ها و بازخواست قرار دهند. یکی از اشتباه‌های تاریخ، آن است که نسخه‌ای از قرآن را به عنوان میراث جاوید برای ما بر جای نهاده که کتابت آن به خط امام زین العابدین علیه السلام منسوب است. شگفت آور است که این نسخه با این سخن خداوند آغاز می‌شود: (القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل) و با آیات جهاد پایان می‌یابد (یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم فئة [۱۵۱] فاثبتوا [۱۵۲]). [صفحه ۹۶]

اندیشه و عقیده

اشاره

اسلام آمد تا حق را در میان مردم استوار سازد. از مهمترین اهدافی که اسلام می‌خواست پایه‌های آن را تثبیت و ارکانش را مستحکم سازد «توحید الهی» است. از این رو، افزون بر این که برای اثبات یگانگی خداوند به چیزهایی که با فطرت و عقل سلیم سازگار است استدلال کرد، برای محو آثار بت پرستی نیز کوشید و بت‌های جاهلیت را شکست؛ چه، این بت پرستی‌ها نادانی مردم و تعمیق نابخردی و زبونی آنان را در پی می‌داشت و موجب افزایش ثروت ستمکاران و گسترش فساد در جامعه‌ی انسانی می‌شد. از آن جا که اندیشه‌ی بت پرستی از باور به تجسم خدا و تشبیه او به آفریدگان سرچشمه می‌گرفت، اسلام کوشید تجسم و تشبیه را از بین ببرد و مردم را به توحید ذاتی و صفاتی و تنزیه خداوند از تمامی آنچه به آفریدگان نسبت داده می‌شود، فرا خواند و تمامی این موارد را با دلایل و براهین و نشانه‌های روشن ثابت کند. لیکن گرایش واپس گرایی در دوره‌ای تاریک از تاریخ اسلام، بر مسلمانان چیره شد. این دوره‌ی تاریک از زمانی آغاز شد که امویان بر تخت خلافت تکیه زدند و بر چهار گوشه‌ی سرزمین‌های اسلامی و مسلمانان سلطه یافتند، یعنی همان کسانی که از همه‌ی مردم دیرتر به اسلام گرویدند و پس از فتح مکه اسلام آوردند و صورت‌های بتان را از ذهن‌هایشان محو نگردید و دوستی جاهلیت و مراسم پرستش آن همچنان در دل‌هایشان بود. همان گونه که آنان در دوران جاهلیت، بیشتر از همه‌ی مردم به بت پرستی و عادت و رسوم جاهلیت چنگ می‌زدند، به شرک و گناه فرا می‌خواندند و از فحشا و فساد و می‌خوارگی حمایت می‌کردند، در اسلام نیز با همان سرسختی به دشمنی با توحید و یکتا پرستی و نبرد با پاکدامنی و عدالت پرداختند. [صفحه ۹۷] هنگامی که مسلمانان به فرمانروایی امویان مبتلا شدند، اینان با در هم شکستن آبروها و حرمت‌ها، تحقیر شخصیت‌ها و کرامت‌های آنان، تشویش اندیشه‌ها و باورها، دگرگون ساختن وجدان، برانگیختن کینه‌ها، ژرفا بخشیدن به دشمنی‌ها و فراگیر کردن ستمگری‌ها و تجاوزها، اسلام را زشت جلوه دادند.

خطرناکترین چیزی که امویان در میان امت رواج دادند و بر شیوع آن پای فشردند، اندیشه‌ی «جبر الهی» بود. هدف آنها از ترویج این اندیشه آن بود که بر سرنوشت مردم مسلط شوند و پس از بدن‌ها بر اندیشه‌ها سیطره یابند. چه، وقتی که امت به جبر اعتقاد پیدا کنند، معنایش آن است که هر آنچه بر سر آنها می‌آید، از سوی خدا و با اجازه‌ی اوست؛ به عنوان مثال، آنچه را که خلیفه بدان اقدام می‌کند از قبیل فساد، ستم، استبداد، کشتار، چپاول و تصرف‌های ناروا از سوی خداست - در حالی که خداوند، بالاتر از چنین پنداری است - و در این صورت، امت در برابر ستمگر و ستم‌هایش تسلیم می‌شوند و برای رهایی از حکومت و دفع ظلم، کوششی نمی‌کنند و حتی درباره‌ی رهایی از چنگال او نمی‌اندیشند، زیرا اگر چنین کنند، با اراده و مشیت خدا مخالفت کرده‌اند، چرا که خلیفه، امیر، حاکم و فرمانروا، تنها اراده‌ی خدا را به اجرا در می‌آورند و نمایندگان خدا در میان بندگان او هستند! بنابراین، چگونه می‌توان از چنین امتی امید داشت که در برابر فرمانروای ستمگر و ستم‌ها و تجاوزهای او بایستند؟ [۱۵۳]. امویان، دشمنی خویش با اسلام را حتی در مسائل دینی آشکار کردند و از سوی آنها بود که فتوایی در شام بر خلاف عراق صادر شد و عقیده‌ی به جبر در اصول دین نیز از سوی همانها پدید آمد. نخستین بدعتی که معاویه به منظور ایجاد چند دستگی در میان مسلمانان پدید آورد، اعتقاد به جبر بود و همو نخستین پدید آورنده‌ی این عقیده به شمار می‌رود. قاضی عبدالجبار در کتاب المغنی فی ابواب العدل و التوحید می‌گوید: «معاویه به [صفحه ۹۸] روشنی بیان کرد که آنچه را که او انجام می‌دهد بر طبق فرمان خداوند و از آفرینش‌های اوست. هدفش از این سخن، این بود که آن را برای کارهایی که می‌کند، بهانه قرار دهد و چنین وانمود سازد که وی در این کارها راه درستی را می‌رود و این خداوند است که او را پیشوا قرار داده و حکومت را به دست او سپرده است. او این عقیده را در میان فرمانروایان بنی‌امیه منتشر ساخت [۱۵۴]». امویان، جبر را باور داشتند. [۱۵۵]. امامان اهل بیت علیهم السلام از آغاز دوران امیر مؤمنان علیه‌السلام با تمامی قدرت و روشنی با اندیشه‌ی جبر مبارزه کردند [۱۵۶] لیک زمانی که حکومت امویان گسترش یافت و آنان بر دل‌های مردم و اندیشه‌های آنها سلطه پیدا کردند، معاویه یکه‌تاز میدان گردید و به وسیله عالمان دروغین و وعاظ السلاطین، افکار مردم را دگرگون ساخت. معاویه در سخنرانی‌هایش می‌گفت: «اگر خداوند مرا شایسته‌ی این حکومت نمی‌دید، مرا با آن رها نمی‌کرد و اگر خدا از وضعیتی که ما در آن هستیم، خشنود نبود، آن را دگرگون می‌ساخت». معاویه در یکی از سخنانش چنین گفت: «من یکی از کارگزاران خداوند هستم که به هر کس که خداوند به وی عطا کرده است، عطا می‌کنم و از هر کس که خداوند ممانعت کرده، ممانعت به عمل می‌آورم و اگر خدا از چیزی خشنود نباشد، آن را دگرگون می‌سازم». از این رو، عبادۀ بن صامت و گروهی از صحابه بر او اعتراض کردند. ابن‌مرتضی این سخن را نقل کرده و گفته است: «این سخن جبر آشکار است. [۱۵۷]». همین عقیده بود که به واسطه‌ی امویان بر سرزمین‌ها و بندگان قوت بخشید و به آنها امکان داد که با کمال گستاخی و بی‌شرمی ابو عبدالله الحسین - سبط پیامبر خدا - را به شهادت برسانند! یزید آشکارا گفت: همانا حسین را خدا کشته است و این سخن را در مجلس خود و در برابر مردم اعلام کرد. لیکن امام سجاد علیه‌السلام این سخن یزید را بدون پاسخ نگذاشت و آن را رد کرد و گفت: «پدرم را مردم کشتند. [۱۵۸]». [صفحه ۹۹] پیش از این هم عبیدالله در کوفه گفت: «مگر نه این است که خداوند، علی بن الحسین را کشته است؟» امام سجاد علیه‌السلام نیز در پاسخ او فرمود: «خداست که در هنگام مرگ، جان خلق را می‌گیرد...». از این رو، عبیدالله خشمگین شد و گفت: «هنوز جرأت پاسخ دادن به مرا داری و می‌خواهی به پاسخ خود ادامه دهی. او را بیاورید و گردنش را بزنید.» سپس، بر منبر بالا-رفت و گفت: «ستایش خدایی را که حق و طرفدارانش را پیروز گردانید و امیرالمؤمنین و حزب او را یاری کرد.» [۱۵۹]. موقعیت، بسیار خطرناک بود، زیرا ابن‌زیاد ستمگر همچنان غرق در خودخواهی و سرمست از پیروزی‌اش بود و پاسخ به سخنان وی در چنین حالتی به معنای ستیز با قدرت او محسوب می‌شد. لیک امام سجاد علیه‌السلام که اسیر بود و از درد زخم و بیماری رنج می‌برد، به ابن‌زیاد اجازه نداد در دین خدا انحراف افکند گوید و در پیش روی اندیشه‌ی جبر را در میان مردم ساده لوح و ناآگاه از آموزه‌های قرآن بگستراند. هدف ما از نقل این روایات و گزارش‌ها، تنها این

است که پاسخ امام را بر پندارهای آن سردمداران - که کشتن را به خدا نسبت می‌دادند، در حالی که از اعمال مردم است - روایت کنیم و یادآور شویم که میان بیرون رفتن جان و بازگشت آن که در قرآن در هنگام فرا رسیدن مرگ معمولی به خدا نسبت داده شده است و کشته شدن که به معنای از بین رفتن جان به وسیله قاتل پیش از فرارسیدن مرگ طبیعی است، تفاوت هست. مبارزه طلبی با زمامداران خودسر، آن هم در مجالس ایشان و با آن صراحت، از شهامت و دلاوری خبر می‌دهد. این گونه سخن گفتن، بیش از آن که ردی بر انحراف عقیدتی باشد، مبارزه با حکومت است. در حدیثی که آن را زهری - از عالمان بزرگ دربار اموی - روایت کرده است، امام زین العابدین علیه السلام در پاسخ به این پرسش که آیا گرفتاری‌های مردم بر اثر تقدیر الهی است و یا بر اثر عمل آنان؟ می‌گوید: «تقدیر و عمل به منزله‌ی روح و تن است و خداوند در عمل به [صفحه ۱۰۰] بندگان شایسته‌اش یاری می‌رساند». سپس آن حضرت گفت: «هان بدانید، ستمکارترین مردم، کسی است که ستم خود را عدالت ببیند و عدالت فرد هدایت یافته را ستم». [۱۶۰].

عقیده‌ی تشبیه و تجسیم

دشمنان اسلام پس از آن که زمام حکومت را در دست گرفتند تا آن جا گستاخ شدند که به زیربنای باور اسلامی که همان توحید الهی است، دست اندازی کردند، بدین ترتیب که شبهه‌ی تجسیم و تشبیه را در اذهان مردم وارد ساختند، تا بدین وسیله آنان را از حق دور کنند و به بت پرستی دوران جاهلیت بکشانند. دشمنان [برای رسیدن به این هدف شوم خویش] از نادانی مردم و دور بودن ایشان از آموزه‌های اسلامی و حتی از زبان عربی بهره گرفتند لذا متونی را که آنها واژه‌های اعضای بدن نظیر دست و چشم به کار رفته و در ظاهر به خدا نسبت داده شده بود، برای مردم، دگرگونه معنا کردند و آنها را به معنایی که نزد بشر شناخته شده است، تفسیر نمودند؛ در حالی که این واژه‌ها، مجازهایی است که معمولاً فصیحان عرب، آنها را در شعر و نثر خود به کار می‌بردند و از نیرو و قدرت، به دست و از آگاهی و اندیشیدن به چشم تعبیر می‌کنند و... اسلام از همان آغاز، با این اندیشه‌های مخالف توحید و منزه بودن خداوند به مقابله پرداخت و پیامبر و امامان پاک برای مبارزه با این اندیشه‌ها و باطل کردن شبهات و افشای اهداف ناشران و مبلغان آن به پا خاستند. در دوران امام سجاد علیه السلام و پس از زمانی که سلطه‌ی اموی به سان بیماری واگیردار به همه جا سرایت کرد و حکومت این ملحدان استوار گردید و آنان جرأت پیدا کردند که با کمال بی‌شرمی، این اندیشه‌های انحرافی را در مراکز عمومی و حتی در مسجد پیامبر خدا اعلام کنند، وظیفه‌ی امام سجاد علیه السلام بسیار حساس و سنگین شد، زیرا او نماینده خاندان پیامبر بود و حتی تنها مردی بود که پیوند محکم با منابع شناخت اسلامی داشت، [صفحه ۱۰۱] آن هم از نزدیکترین و مطمئن‌ترین راه‌ها و درست‌ترین سندها. افزون بر این که از اخلاصمندی نسبت به اسلام و مسلمانان و نیز اندیشه‌ی ژرف و نیرومند برخوردار بود، به گونه‌ای که هیچ کس توان انکار و یا مخالفت با آن را نداشت. امام سجاد علیه السلام به رغم اینکه یارانش اندک بود، در برابر این موج کفرآمیز و ویرانگر ایستاد و با ارائه دلایل و بیانهای دیوار بلندی را پیش روی احیای مجدد بت پرستی برافراشت. در این راستا امام به ارائه سخنانی پرداخت که حق را به روشنی بیان کند و نشانگر یکتا پرستی و منزه بودن خداوند از هرگونه تشبیه و تجسیم بوده، دلایل نیرومند عقلانی، آن را پشتیبانی کند. او اندیشه‌ی درست اسلامی را آشکار ساخت و شمشیر حق و دانش و خرد را بر روی آن شبهات باطل برکشید. اینک نمونه‌هایی از این سخنان را بر می‌خوانیم: در حدیث آمده است که امام زین العابدین روزی در مسجد پیامبر بود. ناگهان شنید که گروهی خدا را به آفریدگانش تشبیه می‌کند. پس، سراسیمه و نگران شد و برخاست و به نزد مرقد پیامبر خدا آمد و در آن جا ایستاد و صدایش را بلند کرد، در حالی که در پیشگاه پروردگارش دعا می‌کرد و در دعایش چنین گفت: «خدایا! قدرت تو آشکار است، ولی هیبت تو نهان ماند و تو را نشناختند و برخلاف آنچه هستی، اندازه‌ات کردند. من - خداوندا - از کسانی که تو را با تشبیه جست جو کردند بیزارم، در حالی که هیچ چیزی همانند تو نیست -

ای خدا - و آنان هرگز تو را در نمی‌یابند، نعمت آشکاری که آنان در اختیار دارند - اگر تو را بشناسند - راهنمایان به سوی تو است و در میان خلقت راهی وجود دارد که به تو برسند، آنان حتی تو را با خلقت برابر ساختند و به همین سبب، تو را نشناختند. آنان برخی از نشانه‌های تو را - پروردگارا - برگرفتند و با همان نشانه‌ها توصیف کردند و تو - ای خدا - از آنچه تشبیه کنندگان تو را بدان توصیف کرده‌اند، برتری». [۱۶۱]. [صفحه ۱۰۲] بنابراین، حضور امام در مسجد نبوی و نشان دادن ترس و نگرانی او از این تشبیه و این کفر آشکار و نیز برخاستن و پناه بردنش به مرقد پیامبر و بلند کردن صدایش به دعا که توجه راوی را به خود جلب کند و باید برای همگان روشن باشد، همه‌ی این امور نوعی اعلانیه از سوی آن بزرگوار در رد آن سخن و آن گروهی است که از روی عمد در مسجد حضور یافتند و گستاخانه آن الحاد و کفر را اعلام کردند. این رفتار امام، مبارزه‌ی آشکار با سیاستی است که حکومت آن را فرا پیش گرفته بودند و بی‌تردید در پشت آن قرار داشتند و اگر پشتیبانی حکومت - هر چند با سکوت - نبود، چه کسی می‌توانست این جرأت را به خود بدهد که این اندیشه‌ی ضد توحیدی را اعلام کند! این مخالفت امام سجاد علیه‌السلام آن هم با این صراحت و روشنی، افزون بر تحقیق علمی و جدال عقیدتی و فکری، بعد دیگری نیز به این رویارویی و مبارزه می‌دهد و این همان مبارزه با دولتی است که اندیشه‌ی تشبیه و تجسیم را ترویج می‌کند و زمینه را برای اعلان آن در یک مکان مقدس همچون حرم شریف نبوی و در مرکز اسلام و پایتخت علمی آن، مدینه منوره، آماده می‌سازد.

کمدی ارجاء

«ارجاء» بدین معناست که اگر کسی به خدا ایمان بیاورد و آن گناه گناهی مرتکب شود که موجب کفر باشد، نمی‌توان حکم کافر بودن او را صادر کرد، بلکه باید حکم او را به خدا وا گذاشت و تا روز قیامت به تأخیر انداخت بود و گناهان و اصول سیاسی هر چه باشد، مسلمان را از مؤمن بودن بیرون نمی‌کند و مانع از ورود او به بهشت نمی‌شود. طرفداران اندیشه‌ی ارجاء از آنچه زمامداران و سلاطین بدان اقدام می‌کنند، چشم می‌پوشند، هر چند اعمال آنان با احکام اسلامی که در آیات قرآن و متون کتاب خداوند و سنت پیامبر او آمده است، در تضاد باشد و حتی برخی از پیروان مرجئه می‌گویند که ایمان فقط اقرار به زبان است و اگر معلوم شود که فرد گوینده در دل خویش به کفر باور دارد، باز هم نمی‌توان وی را کافر نامید. [صفحه ۱۰۳] برخی از آنان می‌گویند که ایمان، همان باور قلبی است و اگر شخص با زبان خویش، کفر را اعلام کند، نمی‌توان او را کافر نامید. [۱۶۲]. این اصول - از هر چه نشأت گرفته باشد - در تمامی عملکردها و رفتارهای زمامداران ستمگر و دور از اسلام، همیشه در خدمت آنهاست، زیرا پیروان این اصول، همچنان بر این باورند که سازش با این زمامداران ستمگر درست است و هیچ گونه تضادی با شریعت و باور اسلامی ندارد. بر این اساس، چنان که احمد امین می‌گوید، این اصول، ولو به صورت غیر مستقیم، در خدمت بنی‌امیه قرار داشت و پیروان آن بر این باور بودند که سازش با بنی‌امیه درست است و خلفای اموی مؤمن هستند و قیام بر ضد آنان درست نیست و به همین دلیل، امویان در حالی که معتزله و خوارج و شیعه را مورد هجوم قرار می‌دادند، به پیروان مرجئه کاری نداشتند، [۱۶۳] بلکه «ارجاء» - چنان که جاحظ از مأمون نقل می‌کند - به دین پادشاهان تبدیل شد. [۱۶۴]. پندار «ارجاء» از اساس باطل است، زیرا نصوص روشن نشان می‌دهد که عمل شخص - چه انجام و چه ترک - در درستی نام‌های «ایمان و کفر» اثر مستقیم دارد و لذا پیشوایان مسلمانان آشکارا اعلام کردند که ایمان، گفتار با زبان، باور داشتن در دل و عمل کردن با اعضای بدن است. بنابراین، اگر کسی با چیزی مخالفت کند که از ضروریات دین است، می‌توان وی را کافر نامید و احکام کافر بر او اجرا می‌شود و تفاوت نمی‌کند که او این ضرورت دینی را با زبانش انکار کند یا با قلب و یا با عمل خویش، نظیر کسی که نفس محترمه‌ای را بکشد و یا نماز را ترک کند. در برابر خلافت‌های علنی و مخفیانه‌ی زمامداران ستمگر، مسلمانان سرسختانه مقاومت کردند و با قاطعیت آنان را مورد حسابرسی قرار دادند تا آن جا که عثمان خلیفه به خاطر برخی از خلافت‌های آشکارش به قتل رسید. [صفحه ۱۰۴] لیکن زمانی

که بنی امیه بر کرسی حکومت نشستند از طریق رواج بخشیدن کفر خود، کشتار مؤمنان آگاه به حقایق، به اجرا گذاردن سیاست تطمیع و تهدید و شست و شوی مغزها به وسیله وعاظ السلاطین امثال زهری به تحریف باورهای مردم دست یازیدند؛ به عنوان نمونه، در روایت آمده است که هشام بن عبدالملک به زهری گفت درباره‌ی این حدیث پیامبر برای ما سخنی بگو که فرمود: «کسی که بمیرد و چیزی را شریک خدا قرار ندهد، وارد بهشت می‌شود، هر چند زنا و دزدی کرده باشد [۱۶۵] هشام، حدیث را حفظ دارد، لیکن او می‌خواهد زهری او را تأیید و تصدیق کند و گویی وی از زهری می‌خواهد که امثال این حدیث برای ما خوشایند و مفید است و آن را برای ما روایت کن. زهری [متأسفانه] این حدیث را که از سوی مرجئه ساخته و پرداخته شده است، تکذیب نکرد و تنها به هشام گفت: «چه می‌گویی ای امیرمؤمنان! این حدیث پیش از امر و نهی بوده است.» اما باید گفت اگر این حدیث پیش از آمدن امر و نهی بوده، چرا از زنا و دزدی نام برده شده است و یا این که این دو در آن زمان حرام بوده‌اند؟ بنابراین، کار امت به جایی می‌رسد که مسلمانان فداکار و با اخلاص و پیشاپیش آنان اهل بیت علیهم‌السلام چاره‌ای نبینند، جز این که در جهت اصلاح دست به قیام بزنند. امام حسین علیه‌السلام برای فداکاری بزرگ در کربلا- به پا خاست تا اسلام را از اندیشه‌ای خطرناک و توطئه‌های ناجوانمردانه‌ای رهایی بخشد که امویان، آنها را طرح‌ریزی کرده بودند. این فداکاری بزرگ به رسوایی حاکمان بنی‌امیه منجر شد؛ چه، این عملکرد ظالمانه‌ی آنان که هیچ مخالف و محکوم کننده‌ای را نسبت بدان در میان نیافتند، موجب شد که آنها آشکارا و با کمال بی‌شرمی دست به جنایات دیگری نیز بزنند، به گونه‌ای که هیچ دلیلی باقی نماند که این زمامداران را بتوان مسلمان و مؤمن نامید و به همین دلیل می‌بینیم کسانی که پیش از واقعه‌ی حره، قیام مدینه را اعلام کردند، ادعایشان چنین بود: [صفحه ۱۰۵] [یزید مردی است که دین ندارد] [۱۶۶]. امویان برای این که بر کفرشان و پشت پا زدن بر همه‌ی مقدسات تأکید کنند، مدینه‌ی پیامبر و حرم او را مباح اعلام کردند و هزاران تن از مردم را به خاک و خون کشیدند که در میان آنان، گروهی از صحابه پیامبر نیز وجود داشتند، حرمت نوامیس را شکستند و دارایی‌ها را به غارت بردند. [۱۶۷]. امویان پس از این واقعه نیز به کعبه، مسجدالحرام و حرم امن الهی یورش بردند، آن را سوزاندند، حرمتش را شکستند، خون‌ها در آن ریختند و در دوران حکومت خود، شرافت هیچ کس و حرمت هیچ چیز مقدس را نگاه نداشتند. با وجود این، مرجئه درباره‌ی امویان می‌گویند: آنان فرمانروایانی هستند که فرمانبرداری از ایشان واجب است و نیز آنان مؤمنانی‌اند که نه حکم بر کافر بودن آنان رواست، نه لعنت آنان، نه دست‌درازی کردن به آنان و نه قیام ضد آنان. این انحرافی که برای امت اسلامی پیش آمد، نوعی ارتداد پنهان بود که به نام اسلام و با دست خلیفه و جنایتکارانی همانند او به این و آن سو پاس داده می‌شد. از این رو، تلاش‌ها و جهادهای امام سجاد علیه‌السلام موجب زنده شدن روح اسلامی و بیداری مسلمانان گردید و صفوف آنان را استوار ساخت و لذا فرزند مجاهد و بزرگوار او زید، توانست انقلابی را بر ضد آن جنایتکاران به راه اندازد. همین آموزه‌های امام سجاد علیه‌السلام بود که توانست مسأله کافر بودن امویان و ناحق بودن حکومتشان را از خورشید هم نمایانتر سازد و حتی ابوحنیفه که به گرایش ارجاء متهم بود [۱۶۸]، مجبور شد که به مخالف بودن فرمانروایان بنی‌امیه با آموزه‌های دین فتوا دهد و خشم و عدم رضایت خود از حکومت آنان را اعلام و ابراز بدارد و در جنبش زید شهید سهم بگیرد و کمک‌های مالی و امکاناتی در اختیار اهل بیت علیهم‌السلام قرار دهد. او محرمانه به وجوب یاری کردن زید و کمک مالی به او و قیام به همراه او بر ضد دزد حاکمی که به نام [صفحه ۱۰۶] «امام و خلیفه» یاد می‌شد، فتوا داد. [۱۶۹].

امامت و ولایت

مقام امامت در نظام حکومت اسلامی، بالاترین مقام دولتی بود و به همین دلیل، فرمانروایان، خودشان را پیشوایان و امامان امت و امیران بی‌رقیب آنان می‌نامیدند. به جز شخص فرمانروا، هیچ فردی مقام امامت را برای خویش ادعا نمی‌کرد، مگر این که چنین

فردی آن فرمانروا و حکومت را نمی‌پذیرفت و معنای این عمل او، مخالفت با نظام و مقام خلیفه بود. امام سجاد علیه‌السلام امامت خویش را با کمال روشنی و صراحت و بدون هیچ گونه تقیه و پنهان کاری اعلام کرد. شاید رویکرد امام علیه‌السلام به این شیوهی آشکار، به این دلیل بوده است که فساد آنان و تخطی ایشان از اسلام و نیز عدم شایستگی آنها برای حکومت بر مسلمانان و اداره‌ی مناطق - تا چه رسد به مقام امامت - به اندازه‌ی آشکار شده بود که هیچ کس نمی‌توانست آن را پنهان سازد. بنابراین، لازم بود که امام سجاد علیه‌السلام امامت خویش را اعلام کند تا این مقام خالی نماند، هر چند امام بر حق، در ظاهر، حکومت حق نداشته باشد. در هر حال، اهمیت اعلام امامت امام سجاد و اهل بیت او از سوی آن بزرگوار، بر کسانی که از ستم امویان و سرکشی و سنگدلی آنان در رویارویی با مخالفان آگاهی دارند، پوشیده نیست. احادیثی که اعلام امامت از سوی امام سجاد علیه‌السلام را نقل کرده‌اند، بر حسب پر شمار بودن مناسبت‌ها و شرایط، فراوان‌اند: ۱ - در حدیثی که ابن‌عساکر آن را آورده، آمده است: ابومنہال نصر بن اوس طائی گفت: علی بن‌الحسین را که موهای بلندی داشت، دیدم. گفت: مردم به نزد چه کسی می‌روند؟ منهال گفت: این جا و آن جا. فرمود: به آنان بگو: به نزد من بیایند. [۱۷۰]. ۲ - ابو‌خالد کابلی به آن حضرت گفت: ای مولای من! به من خبر بده که امامان پس از [صفحه ۱۰۷] تو چند نفرند؟ امام علیه‌السلام فرمود: هشت؛ چه، امامان پس از پیامبر خدا، دوازده تن هستند، یعنی تعداد اسباط. سه امام از گذشتگان هستند و من چهارمین امام هستم و هشت امام از فرزندانم، امامانی پاک هستند. هر کس ما را دوست بدارد و به فرمان ما عمل کند، در بلندترین جایگاه خواهد بود و هر کس ما را دشمن بدارد و یا یکی از ما را نپذیرد، به خدا و آیات او کافر شده است. [۱۷۱]. ۳ - امام سجاد علیه‌السلام فرمود: «ما امامان مسلمانان، حجت‌های خداوند بر جهانیان، سروران مؤمنان، رهبران روسفیدان پشیمان مؤمنان و مایه‌ی آرامش باشندگان زمین هستیم، چنان که ستارگان مایه‌ی آرامش باشندگان آسمان‌اند و اگر کسی از ما در زمین نباشد، زمین، باشندگانش را در خود فرو می‌برد و زمین - از زمانی که خداوند، آدم را آفرید - هیچ گاه از حجت خدا خالی نبوده است، خواه آشکار و مشهور و خواه غایب و پنهان. زمین تا روز قیامت از حجت خدا خالی نخواهد بود و اگر چنین نبود، خداوند مورد پرستش قرار نمی‌گرفت». [۱۷۲]. ۴ - امام زین‌العابدین علیه‌السلام فرمود: «ما وارثان پیامبران و فرزندان اوصیاییم. ماییم خلفای روی زمین، ماییم نزدیکترین مردم به خدا و ماییم نزدیکترین مردم به دین خدا». [۱۷۳]. ۵ - آن حضرت در دعای خویش در روز عرفه چنین می‌گفت: «بار خدایا، در هر زمان دین خویش را به امامی یاری بخشیده‌ای که او را برپای داشته‌ای تا علم راهنمایی بندگانت شود و در بلاد تو چراغ فروزان هدایت گردد و رشته‌ی پیمان او به رشته‌ی پیمان خود پیوسته‌ای و او را وسیله‌ی خشنودی خود ساخته‌ای و اطاعت او را فریضه گردانیده‌ای و مردم را از سرکشی در برابر او بر حذر داشته‌ای و فرمان داده‌ای که به هر چه امر می‌کند، اطاعت کنند و از هر چه نهی می‌کند، باز ایستند و کسی بر او پیشی نگیرد و کسی از او واپس نماند و او نگهدار کسانی است که بدو پناه می‌برند و پناهگاه امن مؤمنان و حلقه‌ی اعتصام ایشان و جلال و جلوه‌ی جهانیان است». [صفحه ۱۰۸] «بار خدایا، به ولی خود الهام نما که شکر نعمتی را که به او ارزانی داشته‌ای به جای آرد و ما را نیز الهام ده که شکر نعمت هدایت او به جای آوریم و او را از جانب خود، سلطه و توانایی ده و به آسانی راه پیروزی را بر او بگشای و به نیرومندترین ارکان قدرت خود یاری‌اش فرمای و پشتش محکم و بازوانش توانا گردان و زیر نظر مراقبت خویش قرار ده و در سایه‌ی حفظ خود حفظش نمای...». «ای خداوند! کتاب خود، حدود و شرایع خود و سنت‌های پیامبر خود را - درود تو، خداوند، بر او و خاندانش باد - بدو برپای دار و هر چه را ظالمان از معالم دینت میرانیده‌اند، بدو زنده‌دار و بدو زنگ ستم‌سکاران را از آیین خویش بزدا و بدو دشواری‌ها را از راه خود دور گردان و به نیروی او کسانی را که از راه تو منحرف شده‌اند از میان بردار و آن کسان را که صراط مستقیم تو را راه کج جلوه می‌دهند، نابود نما و او را برای دوستان قلبی مهربان و نرم عطا کن و دست قدرت او را بر دشمنان گشاده گردان». [۱۷۴]. در روز عرفه و در موقف عرفات که دل‌ها با سوز و گداز به خدا روی می‌آورند، جایی که چشم‌ها به وجود پسر پیامبر خدا دوخته شده است و گوش‌ها به سوی باقیمانده‌ی عترت تیز شده تا دعای او را

در آن روز بزرگ و آن جایگاه بلند بشنود، او با این سخنان دعا می‌کند تا مسلمانان را از ویژگی‌هایی که امام بر حق باید آنها را داشته باشد و حقوق و وظایف او آگاه سازد. هیچ انسان اندیشمندی تردید نمی‌کند که بیان این قبیل ویژگی‌ها و وظایف که زمامداران مدعی امامت، فرسنگ‌ها از آن فاصله دارند، نوعی گوشه زدن به آنان و مبارزه با وجود ایشان به شمار می‌رود. از آن جا که امام سجاد علیه السلام امامت را به این صورت می‌شناخت، قاطعانه تمامی مدعیان امامت را که هیچ گونه شایستگی نداشتند تا چه رسد به این که مستحق آن باشند، از این مقام دور می‌کرد؛ چه، آنان که در پستی، ستمگری و بی‌خبری از دین غرق بودند و حتی در عقیده و عمل با آن مخالفت می‌کردند، شایستگی مقام مقدس امامت را نداشتند. [صفحه ۱۰۹] ۶ - امام سجاد علیه السلام در نیاپش خویش در روز جمعه واضحی چنین می‌گفت: «بار خدایا، این جایگاه، جای خلفای تو و برگزیدگان توست، ولی جایگاه بلند امینان تو را که آنان را بدان اختصاص داده‌ای، دیگران بر بودند و این تقدیر توست و فرمان تو مغلوب نمی‌شود... پس برگزیدگان و خلفای تو مغلوب و مقهور شدند و حقشان از کف برفت. اکنون می‌نگرند که احکامات دگرگون شده و کتابت به یک سو افتاده و فرایض تو نه به روش تو به جای آورده می‌شود و سنت‌های پیامبرت متروک مانده است. بار خدایا، لعنت کن دشمنان ایشان را از اولین و آخرین و لعنت کن هر کس را که به اعمال آنان رضا می‌دهد و لعنت کن پیروان و اتباع ایشان را».

[۱۷۵]. امام سجاد علیه السلام به فرزندش امام باقر علیه السلام وصیت می‌کند و می‌گوید: «فرزندم، من تو را جانشین پس از خود قرار دادم و میان من و تو هر کس که این مقام را ادعا کند، خداوند در روز قیامت، گردن‌بندی از آتش به گردن او نهد [۱۷۶]». امام حتی امامت و جانشینی فرزندش امام باقر علیه السلام را به زهری که از عالمان دربار اموی بود، نیز اعلام کرد، زیرا از وی روایت شده است که گفت: «بر علی بن الحسین علیهما السلام که در بستر بیماری بود و با همین بیماری رحلت کرد، وارد شدم و گفتم: ای فرزند پیامبر خدا، اگر فرمان خدا [- مرگ] که ما چاره‌ای از آن نداریم، برسد، پس از تو به چه کسی رجوع کنیم؟ امام فرمود: ای اباعبدالله، به این فرزندم - و به محمد باقر علیه السلام اشاره کرد - زیرا او وصی من، وارث من، خزانه‌ی دانش من و معدن دانش و شکافنده‌ی آن است. زهری گفت: گفتم: چرا به بزرگترین فرزندان وصیت نکردی؟ امام فرمود: ای اباعبدالله، مقام امامت به کوچکی و بزرگی بستگی ندارد و پیامبر خدا این چنین به ما سفارش کرده است و این چنین آن را در لوح و صحیفه نوشته یافتیم. زهری گفت: گفتم: ای فرزند پیامبر خدا، پیامبرتان به چه تعداد وصی پس از خود، سفارش کرده است؟ امام فرمود: ما در «صحیفه و لوح» دوازده نام را یافتیم که امامت آنان نوشته شده بود. [صفحه ۱۱۰] سپس فرمود: از صلب فرزندم محمد، هفت تن از اوصیا بیرون می‌آیند که «مهدی» نیز در میان آنان است [۱۷۷]. روایات دیگری نیز در این باب آمده است. آنچه در این باره اهمیت دارد، آن است که امام سجاد علیه السلام با این صراحت خویش و اعلام مهمترین چیزی که با دوام و استمرار عقیده رابطه دارد توانست امامت را تثبیت کند، در حالی که شیعه در آن تاریخ در معرض وحشیانه‌ترین هجوم‌ها قرار گرفته بود و در نتیجه‌ی این هجوم‌ها، عقیده‌ی شیعی به گونه‌ای بی‌سابقه تضعیف شد و روح ناامیدی در دل‌ها جای گرفت و صفوف شیعه به نحوی که نمی‌توان تصورش را کرد، از هم گسست. بنابراین، مواضع روشن، شجاعانه و ثابت امام سجاد علیه السلام سبب شد که شیعیان از نو گرد هم آیند، صفوف آنان بار دیگر استوار گردد، تلاش‌های انبوه متمرکز شود، نیروهای هدر رفته باز گردد و این تلاش‌ها بر پایه‌های محکمی که هیچ گونه تحریف و تقلب در آن راه نداشته باشد، بنیاد نهاده شود تا با داستان امامان معصوم و به ویژه امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام زمینی شایسته برای به بار نشستن بذر علوم آل محمد صلی الله علیه و آله ایجاد گردد.

دامن زدن به مسئله خلافت شیخین

بنی‌امیه که قتلگاه کربلا، کشتارگاه حره و مصیبت عین‌الورده را به وجود آوردند، تنها به تصفیه فیزیکی شیعه - از طریق به شهادت رساندن تعداد چشمگیری از یاران اهل بیت علیهم السلام که بزرگان و از آن جمله، امام حسین علیه السلام در میان آنان بودند -

قناعت نکردند، بلکه کوشیدند اندیشه و فرهنگ شیعه را نیز نابود سازند. آنان راه‌های تبلیغات مغرضانه را در پیش گرفتند و مردم اوباش را بر ضد هر آنچه به اهل بیت علیهم السلام وابستگی داشت، از قبیل اندیشه، میراث و شعار تحریک کردند و حتی با نام‌های آنان جنگیدند و هر کس که نام یکی از اهل بیت علیهم السلام را بر خود می‌نهاد، مورد تهدید قرار می‌گرفت. از زشت‌ترین شیوه‌های امویان، این بود که بذره‌های جدایی و چند دستگی را در میان [صفحه ۱۱۱] مسلمانان می‌پاشیدند تا بدین وسیله و نیز از طریق جنگ مذاهب با یکدیگر، تمامی اسلام را نابود سازند. از جمله چیزهایی که در این راه بر آنها تأکید داشتند، این بود که به مسأله «خلافت شیخین» یعنی ابوبکر و عمر دامن زدند. این دو نفر، مدت طولانی به نام خلافت بر امت حکومت کردند و خلافت آنها موجب جدال و کشاکش میان شیعه و سنی شد. چه، بر اساس نظرگاه شیعه، خلافت و امامت بر طبق نص پیامبر که جز از طریق وحی الهی سخن نمی‌گوید، حق امامان اهل بیت علیهم السلام است. آنان بر این نظریه به عنوان یکی از اصول مذهب و باورشان متعهد گردیدند و همین باور، آنان را از اهل سنت جدا می‌کند، زیرا اهل سنت به خلافت کسی پای‌بند هستند که بر تخت حکومت دست یابد. چنان که این موضوع پس از رحلت پیامبر اتفاق افتاد، چرا که ابوبکر و سپس عمر با این ادعا بر سر کار آمدند که گروهی از مسلمانان حاضر در آن جلسه به خلافت آن دو رأی دادند و همین مقدار در تحقق حق خلافت برای آنها بسنده می‌کند و برتری و منزلت این دو نفر را در نزد مسلمانانی که در این باره سکوت اختیار کردند، به اثبات می‌رساند. از لحاظ تاریخی روشن است که تمامی مسلمانان در اجلاس بیعت با شیخین در سقیفه بنی ساعده حضور نداشتند و صرفاً سکوت در چنین موقعیت به معنای رضایت نیست، زیرا این احتمال وجود دارد که سکوت بر اثر بیم، مدارا، غفلت و یا آزمندی در حکومت و مقام باشد. به علاوه، برخی از بزرگان صحابه چه در گفتار و چه در کردار به طور آشکار به این بیعت اعتراض کردند. وانگهی، تعیین برخی از افراد و رضایت و سکوت آنان، اگر نشانگر برتری و منزلت از دیدگاه خود آنان باشد، اما نشان دهنده‌ی رضایت از سوی خدا، پیامبرش و همه‌ی مؤمنان نخواهد بود. افزون بر شاخص‌ها و معیارها، خلافت شیخین برای برخی از مسلمانان از طریق شریعت مقدس ثابت نشده است و لذا آنان این خلافت را نپذیرفتند، هر چند در عمل به وقوع پیوست و به آنچه حق است، متعهد شدند، هر چند این حق در عمل تحقق پیدا [صفحه ۱۱۲] نکرد. این تعهد از سوی اهل سنت با مخالفت شدید رو به رو شد تا آن جا که آنها آن را کفر دانستند و خون کسانی را که خلافت آن دو نفر را رد کردند، حلال شمردند و این در حالی است که اهل سنت قبول دارند که تأویل مانع از تکفیر می‌شود و حدود با وجود شبهه از بین می‌رود! امویان برای این که به اهداف خود برسند و از آب گل آلود ماهی بگیرند، به اختلاف در میان گروه‌های اسلامی دامن می‌زدند. امام سجاد علیه السلام با دانایی و زیرکی به مقاومت در برابر این نقشه امویان برخاست و آن را خنثی کرد. بنابراین، باید دانست که مسأله امامت و ثبوت آن برای پیشوایان اهل بیت علیهم السلام و یا خلافت خلفا و شایستگی آنان در حکومت، مسأله‌ای است که فقط از طریق عدم پذیرش، لعنت، تکفیر، تبعید، بهتان و ناسزا و یا از طریق جنجال آفرینی، تهمت زدن، تقبیح، سوت زدن، پرت و پلا گفتن، ریشخند کردن و تحقیر نمودن نمی‌توان آن را یک طرفه و قطعی کرد، بلکه امامت و خلافت از نظرگاه خردمندان مسأله قانع شدن، باور داشتن، نصوص، حقوق، ویژگی‌ها و فضیلت‌ها است. امامت از دیدگاه اهل بیت، مسأله هدایت و ایمان است که محور آن، همان حقی است که خداوند به ما دستور داده است تا همدیگر را بدان سفارش کنیم و بر آن شکبیا باشیم. هر گاه این مقام را امامان اهل بیت علیهم السلام در دست گیرند و در صدد آن برآیند، بدین معنا نیست که آنان بدین مقام و یا به منافع آن نیاز دارند، بلکه این کار را صرفاً به خاطر خود مردم انجام می‌دهند و نیز برای این منظور که آنها را به سوی «حق» که تمامی رسالت‌های الهی از آن یاد کرده است، رهنمون شوند. امام سجاد علیه السلام می‌فرمود: «ما نمی‌دانیم که با مردم چه کنیم؟ اگر آنچه را که از پیامبر خدا شنیدیم، به آنان بگوییم، می‌خندند و اگر سکوت کنیم، نمی‌توانیم [۱۷۸] [نمی‌توانیم از زیر بار مسؤولیت خود شانه خالی کنیم]. امام باقر علیه السلام می‌فرمود: «مصیبتی که از مردم به ما می‌رسد، بسیار بزرگ است: اگر آنان [صفحه ۱۱۳] را [به حق] فراخوانیم، به ما پاسخ مثبت نمی‌دهند و اگر رهایشان کنیم، وسیله‌ی

دیگران گمراه می‌شوند.» [۱۷۹]. اهل بیت علیهم السلام با این منطق واقع‌گرایانه، استوار، دلسوزانه و روشن وارد موضوع خلافت و امامت می‌شوند و درباره‌ی آن، قضاوت می‌کنند. بر اساس این منطق و اندیشه، باید حرکت از راه مصلحت مردم باشد، یعنی از راه مصلحت مسلمانان در هر زمان و مکان و نیز به خاطر نگهداری دین حق آنان که همان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله است. بر همین اساس، امامان معصوم علیهم السلام به غوغا سالاران اجازه ندادند در مسأله‌ی خلافت دخالت کنند، تا مبادا در گرداب آن غرق شوند و بازیچه دست شیاطین فریبکار، یعنی زمامداران ستم و گمراهی قرار گیرند و در میان طوایف ملت، به بهانه‌ی مسأله خلافت به ایجاد فتنه و آشوب پردازند. چه، غوغا سالاران در هیچ مسأله‌ای بر اساس منطق سالم و اندیشه‌ی درست دخالت نمی‌کنند و در راه راست گام بر نمی‌دارند، بلکه بر اساس سرشتی که دارند، همواره در کشاکش بی‌فایده به سر می‌برند و بر طبق رویه و اخلاقشان به تهمت و نفرین و طرد دیگران می‌پردازند و این طرز رفتار برای آنان، آغاز حساب شده و پایان دلخواه به شمار می‌رود؛ در حالی که هدف پیشوایان اهل بیت علیهم السلام جز حق و جدا شدن هدایت از گمراهی نیست. امویان مسأله خلافت را در سطح دسته‌های نادان و فرومایه و غوغا سالاران سبک مغز مطرح می‌کردند و هدفشان از این کار این بود که یگانگی مسلمانان را از بین ببرند و اهل بیت علیهم السلام و پیروانشان را که نیرومندترین مخالفان حکومت آنان را تشکیل می‌دادند، متهم کنند. موضع امام سجاد علیه السلام در خنثی کردن این نقشه جهنمی اموی، بسیار شجاعانه، روشن و حساب شده بود. از این رو، وقتی که از مقام شیخین در نزد پیامبر خدا از او پرسیدند، امام با دست خویش به مرقد پیامبر اشاره کرد و فرمود: «همچون جایگاهی که آن دو هم اکنون در نزد او دارند» [۱۸۰] در بیانی دیگر آمده است: «همچون جایگاهی که امروز آن دو [صفحه ۱۱۴] نسبت به او دارند، در حالی که در کنار او آرمیده‌اند». [۱۸۱]. فرد پرسش کننده می‌خواست که امام، دیدگاه خویش را درباره شیخین از لحاظ برتری، جایگاه و درجه‌ای که در نزد پیامبر خدا دارند، بیان کند. لیکن امام سجاد علیه السلام به وی فرصت ابراز چنین شبهه‌ای را نمی‌دهد و پاسخ او را درباره‌ی جایگاه شیخین از لحاظ مکان، جای فرود آمدن و به خاک سپرده شدنشان می‌دهد و از پاسخ حقیقی و روشن طفره می‌رود و از همان حق مشخص فراتر نمی‌رود و آن این که شیخین از لحاظ ظاهری به پیامبر نزدیک بودند، چنان که هم اکنون قبر آن دو به قبر پیامبر، نزدیک است؛ لیکن آیا این نزدیکی قبر برای آنها کرامت محسوب می‌شود؟ امام سجاد علیه السلام در پاسخ به پرسشگری دیگر می‌گوید: «ابوبکر و عمر را دوست بدار و اگر در این کار، گناهی باشد، به گردن من.» [۱۸۲]. امام با این شدت و قدرت، مردم نابخرد را از روی آوردن به این مسأله حساس در میدان کشمکش آن روز، دور می‌کند، چرا که در آن روزگار، اصول دین، پایه‌ها، فروع و احکام اساسی آن در معرض خطر قرار داشت و خودسری و ستمگری امویان آن را تهدید می‌کرد و بزرگان صحابه و دانشمندان امت را در هر بامداد و شام سر می‌بریدند. از این رو، روی برتافتن از مسائل بنیادین و فوری و گفت‌گو درباره مسأله شیخین که مدت‌ها از وقت آن سپری شده بود، تحریف خط سیر مبارزه و پراکنده کردن نیروهای مبارز بود. به علاوه مسأله شیخین، حيله‌ای بود که زمامداران ستمگر با هدف ایجاد اختلاف میان امت، آن را مطرح می‌کردند تا توجه آنان را از مسائل سرنوشت‌ساز آن روز که مورد ابتلای مسلمانان بود، به سمت مسائل تاریخی نه چندان مهم منحرف سازند. طرح مشکل خلافت در آن روز، تنها به منزوی شدن و دوری اهل بیت و پیروانشان از مردم می‌افزود و این، همان چیزی بود که سردمداران حکومت آن را می‌خواستند، زیرا این امر به آنان فرصت می‌داد ریشه‌های مخالفت را از بن برکنند و آنها را نابود کنند؛ در حالی که مسأله محبت شیخین که از نظر توده‌ی بی‌سواد مردم و آشوبگران در خور توجه [صفحه ۱۱۵] است، در حال حاضر چیزی را تغییر نمی‌دهد و امروز اثری همچون محبت بنی‌امیه ندارد، زیرا آنان فرمانروایان مسلط هستند که به خلافت منصوب شده‌اند چنان که ابوبکر و عمر به خلافت منصوب شدند، لیکن اینان امروز گردانندگان صحنه می‌باشند، به رغم تخلف‌هایی که دارند، حتی تخلف از سنت شیخین که خود بدان متعهد شدند و دیگران را بدان فرا خواندند و به نام آن، زمام امور مسلمانان را در دست گرفتند. صرف ولایت شیخین، مشکل فعلی نیست، بلکه مشکل فعلی، ولایت امویان است که اندیشه ولایت

شیخین را به کار می‌گیرند و تنها هدفشان این است که از این طریق به حکومت و خلافتشان ادامه دهند و هر کس را که با ولایت آنان - که همان ادامه‌ی ولایت شیخین است - هماهنگ نباشند، سرکوب کنند. آنچه به اثبات رسیده، آن است که ولایت شیخین به ابزاری در دست امویان تبدیل شده بود که از یک سو می‌خواستند تاج و تخت خود را پایدار و از سوی دیگر، اهل بیت را سرکوب کنند. از این رو، امام زین العابدین علیه السلام به آن پرسش کننده می‌گوید: ولایت شیخین در این وقت، مورد کشمکش و گفت‌گو نیست، زیرا هیچ سودی برای اسلام و مسلمانان در آن نیست، چرا که زمان آن گذشته و آنچه زیان‌آور است، همانا ولایت بنی‌امیه است که باید آن را از ولایت شیخین جدا کرد، هر چند این ولایت، ادامه‌ی آن ولایت باشد. امام سجاد علیه السلام پرده از چهره‌ی به وجود آورندگان این فتنه برگرفت و آنها را رسوا کرد، زیرا به آنان فرمود: «از من دور شوید که خداوند خانه‌هایتان را نزدیک نسازد، چرا که شما پوشش اسلام دارید، در حالی که مسلمان نیستید.» [۱۸۳]. امام اعلام می‌کند کسانی که مسأله خلافت را به صورت غوغا سالاری مطرح می‌کنند، همانا فرستادگان و جاسوسان بنی‌امیه‌اند، یعنی کسانی که تنها در ظاهر خود را به اسلام می‌چسبانند و تنها نام مسلمان را یدک می‌کشند و هدفشان از مطرح کردن مسأله خلافت و تحمیل آن بر اهل بیت، نابودی اسلام است که در آن زمان در وجود شخص امام سجاد علیه السلام و پیروانش تجسم یافته بود. [صفحه ۱۱۶] هدف امام سجاد علیه السلام را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد: ۱ - نوسازی بنیاد اسلام که بنی‌امیه پایه‌ها و ارکان آن را متزلزل ساخته بودند. ۲ - تربیت افراد شیعه که نزدیک بود با دستان جلادان بنی‌امیه و فرمانروایان شام به کلی از بین بروند. ۳ - احیای امید در دل‌هایی که رخدادهای پی‌درپی به آنها صدمه زده و بذر ناامیدی و بیم را در آنها کاشته بود. بنابراین، اصلاً مصلحت نبود که امام سجاد علیه السلام به این گونه پرسش‌های تحریک‌آمیز پاسخ دهد، زیرا پرسش کنندگان این پرسش‌ها به هیچ روی پیوندی با اسلام نداشتند و تنها پوشش اسلامی داشتند به خاطر رسیدن به اهداف‌شان به طرح چنین پرسش‌هایی اقدام می‌کردند و به مسائل اختلافی در خلافت که دشمن می‌خواست به هر شکل از آن بهره‌برداری کند، دامن می‌زدند. از این رو، پاسخ درست که بر خلاف دیدگاه عوام فریبان بود، موجب تحریک آنها می‌شد و به همین سبب، آنان به افراد بر جای مانده از پیروان با ایمان اهل بیت یورش می‌بردند و آنان را به گونه‌ای نابود می‌کردند که اثری از آنان باقی نمی‌ماند. تمامی این مصیبت‌ها و زیان‌ها به خاطر مسأله‌ای بود که دامن زدن بدان در آن روز، هیچ گونه تأثیر و دخالتی در مسائل سرنوشت‌ساز دوران امام نداشت، نه مشکل گرسنگی امت را حل می‌کرد، نه برهنگان ایشان را می‌پوشانید و نه آنان را از ظلم و ستم‌رهایی می‌بخشید. تنها فرمانروایان زورگو بودند که از طرح مسأله ولایت شیخین بهره می‌بردند، یعنی بنی‌امیه که از راه‌های مختلف می‌کوشیدند تا اندیشه و میراث تمدن اسلامی و نیز شخصیت‌ها و مقدسات آن را نابود سازد. آنان بودند که می‌کوشیدند تا بت پرستی، شرک، نژادپرستی، قبیله‌گرایی، نادانی، فسق، گناه، ستمگری، خودخواهی، کفر و گردنکشی دوران جاهلیت را احیا کنند. بنابراین، از دیدگاه امام سجاد علیه السلام کدام یک از دو مسأله شایسته‌ی طرح و گفت‌وگو بود و کدام یک از آنها سزاوارتر بود که امام تمامی فعالیت‌های خویش را بر آن متمرکز کند و با آن به مخالفت برخیزد، ولایت بنی‌امیه یا ولایت شیخین؟ [صفحه ۱۱۷] موضع امام در حقیقت شجاعانه، صریح و حساب شده بود. او این شجاعت را داشت تا با کسانی که از نیت‌های پلید و اهداف پست آنها آگاه بود، نظیر جاسوسان بنی‌امیه - که به دور از اسلام بودند - به مبارزه برخیزد و با آنان مقابله کند و نیز طرح‌ها و توطئه‌های جنایتکارانه‌ی آنها را بر ملا سازد. چه، کسانی که به اصل اسلام ایمان نیاورده‌اند، چگونه به مسأله خلافت و خلفای پیشین اهمیت می‌دهند؟ و هدفشان از طرح این مسأله چیست؟ اگر آنان در طرح پرسش‌های خود صداقت دارند، چرا به آنچه بر مسلمانان می‌گذرد یعنی ولایت بنی‌امیه اهمیت نمی‌دهند؟ چرا نمی‌پرسند که آیا بنی‌امیه حق دارند که چنین حکومت ستمگرانه‌ای داشته باشند؟ این جریان دقیقاً همانند عملکرد دستگاه‌های استعماری و پیروان آنها یعنی تندروان و مرتجعان دوران ماست که به اختلاف مذهبی میان فرقه‌های اسلامی دامن می‌زنند، زیرا هر مسلمان خردمندی می‌داند که این تحریکات آنان به نفع امت اسلامی نیست و هدف آنان از این تحریکات و ایجاد اختلافات، ضربه

زدن به قدرت پرشکوه اسلامی و بیداری روبه رشد اسلامی و نیز نابود کردن دین اسلام است که در دل‌های مسلمانان جای دارد. امام سجاد علیه السلام آشکارا از شرح و بسط مسأله روی برتافت، زیرا این کار موجب می‌شد که دشمنان به خواسته‌ی خود برسند، و نگاه مردم را به سوی چیزی تغییر داد که گرفتار آن هستند، یعنی به سوی مشکلات و سختی‌ها و به ولایت باطلی که با ستم‌ها، جنایت‌ها و زمامداران بیدادگر خود بر سر آنان خیمه گسترانده است. موضوع امام علیه السلام حساب شده بود، زیرا چیزی را بیان نفرمود که بر خلاف حق و یا در تضاد با حقیقت باشد، بلکه به اندازه‌ای که موقعیت را از دشواری برهاند و انسان مسؤول را از تنگنا بیرون آورد، حق و حقیقت را حفظ کرد. امام علیه السلام همین موضع را با یکی از علما دارد، لیک وقتی که با یکی از افرادی رو به رو می‌شود که منتسب به علم است، سخن شکل دیگری به خود می‌گیرد، زیرا در این وضعیت، توجه دادن به حقایق، روشنتر و آشکارتر و الزام آورتر خواهد بود، اما با مد [صفحه ۱۱۸] نظر قرار دادن تمامی ملاحظاتی که با وجود آنها موقعیت دشوار می‌شود. اینک حدیث زیر را با هم می‌خوانیم: «از حکیم بن جبیر نقل شده است که گفت: به علی بن الحسین گفتم: شما می‌گویید: علی گفت: «بهترین این امت پس از پیامبر، ابوبکر و دوم عمر است و اگر بخواهی سومی را نام ببرم، او را نام می‌برم». علی بن الحسین فرمود: چه کنم با حدیثی که سعید بن مسیب از سعد بن مالک [بن ابی وقاص] برایم نقل کرده است که پیامبر خدا در غزوه‌ی تبوک بیرون آمد علی را به عنوان جانشین خود برجای نهاد. علی به پیامبر گفت: آیا مرا جانشین خود قرار می‌دهی؟ پیامبر گفت: «آیا نمی‌پسندی که نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی باشی؟ با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست». راوی گوید: سپس علی بن الحسین [با دست مبارک] چنان بر رانم کوبید که آن را به درد آورد و فرمود: این شخصی که نسبت به پیامبر خدا همچون هارون نسبت به موسی است، کیست؟» [۱۸۴]. در روایتی دیگر آمده است: آیا در میان بنی اسرائیل پس از موسی کسی همچون هارون بود؟ پس به کجا می‌روی ای حکیم [۱۸۵]. در عین حال، امام سجاد علیه السلام حکیم بن جبیر را در آنچه به امام علی علیه السلام نسبت داده است - مبنی بر این که آن حضرت در برابر امت اعلام کرد که بهترین آنان ابوبکر، عمر و سپس سومی است - تکذیب نمی‌کند. این نسبت نادرست در میان مردم مشهور می‌باشد. البته با صرف نظر از این که امام تنها برتری شیوخ را از دیدگاه عامه مردم بیان کرده [نه از دیدگاه خود] وقتی که این موضوع یک امر تثبیت شده است و مخالفت با آن امکانپذیر نیست، انکارش چه فایده‌ای دارد؟ و اگر اهل بیت این سخن را تکرار و نقل می‌کنند، بدین معنا نیست که آنان آن را پذیرفته‌اند، بلکه این امر، نشان دهنده‌ی مظلومیت امام علی علیه السلام است، تا آن جا که امکان اظهار نظر بر خلاف دیدگاه نیرنگ بازان و افراد پست و [صفحه ۱۱۹] فرومایه از او سلب شده است. به علاوه، یکی از اهداف آن بزرگوار، این بود که وحدت کلمه‌ی جامعه‌ی اسلامی و سلامت آن در محدوده‌ی داخلی حفظ کند، در حالی که معاویه، امنیت حکومت اسلامی را تهدید می‌کرد و به اختلاف و چند دستگی دامن می‌زد. امام سجاد علیه السلام در گفت و گویش با حکیم بن جبیر از شیوه‌ای علمی بهره می‌گیرد و لذا به او یادآوری می‌کند که این حدیث منقول به رغم شهرتی که دارد با حدیث متواتری که صدورش معلوم و یقینی است و معنا، هدف و مقصودش روشن می‌باشد، کاملاً در تضاد است، یعنی با حدیث منزلت که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام گفت: «أنت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبي بعدی [۱۸۶]». انکار صدور این حدیث و اختلاف درباره‌ی معنای آن غیر ممکن است. هر گاه علی علیه السلام در عصر خود و با حضور بزرگان صحابه از چنین جایگاه و منزلتی در نزد پیامبر برخوردار بوده است، آیا برای حدیثی که از امیر مؤمنان درباره‌ی فضیلت شیوخ نقل شده، معنایی جز آنچه ما آن را نقل کردیم، باقی می‌ماند؟ و هر گاه فضیلت پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دیدگاه مردم به ترتیبی باشد که پیشتر یاد شد، آیا برای حدیث منزلت، مفهوم و معنایی باقی می‌ماند؟ افزون بر آنچه گفته شد، تاریخ و قرآن در میان بنی اسرائیل، شخصی را که پس از موسی علیه السلام برتر از هارون باشد، نام نبرده است؟ وانگهی امام سجاد علیه السلام از طریق کوبیدن دست مبارک به ران حکیم، وی را با سرزنش متوجه می‌سازد و می‌گوید: ای حکیم! تو را به کجا می‌برند؟ امام سجاد علیه السلام به رغم در پیش گرفتن مواضع

خردمندانه و پای بندی به اهداف بلند خود در پاسداری از یگانگی مسلمانان وقتی کسی را پیدا می‌کرد که حقیقت را می‌فهمد، درک می‌کند و متوجه می‌شود، در بیان آن سهل‌انگاری نمی‌کرد. اما اگر با نیرنگ بازان ناآگاه روبه‌رو می‌شد که اهداف امامان و امامت را درک نمی‌کردند، به گونه‌ای دیگر که با حالت آنان همخوانی داشت، برخورد می‌کرد و به اندازه‌ی درک و خرد آنان با ایشان سخن [صفحه ۱۲۰] می‌گفت.

نماز گزاردن با مخالفان

امام سجاد علیه‌السلام موضع خردمندانه‌ای در پیش می‌گرفت که همسنگ تبلیغات مغرضانه‌ی دشمنان بود؛ تبلیغاتی که گمراهان، آنها را بر ضد شیعه‌ی اهل بیت پخش می‌کردند. این موضع امام را در حدیث زیر می‌خوانیم: «محمد بن فرات گفت: روز جمعه در کنار علی بن الحسین نماز گزاردم و شنیدم که گروهی در حال نماز با یکدیگر سخن می‌گفتند. امام گفت: این چیست؟ گفتم: آنان شیعیان شما هستند که نماز گزاردن در پشت سر بنی‌امیه را روا نمی‌دانند! امام گفت: این کار - سوگند به آن که جز او خدایی نیست - بدعت است، زیرا هر کس که قرآن بخواند و رو به قبله بایستد، پشت سر او نماز بگزارید. اگر او نیکوکار باشد، نیکی‌اش برای او خواهد بود و اگر گناهکار باشد، گناهی بر عهده‌ی او خواهد بود.» [۱۸۷]. مسلمان شیعی به پیشوایش اقتدا می‌کند و اگر آن گروه حقیقتاً شیعه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام می‌بودند و می‌دیدند که امام سجاد علیه‌السلام رهبر اهل بیت در دوران خود، در صف ایستاده است و با جماعت نماز می‌گزارد، چرا با یکدیگر همه‌می‌کردند تا خود را معرفی کنند که با جماعت نماز می‌گزارند؟ چرا خود را معرفی کنند که شیعه اهل بیت علیهم‌السلام هستند و به چنین مبارزه طلبی آشکار دست یازند؟ وگرنه، چگونه مردم به شیعه بودن آنان پی ببرند؟ قراین روشن نشان می‌دهد که آن گروه، شیعه نبودند، بلکه از عوامل نفوذی بودند که می‌خواستند اهل بیت و شیعیان‌شان را بدنام و امامان اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان مؤمن را به مخالفت با جماعت مسلمانان متهم کنند. از این رو، امام، موقعیت را درک می‌کند و طبق نظرگاه اهل سنت فتوا می‌دهد، یعنی [صفحه ۱۲۱] نماز در پشت سر نیکوکار و بدکار رواست. او به بیان حکم فقهی مسأله از دیدگاه اهل بیت نمی‌پردازد و آن این که هر گاه مؤمن در نماز جماعت، حاضر شود - که باید حاضر شود، زیرا نمی‌تواند از جماعت کناره‌گیری کند، بلکه او از دیگران به مسجد سزاوارتر است [۱۸۸] - وظیفه دارد که به امام جماعت اقتدا کند و با نماز او نماز بگزارد. در برخی از روایات آمده است که نماز با اهل سنت، بهترین نمازها است. [۱۸۹] و حتی در برخی از روایات دارد: «نماز با آنان همچون نماز با پیامبر خدا است.» [۱۹۰]. این فضیلت بدان سبب است که همان زیبایی وحدت مسلمانان در دوران شکوفایی اسلام را زنده می‌سازد، هر گاه شخص مؤمن در نماز جماعت حاضر نشود، باید به شکل انفرادی نماز گزارد؛ [۱۹۱] اما اگر در نماز حاضر شود و با جماعت نماز نخواند و یا همه‌می‌کند و سخنی بگوید و دیگران را به تشویش اندازد، یقیناً حرام است. بنابراین، چگونه کسی که ادعای شیعه بودن را دارد، به چنین کاری اقدام کند و در همین حال، به امامت امام زین‌العابدین علیه‌السلام هم پای بند باشد؟! او با این عمل خویش که برخلاف فقه امامان است، موجب بدنامی آنان می‌شود و با جریحه‌دار ساختن احساسات مردم، آنها را بر ضد امامان تحریک می‌کند. چنین عمل خودسرانه‌ای از شخص خردمندی که مصلحت خویش یا مصلحت امام خویش و یا مصلحت مذهبش را می‌خواهد، سر نمی‌زند. به علاوه، او با امامی که در صف جماعت ایستاده است و آشکارا به نماز جماعت شرکت می‌جوید، مخالفت کرده و نیز با فقه اهل بیت و آموزه‌هایشان و مواضع کاربردی آنان که در جماعت حضور به هم می‌رسانند و با آن نماز می‌گزارند، به مخالفت برخاسته است! [صفحه ۱۲۲]

ویژگی امام از دیدگاه شیعه، آن است که او تنها ولی امر و فرمانروای سرزمین‌ها و انسان‌ها نیست، بلکه مرجع تشریح احکام نیز می‌باشد، زیرا او شریعت را به طور کامل می‌شناسد و با منابع آن، رابطه‌ای محکم دارد. انحراف مردم از امامان اهل بیت، تنها در بعد حکومت و ولایت آنان نبود، بلکه زیانبارتر از این، انحراف مردم از احکام شریعتی بود که آن بزرگواران از این احکام آگاهی داشتند. حکمرانانی که از طریق انواع نیرنگ‌های سیاسی بر اریکه‌ی خلافت سلطه یافتند - تا آن جا که خلافت به حکومتی استبدادی تبدیل شد - به خوبی می‌دانستند که امامان اهل بیت هم در بعد حکومت و ولایت و هم در بعد فقه و آگاهی از شریعت از آنان برترند همان گونه که آنان را از حکومت و ولایت بر مردم محروم ساختند، کوشیدند از صحنه فقه نیز کنارشان بزنند و مردم را از آنان دور کنند و این کار را از طریق ساختن مذاهب فقهی و ترویج آنها در میان مردم انجام دادند. این زمامداران با احکامی که از سوی امامان اهل بیت صادر می‌شد، به مخالفت برخاستند و از راه‌های مختلف با فقیهان آنان جنگیدند. از این رو، بزرگترین هدف و کوشش امامان و پیروانشان، این بود که مردم را به چشمه زلال شریعت اسلامی رهنمون شوند تا آنان از این چشمه سیراب گردند. کوشش امام سجاد علیه‌السلام در این باره فوق‌العاده بود، زیرا او هنوز در آغاز دوران انحراف به سر می‌برد. امام، مردم را به فقه اهل بیت فرا خواند، چرا که این فقه، زلال‌ترین، گواراترین و نزدیکترین آبشخورها به چشمه‌ی قرآن کریم و سنت پیامبر بود؛ چه، اهل خانه [صفحه ۱۲۳] آگاهتر از دیگران به چیزی است که در اندرون خانه قرار دارد. امام سجاد علیه‌السلام در یکی از سخنان به شرح اختلاف امت می‌پردازد و می‌گوید: «چگونه خواهد بود وضعیت مردمانی که از دستور فرمانروایان سرپیچی کردند و حال آن که دوران رهنمایان پیشین را دریافته بودند و به حال خویش رها شدند و به گودال‌های تاریک ظلمتکده‌ها فرو رفتند. گروه‌هایی از این امت به بهانه‌ی اخلاص در دین، از مسیر پیشوایان دین و درخت نبوت منحرف شدند. گروهی شیوه‌ی راهبان را در پیش گرفتن، درجات بالای علمی را پیمودند، اسلام را با زیباترین ویژگی‌ها توصیف کردند و با بهترین رفتارها سلوک کردند. اما همین که مدتی بر آنان گذشت و مسافت دور شد و آنان به سان سایر راستگویان مورد آزمایش قرار گرفتند، عقب بازگشتند و از راه راست و نشانه‌های رستگاری منحرف شدند. گروهی دیگر در حق ما کوتاهی کردند و به آیات متشابه قرآن چنگ در زدند و آنها را بر طبق دیدگاه خود تأویل کردند و روایت‌های ما را به دلخواه خود توجیه نمودند و در گودال‌های شبهات و تاریکی‌های ظلمات فرو رفتند و هیچ گونه بهره‌ای از نور قرآن و نشانه‌ای از جایگاه واقعی دانش نداشتند و گمراهی خود را هدایت می‌پنداشتند. [بنابراین، وقتی که مردم از پیشوایان واقعی دین روی برتابند و دچار اختلاف شوند] فرزندان‌شان می‌باید به چه کسی پناه برند؟ نشانه‌های شریعت و دین بر اثر چند دستگی و اختلاف از بین رفته است و برخی از آنان برخی دیگر را تکفیر می‌کنند، در حالی که خداوند فرموده است «همچون کسانی نباشید که پس از آمدن دلیل‌های روشن از یکدیگر جدا شدند و با هم اختلاف کردند». [۱۹۲]. بنابراین، چه کسی بر ابلاغ حجت و تأویل حکمت مورد اعتماد است؟ جز آنان که قرآن برایشان فرو فرستاده شده و فرزندان پیشوایان هدایت و مشعل‌های فروزان و روشنگر تاریکی‌ها که خداوند آنان را بر بندگانش حجت قرار داده و مردم را سرگردان و بدون راهنما رها نکرده است. [صفحه ۱۲۴] آیا آنان را می‌شناسید؟ آیا آنان را جز این می‌یابید که از شاخه‌های درخت پربرکت نبوت و بقایای برگزیدگانی هستند که خداوند از آنها پلیدی را دور کرده، پاک و پاکیزه‌شان ساخته، از تمامی آفت‌ها پاک داشته و دوستی‌شان را در قرآن واجب دانسته است. [۱۹۳]. امام زین‌العابدین علیه‌السلام به مردی که درباره‌ی یک مسئله فقهی با او مجادله می‌کرد، فرمود: «ای فلان! اگر به خانه‌های ما بیایی، یقیناً آثار فرود آمدن جبرئیل بر جدمان رسول خدا را در اقامتگاه‌هایمان به تو نشان خواهیم داد. آیا کسی به سنت پیامبر از ما داناتر است؟» [۱۹۴]. نیز به یکی از عراقیان فرمود: «اگر تو در نزد ما در مدینه می‌بودی، به طور حتم جایگاه‌های جبرئیل را در اندرون خانه‌هایمان به تو نشان می‌دادیم. مردم، معرفت و دانش را از ما فرا گرفتند. آیا اینک به نظر شما آنان دانا گشتند و ما نادان شدیم؟» [۱۹۵]. امام سجاد علیه‌السلام با همین هدف عالی به مبارزه با انحراف فقهی برخاست که امت اسلامی گرفتارش شده و این انحراف سبب پیش آمدی بود که آنان

شریعت و احکام شرعی را از کسانی فرا گرفتند که فقه را از راه‌هایی که به سرچشمه‌های غنی، زلال و ایمن وحی نمی‌رسید، فرا گرفته و بدان متعهد شده بودند. لذا امام می‌فرمود: «از طریق اندیشه‌های ناقص و نظرگاه‌های به ناحق و معیارهای فاسد نمی‌توان به دین خدا دست یافت و تنها از طریق تسلیم شدن [به حق] می‌توان بدان دسترسی پیدا کرد.» «بنابراین، هر کس به ما تسلیم شود، سالم می‌ماند و هر کس که به ما اقتدا کند، هدایت می‌شود و هر کس به قیاس و برداشت شخصی خود عمل کند، هلاک می‌گردد و هر کس برای پذیرش آنچه ما می‌گوییم و یا بدان حکم می‌کنیم در دلش مشکلی بیابد، نسبت به آنچه سبع المثانی و قرآن بزرگ برای آن فرو فرستاده شده، کافر گردیده است، در حالی که او خود نمی‌داند» [۱۹۶]. [صفحه ۱۲۵] این چنین امام سجاد علیه السلام آن پیشاهنگان گمراه کننده را به شدت رد می‌کرد و با بدعت تقلید از غیر اهل بیت می‌جنگید، یعنی با مذاهبی که بر کسانی نسبت داده می‌شد که از لحاظ نسبی و سببی از سرچشمه‌های وحی بیگانه بودند؛ آنان که فقهبانان حکومت‌های استبدادی را رواج داد، زیرا اینان بودند که با آن حکومت‌ها سازش کردند و به زیر پرچم گمراهی کسانی رفتند که بر تخت‌های خلافت موهوم تکیه زده بودند. این امر، همان چیزی است که پیامبر بزرگوار در احادیث مستفیض از آن بر حذر داشت و ما نصوص این احادیث را در کتاب تدوین السنه الشریفه آورده‌ایم و درباره‌ی مفاهیم آن سخن گفته‌ایم. [۱۹۷]. امام زین العابدین علیه السلام توانست نشانه‌های فقه اهل بیت علیهم السلام را روشن، پایه‌های آن را استوار و آموزه‌هایش را غنی سازد و دانشجویان آن را تربیت و مجهز کند، تا آن جا که عالمان بزرگ و از آن جمله عده‌ای از فقیهان درباری و وعاظ السلاطین اعتراف دارند که آن حضرت از همگان فقیه‌تر است. ابوحازم می‌گوید: «من از هاشمیان، کسی را برتر از علی بن الحسین ندیدم و نیز هیچ کس را که از او فقیه‌تر باشد.» [۱۹۸]. نظیر این سخن را زهری محمد بن مسلم بن شهاب گفته است. [۱۹۹]. شافعی - پیشوای مذهب اهل سنت - می‌گوید: علی بن الحسین فقیه‌ترین اهل بیت علیهم السلام است. [۲۰۰]. هر گاه زمامدارانی که با نام خلافت اسلامی برگرده‌ی مردم سوار شده‌اند، بهره‌ای از دانش شریعت و احکام دین نداشته باشند، بلکه عملکردهای آنان بر خلاف احکام خدا و سنت پیامبر باشد و هر گاه فقیهان درباری و صاحبان مذاهب به شاگردی در نزد عالمان اهل بیت مباحث کنند، [۲۰۱] پرده برداشتن امام سجاد علیه السلام از حقیقت مذهب فقهی اهل بیت و [صفحه ۱۲۶] بیان موقعیت پیشرفته‌ی آن نسبت به سایر مذاهب فقهی و فراخواندن به پایبندی بدان، نوعی تخریب عملی برای پایگاه‌های خلافت موهوم به شمار می‌رود که ناآگاهترین مردم به فقه براریکه‌ی این خلافت تکیه زده است؛ به گونه‌ای که تمامی مردم و حتی زنان پشت پرده‌نشین از او فقیه‌ترند! نیز درهم شکستن پایه‌های تزویری است که خیمه‌های مذاهب رسمی که از سوی دارالخلافت تقویت می‌شد و عوام کالانعام از آنها تبعیت می‌کردند برافراشت. [صفحه ۱۲۷]

بازسازی کعبه‌ی معظمه

امام سجاد علیه السلام موضعگیری برجسته‌ای دارد که نشان می‌دهد اوضاع را به طور کامل زیر نظر داشته است و در عین حال، با تجاوزهایی که از سوی حاکمان ستمگر به نمادهای اساسی دین صورت می‌گرفته، مبارزه می‌کرده است و این موضعگیری، همان موضعگیری امام نسبت به بازسازی کعبه می‌باشد. کلینی و صدوق با سند خود از ابان بن تغلب روایت کرده‌اند که او گفت: زمانی که حجاج کعبه را ویران کرد، مردم، خاک آن را پراکندند و زمانی که به کعبه آمدند و خواستند آن را بسازند، ناگهان ماری بیرون آمد و مردم را از ساختمان سازی مانع شد تا آن جا که آنان به این کار موفق نشدند و به نزد حجاج آمدند و جریان را به او خبر دادند. حجاج از این که از ساختن کعبه جلوگیری شده است، به هراس افتاد و بالای منبر رفت و گفت: «به خدا سوگند می‌دهم که هر کس درباره‌ی آنچه بدان گرفتار شده‌ایم، خبری دارد، ما را از آن آگاه سازد.» پیرمردی از جا برخاست و گفت: «اگر کسی از این موضوع آگاهی داشته باشد، می‌باید وی همان شخصی باشد که من او را دیدم که به کعبه آمد و مقداری از خاک آن را برگرفت و رفت.» حجاج گفت: «او کیست؟» گفت: «او علی بن الحسین علیهما السلام است.» حجاج گفت: «او منبع این خبر است.»

از این رو، فردی را به نزد علی بن الحسین فرستاد، حجاج به امام خبر داد که خداوند، او را از ساختن خانه‌ی کعبه منع کرده است. [صفحه ۱۲۸] امام علی بن الحسین فرمود: «ای حجاج! می‌خواهی ساختمان ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام را بسازی، در حالی که آن را در راه افکندی و مردم آن را به غارت بردند گویی می‌اندیشی که آن میراث توست! بر منبر برو و مردم را سوگند بده، که هر کس چیزی از خاک کعبه را برگرفته است، آن را برگرداند.» حجاج چنین کرد و مردم هم آن را برگردانیدند و زمانی که همه‌ی خاک‌های کعبه گردآوری شد، علی بن الحسین آمد و کعبه را پی‌ریزی کرد و به آنان دستور داد که آن جا را گود کنند. راوی گفت: «آن مار از نظر آنان ناپدید گشت و آنها آن جا را گود کردند تا این که به محل پایه‌ها رسیدند.» پس، علی بن الحسین به آنها فرمود: «کنار بروید.» آنها کنار رفتند و آن بزرگوار به پایه‌های کعبه نزدیک شد و آنها را با جامه‌ی خویش پوشانید. سپس گریست و آن گاه آنها را با خاک پوشانید و سپس کارگران را فرا خواند و فرمود: «اینک ساختمانتان را بسازید» و آنها آن را ساختند. زمانی که دیوارهای آن بالا رفت آن حضرت دستور داد که در درون آن خاک بریزید و به همین سبب خانه‌ی خدا آن قدر بلند شد که با نردبان بدان بالا می‌روند. [۲۰۲]. بنابراین، مراقبت بسیار روشن است، زیرا امام اندازه‌های کعبه را می‌گیرد تا مبادا آثار تاریخی مکانی که بزرگترین محور گردش آسیاب دین است، یعنی کعبه‌ی شریفه از بین برود. وقتی این مراقبت در شرایط حکومت فردی ملحد، خونریز و دشمن آشکار خاندان محمد صلی الله علیه و آله همچون حجاج صورت می‌گیرد، هرگز اهمیت آن و این که چنین مراقبتی به طور قطع نشانگر مبارزه‌جویی است، بر کسی پنهان نمی‌ماند و برخورد امام سجاد علیه السلام با حجاج با این سخن: «گویی تصور می‌کنی که خانه‌ی کعبه میراث توست» نوعی مبارزه با [صفحه ۱۲۹] عملکرد زشت اوست که حرمت کعبه‌ی معظمه را می‌شکند و بر حسب میل شخصی خود با آن بازی می‌کند. نکته‌ی قابل توجه در این داستان، آن است که حجاج وادار می‌شود آشکارا بگوید: «امام زین العابدین، منبع این خبر است.» این سخن، گواه بر این است که امام بر دشمن کینه‌توز و لجباز خویش چیره شود و او را به خاموشی واداشته است. سرانجام امام، خود، به تنهایی به محل پایه‌های کعبه فرود می‌آید و بدان شکل و در برابر چشمان تماشاگران پیوند خویش با کعبه را نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که تنها او حق دارد این خانه را بر پا دارد. آری، تمامی این فعالیت‌ها تنها از طریق اندیشه‌ی ژرف و برنامه‌ریزی دقیق امکان‌پذیر است. آن هم از سوی کسی که در دل شجاع خویش آرمانی بلند دارد و در چنین شرایط دشواری، هیچ کس از این دل شجاع برخوردار نیست، مگر امام سجاد زین العابدین علیه السلام. [صفحه ۱۳۲]

مبارزه‌ی اجتماعی و عملی

اشاره

از مهمترین اهداف مردان الهی، اصلاح جامعه‌ی انسانی از طریق تربیت آن بر طبق آموزه‌های الهی است. یک شخصیت مصلح به ناچار مراحل از فعالیت‌های جدی را باید پشت سر بگذارد و حرکت در این راه پر خس و خاشاک را ادامه دهد. این مراحل عبارت‌اند از: ۱- انسان مصلح باید یک نسل با ایمان را بر طبق آموزه‌های حقی که از سوی خداوند آورده و بر طبق اخلاق ارزشمندی که خود بدان آراسته شده است، تربیت کند، تا آنها وی را در انجام کارهای نیک یاری دهند. ۲- وارد جامعه شود - با تمامی سنگینی که این کار دارد - و در میان مردم حضور به هم رساند و با ظالمان و ستمگران به وسیله‌ی آموزه‌های خویش رو به رو گردد و پیام‌های خدا را به آنها برساند. ۳- با فساد مبارزه کند که ستمگران آن را در جامعه با این هدف گسترش می‌دهند که رشته‌های یگانگی آن را از هم بگسلند، نیروهایش را فلج کنند، از معنویات تهی‌اش سازند و از سرشت سالمش که بر حق و نیکی و زیبایی تکیه دارد، دورش نمایند تا مبادا آنان از جامعه، ابزار فرمانبرداری بسازند که هر گونه می‌خواهند و اراده می‌کنند،

آن را به کار گیرند. امام زین العابدین علیه السلام فعالیت گسترده‌ای در هر کدام از این زمینه‌ها داشت تا آن جا که به حق و شایستگی از بهترین مصلحان الهی به شمار می‌رفت و این، در حالی بود که در دوران آن بزرگوار، ستمگران بنی‌امیه به نام خلافت اسلامی بر امت و سرنوشت آنان حکومت می‌کردند و هر کس که به مخالفت با این حکومت برمی‌خاست، او را می‌کشتند و خونش را به عنوان فردی که بر ضد اسلام شورش کرده است، مباح اعلام می‌کردند. [صفحه ۱۳۳] آری، مبارزه‌ی امام سجاد علیه السلام در چنین شرایطی و حتی گسترش برنامه‌هایش و موفقیت در مأموریت‌ها و اهدافش به رغم اندک بودن تعداد یارانش، یک معجزه‌ی سیاسی به شمار می‌رود که به دست این امام بزرگ تحقق یافت؛ همان امامی که در برخورداری از اخلاق بزرگ، گام در جای گام جدش پیامبر بزرگوار نهاد. ما بخش سوم کتاب را بدین منظور آماده کردیم که با انواع فعالیت‌های عملی آن امام در زمینه‌های اجتماعی زیر آشنایی پیدا کنیم: [صفحه ۱۳۵]

اخلاق و تربیت

اشاره

امام سجاد علیه السلام چه در پیمان‌های ویژه‌اش و چه در رفتارش با مردم و حتی با همه‌ی موجوداتی که در پیرامون او بود، برای مجسم ساختن اخلاق بزرگ محمدی علیه السلام صلی الله علیه و آله زیباترین مثال‌ها را زد. از این رو، شخصیت با تجربه و زیرک رهبری اسلامی، در وجود او تبلور یافت. او هم شایستگی علمی داشت و هم فضیلت و بزرگواری والا، هم دل‌ها را جذب کرد و در اختیار گرفت و هم با مشکلات و گرفتاری‌ها با کمال شکیبایی و آرامش مقابله کرد. به عنوان نمونه، شکیبایی آن امام و تحمل او نسبت به آنچه در کربلا و در دوران اسارت بر او گذشت، از چیزهایی است که اثبات آن به برهان و یادآوری نیاز ندارد. مقاومت و عملکرد اسلامی او برای همگان روشن است. این بخش از کتاب، قسمتی از فعالیت‌های جدی سیاسی و اجتماعی او را به نمایش می‌گذارد. داستان همدردی او با برادران، نیازمندان، بیچارگان، بیوه‌زنان و یتیمان از طریق بخشش و عطا و انفاق در نزد عام و خاص مشهور است و در آینده پیرامون آن سخن گفته خواهد شد. همچنین دلسوزی و مهربانی او نسبت به خویشاوندان و بیگانگان و حتی نسبت به دشمنان و مخالفانش از چیزهایی است که زبان زد همگان می‌باشد، خبرهای عبادت و بیم او از خدا و اعلان آن در هر مناسبتی، کتاب‌ها را پر کرده تا آن جا که لقب «زین العابدین و سیدالساجدین» به او اختصاص یافته است. [صفحه ۱۳۶]

گذشت، یکی از نمونه‌های اخلاق زیبای امام سجاد

مورخان، داستان هشام بن اسماعیل را که از سوی امویان، فرماندار مدینه بود، نقل کرده‌اند. امویان، وی را از مقامش برکنار کردند. در زمانی که وی فرماندار بود، از او یا از برخی از خویشاوندانش عملی سر زده بود که بر خلاف خواسته‌ی امام سجاد علیه السلام بود. هنگامی که وی را برکنار کردند، به خاطر پاسخگویی به مردم، او را نگه داشتند. او تنها از امام به سختی می‌ترسید که مبادا وی را به خاطر عملی که از او سر زده است، مجازات کند. روزی گذار امام به او افتاد و این پیغام را به وی فرستاد: «برای آنچه می‌خواهی، از ما یاری بخواه». پس، هشام گفت: «خداوند به جایی که رسالت خویش را قرار می‌دهد، دانایتر [۲۰۳] است». [۲۰۴]. امام زین العابدین علیه السلام با این اخلاق خویش توانست دل‌های مردم و حتی سرسخت‌ترین دشمنان را مجذوب خود سازد و رفتار او سبب شد که مردم پس از واقعه‌ی کربلا- و پس از آن که از اهل بیت دور شده بودند، دوباره به آنان روی آورند. ثمره‌ی این اخلاق و تلاش‌ها در روز رحلت امام آشکار گردید؛ چه، تمامی مردم از خانه‌های خود بیرون آمدند و هیچ مرد و زنی باقی نماند، مگر این که برای شرکت در تشییع جنازه‌ی آن بزرگوار بیرون آمد و گریه سر داد و آن روز همانند روز رحلت پیامبر خدا بود.

[۲۰۵]. یکی از زیباترین نتایج این تلاش‌ها، این بود که زمینه برای امام محمد بن علی باقر علیهما السلام آماده شد تا مقام والای امامت را پس از پدرش امام زین‌العابدین علیه‌السلام در دست گیرد و دین را به مردم پیاموزد تا مکتب فقهی شیعه در وسیع‌ترین سطح و کاملترین و استوارترین شکل آن تشکیل شود. [صفحه ۱۳۷] از برجسته‌ترین تلاش‌هایی که امام سجاد علیه‌السلام در راستای وظایف رهبری‌اش انجام داد، این بود که مؤمنان پراکنده را گرد آورد و از لحاظ معنوی، آنان را تربیت کرد و اسلام را به ایشان آموخت و از طریق جویبارهای غنی و پر آب خویش، آنان را از پاکترین منابع مورد اعتماد اندیشه‌ی اسلامی آگاه ساخت، با این هدف که حلقه‌های اندیشه‌ی اسلامی به یکدیگر برسد تا زنجیره‌ی ایمان از هم نگسلد و پایه‌های عقیده ویران نگردد. هدف امام سجاد علیه‌السلام از اقدام مزبور آن بود که اندیشه‌ها و دل‌ها را از انحرافات محفوظ بدارد که عالمان بدکردار به آنها دامن می‌زدند، یعنی آنان که مردم را از اسلام حقیقی دور می‌کردند و به وسیله‌ی ایجاد شبهه و یاوه‌گویی‌ها، چشمه‌ها و رودخانه‌های اسلام را گل آلود می‌ساختند. این اقدام، از مهمترین آثار حرکت امام زین‌العابدین به شمار می‌رود که ژرفترین و جاودانه‌ترین اثر را در مبارزه با دولت حاکم بر جای نهاد، دولتی که تمامی آثار اسلام را نشانه گرفته بود و می‌خواست اسلام را نابود کند و بار دیگر، امت را به دوران جاهلیت و بت‌پرستی و تباہکاری و نادانی آن برگرداند. از این رو امام تصمیم گرفت مردم را به اندیشه فرا خواند و در این راستا، در یکی از سخنان او آمده است: «اندیشه، آینه‌ای است که انسان مؤمن، زیبایی‌ها و زشتی‌های خویش را در آن می‌بیند». [۲۰۶]. همچنین، آن حضرت مردم را به فراگیری دانش و فضیلت و حکمت فرا می‌خواند و می‌فرماید: «سروران مردم در دنیا، سخاوتمندان و در آخرت، دینداران و صاحبان فضیلت و دانش هستند، زیرا دانشمندان وارثان پیامبران‌اند». [۲۰۷]. امام زین‌العابدین علیه‌السلام فرمود: «اگر مردم از فوایدی که در جست و جوی دانش وجود دارد آگاه شوند، به طور حتم آن را می‌جویند، اگر چه با ریخته شدن خون‌ها و فرو رفتن در ژرفای دریاها باشد. خداوند به دانیال وحی کرد: از همه‌ی بندگانم، کسی بیشتر مورد خشم من است که جاهل باشد و حقوق دانشوران را سبک بشمارد و به آنان اقتدا نکند. از همه‌ی [صفحه ۱۳۸] بندگانم کسی بیشتر مورد محبت من است که پرهیزکار، جست و جو کننده‌ی پاداش بزرگ، همنشین دانشمندان و پیرو حکیمان باشد» [۲۰۸]. امام، امت اسلامی به ویژه جوانان را بر جست جوی دانش تشویق می‌کرد؛ به عنوان نمونه، هر گاه نگاهش به جوانانی می‌افتاد که دانشجو بودند، آنها را به نزدیک خود می‌آورد و می‌فرمود: «خوش آمدید، شما گنجینه‌های دانش هستید. شما خردسالان قومی هستید و بزودی بزرگسالان قومی دیگر خواهید بود» [۲۰۹]. هر گاه دانشجویی به نزد آن حضرت می‌آمد، می‌گفت: «جانشین پیامبر خدا خوش آمد» [۲۱۰]. او امت را فرا می‌خواند به این که خود از خویشتن مراقبت کند تا از نیرنگ و فریب و وسوسه‌های شیاطین مصون بماند و به همین سبب می‌فرمود: «سزاوار تو نیست که با هر کس نشست و برخاست داشته باشی، زیرا خداوند تعالی در سوره‌ی انعام می‌فرماید: «ای پیامبر ما، چون گروهی را دیدی که به منظور خرده‌گیری در آیات ما گفت‌وگو می‌کنند، از آنان دوری گزین تا در سخنی دیگر وارد شوند و چنانچه شیطان فراموش ساخت، پس از آن که متذکر کلام خدا شدی، دیگر با گروه ستمگران مجالست مکن». [۲۱۱]. شایسته‌ی تو نیست که هر آنچه می‌خواهی بگویی، زیرا خداوند در سوره‌ی اسراء می‌گوید: «آنچه را علم و اطمینان نداری، دنبال مکن» [۲۱۲] پیامبر خدا گفت: «خدای رحمت کند انسانی را که سخن نیکو بگوید که در این صورت، سودمند شود و یا سکوت اختیار کند که در این حالت، سالم بماند». برای سزاوار نخواهد بود. که به آنچه می‌خواهی گوش فرا دهی، زیرا خدا در سوره‌ی اسراء می‌فرماید: «چشم و گوش و دل‌ها همه [۲۱۳] مسئول‌اند». [۲۱۴]. [صفحه ۱۳۹] امام با این سخن خویش به امت هشدار می‌دهد که با فریبکاران و ستمگران نشست و برخاست نکنند و از گفت‌وگو و سخن گفتن با آنان و یا سپری کردن عمر با آنان و گپ زدن از نادانی‌ها و خرافات و چیزهایی که نه باعث افزایش شناخت زندگی انسان می‌شود، نه موجب افزایش نیرومندی و استواری عقیده و ایمان او نه موجب اصلاح رفتار و اخلاق او، بلکه از مرز داستان‌های افسانه‌ای و شب‌نشینی یا شعر مبتذل و گفتارهای فکاهی و بی‌بند و باری - که سلاطین و فرمانروایان زشت کردار آنها را ترویج

می‌کردند - فراتر نمی‌رود، خودداری ورزند. امام زین‌العابدین علیه‌السلام در عین حال می‌خواست با این روش، سنت‌های استدلال به آیات قرآن کریم و اعتماد به قرآن و سنت پیامبر را زنده کند، در حالی که روش ستمگران بر این بوده است که امت را از آنها دور سازند و آن دو را از طریق سوزاندن در آتش، افکندن در آب، پنهان ساختن در زیر خاک و ممنوع کردن تدوین آنها، نابود کنند. چنان که امام سجاد علیه‌السلام به امت هشدار می‌دهد مبادا با کسانی که به خدا و حق فرا نمی‌خوانند، ارتباط برقرار کنند و به سخنان آنان گوش فرا دهند و اینان عبارت‌اند از: فراخوانندگان به کارهای زشت و عالم نماها، یعنی عالمان درباری که به ستمگران تکیه می‌کنند و آنان را یاری می‌دهند. آن بزرگوار همواره بر تربیت و تهذیب امت سخت می‌کوشید و آنان را راهنمایی می‌کرد و این کوشش او در سفارش‌هایی که از او نقل شده، تجلی یافته است. او در این سفارش‌ها، آثار هدایت و حکمت و ابزارهای احتیاط و پیشگیری را گرد آورده و روح امید و توان و سرزندگی و همت را در دل‌های یاران خود برانگیخته است و در نامه‌ای به آنان چنین می‌گوید: «به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. خداوند، نیرنگ ستمگران و ستم حسدورزان و سختگیری سرکشان را از ما و شما باز دارد. ای مؤمنان! ستمکاران و پیروانشان، یعنی کسانی که شیفته‌ی دنیا، هوادار و دیوانه‌ی آن [صفحه ۱۴۰] هستند و به دنیا و اشیای آن که فردا پوسیده و نابود خواهد شد، روی آورده‌اند، فریبتان ندهند. بنابراین، از آنچه خدا شما را از این دنیا برحذر داشته است، دوری کنید و از آنچه خدا شما را در آن بازداشته است، خودداری ورزید و به آنچه در این دنیاست همچون کسی که آن را خانه‌ی آسایش و منزل همیشگی خود قرار داده است، اعتماد نکنید. به خدا سوگند! آنچه در این دنیاست، راهنما و بیدار باش برای شماست که روزگار آن در گردش، انقلاب آن در حال دگرگونی و حوادث آن عبرت‌آمیز است و چگونه با سرنوشت مردمان خویش بازی می‌کند. به راستی که دنیا افراد گمنام و وامانده را فرا می‌برد و انسان‌های بزرگوار و گرانبها را فرو می‌آورد و فردا هم اقوامی را به آتش در می‌افکند و این امور برای آن کس که آگاه و بیدار باشد، پند دهنده، آگاه کننده و بازدارنده است. همانا اموری که در هر شب و روز بر سر شما می‌آید، نظیر فتنه‌های گمراه کننده، رخدادهای بدعت‌آمیز، روش‌های ستمگرانه، حوادث کوبنده‌ی زمانه، بیم‌گزنند از سوی فرمانروا و وسوسه‌ی شیطان، همگی دل‌ها را از بیدار شدن و آگاهی یافتن دور و از هدایت موجود و شناخت اهل حق غافل می‌کند، مگر گروه اندکی را که خداوند، آنان را نگه داشته است. بنابراین، گردش روزگار، دگرگونی حالت‌ها و پایان زیان‌فتمنی دنیا را کسی نمی‌شناسد، مگر آن که خداوند، او را نگه داشته، راه رشد را پیموده و در راه میانه گام نهاده باشد: او کسی است که برای این شناخت از زهد یاری جسته، پیوسته اندیشه‌ی خویش را تجدید کرده، از امور همانند، اندرز گرفته و در نتیجه، خود را از آلودگی دور ساخته است. او به شادمانی زودگذر دنیا بی‌رغبتی نشان داده، از لذت‌های آن، پهلو تهی کرده، به نعمت‌های همیشگی جهان آخرت دل بسته، برای رسیدن بدان به شایستگی تلاش کرده، مراقب مرگ بوده، از زندگی با ستمگران نفرت داشته، با دیده‌ای روشن و تیزبین به دنیا نگرسته و فتنه‌ی حوادث و گمراهی بدعت‌ها و ستم پادشاهان ستمگر را دیده است. به جان خودم سوگند که شما از امور گذشته در روزگاران سپری شده، یعنی از [صفحه ۱۴۱] فتنه‌های انباشته و غرق شدن در آنها، چیزهایی را پشت سر نهاده‌اید که می‌توانید به وسیله‌ی آنها به دوری گزیدن از گمراهان و بدعت‌گزاران و ستمگران و کسانی که به ناحق در زمین فساد می‌کنند، راه جویند. بنابراین، از خدا یاری بخواهید و به طاعت خدا و طاعت کسی برگردید که به اطاعت کردن از او، از دیگر کسانی که مورد پیروی و اطاعت قرار می‌گیرند، برتر است. از این رو، بسیار بر حذر باشید و پیش از پشیمانی و افسوس و وارد شدن بر خداوند و ایستادن در پیشگاه او، خود را بیابید. به خدا سوگند که هیچ قومی با نافرمانی خدا بیرون نشدند، مگر این که به سوی عذاب او رهسپار شدند و هیچ قومی دنیا را بر آخرت ترجیح ندادند، مگر این که به سرانجام و سرنوشت شومی دچار گشتند. شناخت خدا و فرمانبرداری عملی از او، دو انیس هم آغوش‌اند و لذا هر کس خدا را بشناسد، از او می‌ترسد و این ترس، وی را به فرمانبرداری از خدا برمی‌انگیزد. به راستی دانشوران و پیروانشان کسانی هستند که خدا را شناختند و به فرمان او عمل کردند و شیفته‌ی او شدند، زیرا خداوند فرموده است: «از اصناف بندگان، تنها مردان

عالم و دانا از خدا می‌ترسند» [۲۱۵]. پس چیزی از کالاهای دنیا را از طریق نافرمانی خداوند در خواست نکنید و در این دنیا به طاعت خداوند سرگرم باشید و روزهای آن را غنیمت بشمارید و برای آنچه شما را در فردای قیامت از عذاب خدا می‌رهاند، بکوشید. چه، پیامدهای این کار کمتر، به پوزش نزدیکتر و برای رهایی امید بخش‌تر است. فرمان خدا و طاعت او و پیروی از کسی را که خداوند، اطاعت او را واجب کرده است، مقدم بدانید و دستورهای طاغوت‌ها را که نیرنگ‌های جلوه‌ی دنیاست، بر فرمان خدا و طاعتش و طاعت اولی الامر پیش نیندازید. بدانید که شما و ما، بندگان خدا هستیم و در فردای قیامت او بر ما و شما حاکم است و نیز اوست که شما را باز نگه می‌دارد و از شما می‌پرسد. بنابراین، پیش از آن که شما را نگه دارد و حسابرسی کند و پیش از آن که در پیشگاه پروردگار جهانیان حاضر شوید، پاسخ خود را آماده کنید. [صفحه ۱۴۲] بدانید که خداوند در آن روز، هیچ دروغگویی را تصدیق و هیچ راستگویی را تکذیب نمی‌کند و پوزش کسی را که سزاوار پوزشخواهی باشد، رد نمی‌نماید و پوزش کسی را که عذری نداشته باشد، نمی‌پذیرد، بلکه او بر ضد آفریدگانش به وسیله‌ی پیامبران و جانشینانشان حجت دارد. پس ای بندگان خدا، از خدا پروا کنید و با فرمانبرداری از خدا و فرمانبرداری از کسی که ولایتش را پذیرفته‌اید، به اصلاح خویش روی آورید که شاید پشیمان شونده‌ای یافت شود که از کوتاهی که در گذشته در راه حق کرده و حقوق خدا را از بین برده است، پشیمان گردد. در این صورت، از خدا آمرزش بجویید و به سوی او بازگردید و توبه کنید که او توبه را می‌پذیرد و از گناه در می‌گذرد و کارهای شما را می‌داند. از همراهی با گناهکاران و یاری ستمگران و همنشینی با تبه‌کاران پرهیزید. از فتنه‌ی آنان در هراس باشید و از درگاهشان دوری جویید. بدانید که هر کس با اولیای خدا مخالفت ورزد و به دینی جز دین خدا ایمان بیاورد و بدون در نظر گرفتن فرمان ولی خدا به خودکامگی دست یازد، در آتشی خواهد بود که زبانه می‌کشد و بدنهایی را می‌بلعد که ارواح آنها از آنها ناپدید شده و بدبختی آنها بر ایشان چیره گشته است و اینان مردگانی هستند که حرارت آتش را درک نمی‌کنند. بنابراین، ای صاحبان بینش، پند گیرید و خدا را به خاطر این که شما را هدایت کرده است، سپاس گوید و بدانید که شما نمی‌توانید از قلمرو قدرت خداوند بیرون روید و به قلمرو و قدرت دیگران درآیید و خداوند عملکرد شما را می‌بیند و آن گاه به سوی او محشور خواهید شد. در این صورت، از اندرزاها پند پذیرید و شیوه و اخلاق صالحان را بیاموزید. [۲۱۶]. امام سجاد علیه‌السلام با این سخنان، اصحابش را به طور خاص و مسلمانان را به طور عام از طریق طاعت، زهد، پرهیز از گناهان و دوری جستن از زرق و برق دنیا و فریبندگی‌های [صفحه ۱۴۳] زندگی مادی - که طاغوت‌ها برای منحرف ساختن امت از روش‌های درست، آنها را به کار می‌زنند - از ناپاکی‌ها و انحراف مصنوعیت می‌بخشد. امام می‌کوشید، که مصیبت‌ها و رنج‌هایی را که آنان در این راه ناهموار با آن رو به رو می‌شوند، برایشان آسان سازد و تاکید می‌کند که می‌باید آنان به حق پای‌بند بوده، به ولایت امامان پاک که خداوند، ولایت ایشان و فرمانبرداری از آنان را واجب قرار داده است، ایمان کامل داشته باشند. او روح مقاومت، شکیبایی، پایداری، پشتکار و جدیت را در دل‌های آنان برمی‌انگیزد و روح عمل، جنبش و فعالیت را در میان ایشان ایجاد می‌کند و دل‌هایشان را از امید و شادمانی موفقیت و رستگاری مالمال می‌سازد و بر آنها درود می‌فرستد تا درودش مایه‌ی آرامش آنان باشد و به همین سبب، در دعای خویش برای روز عرفة پس از فرستادن درود بر امامان می‌گوید: «خداوند! بر دوستان آنان [ائمه اطهار] که به مقام امامت آنان اعتراف دارند، از روش آنان پیروی می‌کنند، آثار آنان را دنبال می‌نمایند، به دستگیره مستحکم آنان چنگ در می‌زنند، به ولایت آنان تمسک می‌جویند، به امامت آنان اقتدا می‌کنند، تسلیم فرمان ایشان هستند، در طاعت آنان می‌کوشند، روزگار آنان را چشم می‌کشند و به سوی آنان، دیدگان خود را دوخته‌اند، درود فرست» [۲۱۷]. امام در بیانی دیگر، پیروان خود را تشویق می‌کند که به همیاری، احسان و رقابت با یکدیگر پردازند و چنین می‌فرماید: «شیعیان ما! اما بهشت، دیر یا زود نصیبتان خواهد شد، لیکن در به دست آوردن درجه‌های آن به رقابت پردازید! بدانید، کسی از همه‌ی شما درجه‌ای بالاتر، و خانه‌ای زیباتر خواهد داشت که از همه‌ی شما بهتر به خواسته‌های مؤمنان پاسخ دهد و به نیازمندان آنان کمک بیشتری بکند؛ چه، خداوند، فردی

از شما را که با سخنی خوش با برادر مؤمن نیازمندش سخن می‌گوید، بیشتر از مسافت صد سال که آن را با گامهایش بپیماید، به بهشت نزدیک می‌سازد، اگر چه این فرد از کسانی باشد که گرفتار عذاب آتش‌اند. [صفحه ۱۴۴] بنابراین، احسان و نیکی به برادران را دست کم مگیرید، زیرا در جایی به شما سود خواهد رساند که هیچ چیز، جای آن را نمی‌گیرد [۲۱۸]. امام زین العابدین علیه السلام هر زمان که در می‌یافت نوعی هراس یا سستی در میان پیروان حق پیدا شده است و یا این که آنان از حوادثی که در پیرامونشان جریان دارد، رنجیده خاطر گردیده‌اند، فوراً به کمک ایشان می‌شتافت و به تقویت روحی و معنوی آنان می‌پرداخت. و چنین می‌فرمود: «چه انتظار دارید؟» کسانی که پیش از شما بودند و همین باور شما را داشتند، دستگیر می‌شدند و آن گاه دست‌ها و پاهایشان را می‌بریدند و به دارشان می‌آویختند! سپس این آیه را قرائت می‌کرد: «گمان کردید که به بهشت درآیید، بدون گرفتاری‌هایی که پیش از شما بر گذشتگان آمد و بر آنان رنج و سختی‌ها رسید [۲۱۹]...» [۲۲۰]. امام سجاد علیه السلام با این تلاش‌ها و محکم کاری‌ها و آموزه‌های متمرکز توانست نسلی مقاوم از انسان‌های مؤمن تربیت کند، نسلی که به علوم، ایمان، تقوا و اخلاص اسلامی مسلح شد و در نتیجه، به الگو و پیشوای شیعیان مبدل گشت. کسانی همچون یحیی بن ام الطویل که به حقیقت، شایستگی الگو شدن در میان شیعیان را داشتند. یحیی از زمره‌ی آن گروه اندکی بود که پس از حادثه کربلا همچنان به ولایت، وفادار باقی ماند و با امام زین العابدین علیه السلام رابطه‌ی خود را حفظ کرد. [۲۲۱] او از یاران [۲۲۲] و خواص [۲۲۳] آن حضرت بود. وی آشکارا از حق طرفداری می‌کرد و در کناسه (میدان بزرگ کوفه) می‌ایستاد و با آوازه بلند جار می‌زد: «ای گروه اولیای خدا! [صفحه ۱۴۵] ما از آنچه که شما می‌شنوید بیزاریم، هر کس که به علی علیه السلام ناسزا گوید، لعنت خدا بر او باد. ما از خاندان مروان و آنچه غیر از خدا می‌پرستند، بیزاریم. سپس صدایش را پایین می‌آورد و آهسته می‌گفت: هر کس که اولیای خدا را دشنام دهد، با او نشست و برخاست نکنید و هر کس که درباره‌ی آنچه ما بر آن عقیده داریم، تردید کند، با او هماهنگی نکنید و هر که از برادران دینی شما نیازمند گردد که از شما خواهش و گدایی کند، به او خیانت کرده‌اید [۲۲۴]». او به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می‌شد - جایی که گروه مشبهه‌ی ملحد گرد می‌آمدند - و به آنان می‌گفت: ما به شما کافر شدیم و میان ما و شما دشمنی و خصومت آشکار پدید آمده است. [۲۲۵]. حجاج، یحیی را پیش خود فرا خواند و دستور داد که دست‌ها و پاهای او را قطع کنند و سپس او را به شهادت رسانید. [۲۲۶]. یکی از تربیت‌شدگان مکتب امام زین العابدین علیه السلام سعید بن جبیر است که حجاج او را مثله کرد و به شهادت رسانید. [۲۲۷] او به همراه عبدالرحمن بن اشعث قیام کرد و بر ضد دولت بنی‌امیه جنگید و در آن روزگار چنین گفت: با بنی‌امیه بجنگید و از کشتن آنان احساس گناه نکنید و به خاطر جنایت‌هایی که مرتکب شده‌اند، از روی یقین با آنان بستیزید و نیز به خاطر ستمگری آنان در حکومت و خودکامگی آنها در دین و به خواری کشاندن ناتوانان و از بین بردن نماز، آنها را بکشید. [۲۲۸]. نیز از آن جمله‌اند کسانی که از ستم بنی‌امیه پنهان شدند از قبیل سالم بن ابی حفصه، سلیم بن قیس هلالی، عامر بن واثله کنانی و محمد بن جبیر بن مطعم. نیز کسانی که از ستم [صفحه ۱۴۶] امویان گریختند و خداوند آنها را رهایی بخشید، نظیر ابو خالد کابلی، ابو حمزه ثمالی و شعیب غلام امام. [۲۲۹]. همچنین از این تربیت یافتگان مکتب امام سجاد علیه السلام خاندان اعین هستند که حجاج درباره‌ی ایشان گفت: «تا زمانی که یک تن از خاندان اعین زنده باشد، فرمانروایی ما سامان نمی‌یابد». بنابراین، آنان مخفی و متواری شدند. [۲۳۰]. در پیشاپیش تربیت یافتگان مکتب امام زین العابدین علیه السلام فرزندان امام قرار داشتند. یکی از فرزندان آن بزرگوار، ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام است که مسؤولیت امامت را پس از او بر دوش گرفت و امت اسلامی را به راه درست و راست رهبری کرد و مکتب فقهی را بر پایه‌های استوار اسلام و منابع و اصول مستحکم آن بنیاد نهاد و این در حالی بود که فرمانروایان وقت به ترویج فقه و عاظ السلاطین می‌پرداختند و بدین ترتیب، توانست شریعت مقدس را از نابودی ننگه دارد. از جمله‌ی تربیت‌شدگان مکتب آن امام بزرگوار فرزندش حسین اصغر بود که معارف دینی را از پدرش روایت کرد و در عبادت و نیکوکاری شهرت داشت. [۲۳۱] او از عمه‌اش فاطمه بنت الحسین و برادرش امام باقر

علیه‌السلام حدیث فرا گرفت. [۲۳۲] امام باقر درباره او فرمود: حسین بردبار است و با وقار راه می‌رود. از فرزندان امام علیه‌السلام، مرد بزرگ و مجاهد راه خدا، زید شهید است که زیباترین نمونه در بلند همتی، غیرت و فداکاری و از خود گذشتگی است. او پس از امام باقر علیه‌السلام مهتر برادران خویش و برترین آنان به شمار می‌رفت و عابد، پرهیزگار، فقیه، بخشنده و دلاور بود و با شمشیر قیام و امر به معروف و نهی از منکر کرد و خواهان انتقام گرفتن خون امام حسین علیه‌السلام بود. [صفحه ۱۴۷] قیام [۲۳۳] زید بن علی علیه‌السلام هم از لحاظ آثاری که بر جای نهاد، بسیار بزرگ بود، زیرا به اهل بیت علیهم‌السلام خدمت کرد و اینک به بیان گوشه‌هایی از آثار این قیام می‌پردازیم: ۱- این حرکت نشان داد در خانه‌ای که در آن شخصیت‌هایی چون زید به دنیا می‌آیند، افزون بر دانش و تقوا و عبادت دلاوری و شهامت و جرأت و عمل نیز هست و چنان خانه‌ای هرگز بر پایه‌ی زبونی و سازش با ستمکاران و دوری از سیاست و هراس از مجازات و ترس از مصیبت‌ها بنیاد نهاده نمی‌شود. اگر شخصی در تربیت زید شهید با همه‌ی آن ویژگی‌ها تأثیر داشته، به یقین این شخص، تنها پدر او امام پاک زین‌العابدین علیه‌السلام و برادرش امام باقر علیه‌السلام بوده است. این دو امام بودند که اسلام را با همه‌ی آموزه‌هایش یعنی جهاد و امر به معروف و نهی از منکر به وی آموختند، تاریخ را با دلاوری‌هایی که از جدش امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در آن ثبت شده است، به وی درس دادند، انتقام جدش حسین علیه‌السلام را به او یادآوری کردند، بزرگواری و جوانمردی را به او چشانند و بلند همتی و آزادگی را به او تلقین کردند. [۲۳۴].

زید از زندگی پدر و برادرش، از سیره‌ی پسندیده و اصیل آنان و از مبارزه پنهان و آشکار ایشان، شیوه‌های فداکاری و از خود گذشتگی را الهام گرفت، تا آن جا که خونخواهی امام حسین علیه‌السلام در کربلا را در پیشاپیش اهداف قیام خود قرار داد. ۲- قیام زید بن علی، میوه‌ی رسیده‌ی تلاش‌های سیاسی امام زین‌العابدین علیه‌السلام بود که در طول دوران امامت خویش انجام داده بود، زیرا او بود که با برنامه‌ریزی دقیق توانست نیروها را بازسازی و روان‌ها را برای حرکت فرزند شهیدش آماده کند و اگر این تعبیر درست باشد، اوست که آن سپاه مسلح را برای فرزندش مهیا کرد تا وی به طور [صفحه ۱۴۸] ناگهانی به ستمگران یورش برد و پایه‌های حکومت استبدادی آنان را به لرزه درآورد. بنابراین، سپاه زید با آن مقاومت جانانه‌ای که یارانش از خود نشان دادند، مولود ساعت، یا روز یا ماه و یا سال دوران خود، نبود. [۲۳۵]. ۳- در عظمت زید بن علی علیه‌السلام همین بس که او خویشتن را در راه تأیید مواضع امامان پاک اهل بیت فدا کرد، زیرا وی به امویان ستمگر در دوران حساس تاریخ حکومت آنان نشان داد که اهل بیت همچنان در میدان حضور دارند و از قدرت کافی برای ایجاد خیزش در هر موقعیت زمانی و در هر جایی از آن سرزمین برخوردارند و همین امر موجب شد که امویان از امامان بترسند و آنان را به عنوان مخالفان نیرومندی به شمار آورند که به رغم دادن قربانی‌های بزرگ از این دین دفاع می‌کنند. زید شهید برای همه ستمکاران روشن ساخت که اهل بیت به هر قیمتی که باشد در برابر کسی که به کرامت اسلام تجاوز کند، ساکت نخواهند نشست. با این رفتار زید می‌توان سخن او را که به برادرزاده‌اش امام جعفر بن محمد صادق علیهما‌السلام گفت، توجیه کرد. هنگامی که زید خواست به کوفه عزیمت کند، به او گفت: «فرزند برادرم! آیا نمی‌دانی که ایستاده‌ی ما برای نشسته‌ی ماست و نشسته‌ی ما برای ایستاده‌ی ما و لذا اگر من و تو با هم برویم، چه کسی جانشین ما در خانواده‌ی ما خواهد شد؟» [۲۳۶]. ۴- قیام شهید زید بن علی بر اثر تحرک او در بیرون از محدوده‌ی مدینه، دیدگان زمامداران اموی را از مرکز آسیاب دین و محور فلک امامت و رهبری یعنی امامانی که در مدینه‌ی منوره سکونت داشتند، منحرف کرد، به گونه‌ای که امام صادق جعفر بن محمد علیهما‌السلام توانست با بهره‌گیری از فضای مثبتی که قیام عمویش زید بن علی علیه‌السلام به وجود آورده بود، نقش رهبری خویش را به خوبی انجام دهد تا علوم آل محمد را منتشر و نسل مسلمان با ایمانی تربیت کند و همین امر برای اثبات افتخار، عظمت و آرمان بلند او بسنده می‌کند. ۵- از جمله‌ی دستاوردهای قیام زید بن علی، این بود که ادعایی را که امامان اهل بیت، [صفحه ۱۴۹] پرچم آن را بر می‌افراشتند، به اثبات برساند و آن، این که از این دین دفاع و به خاطر آن مبارزه می‌کنند؛ چه، این فداکاری‌های بزرگ، روستترین دلیل بر اثبات ادعای مزبور است. قیام زید شهید، تقویت عملی

برای موقعیت‌های امامان اهل بیت در میان امت اسلامی بود. [۲۳۷]. [صفحه ۱۵۰]

اصلاح و امور دولت

از برجسته‌ترین اهداف پیامبران و امامان، اصلاح است، زیرا وظیفه‌ی آنان در زمین، آن است که از طریق رهنمود مردم به آنچه صلاح آنان می‌باشد و بریدن رگ حیات مفسدان، فساد را از زمین برچینند. اگر به حقیقت، هدف آنان این بود، امام زین العابدین علیه‌السلام به عنوان رهبر امت اسلامی و مصلح جامعه‌ی اسلامی از موقعیت الهی خویش دست برداشت و این هدف او در صحنه‌ی عملکرد اجتماعی در تمامی گوشه‌ها و اطراف جامعه تبلور یافت و برجسته‌ترین آن، درخواست اصلاح دستگاه حکومت بود. بالاترین چیزی که تاریخ‌نگاران و محدثان می‌خواهند از زندگی امام زین العابدین علیه‌السلام دور کنند، کار سیاسی، مخالفت با دستگاه حاکم و درخواست اصلاح حکومت است و لذا با عبارتهای مختلف می‌کوشند چنین القا کنند که امام سجاد علیه‌السلام سیاسی نبوده و از مسائلی که مستقیم و یا غیرمستقیم به سیاست ارتباط داشته، دور بوده و به منظور عبادت، گوشه‌ای را برگزیده، به نماز و دعا و اعتکاف می‌پرداخته است! به باور ما تمامی کارهای دینی امام به ویژه در عصر خود، کار سیاسی بوده، زیرا تا هم اکنون از او نغمه‌ی جدایی دین از سیاست به گوش نرسیده است. به علاوه، در سراسر زندگی امام زین العابدین علیه‌السلام نمونه‌های روشنی از دخالت‌های آشکار و سیاسی او را می‌بینیم. به عنوان نمونه، در روایات زیر که از امام نقل شده است، او را شخصیتی می‌یابیم که به طور کامل بر صحنه‌ی سیاسی تسلط دارد، زیرا در بحث‌های داغ شرکت می‌جوید، رویدادها و جریان‌ها را پی می‌گیرد و سخنان مهمی درباره‌ی اوضاع نابسامان امت ایراد [صفحه ۱۵۱] می‌کند و بدون پرده‌پوشی، آن را ناشی از فساد حکومت می‌داند. روایات از این قرارند: ۱ - عبدالله بن حسن بن حسین می‌گوید: علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب هر شب پس از نماز عشا در آخر مسجد النبی با عروه بن زبیر می‌نشست و من هم در جلسه‌ی آنها شرکت می‌کردم. در یکی از شب‌ها، آن دو به گفت‌وگو پرداختند و از ستم بنی‌امیه و مقابله با آنان یاد کردند و این که آن دو توان تغییر این وضعیت را ندارند. سپس یادآور شدند که بیم آن دارند که مبدا کیفر الهی شامل حال ایشان شود؟ عروه به امام علی بن الحسین علیهما السلام گفت: «ای علی! هر کس از ستمگران کناره گیرد و خداوند بداند که او از کارهای آنان خشمگین است و به اندازه‌ی یک میل از آنها دور باشد و سپس کیفر الهی به سراغ این ستمگران آید، امید است که وی از این کیفر در سلامت بماند.» راوی گوید: عروه از مدینه بیرون رفت و به «عقیق» سکونت گزید. عبدالله بن حسن گفت: من هم بیرون شدم و به سویقه فرود آمدم. [۲۳۸]. اما امام زین العابدین علیه‌السلام بیرون نرفت، بلکه در طول زندگی‌اش همچنان در مدینه باقی ماند [۲۳۹]، چرا که او چنین بیرون رفتنی را گریز از حرکت سیاسی و خالی کردن صحنه‌ی اجتماعی برای ستمکاران می‌دانست که در آن جولان کنند و حمله ببرند. آنچه در این روایت، شگفت‌آور است، این سخن اوست: «آنان هر شب در مسجد پیامبر جلوس می‌کردند» زیرا نشان می‌دهد که این نشست، نوعی گردهمایی منظم بوده است و تردیدی وجود ندارد که در این گردهمایی، مبارزه طلبی آشکار با نظام به چشم می‌خورد که امام زین العابدین علیه‌السلام به آن دست می‌یازد. شاید پیشنهاد عروه بن زبیر - که از دشمنان اهل بیت علیهم السلام است - [۲۴۰] توطئه‌ای سیاسی از سوی او و یا فرمانروایان اموی بوده که می‌خواستند امام را از حضور در صحنه‌ی اجتماعی دور سازند، لیکن آن حضرت از مدینه بیرون نرفت و به حرکت مبارزه جویانه‌اش ادامه داد. [صفحه ۱۵۲] ۲ - در حدیثی دیگر، امام زین العابدین علیه‌السلام فرمود: «نابخردی را حکومتی است بر خردمندی، منکر را حکومتی است بر معروف، بدی را حکومتی است بر نیکی، نادانی را حکومتی است بر بردباری، ناشکیبایی را حکومتی است بر شکیبایی، درستی را حکومتی است بر نرمخویی، قحطی را حکومتی است بر ارزانی، تنگدستی را حکومتی باشد بر آسایش، شیفتگی [دنیا] را حکومتی است بر زهد، خاندان‌های آلوده را حکومتی باشد بر خاندان‌های پاک و بزرگوار و زمین شوره‌زار را حکومتی باشد بر زمین حاصلخیز. بنابراین، از آن حکومت‌ها و از

زندگی در میان بلاها به خدا پناه می‌برم. [۲۴۱]. اگر واژه‌ی «دولت» که در این روایت به کار رفته به معنای چیره شدن و سلطه یافتن باشد، با توجه به این که سلطه‌جویی از برجسته‌ترین مؤلفه‌های «قدرت حاکم» به شمار می‌رود، در این صورت، امام سجاد علیه‌السلام مسأله سلطه‌ی سیاسی را در لابه‌لای سایر مسائل زندگی و طبیعی درج کرده است، مسائلی که او بدانها توجه دارد، درباره‌ی اصلاح آنها می‌اندیشد و می‌کوشید مشکلات اقتصادی، فرهنگی، روانی و دینی آنها را که بر انسان چیره شده است، برطرف سازد. به نظر شما مقصود امام از خاندان‌های ناپاکی که در عصر او بر خاندان‌های بزرگوار حکومت دارند، کدام خاندان‌ها بودند؟ خاندان‌های بزرگوار که در زمان او زیر سلطه بودند، کدام خاندان‌ها بودند؟ آیا پناه بردن به خدا از چیرگی سلطان معنایی جز نفی وجود او و محکوم کردن حکومتش را دارد؟ آیا یک شخصیت سیاسی دیگر در شرایط و موقعیتی که امام قرار داشت و برنامه‌ریزی فراگیر که برای حل مشکلات کرده بود، می‌توانست حضوری نیرومندتر از این در صحنه‌ی اجتماعی و سیاسی داشته باشد؟ سرانجام آیا چنین حرکتی ممکن است از شخصیتی سر بزند که ادعا می‌شود از صحنه‌ی سیاست دوری و یا کناره‌گیری کرده است؟ [صفحه ۱۵۳]

مبارزه با فساد

اشاره

اگر مبارزه با فساد و نبرد با مفسدان در زمین از مهمترین تکلیف‌ها، به ویژه تکلیف الهی انسان مصلح باشد، امام زین‌العابدین علیه‌السلام نقش ارزنده‌ای را در ادای این تکلیف و وظیفه ایفا کرده است. تفاوت دوران امام با دوران‌های دیگر، این بود که دوران او، مشکلات اجتماعی ویژه‌ای داشت؛ هر چند این مشکلات ممکن است در بسیاری از عصرها باشد، لیک بروز آنها در دوران او، بسیار روشن و به صورت انبوه بوده است؛ چنان که امام با شیوه‌ای خاص به حل این مشکلات پرداخت، امری که به این راه حل، رنگ ویژه‌ای می‌بخشد و آن را در تاریخ مبارزات امام برجسته می‌کند. مهمترین مشکلات دوران امام از این قرارند: الف - مشکل تعصب و نژادپرستی ب - مشکل فقر عمومی ج - مشکل برده‌داری و بردگان اینک به بررسی هر کدام از این مشکلات و موضع امام در راه حل و بر طرف ساختن آنها می‌پردازیم.

مبارزه با تعصب و نژادپرستی

امویان پس از آن که حکومت خود را استحکام بخشیدند، به سیاست اختلاف نژادی در میان طوایف امت و تعصب قبیله‌ای در بین طبقات مختلف روی آوردند و هدفشان [صفحه ۱۵۴] این بود که با به کار زدن این سیاست، جامعه‌ی اسلامی را پاره پاره کنند و رشته‌های یگانگی میان افراد امت اسلامی را از هم بگسلند؛ همان یگانگی که خداوند تشریح کرده است: «این امت شما، امتی یگانه است و من پروردگار شما هستم». [۲۴۲]. امویان می‌خواستند امت اسلامی را به پراکندگی وادارند که خداوند آنان را از آن نهی فرموده است: «همگی به ریسمان محکم الهی چنگ در زنید و پراکنده مشوید». [۲۴۳]. کار به جایی می‌رسد که، به گفته مسعودی، نزاری بر یمنی و یمنی بر نزاری مباحثات می‌کند تا آن جا که آبادی‌ها ویران می‌گردد و تعصب نژادی در میان روستاییان و شهرنشینان برانگیخته می‌شود. [۲۴۴]. ابن‌خلدون می‌گوید: تعصب جاهلی در آغاز اسلام به فراموشی سپرده شد، سپس به همان ترتیبی که بود، بازگشت و در زمان قیام امام حسین علیه‌السلام تعصب قبیله‌ی مضر نسبت به بنی‌امیه به همان نحوه‌ای بود که پیش از اسلام وجود داشت. [۲۴۵]. امویان بر پایه این سیاست ضد دینی و شرعی اقداماتی کردند نظیر به کار گماشتن عرب و مقدم داشتن عرب بر غیر عرب، اگر چه آن عرب، شایستگی همان غیر عرب را نداشته باشد و نیز تلاش در راه عربی کردن تمامی بخش‌ها و

دستگاه‌های دولت از قبیل منصوب کردن عرب‌ها در پست‌های دیوانی، قضاوت و حتی فقاقت. آنان با پای‌بندی به شیوه‌های زندگی جاهلی عربی، تمامی احکام شرعی را زیر پا گذاردند و غرق در لهو و لعب و حرمت‌شکنی و ستم و آدمکشی شدند و حتی از عادت و رسوم عربی که در میان عرب پیش از اسلام حاکم بود، فراتر رفتند و در نتیجه، به پیمان‌ها خیانت ورزیدند و به زینهارها پای‌بند نماندند و حرمت‌ها را شکستند. [۲۴۶]. ستم‌های امویان به جایی رسید که معاویه عرب را انسان می‌دانست و غیر عرب را [صفحه ۱۵۵] انسان نما! [۲۴۷]. نابخردان از این وضعیت بهره گرفتند و لذا عرب به غیر عرب زن نمی‌داد. [۲۴۸] در برخی از منابع آمده است که فرمانبردار بصره (بلال بن ابی‌برده) یک غیر عرب را به سبب ازدواج با زنی عرب کتک زد. [۲۴۹]. این بیماری به علمای دربار نیز رسید و آنان از سیاست حکمرانان پیروی کردند. به عنوان نمونه به زهری نسبت می‌دادند که او از غیر عرب حدیث روایت نمی‌کند. وقتی که در این باره از خوی وی پرسیدند، او بدان اعتراف کرد. [۲۵۰]. احمد امین مصری می‌گوید: «حکومت اموی، حکومتی اسلامی نبود که در آن همه‌ی مردم برابر باشند و به شخص نیکوکار پاداش داده شود، خواه وی عرب باشد، خواه غیر عرب و فرد خلافکار مجازات شود، خواه عرب باشد، خواه غیر عرب خدمات میان مردم، به طور یکسان عرضه نمی‌شد؛ حکومت، عربی بود و مسؤولان حکومتی هم خدمتگزاران عرب، اما به حساب دیگران و در این حکومت، اندیشه‌ی جاهلی بر عرب حاکم بود و نه اندیشه‌ی اسلامی.» [۲۵۱]. امام زین‌العابدین علیه‌السلام با تمام قدرت با این ارتداد اجتماعی از اسلام به مبارزه برخاست و با تکیه به موقعیت اجتماعی و اصالت نسبی خویش توانست بدون هر گونه مانع و دشواری، بنی‌امیه را مورد هجوم قرار دهد. دکتر صبحی می‌گوید: «در حالی که امویان، بنیاد حکومت خود را بر پایه نژادپرستی عربی برپا کرده بودند، امام زین‌العابدین علیه‌السلام نوعی دموکراسی اجتماعی را در میان مردم ترویج می‌کرد؛ با این که در رگهایش خون نژاد اصیل جریان داشت، چه از لحاظ پدری و چه از لحاظ مادری [و او سزاوارتر از دیگران بود که به نژاد خویش مباحثات کند]. امام با اقدامات خود، ساختار اجتماعی اسلامی را که امویان بر پایه تعصب نژادی برپا کرده [صفحه ۱۵۶] بودند، لرزان ساخت. [۲۵۲]. امام زین‌العابدین با نژادپرستی هم از لحاظ تئوری جنگید - زیرا در این زمینه سخنانی ایراد فرمود که پیشتر بیان شد - و هم از لحاظ عملی، چرا که در عمل بر ضد این شیوه‌ی امویان موضع گرفت و در این راستا فرمود: «نباید یکی از شما بر دیگری مباحثات کند، زیرا شما همگی بنده‌اید و مولا یکی است [۲۵۳]». او با یکی از موالی خاندان عمر بن خطاب نشست و برخاست می‌کرد و لذا مردی از قریش (نافع بن جبیر) به او گفت: «تو آقا و برترین مردم هستی، آیا با این برده راه می‌روی و با آن برده می‌نشینی؟» امام علیه‌السلام در پاسخ او فرمود: «من نزد هر کسی که نشستن با وی در دینم سودمند باشد می‌روم [۲۵۴]» و یا فرمود: «انسان با هر کس که برایش سودمند باشد، نشست و برخاست می‌کند [۲۵۵]». روشن است سودی که امام از آن غیر عربی می‌برد، تنها از طریق همنشینی به دست می‌آمد، زیرا همین همنشینی است که هدف سیاسی امام را جامه‌ی عمل می‌پوشاند و آن هدف این بود که امام می‌خواست با سیاست بنی‌امیه که بر راندن غیر عرب‌ها و عدم احترام به آنان استوار بود، مخالفت کند. از این رو، همنشینی امام زین‌العابدین علیه‌السلام با غیر عرب‌ها اختلال در سیاستی بود که حکومت و مقامات آن بنیاد نهاده بودند. طاووس یمانی، امام سجاد علیه‌السلام را دید که بی‌قرار است و با سوز و گداز با پروردگارش راز و نیاز می‌گوید؛ لذا به او گفت: «فرزند پیامبر خدا، این ناشکیبی و فریاد برای چیست، در حالی که پدرت حسن بن علی، مادرت فاطمه زهرا و جدت پیامبر خدا است؟» امام به وی رو کرد و فرمود: «هیئات، هیئات، ای طاووس! سخن از پدر، مادر و جدم را کنار بگذار؛ چه، خداوند، بهشت را برای کسی آفرید که او را اطاعت کند و کار نیک انجام دهد، هر چند وی برده‌ای حبشی باشد و آتش دوزخ را برای کسی آفرید که با [صفحه ۱۵۷] فرمان او مخالفت کند، اگر چه زاده‌ی قرشی باشد؛ مگر سخن خداوند را نشنیده‌ای که فرموده است: «آن گاه که نفخه‌ی صور قیامت دمید، دیگر نسب و خویشی در میان‌شان نماند و کسی از حال کسی نپرسد.» [۲۵۶]» «به خدا سوگند، در فردای قیامت، چیزی به تو سود نرساند، مگر کار نیکی که آن را پیشاپیش می‌فرستی.» [۲۵۷]. امام زین‌العابدین علیه‌السلام کنیزی داشت که او را آزاد و سپس با

وی ازدواج کرد و این خبر به گوش عبدالملک بن مروان، خلیفه‌ی اموی رسید. وی این کار امام را نوعی مبارزه جویی با قانون حکومت تلقی کرد و لذا نامه‌ای به امام نوشت و او را به خاطر این کار، مورد بازخواست و سرزنش قرار داد و از جمله، در نامه‌ی او چنین آمده بود: «تو می‌دانستی که در میان همتایان از قریش، کسی هست که با ازدواج با او سربلند خواهی شد و می‌توانی فرزندی نجیب از وی داشته باشی؛ بنابراین، تو نه به خودت اندیشیدی و نه به فرزندی که بر جای می‌گذاری...». این سخن در عین حال که از نژادپرستی دوران جاهلیت و خودخواهی آن نشأت گرفته است، نوعی گوشه زدن به امام سجاد علیه السلام است، به این معنا که او فردی دانا و خردمند نیست، بلکه نیاز دارد که از طریق برقراری خویشاوندی با فردی از قریش، کسب بزرگی کند و فرزندش تنها زمانی نجیب خواهد بود که با یکی از افراد قریش پیوند ازدواج ببندد، در حالی که وی توجه ندارد که امام، خود، منبع خردمندی، عزت و نجابت است. امام در پاسخ به عبدالملک، نامه‌ای می‌نویسد که در آن چنین آمده است: «اما بعد، نامه‌ات به دستم رسید. در این نامه مرا به این سبب که با کنیزم ازدواج کرده‌ام، سرزنش می‌کنی و چنین می‌پنداری که در میان قریش، کسی هست که با ازدواج با او، سربلندی و عزت به دست می‌آورم و می‌توانم از وی فرزندی داشته باشم که نجیب باشد.» بدان که در عزت و جوانمردی، کسی بالاتر از پیامبر خدا نیست. این کنیز، ملک [صفحه ۱۵۸] خودم بود و با اراده‌ی خدا و بر اثر کاری که پادشاه آن را از خدا می‌خواهم از ملکیت من خارج شد. سپس من بار دیگر، او را بر طبق سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باز گرداندم.» «هر کس در دین خدا پاک باشد، هیچ خصلت دیگری در او به اعتبارش صدمه‌ای نمی‌زند.» «خداوند با اسلام، وضع را به وسیله آن، کاستی‌ها را کامل فرمود و پستی‌ها را از بین برد و لذا هیچ پستی در وجود انسان مسلمان نیست و پستی، تنها همان پستی جاهلیت است؛ بدرود. [۲۵۸].» امام در این نامه تعویض می‌زند آنچه را بنی‌امیه انجام می‌دهد، یعنی گردن نهادن به تعصب نژادی، به طور کامل بر خلاف اسلام و سنت پیامبر است و حتی تمامی معیارهایی را که عبدالملک در نامه‌اش به امام بر آنها تکیه کرده بود، برمی‌گرداند و خود او را مورد سرزنش قرار می‌دهد و کاستی و ننگ را به جاهلیتی نسبت می‌دهد که به نژادی پرستی مباحات می‌کند.» امام زین العابدین علیه السلام می‌گوید: «هیچ شرف و بزرگواری برای قرشی و عربی نیست، مگر به وسیله‌ی فروتنی و هیچ کرامت و ارجمندی نیست مگر به وسیله‌ی تقوا و هیچ عملی نیست مگر به وسیله‌ی نیت و هیچ عبادتی نیست مگر به وسیله‌ی شناخت احکام دین. هان! منفورترین مردم در پیشگاه خدا کسی است که پیرو نظر پیشوایی باشد، ولی از عمل او پیروی نکند [۲۵۹].» نیز آن حضرت فرمود: «تعصب نژادی که صاحب آن گناهکار محسوب می‌شود، آن است که شخص بدان قومش را از نیکان قومی دیگر برتر بداند و تعصب نژادی آن نیست که شخص، قوم خویش را دوست بدارد، لیکن اگر وی قومش را بر ستم کردن یاری دهد، این کار او تعصب نژادی است. [۲۶۰].» این سخن امام، راه حل ارزشمندی در این زمینه است، چرا که گرایش به خویشاوندان و قبیله، امری طبیعی است که در میان مردم معمول می‌باشد و اگر بر اساس [صفحه ۱۵۹] حب و دوستی باشد، کار خوبی است، لیکن هر گاه بر اساس جانبداری و ستم بر دیگران و به حساب حقوق بیگانگان باشد و یا از باب کمک به ستمگر صورت گیرد، این همان چیزی است که اسلام آن را نمی‌پذیرد. آنچه را که طرفداران نژادپرستی و خودخواهان و نابخردان تهی از ارزش‌های انسانی، مانند بنی‌امیه، ادعا دارند، همان نوع دوم است [که از دیدگاه اسلام مردود است]. این بیانات و آن موضعگیری‌های امام سجاد علیه السلام به اندازه‌ای که برای حکومت طرفدار سیاست تعصب و نژادپرستی تحریک‌آمیز بود به طوری که حتی احساسات خود عبدالملک را هم برانگیخت، به همان اندازه راه را برای امت در مانده و بی‌پناه اسلامی با تمامی طوایف، نژادها، ملت‌ها و قبایلش روشن می‌ساخت، دروازه‌های امید به اسلام و شخصیت‌های با اخلاص آن را - که در آن زمان، رهبری آنان را امام زین العابدین علیه السلام بر عهده داشت - باز می‌کرد.

اشاره

از جمله مشکلات بزرگ اجتماعی که فرمانروایان برای استحکام بخشیدن به سلطه‌ی خود بر ملت از آن بهره می‌گیرند، مشکل فقر و ناداری و نیازمندی به ثروت است، چه، مقامات حکومتی می‌کوشند از یک سو از سیاست گرسنگی دادن به مردم پیروی کنند تا بدین وسیله مردم را به تسلیم وادارند و به همکاری با مقامات تشویقشان کنند و از سوی دیگر، سیاست تطمیع و تأمین مالی را در پیش گیرند تا مردم را به آسایش و رفاه طلبی عادت دهند و آنها را به جنایات و خلافکاری‌ها وادارند. بر اثر همین سیاست است که فرمانروایان ستمگر، رشته‌ی زندگی در شهرها را که همان ثروت اندوزی است، در دست می‌گیرند و از آن برای نابودی مخالفان خود و جذب طرفدارانشان، یعنی افرادی که در برابر این ماده‌ی فریبنده ناتوان هستند، سود می‌جویند. معاویه در آغاز حکومت خویش بر شهرها بر همین سیاست تکیه و لذا به استاندارانش در تمامی شهرها این فرمان را صادر کرد: «بنگرید، هر کس که بر ضد او [صفحه ۱۶۰] گواه اقامه شود که علی و خاندانش را دوست می‌دارد نام او را از دفتر خط بزنید و عطا و روزی‌اش را قطع کنید.» [۲۶۱]. تردیدی نیست که بالا بردن سطح معیشتی افراد ملت، یکی از مهمترین اهداف معمول در هر کوشش انقلابی و یا عملکرد اصلاح‌طلبانه است، حتی اگر این انقلاب، انقلاب دینی نباشد، تا چه رسد به این که این انقلاب الهی باشد و رهبری آن را شخص امام عادل بر عهده بگیرد. جنبش اصلاح طلبانه در شرایطی که مردم در سختی و عقب ماندگی اقتصادی به سر می‌برند، آنان را به تکالیفی وا می‌دارد که گاه توان انجام آنها را ندارند، در حالی که اگر رهبری بتواند سطح اقتصادی ملت را بالا ببرد، آنان برای پذیرش طرح‌های اصلاحی در وضعیت بهتری قرار می‌گیرند و بهتر می‌توانند در برابر فشارهایی که از سوی ستمگران و تجاوزکاران بر ایشان وارد می‌شود، مقاومت کنند. وانگهی تلاش در زمینه‌ی اقتصادی - در حالی که اقتصاد از نیازهای روز مره‌ی هر فرد به شمار می‌رود - پیوند میان رهبری و پایگاه مردم آن را ژرفتر می‌سازد، زیرا در این صورت، رهبری شدیدترین، بیشترین و سودمندترین نیازمندی‌ها را در می‌یابد و همین امر، نشانگر حقانیت اهدافی است که وی برای نقشه‌ی اصلاحی خود، اعلام می‌دارد. امام زین‌العابدین علیه‌السلام روند تأمین مالی مردم به ویژه خانواده‌های شهیدان و آسیب‌دیدگان در میدان‌های مبارزه با حکومت را با دقت فوق‌العاده دنبال می‌کرد و این کار را در خفای کامل انجام می‌داد، تا آن جا که در برخی از موارد، نزدیکترین افراد به او از آن آگاهی نداشتند. مهمتر از این، فقیران هم نمی‌دانستند که آن شخصی که به آنان کمک مالی می‌رساند، امام زین‌العابدین علیه‌السلام است و تنها پس از رحلت آن امام و پس از قطع شدن عطایای او از این موضوع آگاهی یافتند! به عنوان نمونه، از ابوحمزه ثمالی روایت شده است: علی بن الحسین علیهماالسلام شبانه مقدار زیادی نان بر پشت مبارک خویش حمل می‌کرد و در تاریکی شب، آنها را به [صفحه ۱۶۱] تهی‌دستان می‌داد و می‌گفت: «صدقه دادن در تاریکی شب، آتش خشم خدا را خاموش می‌کند. [۲۶۲]». از محمد بن اسحاق نقل شده که گفت: «گروهی از مردم مدینه در حالی زندگی می‌کردند که نمی‌دانستند معیشت آنان از کجا تأمین می‌شود و زمانی که علی بن الحسین علیهماالسلام رحلت کرد، آنان کمک‌های شبانه‌ای را که به ایشان می‌رسید، از دست دادند. [۲۶۳]». از عمرو بن ثابت نقل شده که گفت: «زمانی که علی بن الحسین رحلت کرد، در پشت او اثری را یافتند و درباره‌ی آن پرسیدند؟» در پاسخ این پرسش گفته شده است که این همان اثر گرداندن انبان غذا بر پشت مبارک امام به خانه‌های زنان بی‌سرپرست است. [۲۶۴]. این که امام در پنهان نگه داشتن این کمک‌ها احتیاط فراوان به خرج می‌داد، بدان سبب بود که جاسوسان حکومت به فعالیت‌ها و مواضع او توجه پیدا نکنند. به علاوه، هدف اساسی از این عمل، تأمین مالی مردم بود و این هدف با همان شیوه‌ی آرام تحقق می‌یافت. نیز آگاه شدن مردم از این عملکرد امام - هر چند پس از گذشت مدتی - موجب می‌شد که بهتر در دل‌ها جای بگیرد و بر جلب محبت مردم به اهل بیت، بیشتر تأثیر بگذارد. افزون بر همه‌ی اینها، پنهان نگه داشتن عمل سبب می‌شود فرد از ریا، شهرت و مباهات دور بماند. پنهانی عمل کردن امام سجاد علیه‌السلام به درجه‌ای رسیده بود که مردم

او را به بخل متهم می‌کردند. شبیه بن نعمانه می‌گوید: «علی بن الحسین به بخل متهم می‌شد، اما زمانی که از دنیا رحلت کرد، مردم متوجه شدند که او هزینه یکصد خانواده را در مدینه تأمین می‌کرده است. [۲۶۵]». [صفحه ۱۶۲] ابن عائشه از پدرش، از عمویش نقل کرده است که مردم مدینه گفتند: «ما زمانی صدقه‌ی پنهانی را از دست دادیم که علی بن الحسین رحلت کرد. [۲۶۶]». آنچه گفته شد، یکی از روش‌های عملکرد او برای برطرف ساختن مشکل فقر بود، اما آن بزرگوار در این زمینه از شیوه‌های دیگری نیز پیروی می‌کرد که اینک احادیث زیر را درباره‌ی آن می‌خوانیم: امام سجاد علیه‌السلام مشکل اقتصادی را مصیبتی بزرگ می‌دانست. مشکل اقتصادی یعنی این که انسان بیند فقر در سراسر کشور اسلامی به گونه‌ای گسترش یافته است که بر طرف کردن آن به آسانی امکان‌پذیر نیست؛ به عنوان نمونه در حدیث آمده است: یکی از اصحاب امام سجاد علیه‌السلام از بدهکاری شکایت کرد و امام گریست. وقتی سبب گریه‌اش را پرسیدند، امام در پاسخ فرمود: مگر نه این است که گریه، تنها برای مصیبت‌های بزرگ است؟ کدامین مصیبت، بزرگ‌تر از این که انسان، برادر مؤمن خویش را در نیازمندی ببیند که توان برطرف کردن آن را و نیز در گرفتاری بنگرد که توان حلش را نداشته باشد. [۲۶۷]».

شیوه‌ای دیگر در تأکید بر مبارزه با فقر

از امام رضا از پدرش از جدش نقل شده است که گفت علی بن الحسین گفت: «من از خداوند شرم می‌کنم که یکی از برادرانم را بینم و برای او از خداوند بهشت را بخواهم، ولی در دنیا بر او بخل بورزم و چون روز رستاخیز فرا رسد، به من بگویند اگر بهشت در دست تو می‌بود به طور حتم نسبت بدان بخیل‌تر و بخیل‌تر و بخیل‌تر بودی.» [۲۶۸]. امام سجاد علیه‌السلام مبارزه با مشکل اقتصادی را به سطحی عالی و زیبا می‌رساند و به سخنی پر ارزش می‌کشد که در آن رویش به سوی کسی است که فقط برای [صفحه ۱۶۳] دستاوردهای دنیوی با فقر در دنیا مبارزه نمی‌کند بلکه نعمت‌های اخروی را نیز که از این جهت نصیب می‌شود در نظر دارد و این، مفهومی دقیق، عالی، زیبا و عرفانی است. شیوه‌ی دیگر امام نشان می‌دهد که بر عبور بر مشکل اقتصادی پای می‌فشارد. عمرو بن دینار می‌گوید: «علی بن الحسین بر محمد بن اسامه بن زید که بیمار بود، وارد شد و محمد گریست. امام پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ محمد گفت: بدهکارم. گفت: چقدر؟ گفت: پانزده هزار دینار و یا ده هزار دینار و اندی. امام فرمود: بدهکاری‌ات بر عهده‌ی من [۲۶۹]». در حدیث آمده است که امام سجاد علیه‌السلام دو بار دارایی‌اش را در راه خدا تقسیم کرد [۲۷۰]. این از یک سو و از سویی دیگر، می‌بینیم که امام بر معامله و به گردش در آوردن ثروت تأکید می‌کند و افزایش سرمایه‌گذاری و راکد نگاه نداشتن آن را تشویق می‌کند، زیرا راکد نگه‌داشتن ثروت، یعنی ذخیره کردن آن، کاری نکوهیده است، زیرا موجب زیان می‌شود و ممکن است ارزش آن سقوط کند و در نتیجه، سبب رکود بازار اسلامی گردد، در حالی که اگر سرمایه به گردش در آید، تمامی این زیان‌ها به سود تبدیل خواهد شد. امام زین‌العابدین علیه‌السلام فرمود «افزودن ثروت، کمال جوانمردی است [۲۷۱]» در شکل دیگر از همین روایت، «سرمایه‌گذاری [۲۷۲]» آمده است. اگر ما این مواضع امام سجاد علیه‌السلام را با آنچه با دستان بنی‌امیه انجام می‌شد از قبیل سرکشی، آسایش طلبی، اسراف، به هدر دادن اموال بیت‌المال، قطع روزی و عطای دوستان علی علیه‌السلام و جلوگیری از تأمین مالی افرادی چون محمد بن اسامه بن زید و نیز خانواده‌های شهیدانی که مورد خشم حکومت بودند، مقایسه کنیم، به روشنی متوجه خواهیم شد که کارهای امام، بعد سیاسی داشته است. او در برابر سوء استفاده‌ی حکومت از مشکل اقتصادی مردم می‌ایستد و اجازه نمی‌دهد که ستمگران، نیازمندان و مصیبت [صفحه ۱۶۴] دیدگان و به ویژه سرکوب شدگان را از طریق ثروتی که چپاول کرده‌اند و در اختیار دارند، به پایگاه‌های خود جذب کنند و یا حتی آنان را به ارتکاب فساد و جنایت وادارند و نیز نمی‌گذارد که سیاست تطمیع پس از گرسنگی دادن اجرا شود.

مبارزه با برده‌داری

آزاد سازی بردگان، در زندگی امام سجاد علیه السلام پدیده‌ی برجسته‌ای است؛ به گونه‌ای که نمی‌توان نظیر آن را در تاریخ امامت یافت و این، امری است که می‌باید مورد توجه و بررسی قرار گیرد. وقتی درباره‌ی اوضاع و شرایطی که امام در آن به سر می‌برد، دقت کنیم و میان عملکردهای آن حضرت و رویدادهایی که پیرامون او جریان داشت در شرایطی که در آن روند آزادسازی مورد نظر امام زین العابدین علیه السلام گسترده بود، مقایسه‌هایی انجام دهیم برای ما تصویر حقیقی اهداف امام از این سیاست روشن خواهد شد. بنابراین، نکته‌های زیر را باید مورد توجه قرار داد: اولاً: ۱- تعداد بردگان در سرزمین‌های اسلامی رو به افزایش بود و بر اثر فتوحات پی‌درپی، شمار موالیان به گونه‌ای سرسام‌آور بالا می‌رفت [۲۷۳]. ۲- امویان سیاست تبعیض نژادی را در پیش گرفته بودند و به همین سبب، موالیان [مساوی غیرعرب‌ها] را انسان‌نما می‌دانستند [۲۷۴]. ۳- هیأت حاکم در دولت اسلامی، از خود خلیفه گرفته تا همه‌ی فرماندهان و مقامات دولتی از اسلام نمایندگی نمی‌کردند، بلکه با معنویات و اخلاق اسلامی مخالفت می‌کردند، هر چند شعارها و نام اسلام را بر زبان می‌آوردند. ۴- پراکنده شدن تعداد فراوان بردگان و موالیان، آنهم بدون رعایت اخلاقی و تربیت اسلامی، امری بود که ناگزیر به گسترش بیکاری و تباهی منجر می‌شد و این همان چیزی [صفحه ۱۶۵] بود که حکومت ستمگر آن را می‌خواست و در همان جهت کار می‌کرد. ثانیاً: ۱- امام زین العابدین علیه السلام غلامان و کنیزان را خریداری می‌کرد، لیکن هیچکدام از آنها بیشتر از یک سال در خدمت او باقی نمی‌ماندند و آن حضرت از خدمت آنها بی‌نیاز بود [۲۷۵]؛ بنابراین، آنها را به بهانه‌های متعدد و مناسبت‌های گوناگون آزاد می‌کرد. در این صورت، این پرسش پیش می‌آید که چرا امام این بردگان را می‌خرد و چرا آنان را آزاد می‌کرد؟ ۲- امام با بردگان به صورت غلامان و کنیزان رفتار نمی‌کرد بلکه با آنها رفتار انسانی و بسیار عالی داشت و همین رفتار موجب می‌شد که دل آنان، از اخلاق نیکو سرشار شود و شیفته‌ی اسلام و اهل بیت گردند، همان اهل بیتی که امام زین العابدین علیه السلام از افراد آن است. ۳- امام، احکام دین را به بردگان آموزش می‌داد و جان آنان را لبریز از آموزه‌های اسلام می‌کرد، به گونه‌ای که وقتی یکی از آنان از خدمت امام بیرون می‌رفت، با علمومی‌آشنایی داشت که در زندگی‌اش از آن بهره می‌گرفت و شبهات را به وسیله آن دفع می‌کرد و از اسلام راستین منحرف نمی‌شد. ۴- آن بزرگوار هر برده‌ای را که آزاد می‌کرد، وی را به طور کامل به چیزهایی که مورد نیازش بود، مجهز می‌ساخت تا وارد جامعه‌ی جدید شود و چونان هر فردی از افراد ملت به کارهای آزاد پردازد و باری بر دوش کسی نباشد. بررسی نکات فوق‌الذکر به روشنی ما را قانع می‌سازد که امام سجاد علیه السلام در صدد نابودی سیاستی بوده است که امویان در رفتار با بردگان اعمال می‌کرده‌اند. عملکرد امام، دستاوردهای بزرگی داشته است که از این قرارداد: ۱- مجموعه‌ی چشمگیری از بندگان و کنیزان خدا را که در دام اسارت افتاده بودند، آزاد کردند آن وضعیت به حقیقت استثنایی و غیر قابل قبول بود. به رغم اینکه اسلام، وضعیت برده‌داری را بنا به دلایلی که می‌توان در تاریخ، برخی از آنها را شناخت، به [صفحه ۱۶۶] رسمیت شناخته بود، لیکن شریعت اسلامی برای رها ساختن و آزاد کردن بردگان راه‌های فراوانی را وضع کرد و امام برای بکار بستن این راه‌ها و آزادسازی بردگان، از تمامی شرایط و مناسبت‌ها بهره گرفت. عملکرد امام سجاد علیه السلام همان به کار بستن شریعت و سنت‌های آن بود، چنانکه حدیث زیر آن را به اثبات می‌رساند: از سعید بن مرجانه نقل شده است که گفت: من از ابوهریره شنیدم که می‌گفت پیامبر خدا می‌فرمود: «هر کس که برده‌ای را آزاد کند، خداوند با هر پاره‌ای از بدن این برده، پاره‌ای از بدن او را آزاد می‌کند، تا آن جا که دست را در برابر دست، پا را در برابر پا و شرمگاه را در برابر شرمگاه آزاد می‌کند». علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: «آیا تو این حدیث را از ابوهریره شنیدی؟» سعید گفت: «بله» امام فرمود: «مطرف - که زیباترین غلامان او بود - را به نزدم فراخوان. هنگامی که او در پیشگاه امام حضور یافت، آن بزرگوار فرمود: برو که تو در راه خدا آزادی [۲۷۶]». امام زین العابدین علیه السلام کسی است که پاداش آزاد سازی برده بر او پنهان نیست، لیک او می‌خواهد از طریق تأیید راوی که آن حدیث را شنیده است، بر سنت آزاد سازی تأکید کند و

نیز عمل او الگویی برای دیگران باشد تا آنان هم به آزاد کردن بردگان خویش اقدام کنند. ۲- بردگان آزاد شده، نسلی از شاگردانی را تشکیل می‌دادند که در خانه‌ی امام و با دست او به بهترین شکل تربیت شده و در زندگی‌ای با او به سر برده بودند که سرشار از حق و معرفت، راستگویی و اخلاص و آموزه‌های اسلام همچون عقاید، احکام و اخلاق نیکو بود. گروه بردگان، تمامی این آموزه‌ها را در نهانگاه‌های دل خود نگه‌داری می‌کردند، به طور خود آگاه و یا ناخود آگاه، آن را به نسل‌های بعدی انتقال می‌دادند و بدین ترتیب [صفحه ۱۶۷] اسلام را پاس می‌داشتند. بی‌تردید اگر امام سجاد علیه‌السلام می‌خواست برای آموزش گروهی از مردم، مدرسه‌ای بازگشاید، به یقین با جلوگیری و سنگ‌اندازی از سوی آن و یا دست کم با کنترل سخت روبه‌رو می‌گردید. ۳- امام، وابستگی و وفاداری تعداد چشمگیری از این بردگان آزاد شده را به دست آورد، چرا که ولاء عتق آنان را به امام پیوند می‌داد و تردیدی وجود ندارد که آنان به یک سپاه تبدیل شدند زیرا شمارشان - آن طور که گفته‌اند - به پنجاه و یا صد هزار تن بالغ می‌گردید. [۲۷۷]. از عبدالغفار بن قاسم، ابو مریم انصاری نقل شده که گفت: علی بن الحسین علیه‌السلام در بیرون مسجد بود که پیرمردی او را دید و دشنام داد. پس، بردگان و موالیان به آن پیرمرد حمله‌ور شدند. علی بن الحسین فرمود: دست نگه دارید. سپس به آن مرد رو کرد و گفت: آنچه از امور ما بر تو پوشیده مانده، بیشتر است. آیا نیازی داری که برای رفع آن تو را کمک کنیم؟ لذا آن مرد احساس شرم کرد حضرت جامه‌ی سیاه نقشداری را که در تن داشت، بر او پوشاند، و دستور داد که هزار درهم به او بپردازند. از این رو، آن پیرمرد پس از این جریان به امام می‌گفت: گواهی می‌دهم که تو از فرزندان پیامبری. [۲۷۸]. این بردگان، موضع دفاعی دیگری از اهل بیت داشتند و این زمانی بود که آنان شنیدند که خاندان ابوطالب در مکه و بزرگ آنان محمد بن حنفیه، عموی امام زین‌العابدین علیه‌السلام از سوی ابن‌زبیر زیر فشار قرار گرفته‌اند. بلاذری با سند خویش از مشایخ حدیث نقل کرده است که وقتی که ابن حنفیه زیر فشار قرار گرفت، گروهی از بردگان سیاه پوست که به خاطر او به خشم آمده بودند، در مدینه گرد هم آمدند تا ابن‌زبیر را سر جایش نشانند. ابن‌عمر دید که غلام او هم در میان آنان به چشم می‌خورد و شمشیرش را بر کشیده است، فریاد زد: رباح! رباح! گفت: به خدا سوگند، ما قیام کردیم تا شما را از راه باطلتان به راه حق خود [صفحه ۱۶۸] بیاوریم. ابن‌عمر گریست و گفت: خداوندا، این حادثه بر اثر گناهان ماست. [۲۷۹]. عبدالعزیز سید الاهل می‌گوید: «چرخ روزگار حرکت می‌کرد و زمان می‌گذشت و زین‌العابدین علیه‌السلام در هر سال و هر ماه و هر روز در هنگامه‌ی هر لغزش و خطایی آزادی می‌بخشید، تا آنجا که در مدینه، سپاهی از غلامان و کنیزان آزاد شده تشکیل شد و تمامی آنان [بیشتر] در ملکیت امام زین‌العابدین علیه‌السلام بودند. امام سجاد علیه‌السلام در انتظار فرصت‌ها بود و حتی لغزش کوچکی را که از یکی از بردگان سر می‌زد، غنیمت می‌شمرد تا وی را آزاد سازد و بدین سبب، بدی را با نیکی پاداش می‌داد تا این نیکی برای آن فردی که آزاد می‌شود، گوارا تر باشد و در دلش جای بگیرد و آن را فراموش نکند. امام زین‌العابدین علیه‌السلام از هر وسیله‌ای برای آزادی بهره می‌گرفت. اینک برخی از احادیثی را که در این باره آمده است، از نظران می‌گذرانیم: ۱- علی بن الحسین علیه‌السلام دوبار برده‌اش را صدا زد، ولی او پاسخ نداد. سپس بار سوم پاسخ داد. امام به او فرمود: پسرک من! مگر صدای مرا نشنیدی؟ آن برده گفت: بله شنیدم! امام فرمود: پس چرا پاسخم را ندادی؟ برده گفت: چون از تو در امان بودم. امام گفت: ستایش خداوندی را سزد که برده‌ی مرا در امانم قرار داده است. [۲۸۰]. ۲- از عبدالرزاق نقل شده است که گفت: کنیز علی بن الحسین علیه‌السلام روی دست مبارک او آب می‌ریخت و آن بزرگوار برای نماز آماده می‌شد. ناگهان آفتابه از دست کنیز افتاد و صورت او را مجروح کرد. علی بن الحسین سرش را به سوی او بلند کرد. کنیز گفت: خداوند عزوجل می‌فرماید: «آنان که خشم خود را فرو می‌برند». امام به او گفت: من خشم خود را فرو بردم. [صفحه ۱۶۹] کنیز گفت: «کسانی که از مردم در می‌گذرند». امام گفت: خدا از تو در گذرد. کنیز گفت: «خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.» [۲۸۱]. امام گفت: برو که تو در راه خدا آزادی. [۲۸۲]. گویی این گفت‌وگو، نوعی امتحان و آزمایش است که این کنیز بر اثر حفظ این آیه و استشهاد بدان در این آزمایش پیروز می‌شود و

جایزه‌اش آزادی اوست! ۳ - عبدالله بن عطا می‌گوید: یکی از غلامان علی بن الحسین مرتکب کار خلافی شد که سزاوار مجازات بود. امام تازیانه‌ای برداشت که او را ادب کند و گفت: «به آنان که ایمان آورده‌اند بگو شما مؤمنان از مردمی که به ایام خداوند امیدوار نیستند، درگذرید. [۲۸۳]». غلام گفت: اما من که چنین هستم، زیرا من به رحمت خدا امیدوارم و از مجازات او می‌ترسم. امام تازیانه را دور افکند و فرمود: تو آزادی. [۲۸۴]. امام در این جا به آن غلام تلقین کرد که آیه را بخواند و در عین حال، می‌خواست شناخت وی نسبت به معنای آیه و نیز هوشمندی او را بیازماید و او را آزاد کرد تا پاداشی باشد برای این شناخت و هوشمندی او. ۴ - گروهی در نزد امام بودند. یکی از خادمان آن بزرگوار در برداشتن کباب از روی آتش شتاب کرد و آن را با عجله به سوی امام آورد، به طوری که سیخ کباب از دست وی بر روی فرزند خردسال امام که در پایین‌ترین پله قرار داشت، افتاد و به سرش خورد و او را کشت. امام دوید و فرزندش را در آن حالت دید و به آن غلام فرمود: تو آزادی، زیرا این کار را از روی عمد انجام ندادی. و به کفن و دفن پسرش پرداخت. [۲۸۵]. فرایند آزادسازی بردگان به دست امام سجاد علیه‌السلام گاهی آن چنان شکل هیجان‌آور [صفحه ۱۷۰] دارد که حساب‌های معمولی فراتر می‌رود. در حدیثی که پیشتر بیان شد، از سعید بن مرجانه نقل شده است که گفت: امام سجاد علیه‌السلام غلامی را آزاد کرد که نام او «مطرف» بود و ادامه‌ی حدیث آمده است که عبدالله بن جعفر طیار برای خریدن این غلام حاضر شد هزار و یا ده هزار دینار به امام زین‌العابدین علیه‌السلام بپردازد. [۲۸۶]. بنابراین، امام می‌توانست آن غلام را به آن قیمت بالا بفروشد و با آن مجموعه‌ای از بردگان را آزاد کند، لیکن پافشاری بر آزاد کردن این غلام - به ویژه با توجه به آن قیمت بالا - مفهومی بالاتر از آزادی دارد، یعنی به کار بستن سخن خداوند بلند مرتبه: «هرگز به مقام پاکان نخواهید رسید، مگر این که از آنچه دوست می‌دارید در راه خدا انفاق کنید [۲۸۷]». این عملکرد امام سجاد علیه‌السلام بدین نکته اشاره دارد که انسان را نمی‌توان با پول، هر چند بالا باشد، برابر کرد! شاید علت اساسی آن این باشد که بالا بودن بهای آن غلام به خاطر ادب، هوشمندی، خرد، نیرومندی و امثال آن است که موجب می‌شود وی فردی سودمند برای جامعه باشد و چنانچه با همین ویژگی‌ها آزاد باشد، به تمامی جامعه سود می‌رساند و این از دیدگاه امام بهتر از آن است که یک فرد وی را برای برآوردن اغراض شخصی خود استخدام کند، هر چند این فرد، انسان بزرگواری باشد. بدین ترتیب، امام سجاد علیه‌السلام با مشکل برده‌داری به مقابله برمی‌خیزد و از آن به نفع جامعه و دین بهره می‌گیرد. [۲۸۸]. از آنجا که امام سجاد علیه‌السلام در میان تمامی امت اسلامی از موقعیت والایی برخوردار است یا به این دلیل که او از دیدگاه پیروان او، امامی واجب الطاعه است. یا بدین سبب که او از برترین فقیهان عصر خویش می‌باشد و همگان به پرهیزگاری، تقوا و دانش او اعتراف دارند و یا به این خاطر که او از بزرگان اهل بیت است که در خصلت‌هایی چون پاکی، جوانمردی، بزرگواری و افتخار از همه‌ی مردم برترند. بنابراین، عملکرد آن امام، [صفحه ۱۷۱] حجتی معتبر و الگویی شایسته برای مسلمانان است که در آزاد سازی بردگان و از بین بردن نژادپرستی به او اقتدا کنند. اینک پس از این تصویرهای زیبا و این همه فعالیت‌های گسترده‌ی اجتماعی، آیا درست است که بگویند امام زین‌العابدین علیه‌السلام از سیاست کناره‌گیری کرد؟ [صفحه ۱۷۲]

کتاب رساله‌ الحقوق

رساله‌ الحقوق که امام زین‌العابدین علیه‌السلام آن را تنظیم کرده است، نشان می‌دهد که او به تمامی آنچه در پیرامونش در گردش بوده، توجه کامل داشته و برای سلامت روانی و بهداشتی و مراقبت از امنیت و آرامش جامعه و نگه‌داری از هویت اسلامی آن، اهمیت فوق‌العاده قایل بوده است. هر گاه به شرایط دوران امام از یک سو و به وسعت افق و فراگیر بودن آن کتاب از سویی دیگر بنگریم، به عظمت این اثر بزرگ که امام چهارده قرن پیش، آن را به وجود آورد، پی می‌بریم. به راستی ساختن چنین قانونی با آن جامعیت، دقت و واقعی بودن تنها از عهده‌ی شخصیتی برمی‌آید که از دانش و عمل برخوردار باشد، به امور امت اهمیت دهد و در

صدد اصلاح او از لحاظ فکری، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، اداری، بهداشتی و روانی باشد و چنین عملی به طور حتم از کسی که از جهان و زندگی اجتماعی کناره گیری کرده و از سیاست و امور حکومتی و دولتی دور شده است، سر نخواهد زد. از این رو، می‌بینیم که رساله، حقوقی را همچون حق سلطان، حق ملت، حق همکیشان، حق اهل ذمه و دیگر حقوقی که به امور دولت و حکومت و ساماندهی زندگی اجتماعی مربوط می‌شود، در بردارد. البته، این حقوق، افزون بر امور عقیدتی، عبادی، مالی و هر چیزی است که به زندگی آزادانه و شرافتمندانه‌ی فرد و جامعه ارتباط پیدا می‌کند و چنین کاری از کسی که زندگی اجتماعی را کنار نهاده باشد، سر نمی‌زند. رساله‌ الحقوق، اثر عملی بزرگی است که می‌باید بی‌طرفانه و به طور ژرف و فراگیر [صفحه ۱۷۳] مورد بررسی قرار گیرد تا از طریق آن بتوانیم بر ابعاد مختلف حرکت اجتماعی امام زین‌العابدین علیه‌السلام آگاهی یابیم، به ویژه از منظر سیاسی و هدفی که آن بزرگوار از بیان و نشر این رساله داشته است. در این جا دو قسمت مهم را که به طور مستقیم به امور اداری و زندگی اجتماعی ارتباط دارد، ارائه می‌دهیم و این دو قسمت عبارت‌اند از: حق فرمانروا بر مردم و حق مردم بر فرمانروا. امام درباره‌ی حقوق زمامداران می‌گوید: «اما حق حاکم، آن است که بدانی خداوند، تو را وسیله‌ی آزمایش او قرار داده است و سلطه‌ای که وی بر تو دارد، مایه‌ی امتحان اوست. می‌باید خیرخواهانه اندرزش دهی و مبادا با او در بیفتی، زیرا وی بر تو مسلط است و تو با این کار هم خود را به هلاکت می‌افکنی و هم او را. با نرمش و مدارا رضایت او را تا حدی فراهم کن که هم شر او را از خود باز داری و هم به دینت زیان نرساند و در این باره از خدا بخواه که تو را بر دفع او یاری فرماید.» «با او ستیز و دشمنی مکن که اگر چنین کنی، هم او را سبک کرده‌ای و هم خودت را، خود را در معرض رفتار ناپسند او و او را در معرض هلاکت قرار داده‌ای و نیز با وی ضد خویش همکاری و در آنچه با تو کند شرکت کرده‌ای. هیچ توانایی نیست جز به یاری خدا.» [۲۸۹]. امام سجاد علیه‌السلام درباره‌ی حقوق ملت می‌گوید: «اما حقوق مردمی که بر آنها حکومت داری، آن است که بدانی، فزونی نیروی تو و ناتوانی و زبونی آنان است که موجب زبردستی تو و زیردستی آنان شده است. بنابراین، آن بیچارگانی که ناتوانی و زبونیشان، آنها را از تو کفایت کرده، تا از آن جا که آنان را زیر دستان تو گردانیده و فرمانت را بر ایشان نافذ ساخته است و زور و قدرتی ندارند که از فرمان تو سرپیچی کنند و آن جا که از خود نسبت به آنان خودخواهی و خودکامگی نشان دهی، دادرسی جز خدا ندارند، چقدر سزاوار مهربانی، حمایت و بردباری [صفحه ۱۷۴] [از سوی تو] اند و آن گاه که بخشش و احسان خدا را در این عزت و قدرتی که به تو داده است، بشناسی، چه قدر سزاوار است که به درگاهش سپاس‌گزاری و هر کس که خدای را سپاس‌گزارد، او هم به نعمتهایش بر او بیفزاید. توانی نیست جز به یاری خدا.» [۲۹۰]. امام سجاد علیه‌السلام در این دو قسمت، عموم مردم، چه حاکم و چه ملت را مورد خطاب قرار می‌دهد، یعنی کسانی را که می‌باید سیاست، آنها را با یکدیگر پیوند دهد؛ چه، مردم از داشتن فرمانروایی ناگزیرند و سنت زندگی سرشت تشکل اجتماعی، آن را ایجاب می‌کند. از این رو، باید آنان را حقوقی باشد و این حقوق، وظایفی را برایشان مقرر کند تا از این طریق، زندگی آنان سامان بیابد و آنها در صفا، دوستی و آسایش و خوشبختی به سر برند. لازم به یادآوری است که منظور امام در این جا، ولایت الهی تکوینی و مقام امامت که از لحاظ شرعی فرمانبرداری از آن بر مردم واجب شده، نیست و به همین دلیل، آن بزرگوار به «سلطان» و «رعیت» تعبیر کرده است، در حالی که سلطان، ولایت الهی ندارد، بلکه سلطه‌اش را از طریق نیرو و زور به دست آورده است و این، همان چیزی است که افزون بر پیشوایان الهی، دیگران هم می‌توانند آن را به دست آورند. اگر چه سلاطین می‌کوشند چنین القا کنند که آنان جانشینان خداوند در ولایت و حکومت‌اند و آنان سایه‌ی خدا بر زمین هستند و لذا اندیشه «جبر» را به مردم تلقین می‌کنند تا وجود خود را به اراده‌ی خدا مرتبط سازند. لیکن امام سجاد علیه‌السلام در هنگام سخن گفتن درباره‌ی حاکم هیچ کدام از این معانی را مد نظر قرار نداده، بلکه تنها راجع به حق او به عنوان فردی که به وسیله‌ی قدرت بر ملت سلطه یافته، سخن گفته است و لذا وی در این حالت، باید وظایف خویش را بشناسد و آنها را انجام دهد و نیز باید حقوق خود را هم بداند و بیشتر از آن را از مردم طلب نکند. چنان که مردمی که با این چنین حاکم و

فرمانروایی رو به رو می‌شوند، ناگزیرند از چگونگی رفتار با وی آگاهی یابند و این که چه کارهایی را باید انجام دهند و چه کارهایی را نباید انجام دهند تا از این طریق بتوانند از منافع عمومی و اجتماعی بشری حفاظت [صفحه ۱۷۵] کنند. از آن جا که فرمانروایان از عصمتی که در رهبران الهی وجود دارد، برخوردار نمی‌باشند، باید از مخالفت‌های شرعی خودداری ورزند، همان گونه که بر ملت هم لازم است که خود را در معرض خشم و سطوت آنان قرار ندهند. بنابراین، برای هر کدام از فرمانروا و ملت، حقوقی است که ناگزیر باید رعایت شود و امام علیه‌السلام این حقوق را مشخص فرموده‌اند. بر این اساس، فرمانروا نباید به قدرت چند روزه و محدود خود مغرور شود و بر او لازم است که: ۱ - نسبت به مردمان زیردست خود، مهربان و دلسوز باشد. ۲ - قدر نعمت قدرت را بداند تا بر حسب وعده‌ای که خداوند داده است - شکر نعمت، نعمت افزون کند - بر قدرتش افزوده شود و همچنان از نعمت برتری و حکومت برخوردار باشد. اما ملت باید این وظایف را انجام دهد: ۱ - خیرخواهانه به فرمانروا اندرز دهند و او را در راه انجام وظیفه‌ی اجتماعی و پیشبرد سیاستش در انجام کارهای نیک یاری کنند. ۲ - ملت نباید به ستیز و دشمنی روی آورند تا مبادا فرمانروا هم به ستم و خشونت متوسل شود و در نتیجه، نارضایتی و بدرفتاری در میان فرمانروا و ملت پدید آید و هر دو در گناه ایجاد فساد در زمین شریک گردند. روشن است که در هر دو مورد، مخاطبان امام، کسانی هستند که به خدا ایمان دارند و لذا هر کدام از فرمانروا و زیردستان را وسیله‌ی آزمایش الهی برای دیگری قرار داده است تا هر کدام از این دو، جایگاه بزرگی را که اشغال کرده‌اند، درک کنند. از این رو، سخن با کسانی است که از فرمان خدا در نمی‌گذرند و همگام با اسلام حرکت می‌کنند و به احکام اسلامی تکیه دارند و به دین زیان نمی‌رسانند و اگر مخاطبان امام، مؤمنان نمی‌بودند، قضیه دگرگون می‌شد و سخن تفاوت می‌یافت و حقوق و وظایف دیگری به وجود می‌آمد. خلاصه‌ی سخن: حقوقی را که امام سجاد علیه‌السلام درباره‌ی فرمانروا و ملت تعیین کرده، در [صفحه ۱۷۶] صورتی است که خطری از سوی حکومت، وجود اسلام و احکام و شعائر آن را تهدید نکند، زیرا امام در این سخنان، از نعمت‌های خدا و توان و نیروی او یاد می‌کند و این که هیچ جنبش و توانی نیست جز به خدا. در غیر این صورت، امام علیه‌السلام در سخنان خویش، بر ایمان به خدا، باور داشتن به تکلیف، احساس خدمت به مردم، اصلاح جامعه و اعتماد به نیرو و قدرت خداوند تکیه نمی‌کرد. چنان که در تمامی حقوقی دیگری که آن حضرت در رساله‌ی الحقوق از آنها یاد کرده، وضعیت به همین ترتیب است، زیرا او در سخنانش امت اسلامی را که در داخل میهن اسلامی و در اندرون مرزهایی قرار دارند که ملت‌های آن به آیین و قوانین اسلامی پای‌بند هستند، مورد خطاب قرار داده است. به زودی، با یاری خداوند، متن موثق رساله‌ی الحقوق را در نخستین پیوست این کتاب خواهیم آورد. [صفحه ۱۷۸]

تعهداتی بی‌نظیر در زندگی امام سجاد علیه‌السلام

اشاره

برجستگی سیره‌ی امام سجاد علیه‌السلام بر اثر داشتن پدیده‌هایی بی‌مانند است. اگر چه این پدیده‌ها در زندگی پدران و فرزندان معصوم او فراوان به چشم می‌خورد، لیک در سیره‌ی این امام به شکلی دیگر و به مراتب روشنتر و گسترده‌تر تبلور یافته است که می‌باید آنها را مورد توجه قرار داد. این پدیده‌ها عبارت‌اند از: ۱ - زهد و عبادت؛ ۲ - گریه؛ ۳ - دعا. وقتی که زندگی امامان را بررسی کنیم، در می‌یابیم که همه‌ی آنان در این پدیده‌ها از مردم زمان خویش برجسته‌تر بوده‌اند، لیک این پدیده‌ها در زندگی امام زین‌العابدین علیه‌السلام از حد معمول فراتر رفته است تا آن جا که او در پای‌بندی به هر کدام از آنها بی‌همتا بوده است؛ چرا که در زمینه‌ی زهد و عبادت او را زین‌العابدین و سید الزاهدین نام نهاده‌اند و حتی او در این زمینه ضرب‌المثل شده است. در زمینه‌ی گریه، امام سجاد علیه‌السلام از زمره‌ی گریه‌کنندگان پنجگانه به شمار آمده است. اما در زمینه‌ی دعا، صحیفه‌ای که از او برجای

مانده، گواه کافی بر چیزی است که ما می‌گوییم. کوشش خواهیم کرد که در این بخش از کتاب، آثار تعهد و پای‌بندی به این پدیده‌ها را در سیمای سیره‌ی امام زین‌العابدین علیه‌السلام ببینیم و آثار آنها را در زندگی اجتماعی امام که در تاریخ آنها را برای ما جاودانه ساخته است و نیز هدفی را که او از پرداختن به این پدیده‌ها - آن هم به این شکل متمرکز - مد نظر داشته است، بر خوانیم. [صفحه ۱۷۹]

زهد و عبادت

این پدیده ساعت‌هایی طولانی از وقت امام سجاد علیه‌السلام را در بر گرفته و مساحت‌هایی گسترده از صفحات سیره‌ی شریف او را پر کرده تا آن جا که «زین‌العابدین» [۲۹۱] و «سید الساجدین» [۲۹۲] از پرآوازه‌ترین نام‌های او شده است. زهد از فضیلت‌های بزرگی است که تنها شخصیت‌های پاک، اخلاص‌مندان به خدا، شیفتگان پادشاه فراوان او و آگاهان از ماهیت دنیا، جامه‌ی آن را بر تن می‌کنند، کسانی که می‌دانند دنیا زودگذر و نابود شدنی است و به همین سبب، از لذت‌ها و زرق و برق‌های آن بهره نمی‌گیرند، بلکه به حد ضرورت و به کمترین مقدار از نوشیدنی، پوشیدنی، مسکن و خوراکی‌ها بسنده می‌کنند. امامان اهل بیت با نیرومندترین شکل به این فضیلت پای بند بودند و این پای‌بندی آنان معنایی دارد بالاتر از فضیلت و اخلاق نیکو؛ چه، آنان پیشوایانی‌اند که دیگران به ایشان اقتدا می‌کنند و نمونه‌هایی عالی هستند برای کسانی که به آنان ایمان دارند و الگویی برای دیگران و رهبری برای مؤمنان‌اند که گام در جای گام آنان می‌نهند. بنابراین، اگر امامان معصوم از چنین اخلاق بزرگوارانه برخوردار باشند، گروهی از مردم ایشان را همراهی خواهند کرد و به راه‌هایی که از انحراف‌ها در امان است، خواهند رفت. امام سجاد علیه‌السلام در زمینه‌ی عبادت، صحنه‌هایی عظیم، کارهایی بزرگ، سجده‌هایی طولانی و نمازهایی پی‌درپی دارد تا آن جا که او در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌گزارد و این رفتار همانند آن چیزی است که درباره‌ی جد او امام علی، امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل [صفحه ۱۸۰] کرده‌اند. [۲۹۳]. هر گاه به دوران امام زین‌العابدین علیه‌السلام به رویدادهایی که پیرامونش به وقوع می‌پیوست و اموری که در جریان بود نگاه کنیم، می‌توانیم بگوییم پای‌بندی امام به این عبادت - آن هم به این صورت گسترده و مصرانه و آشکار - خود به خود، بدون هدف و فقط برای نیاز شخصی و قصد قربت ویژه نبوده، بلکه در ورای آن، اندیشه‌ی بسیار مهم اجتماعی نیز نهفته بوده است، چرا که امویان در آن دوران خاص و پس از مسلط شدن بر مقدرات انسان‌ها و شهرها در راه گسترش فساد، منحرف کردن جامعه و رایج ساختن آسایش طلبی و بیهوده‌کاری در میان مردم، سخت می‌کوشیدند و هدفشان این بود که کارهای خلاف شرع خود را که با عرف مبتنی بر عفت و شرف، همخوانی نداشت، توجیه کنند و نیز تلاش آنها بر این بود که مردم را به بی‌تفاوتی بکشانند و امت را از روح ته‌اجمی و توانمند اسلامی دور کنند، در حالی که مسلمانان با برخورداری از این روح توانسته بودند بر مساحت‌های گسترده‌ای از جهان و تمدن‌های امپراطوری‌های همجوار تسلط یابند و این پس از زمانی بود که آنان از زمره‌ی ملت‌های عقب افتاده‌ای به شمار می‌رفتند که ملت‌های اطرافشان به آنها شبیخون می‌زدند و آنها توان مقابله با دشمن و دفاع از آبرو و شرف خود را نداشتند. فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام دخت گرامی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله، آنان را مورد خطاب قرار داده، وضعیت آنها را چنین توصیف کرد: «شما بر لبه‌ی گودالی از آتش بودید؛ جرعه‌ای برای نوشنده‌ای، لقمه‌ی برای گرسنه و پاره‌ی آتشی برای شتابزدگان و لگدکوب گام‌ها. آب متعفن را می‌آشامیدید و قوت از برگ درختان (یا چرم دباغی نشده) می‌گرفتید. خوار و رانده شده بودید. می‌ترسیدید که مردمان اطرافتان شما را برابیند، تا این که خداوند تبارک و تعالی شما را به وسیله‌ی پدرم محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نجات بخشید [۲۹۴]». [صفحه ۱۸۱] بنابراین، پیامبر، آنان را به سوی افتخار، برتری، جوانمردی و دانش راهنمایی کرد. لیکن امویان با هدف خاموش کردن آتش انقلاب اسلامی در دل‌های مردم به ترویج فحشا، منکر، گناه، میگساری، ستمگری و خیانت پرداختند تا آن جا که در شکستن عهدها و پیمان‌ها و زیرپا نهادن عرف‌ها و معیارهای پذیرفته شده در میان مردم،

ضرب‌المثل شدند و تمامی سرنوشت‌ها و مقررات را بازیچه قرار دادند و در منجلاب پستی و بیهوده کاری - در حالی که مردم را هم به دنبال خود کشاندند - فرو رفتند و نسل جوان امت که با همین روح ستمگری و هوسبازی رشد یافته بودند، آنان را همراهی می‌کردند، تا آن جا که مدینه‌ی پاک پیامبر را به مرکز فساد مبدل ساختند. ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: «موسیقی به اندازه‌ای در مدینه رواج پیدا کرده بود که نه دانشوران آن را زشت می‌دانست و نه عابدشان از آن جلوگیری می‌کرد [۲۹۵] و حتی آواز زنان آوازه‌خوان فضای مدینه را پر کرده بود. برآستی جای تأسف است که مدینه‌ی پیامبر در زمان امویان به یک مرکز بی‌بند و باری تبدیل شد، در حالی که انتظار این بود که به یک مرکز فرهنگ دینی و منبع رشد اندیشه و تمدن در جهان اسلام مبدل گردد، لکن امویان این شایستگی و استعداد را از مدینه سلب کردند و مرکزیت دینی و سیاسی این شهر را از آن گرفتند. [۲۹۶]. زمانی که عروه بن زبیر از مدینه بیرون شد و برای خود کاخی را در «عقیق» برگزید، مردم به او گفتند: چرا مسجد پیامبر خدا را رها کردی؟ او در پاسخ گفت: «در مساجد آنان هوسرانی، در بازارهایشان بیهوده کاری و در راههایشان فحش‌های آشکار دیدم». [۲۹۷]. قرطبی می‌افزاید: «در آن جا چیزهایی بود که شما از آن برکنارید [۲۹۸]». در یک چنین فضا و شرایطی، سرخود و بدون هدف نبود که امام زین‌العابدین علیه‌السلام [صفحه ۱۸۲] همچنان در مدینه می‌ماند و به اندرز و ارشاد مردم می‌پردازد و آنان را به دور افکندن نیرنگ‌ها فرا می‌خواند و از بیهوده کاری، هوسبازی، آرایش و فخر فروشی بر حذرشان می‌دارد. بدین سبب آن حضرت می‌فرمود: «ملتی که در میانشان بربط [مساوی نوعی ساز] وجود داشته باشد، پاک نخواهد بود». امام زین‌العابدین علیه‌السلام جلسه‌ای داشت در مسجد پیامبر که در آن به اندرز مردم می‌پرداخت. سعید بن مسیب می‌گوید: علی بن الحسین علیهما‌السلام به مردم اندرز می‌داد و آنان را به دنیا بی‌رغبت می‌کرد و به کارهای آخرت تشویقشان می‌نمود و این کار را از طریق ایراد این سخنان در هر جمعه در مسجد پیامبر انجام می‌داد. مسیب آن را از امام فرا گرفته، حفظ کرده نوشته است. آن حضرت چنین فرمود: «ای مردم! از خدا پروا کنید و بدانید که به سوی او باز خواهید گشت و [در آن روز] هر کس کار نیک و بد خود را حاضر بیند و آرزو کند که میان او و رفتارهای بدش فاصله‌ای دور و دراز باشد و خدا شما را از خود بیم می‌دهد [اقتباس از قرآن کریم، سوره آل عمران / ۳۰]. «وای بر تو! ای فرزند آدم که خود غافل، در حالی که [دیدگان بیدار جهان] از تو غفلت ندارد.» «ای فرزند آدم! مرگ از هر چیز دیگر شتابنده‌تر به سوی تو روان است و تو را می‌جوید و نزدیک است که گریبان‌ت را بگیرد. آن گاه که عمرت سرآید، فرشته روح‌ت را بستاند و تک و تنها به گورت درآیی و در این زمان است که روح‌ت باز گردد و به ناگاه دو فرشته (نکیر و منکر) برای پرسش و آزمایش در آیند. «نخستین پرسش آنان از تو، درباره‌ی پروردگاری است که می‌پرستیدی، پیامبری که به سویت فرستاده بودند، دینی که بدان باور داشتی، کتابی که آن را می‌خواندی و امامی که ولایت او را پذیرفته بودی؟» «سپس از عمرت می‌پرسند که در چه راهی گذراندی؟ از ثروتت که از کجا به دست آوردی؟ و در کجا هزینه کردی؟» «بنابراین، ابزار دفاع را فراهم کن، به حال خود بیندیش و پیش از پرسش و آزمایش، [صفحه ۱۸۳] پاسخ را آماده کن که اگر مؤمن، آگاه به دینت، پیرو راستگویان و دوستدار دوستان خدا باشی، خداوند حجتت را به تو تلقین کند و زبانت را به گفتار درست بگشاید و در آن هنگام است که تو نیکو پاسخ دهی و مژده‌ی بهشت و خوشنودی خدای را از سوی او دریابی و فرشتگان با دلگشایی و خرمی به استقبالت آیند.» «اگر چنین نباشی، زبانت لکنت پیدا می‌کند، حجتت باطل شود، از پاسخ درمانی، به دوزخ نویدت دهند و فرشتگان عذاب به استقبالت آیند، با آب جوشان از تو پذیرایی کنند و آتش افکنند.» «ای فرزند آدم! بدان که مراحل بعدی روز قیامت، بزرگتر، هولناکتر و دل‌آزارتر است. آن روز، روزی است که تمامی مردم گرد آیند، روز حضور است و خداوند، پیشینیان و پسینیان را در آن گرد آورد. روزی است که در صور دمیده شود و گورها زیر و رو گردد، روز نزدیک است، روزی است که دل‌ها از وحشت به گلوگاه آید و نفس در سینه‌ها حبس شود.» «روزی است که از لغزش نگذرند، از هیچ کسی فدیة و بدلی نستانند، از هیچ فردی عذری نپذیرند و به هیچ کس اجازه‌ی توبه ندهند. هیچ چیز، جز پاداش خوبی‌ها و کیفر بدی‌ها در کار نباشد. بنابراین، کسی که از مؤمنان باشد و در

این دنیا ذره‌ای کار نیک کرده باشد، آن را بیابد و کسی که از مؤمنان باشد و در این دنیا ذره‌ای کار بد انجام داده باشد، آن را بیابد.» (ای مردم! از گناه و نافرمانیهایی که خدا نهیتان کرده و در کتاب راست و با بیان گویای خویش بر حذرتان داشته است، پرهیزید. آن گاه که شیطان لعنتی شما را به شهوت‌ها و لذت جویی‌های نقد در این دنیا فرا خواند، از مکر و هراس و هشدار خدا ایمن مباشید، زیرا خدای - عزوجل - می‌فرماید: هر گاه پرهیزگاران را وسوسه‌ای از شیطان به دل رسد، متوجه گشته، همان دم بصیرت یابند [۲۹۹]). «ترس خدا را در دل‌هایتان جای دهید، پادشاه‌های نیکی را که خدا برای هنگام بازگشت به سوی او نوید داده و عذاب‌های سختی را که از آنها بیمتان داده است، به یاد آرید؛ چه، [صفحه ۱۸۴] هر که از چیزی بترسد، از آن پرهیزد و هر که از چیزی پرهیزد، آن را واگذارد.» (از آن غافلان نباشید که به زیور دنیا دل بسته‌اند و مکارانه بدی‌ها کنند، زیرا خداوند در کتابش می‌فرماید: آیا آنها که فریبکارانه کارهای زشت کنند، ایمن‌اند که خدا به زمینشان فرو برد، یا از جایی که پی نبرند، عذابی بر سرشان بیارد، یا در گرما گرم کارها عذاب گریبانشان را بگیرد که قدرت گریختن نداشته باشند و یا آنها را در حال بیم و نگرانی بگیرد» [۳۰۰]. «از این رو، از آنچه خدا بر حذرتان داشته و از سرنوشت‌های ستمگران که در کتابش بیان کرده است، پرهیزید و ایمن مباشید از این که برخی از آن وعده‌ها که در قرآن به ستمکاران داده است، شما را نیز فراگیرد.» «به خدا سوگند، خداوند از طریق بیان داستان‌های دیگران در کتابش شما را پند داده است و خوشبخت کسی است که از دیگران پند بیاموزد و در قرآن به گوش شما رسانده است که با ستمکاران آبادی‌ها پیش از شما چه کرده است، آن جا که می‌فرماید: چه آبادی‌ها که مردمش ستمگر بودند، همه در هم کوبیدیم.» مقصود از آبادی‌ها، باشندگان آنهاست، چرا که خداوند می‌گوید: و از آن پس گروه دیگری آفریدیم. آن گاه خدا فرموده است: چون عذاب ما را احساس می‌کردند، از آن می‌گریختند. فرمود: مگریزید و به خانه‌ها و عیش و نوش خود باز گردید. باشد که روزی بازخواست شوید. زمانی که عذاب به آنان می‌رسید، می‌گفتند: ای وای بر ما که ستمکار بودیم و پیوسته همین گفتار بر زبانشان بود تا این که ما همه را طعمه‌ی شمشیر مرگ و هلاکت ساختیم [۳۰۱]. «به خدا سوگند، اگر شما اندر پذیر باشید و از خدا بترسید، این سخنان خدا برای شما اندرز و بیم دادن است.» سپس روی سخن خداوند در قرآن به معصیت کاران و گناهکاران برمی‌گردد و [صفحه ۱۸۵] خداوند - عزوجل - می‌فرماید: «و اگر شمه‌ای از عذاب پروردگارت به آنها برسد، خواهند گفت: وای بر ما که ستمکار بوده‌ایم [۳۰۲]. «ای مردم!» خیال نکنید که این آیات مربوط به مشرکان است، زیرا خدا در ذیل همین آیات می‌فرماید: روز قیامت ترازوهای عدل را بر پا کنیم و به هیچ کس ستم نشود و اگر [عملی] به وزنه‌ی دانه‌ی خردلی باشد، آن را به حساب آوریم و ما حسابگری کافی هستیم [۳۰۳]. «ای بندگان خدا! بدانید که برای مشرکان ترازویی نمی‌نهند و نامه‌ی عملی نمی‌کشایند. آنان گروه گروه به دوزخ می‌روند. نصب ترازوها و نشر نامه‌های عمل، تنها برای مسلمانان است. بنابراین، از خدا پروا کنید، ای بندگان خدا.» «بدانید که خدای - عزوجل - آرایش موجود در دنیا را برای هیچ یک از دوستانش نپسندیده و به این جهان و زرق و برق‌های موجود در آن و زیبایی چشمگیرش تشویقشان نکرده است. دنیا و مردمش را آفریده تا آنان را بیازماید که کدامین برای آن جهان بهتر کار می‌کنند؟ به خدا سوگند، برای شما مثل‌ها زده و برای خردمندان آیه‌های گوناگون بیان کرده است. نیرویی نیست جز به خدا.» «بنابراین، از آنچه خداوند شما را بر حذر داشته یعنی از زندگی نقد دنیا پرهیز کنید، زیرا خدایی که سخنش حق است، می‌گوید: زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان فرود آریم و با گیاه زمین که انسان و چارپایان می‌خورند، در آمیزد تا چون زمین، زیور خود بگیرد و آراسته گردد و اهل زمین پندارند که بر آن قدرت دارند، شبان گاه یا در هنگام روز، فرمان ما در رسد و چنان درو اش کنیم که گویی دیروز هیچ نبوده است. این چنین، آیات را برای آنان که بیندیشند، تفصیل دهیم [۳۰۴]. «ای بندگان خدا! از کسانی باشید که می‌اندیشند و به دنیا اعتماد نکنید که خدای - عز [صفحه ۱۸۶] و جل - به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: به آنها که ستم کنند، متکی نباشید که آتش، شما را لمس کند [۳۰۵]. «به این دنیا و آنچه در آن است که به سان آنها که آن را قرار گاه و منزلگاه همیشگی خود گرفته‌اند، تکیه نکنید، زیرا این

جا منزل نیمه راه، سرای توشه‌گیری و خانه‌ی عمل است. بنابراین، پیش از آن که دوران این زندگی به سر آید و خداوند رخصت ویرانی‌اش را صادر فرماید، از کارهای شایسته توشه‌برگیرید، زیرا دیری نباید که همان خدایی که نخست آن را ایجاد و آباد کرد، ویرانش سازد و او وارث این جهان است. از خدا می‌خواهم که ما و شما را در تهیه‌ی توشه‌ی تقوا و دل‌کندن از دنیا مدد فرماید. «خداوند ما و شما را از کسانی قرار دهد که از متاع دنیا روی برتافته و به پاداش آخرت دل بسته‌اند که ما از آن خدا و وابسته به اویم. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته [۳۰۶]». امام زین‌العابدین علیه‌السلام اصحابش را اندرز می‌داد و نیز خلیفه و اطرافیان وی را نصیحت می‌کرد. او تمامی اندرزها و موعظه‌ها را [در آغاز] در درون خویش اجرا می‌کرد تا الگویی باشد برای شنوندگان و بینندگان. در این زمینه از آن حضرت، آثاری نقل شده است که ما آنها را به ترتیب زیر یاد می‌کنیم: ۱ - «علی بن‌الحسین علیهما‌السلام هر گاه راه می‌رفت، دستان او از حد رانهایش فراتر نمی‌رفت و دستش را بالا و پایین نمی‌برد [۳۰۷]». ۲ - «هنگامی که به نماز می‌ایستاد، بدنش از ترس به لرزه می‌افتاد. به او گفتند: تو را چه شده است؟ در پاسخ گفت: شما نمی‌دانید که من در پیشگاه چه کسی ایستاده‌ام و با چه کسی راز و نیاز می‌کنم؟» [۳۰۸]. ۳ - گوید: وقتی امام زین‌العابدین علیه‌السلام وضو می‌گرفت، رنگش زرد می‌شد. خانواده‌اش [صفحه ۱۸۷] به او گفتند: این چه عادت‌ی است که شما در هنگام وضو گرفتن داری؟ در پاسخ می‌فرمود: آیا می‌دانید که در پیشگاه چه کسی می‌خواهم بایستم؟ [۳۰۹]. ۴ - سفیان بن عیینه گفته است: علی بن‌الحسین علیهما‌السلام به حج رفت و هنگامی که احرام بست و مرکبش را برایش آماده کردند، رنگ مبارک او زرد شد و بدنش به لرزه افتاد... و نتوانست تلبیه بگوید. به او گفتند: تو را چه شده است؟ در پاسخ گفت: بیم آن دارم که بگویم: «لیک» و او به من بگوید: «لا لیک». [۳۱۰]. ۵ - مالک بن انس گوید: «علی بن‌الحسین علیهما‌السلام احرام بست و زمانی که خواست بگوید: «لیک اللهم لیک» آن را گفت و حالت بی‌هوشی به او دست داد تا آن جا که از روی مرکبش به زیر افتاد [۳۱۱]». همو می‌گوید: «به ما خبر رسید که امام علی بن‌الحسین علیهما‌السلام در هر شبانه‌روزی هزار رکعت نماز می‌گزارد تا این که این جهان را وداع گفت [۳۱۲]». ۶ - در خانه‌ای که امام زین‌العابدین علیه‌السلام در آن حضور داشت، آتش سوزی به وقوع پیوست و لذا آنها به او می‌گفتند: ای فرزند پیامبر خدا آتش! ای فرزند پیامبر خدا، آتش! لیک امام سرش را بلند نکرد، تا این که آتش خاموش شد. به او گفتند: چه چیزی شما را از توجه به این آتش منصرف کرد؟ فرمود: آتش دیگری مرا به خود سرگرم کرد [۳۱۳]. ۷ - گویند: «علی بن‌الحسین علیهما‌السلام بر مرکبش سوار می‌شد و به مکه می‌رفت و باز می‌گشت و آن را تازیانه‌ای نمی‌زد. [۳۱۴]». ۸ - ابن‌طاووس از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که گفت: «هر گاه علی بن‌الحسین علیهما‌السلام در نماز حضور می‌یافت، پوستش می‌لرزید و رنگش زرد می‌شد و همچون برگ درخت می‌لرزید [۳۱۵]». [صفحه ۱۸۸] اینک سخنی از امام را درباره‌ی زهد با هم می‌خوانیم تا از آموزه‌های بلند و افق‌های گسترده‌ی او در این زمینه آگاهی یابیم: «نشان زاهدان به دنیا و شیفتگان آخرت، دست کشیدن از هر همدم و دوست و وانهادن هر همنشینی است که خواسته‌ی او با خواسته‌ی آنان همخوانی نداشته باشد. «هان، کسی برای پاداش آخرت کار می‌کند که از زرق و برق نقد دنیا دل برکند، ساز و برگ مرگ را فراهم سازد و پیش از سرآمدن مهلت و فرود آمدن آنچه ناگزیر دیدارش کرد، در عمل بکوشد. پیش از فرا رسیدن مرگ [از عذاب] بپرهیزد، زیرا خدای عزوجل - می‌گوید: چون یکی از آنان را مرگ فرا رسد، گوید: ای پروردگار من، مرا بازگردان. شاید کارهای شایسته‌ای را که ترک کرده بودم، به جای آورم [۳۱۶]». بنابراین، باید هر یک از شما فرض کند امروز به دنیا بازگشته و از کوتاهی که در اندوختن کارهای شایسته برای روز نیازمندی‌اش کرده، پشیمان شده است.» «ای بندگان خدا، بدانید انسان به خاطر بیم از شیخون دشمن و هراس، از سلطه‌ی دنیا پرستان، از آرمیدن بر بالش نرم کناره‌گیری می‌کند، از خواب، چشم می‌پوشد و چندان به خورد و خوراک نمی‌پردازد. پس وای بر تو، این آدمی زاده، چگونه خواهی بود از ترس شیخون خداوند عزیز و مجازات دردناک او؛ و شیخونش به معصیت کاران و گنهکاران، با این مرگ‌های نا به هنگام شبانه‌روز؟ اما این شیخونی است که نتوان از آن رست و پناهگاه و گریزگاهی ندارد.» «ای مؤمنان! به سان پرهیزکاران از

این شیخون خداوند بترسید، زیرا خدا می‌فرماید: «این از آن کسی است که از عظمت من و از عذاب من بترسد [۳۱۷]». از جلوه‌های زندگی دنیا، فریب‌ها و بدیهایش بترسید و سرانجام زیانبار تمایل بدان را به یاد آورید، زیرا زرق و برق آن فتنه و دوستی‌اش گناه است. «آدمی زاده، وای بر تو! بدان که قساوت پرخوری، پر بودن معده، مستی سیری و نخوت فرمانروایی، انسان را از کار و کوشش باز دارد، یاد خدا را از خاطر بیرون ببرد و از [صفحه ۱۸۹] نزدیک بودن مرگ غافلش کند، چنان که گویی گرفتار حب دنیا از مستی باده، عقل از کف داده است. لیک آن که خدا شناسد، از او بترسد و برای او کار کند، باید نفس را تمرین دهد و چنان به گرسنگی معتادش سازد که دیگر مشتاق سیری نباشد. آری، اسب مسابقه را این چنین لاغر میان کنند.» «بندگان خدا! از خدا به سان کسانی پروا کنید که به پاداش او امیدوار و از عذابش هراسان‌اند؛ چه، خداوند - که خیرتان با او باد - عذری باقی نگذاشته، بیم داده، تشویق کرده و هشدار داده است. اما شما نه برای پاداش‌های ارزنده‌ای که بدان تشویقتان کرده است شوری دارید و کاری می‌کنید و نه از کیفرهای سخت و عذاب‌های دردناک او که هشدارتان داده است، باکی دارید و از گناه دست می‌کشید، به رغم این که خداوند در کتابش خبر داده است: هر کس که کاری شایسته کند و ایمان آورده باشد، کوشش او را ناسپاسی نیست و ما اعمالش را می‌نویسیم [۳۱۸]». «سپس در قرآن برای شما مثل‌ها زده و آیه‌های گوناگون آورده است تا مگر از زرق و برق این زندگی بپرهیزید و لذا فرموده است: اموال و اولاد شما فتنه‌اند و بس، و حال آن که پاداش فراوان نزد خداست [۳۱۹]». «از این رو، تا می‌توانید از خدا پروا کنید، بشنوید و فرمان برید. پس خدای را در نظر بگیرید و پندهای او را بپذیرید. من بسیاری از شما را می‌بینم که پیامدهای گناه نزارشان کرده است، اما باز هم از آن حذر نمی‌کنند و به دینشان زیان رسانیده، دشمنش نمی‌دارند. مگر بانگ خدا را نمی‌شنوید که در بیان عیب و حقارت دنیا می‌فرماید: بدانید که زندگی این جهانی بازیچه است و بیهودگی و آرایش و فخرفروشی و افزون‌جویی در اموال و اولاد، همانند بارانی است که روییدن‌هایش کافر را به شگفت افکند. سپس پژمرده می‌شود و بینی که زرد گشته و خاک شده است و در آخرت نصیب گروهی، عذاب سخت است و نصیب گروهی، آرمزش خدا و خشنودی او؛ زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نیست. برای رسیدن به آرمزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن همسان [صفحه ۱۹۰] پهنای آسمان‌ها و زمین است، بر یکدیگر پیشی بگیرید. این بهشت برای کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند، مهیا شده است. این بخشایشی است که از جانب خدا که به هر که می‌خواهد ارزانی‌اش می‌دارد که خدا صاحب بخشایشی بزرگ است [۳۲۰]». «نیز خداوند فرموده است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و هر کس باید بنگرد که برای فردایش چه فرستاده است. از خدا بترسید که خدا به کارهایی که می‌کنید، آگاه است. از آن کسان مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند. اینان نافرمان‌اند. [۳۲۱]». «بنابراین، ای بندگان خدا، از خدا پروا کنید و بیندیشید و برای آن جا که آفریده شده‌اید، کار کنید. چه، خداوند شما را بیهوده نیافریده، شما را خودسر رها نکرده، خود را به شما شناسانده، پیامبرش را به سوی شما فرستاده و کتابش را که حلال و حرام و حجت‌ها و مثل‌ها را در بردارد، نازل کرده است.» «از خدا بترسید که پروردگارتان برایتان حجت آورده و فرموده است: آیا برای او دو چشم نیافریده‌ایم؟ و یک زبان و دو لب؟ و دو راه پیش پایش نهادیم؟ [۳۲۲]». «این حجتی است بر شما. پس تا آن جا که می‌توانید از خدا پروا کنید، زیرا هیچ نیرویی جز به یاری او نیست و جز بر او توکل نشاید و درود خدا بر محمد صلی الله علیه و آله پیامبر او خاندانش باد [۳۲۳]». ابعاد دیگری که از دستاوردهای سیره‌ی امام زین‌العابدین علیه‌السلام در زمینه‌ی زهد و عبادت به شمار می‌رود، از این قرارند: ۱ - اعتراف علمای دربار به فضیلت اهل بیت علیهم‌السلام: به رغم این که زمامداران ستمگر [صفحه ۱۹۱] می‌کوشیدند فضایل مخالفان خود را بیوشانند، به ویژه امویان که در این خصلت نکوهیده رکورد را شکستند زیرا آشکارا بر روی منابر به اهل بیت ناسزا گفتند و به وعاظ السلاطین دستور دادند که در نکوهش و بدگویی آنان حدیث جعل کنند؛ با این حال، علمای دربار اموی در دوران امام زین‌العابدین علیه‌السلام نتوانستند فضایل آن حضرت را پنهان کنند تا چه رسد به این که از آن چشم‌پوشند، زیرا سیره و رفتار او بر هیچ کس

پوشیده نبود. این عالمان مجبور شدند سخنان روشنی درباره‌ی فضیلت امام سجاد علیه السلام ابراز دارند؛ به رغم این که آنان با حکومت خود کامه‌ی اموی ارتباط داشتند و یا از آن جانبداری می‌کردند و همچنین فقیهان و شخصیت‌های اهل سنت که پس از این عالمان آمدند نیز به فضایل آن امام اعتراف کردند. یحیی بن سعید می‌گوید: «من از علی بن الحسین شنیدم و او برترین هاشمی بود که او را درک کردم [۳۲۴]». زهری گوید: «قرشی و یا هاشمی را که برتر از علی بن الحسین باشد، ندیدم [۳۲۵]». سعید بن مسیب می‌گوید: «من کسی را که پرهیزگارتر از او باشد، ندیدم [۳۲۶]». حماد بن زید می‌گوید: «علی بن الحسین برترین هاشمی بود که من او را درک کردم [۳۲۷]». امام زین العابدین علیه السلام را تمامی مخالفان اهل بیت قبول داشتند تا آن جا که احدی از تعظیم و احترام او تخطی نکرد. ۲ - آشکار ساختن فضیلت اهل بیت علیهم السلام: موقعیتی که امام سجاد علیه السلام بر اثر فضیلت، عبادت و زهدش در میان امت اسلامی داشت، بهترین فرصتی بود برای آشکار ساختن فضیلت اهل بیت؛ همان فضیلتی که دشمنان ستمگر تلاش کرده بودند که مخفی نگه دارند. [صفحه ۱۹۲] در حدیث آمده است که جابر به امام سجاد علیه السلام گفت: این رنج و تلاشی که بر خودت تحمیل می‌کنی، چیست؟ ای فرزند پیامبر خدا! جانت را حفظ کن، زیرا تو از خاندانی هستی که بلاها به وسیله آنان دفع، مصیبت‌ها به وسیله آنان برطرف و آسمان به وسیله آنان نگه داشته می‌شود؟ امام فرمود: همچنان بر شیوه دو پدرم علی و حسین علیهما السلام هستم و به آن دو اقتدا می‌کنم تا این که آنها را دیدار نمایم. بنابراین، جابر به حاضران رو کرد و گفت: «در میان فرزندان انبیا همچون علی بن الحسین دیده نشده است، مگر یوسف بن یعقوب. به خدا سوگند که فرزندان علی بن الحسین از فرزندان یوسف برترند [۳۲۸]». این جمله از سخنان امام سجاد علیه السلام: «شیوه‌ی دو پدرم» یعنی امام علی و امام حسین علیهما السلام «به آن دو اقتدا می‌کنم» بدین معناست که آنچه امام زین العابدین علیه السلام از آن برخوردار است، همان چیزی است که پدرش حسین و جدش علی علیه السلام از آن برخوردار بودند و آن جهادی که پدر و جدش انجام می‌دادند، امام سجاد علیه السلام نیز بدان اقدام می‌کند، زیرا او هم همانند آن دو از مقام امامت برخوردار و در بزرگواری و جوانمردی وارث آنهاست. در حدیثی از امام صادق علیه السلام درباره‌ی ستایش امیرمؤمنان علیه السلام و بی‌میلی او به خوراکی‌ها نقل شده است که گفت: «در میان امت جز او [علی] کسی نتوانست کارهای پیامبر خدا را انجام دهد». سپس گفت: در میان فرزندان و خاندان پیامبر، علی بن الحسین علیهما السلام از لحاظ پوشیدن لباس و دانش فقه از همه بیشتر به او شباهت داشت. امام صادق علیه السلام فرمود: ابوجعفر (فرزند امام سجاد) بر او وارد شد و به ناگاه دید که او بر اثر عبادت به مرحله‌ای رسیده است که هیچ کس بدان نرسیده بود و لذا دید که رنگ مبارکش بر اثر بیداری زرد گردیده و چشمانش بر اثر گریه کردن آماس برداشته است. ابوجعفر علیه السلام گفت: وقتی که او را در این حالت دیدم، نتوانستم از گریه خودداری کنم و به خاطر دلسوزی نسبت به او گریستم و در این حال، او می‌اندیشید و به من رو کرد و [صفحه ۱۹۳] فرمود: فرزندم! یکی از آن کتاب‌هایی را که عبادت علی بن ابی‌طالب علیهما السلام در آن ثبت شده به من بده و من هم آن را به او دادم. او مقداری از آن کتاب را خواند و سپس با احساس دلنگی آن را از دستش رها کرد و گفت: چه کسی توان انجام عبادت علی بن ابی‌طالب علیهما السلام را دارد؟ [۳۲۹]». از امام صادق علیه السلام نقل شده که گفت: هر گاه علی بن الحسین علیهما السلام کتاب علی علیه السلام را می‌گرفت و بدان نگاه می‌کرد، می‌گفت: «چه کسی می‌تواند این را انجام دهد؟ چه کسی می‌تواند این را انجام دهد؟ [۳۳۰]». این چنین امام زین العابدین علیه السلام - که در بالاترین قله‌ی عبادت و کوشش در طاعت قرار داشت - اعلان می‌کرد که او نمی‌تواند همچون جدش علی علیه السلام عبادت کند! بنابراین، پس از گواهی مزبور، فضیلت علی علیه السلام در عبادت تا کدامین آسمان بالا- می‌رود؟ امام زین العابدین علیه السلام با این جهاد زیرکانه، تمامی آنچه را که بنی‌امیه در طول سال‌های تاریک حکومت خود انباشته بود، یعنی پخش دروغ‌ها و تهمت‌ها بر ضد علی علیه السلام همه را سوزانید و همه‌ی پایه‌های ظلم آنان به سرور عترت و رهبر اهل بیت پاک، امیرمؤمنان علیه السلام را در هم کوبید.

۳ - رهنمونی عابدان و صالحان: امام زین العابدین علیه السلام در رفتار و گفتار خود، نمایانگر اسلام و الگوی عالی برای عابدان و

صالحان بود و هر گاه کسی بخواهد در این راه پر افتخار گام نهد، امام سجاد علیه السلام بهترین راهنما و مرشد وی و سخنان آن حضرت بهترین شیوه و راه او خواهد بود. امام، خطوط پهناوری را برای سیر و سلوک ترسیم کرد که بهترین شیوه‌ای را که علمای این فن مقرر داشته‌اند، تشکیل می‌دهد. اینک نمونه‌هایی از این خطوط را برایتان بازگو می‌کنیم. امام سجاد علیه السلام فرمود: «گروهی خدا را به خاطر ترس عبادت می‌کنند و این، همان [صفحه ۱۹۴] عبادت بردگان است. گروهی دیگر او را به خاطر چشمداشت [به بهشت] عبادت می‌کنند و این، همان عبادت بازرگانان است؛ گروهی خدا را به خاطر سپاسگزاری از او عبادت می‌کنند و این همان عبادت آزادگان است. [۳۳۱]». از این رو، امام میان آزادی و بندگی خدا و میان روح آزادی خواهی و روحی که نه برده مآب است و نه آزمند، بلکه شیفته‌ی خداوند است و از طریق پای‌بندی به عبادت خدا، در پی به دست آوردن خشنودی او از راه سپاسگزاری در صدد افزایش نعمت اوست رابطه برقرار کرده است. خداوند این افزایش نعمت را وعده کرده و فرموده است: «اگر سپاسگزاری کنید، به شما خواهم افزود [۳۳۲]». از امام درباره‌ی ویژگی زاهد به دنیا پرسیدند؟ در پاسخ فرمود: «به کمتر از قوتش بسنده می‌کند و برای روز مرگش آماده می‌شود و در زندگی‌اش فرسوده می‌گردد [۳۳۳]». مردی به او گفت: زهد چیست؟ فرمود: زهد ده جزء دارد: بالاترین درجه‌ی زهد، پایین‌ترین درجه‌ی ورع است و بالاترین درجه‌ی ورع، پایین‌ترین درجه‌ی یقین است و بالاترین درجه‌ی یقین، پایین‌ترین درجه‌ی رضاست و به راستی زهد در یکی از آیات قرآن کریم بیان شده است: «بر آنچه از دست شما رفته‌اند، اندوهگین مشوید و به سبب آنچه به شما داده‌اند، شادمانی [۳۳۴] نکنید [۳۳۵]». از زیباترین نمونه‌های اندرزهای امام سجاد علیه السلام سخنانی است که او خطاب به نفس ایراد فرموده است. از او روایت شده که می‌گفت: «ای نفس! تا کی به این دنیا دل خوش می‌کنی و به آباد کردن آن می‌پردازی. آیا از [صفحه ۱۹۵] پیشینیان که در گذشته‌اند، از همدانیت که در زیر زمین پنهان گشته‌اند، از برادرانت که دردمند شده‌اند و از خویشاوندانت که به زیر خاک کوچ کرده‌اند، پند نمی‌گیری؟». فهم فی بطون الارض بعد ظهورها محاسنهم فیها بوال دواثر آنان پس از زندگی بر روی زمین، اینک در اندرون آن هستند و زیبایی‌هایشان در آن فرسوده و پوسیده شده است. خلت دورهم منهم و اقوت عراضهم و ساقتهم نحو المنایا المقادر خانه‌هایشان از آنان خالی و آبادیهایشان به بیابان تبدیل شده و قضا و قدر آنها را به سوی مرگ رانده است. و خلوا عن الدنيا و ما جمعوا لها و ضمهم تحت التراب الحفائر [۳۳۶]. از دنیا و آنچه برای آن گرد آورده بودند، دست برداشتند و اینک گودال‌های زیر خاک، آنها را در آغوش گرفته است. امام علیه السلام این چنین در یک گفتار پر معنا و حسابرسی دقیق به تفصیل با نفس سخن می‌گوید و با او به راز و نیاز می‌پردازد، پندها را بر او عرضه می‌کند و او را به یاد چیزهایی می‌اندازد که حالت بازدارندگی دارد. او را از دنیا و زیورها و نیرنگ‌ها دور می‌کند و به آخرت و نعمتهایش و آنچه در آن است از قبیل همجواری خدا و رحمت او، نزدیک می‌سازد. امام، این سخنان را در سه بخش با نثری زیبا بیان می‌کند و پس از آنها، مفاهیم دسته‌بندی شده‌ای را در ضمن سه بیت پس از هر بخش می‌آورد که تعداد این بخش‌ها به هیجده تا می‌رسد. [۳۳۷]. امام هر راهی را می‌رود و هر تلاشی را انجام می‌دهد تا امت اسلامی را دریابد و از افتادن در منجلاب انحراف و عیاشی‌هایی که خاندان امیه برایشان مهیا کرده‌اند، نجاتشان [صفحه ۱۹۶] دهد! ۴ - باطل کردن ادعاهای مدعیان دروغین تصوف و رهبانیت: امام زین‌العابدین علیه السلام به رغم این که عالی‌ترین نمونه‌ی زهد و عبادت در دوران خویش بود تا آن جا که او را در این صفت، بیش از صفات دیگرش شهرت یافته بود، لیک در برابر کسانی که به زهد تظاهر می‌کردند، می‌ایستاد، یعنی در برابر کسانی که از مشکلات دوری می‌جستند و زمامداران و مردم را رها کرده بودند تا آن گروه بر این گروه ستم کنند و این گروه دنباله‌رو آن گروه باشند و آنان که بر حسب پندارهای خود، تنها به اصلاح خویش و اصلاح اعمالشان پرداخته بودند و حالتی داشتند که بعدها آن را تصوف و پیروانش را صوفیه نامیدند. امام در برابر این حالت و مبلغان و پیروان آن ایستاد و آن را رد کرد و خطای روش‌های این گروه را بر ملا ساخت و کوشید تا آنها را به راه‌های درست سلوک هدایت کند و به همین سبب، اندرزها، دعاها و پاسخ‌هایی را هم به آنان و هم به مردم ارائه داد که در

آنها نشانه‌های راه‌های ارزشمند و درست را برایشان مشخص می‌فرمود، راه‌هایی که آنان را به هدایت می‌رسانید. از آن جا که امام در ایمان و بزرگواری، حسب و نسب و به ویژه در زهد و عبادت از موقعیت برجسته‌ای برخوردار بود، سخن او در این زمینه، حجت به شمار می‌رفت و مواضعی که در برابر زاهد نماها در پیش می‌گرفت، موفقیت‌آمیز و پیروز بود. انحراف صوفیان در دو نقطه‌ی مهم تمرکز یافته بود: ۱ - تلاش برای کناره‌گیری از زندگی اجتماعی از طریق عدم دخالت در اموری که به زیان آنان تمام می‌شد نظیر مبارزه با ستم و فساد که پیرامون آنان در جریان بود، به ویژه از ستیز با ستم‌های خلفا و زمامداران و تمامی کسانی که به نحوی به فرمانروا و حکومت وابسته بودند، خودداری می‌کردند، زیرا از مرگ و نابودی خود می‌ترسیدند. اندیشه‌ی تصوف، پیروان این اندیشه را وامی‌داشت با ستمگران مدارا کنند و تسلیم آنان باشند و نیز در مجالس ایشان حضور به هم رسانند و حتی در ستمگری‌های آنان وارد شوند و کارهایشان را تأیید کنند و این، در حالی بود که به خوبی از ستمگری و عدم لیاقت آن ستمگران برای پستیایی که اشغال کرده بودند، آگاهی داشتند. [صفحه ۱۹۷] ۲ - به دنبال نقطه‌ی نخست، صوفیان از اهل بیت دوری جستند، زیرا آنان مخالفان سیاسی حاکمان ستمگر را تشکیل می‌دادند و ارتباط با اهل بیت بدین معنا بود که از پیروان خط آنان به شمار آیند و لذا از آنان دوری می‌جستند و کمترین آثار این دوری آن بود که از آموزه‌های ارزشمند آنان محروم و در تاریکی‌های نادانی و انحراف سرگردان شدند. از آن جا که این مدعیان زهد، در انظار مردم به سان عالمان زاهد جلوه می‌کردند، ادامه دادن آنان به این حالت انحراف، موجب فریب خوردن مردمان ساده‌لوح می‌شد و آنها راه انحرافی و اندیشه‌ی نادرست آنان را درست می‌پنداشتند. از این رو، وظیفه‌ی امام زین‌العابدین علیه‌السلام این بود که با آنان به ستیز برخیزد تا آنان را هدایت و امت را از حقیقت کارشان آگاه کند و نیز انحراف و خطای آنها را در سلوک بر ملا سازد. به عنوان نمونه، موضع امام در برابر عابدان بصره که برای انجام مناسک حج وارد مکه شده بودند، نشانگر مبارزه‌ی او با انحراف زاهد نماهاست. بر اثر کمبود باران، مردم از تشنگی، در وضع سختی به سر می‌بردند. یکی از این عابدان می‌گوید: «مردم مکه و حاجیان به ما پناه آوردند و از ما تقاضا کردند که برای آنان درخواست باران کنیم». [تا این جا، سخن نشان دهنده‌ی اهمیتی است که مردم برای این عابدان قایل‌اند]. آن عابد گفت: «ما به کعبه آمدیم و طواف کردیم. سپس با کمال فروتنی و زاری از خدا درخواست باران نمودیم، ولی او اجابت نکرد و در همین حال که بودیم، ناگهان جوانی را دیدیم که رو به کعبه می‌آید، در حالی که غم‌های او را نگران کرده و اندوه‌های او را دلواپس ساخته است. او چند شوط پیرامون کعبه طواف کرد و آن گاه رو به سوی ما آمد و فرمود: ای مالک بن دینار، ای فلان و ای فلان... امام نام‌های همه‌ی آنان را برد، به قسمی که چنین بر می‌آمد که آن حضرت می‌خواهد آنها را تک تک به مردم معرفی کند! راوی می‌گوید: گفتیم: به روی چشم، در خدمتیم، ای جوان! آن جوان گفت: آیا در میان شما کسی نیست که خدا او را دوست بدارد؟ گفتیم: ای جوان! وظیفه‌ی ما دعا کردن و وظیفه‌ی او اجابت کردن است. جوان گفت: از کعبه دور شوید، زیرا اگر یک نفر در میان شما بود که خدا وی را دوست می‌داشت، به طور حتم او را اجابت می‌کرد! [صفحه ۱۹۸] سپس آن جوان به کعبه آمد و به سجده افتاد و من از او شنیدم که در سجده‌اش می‌گفت: «سرور من! به حق آن محبتی که به من داری، باران بر آنان فرو بفرست». راوی گوید: هنوز سخنان او به پایان نرسیده بود که باران همچون دهان مشکها بر آن مردم فرو بارید! راوی گوید: ای مردم مکه! این جوان کیست؟ گفتند: علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام». [۳۳۸]. به راستی دوری مردم بصره از اهل بیت تا اندازه‌ای که آنان را نشناسند، شگفتی ندارد، زیرا روی گردانیدن آنها از اهل بیت از آغاز جنگ جمل و این واقعه‌ی وحشتناک، در میان ایشان ریشه پیدا کرد و آثار آن تا مدت بسیار طولانی در آنان باقی ماند و زمانی که حفص بن غیاث قاضی به آبادان آمد، بصری‌ها در نزد او گرد آمدند و به او گفتند: از سه نفر با ما سخن مگو: اشعث بن عبدالملک، عمرو بن عبید و جعفر بن محمد. [۳۳۹]. آری، این امر از بصریان تازگی ندارد لیک تمامی شگفتی از مردمان مکه است که در همسایگی مدینه بودند و به طور کامل امام زین‌العابدین علیه‌السلام را می‌شناختند. چگونه آنان به وسیله‌ی آن زاهد نماهایی که از راه دور آمده بودند، فریب

خوردند و به آنها پناه بردند تا برایشان درخواست باران کنند و امام زین العابدین و حجت زاهدین را که در میان این مردم قرار داشت، رها کردند و حتی او را نشناختند، مگر زمانی که از دیگران درباره‌اش پرسیدند؟! آری، ستمی بالاتر از این بر اهل بیت در مرکز دین و اسلام یعنی مکه و در شریف‌ترین و بزرگترین بقعه (کعبه‌ی شریف) نمی‌توان تصور کرد. در این جا باید پرسید چه چیزی مردمان مکه را واداشت تا امام علی بن الحسین علیهما السلام را رها کنند، در حالی که او را از لحاظ حسب و نسب به طور کامل می‌شناختند و به گروهی که از بصره آمده بودند، پناه ببرند؟ این امر نمی‌تواند دلیلی داشته باشد، جز کناره‌گیری آنان از اهل بیت و ناآگاهی از [صفحه ۱۹۹] حقوق و فضایل آنان و نیز دشمنی با آن بزرگواران! این چنین، امام با این انحراف مبارزه کرد و مشت این عابدان زاهدان را باز کرد؛ عابدانی که حتی یکی از آنان امام زمان خویش و سرور اهل بیت را نمی‌شناخت. امام، ادعاهای دروغین، سوءنیت و گمراهی آنها بر ملا کرد، زیرا آنان حق اهل بیت را انکار می‌نمودند و به فضیلت آنان اعتراف نمی‌کردند. امام زین العابدین برخوردهای دیگری با تک تک این عابد نماها داشت نظیر برخورد او با حسن بصری، طاووس و دیگران. [۳۴۰]. زهدی که امام زین العابدین علیه السلام برای احیای آن اقدام کرد، همانند پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و سایر امامان معصوم بود که دقیقاً با آنچه اسلام مقرر کرده است، مطابقت دارد و تمامی اشکال انحراف، دروغ، نیرنگ و رهبانیت را دور می‌افکند. از امام زین العابدین علیه السلام روایاتی نقل شده که در آنها شرح عبادات از نظر گاه معنوی آمده است تا آن جا که بزرگترین عرفای جهان از درک آن درمانده‌اند؛ از جمله این روایات، روایتی است که از آن بزرگوار درباره‌ی مفاهیم اعمال حج و اقسام روزه نقل شده است. [۳۴۱]. به علاوه، عملکرد امام سجاد علیه السلام نوعی ایجاد تعدیل در سلوک و رفتار امت بود که فریب شیوه‌های آن گروه زاهدانما، دروغگو و منحرف از ولایت اهل بیت و امامان بر حق و راستین را - که در آن روزگار، امام زین العابدین علیه السلام نماینده‌ی آن بود - خورده بودند. امام به امت هشدار داد که مبادا فریب زاهدانما را بخورند، یعنی آنان که دوست دارند بر مردم ریاست کنند و آنان پیرامونشان گرد آیند و از خودستایی و فخر فروشی لذت می‌برند، هر چند این کار به حساب دانش دین و فقه باشد! [صفحه ۲۰۰] در حدیث آمده است که امام فرمود: «هر گاه مردی را دیدید که ظاهر و شیوه‌اش خوشایند، گفتارش ملایم و حرکاتش فروتنانه است، درباره‌اش درنگ کنید که فریبتان ندهد. زیرا بسیار است کسی که به دست گرفتن دنیا و گرفتار شدن به محرمات آن، ناتوانش کرده است، چرا که وی فردی است که اعتقاد ضعیف و سست دارد و بزدل است و لذا دین را دامی برای دنیا قرار داده است و همچنان مردم را با ظاهر خویش فریب می‌دهد و اگر به حرامی دست یابد، از آن خودداری نمی‌کند و هر گاه چنین فردی را یافتید که از مال حرام خودداری می‌ورزد، درباره‌ی او درنگ کنید که فریبتان نهد! زیرا شهوت‌های مردم متفاوت‌اند و بسیار است کسی که از خوردن مال حرام هر چند فراوان باشد، دوری می‌کند، لیکن به کارهایی زشت دست می‌یازد و مرتکب عمل حرام می‌شود. بنابراین، هر گاه چنین کسی را دیدید که از خوردن مال حرام خودداری می‌ورزد، درباره‌اش درنگ کنید که فریبتان نهد! بنگرید که استواری اندیشه‌ی او چگونه است؟ زیرا بسیار است کسی که همه‌ی این امور زشت را رها کرده است لیکن از اندیشه‌ی استوار برخوردار نمی‌باشد و لذا آنچه را که بر اثر نابخردی‌اش به تباهی می‌کشد، به مراتب بیش از آن چیزی است که آن را با خرد خویش اصلاح می‌کند. هر گاه اندیشه‌ی او را استوار یافتید، باز هم درباره‌ی او شتاب مکنید، زیرا ممکن است شما را فریب دهد! تا این که بنگرید: آیا هوس او بر خردش چیرگی دارد و یا خردش بر هوس او؟ و علاقه‌ی او به ریاست‌های به ناحق و عدم تمایلش بدان چگونه است؟ چه، در میان مردمان، کسی است که نه دنیا دارد و نه آخرت، زیرا دنیا را برای دنیا رها کرده است و چنین می‌پندارد که لذات ریاست‌های به ناحق، بهتر از لذت دارایی‌ها و نعمت‌های مباح و حلال است و به همین سبب، همه‌ی آنها را رها می‌کند تا ریاست را به دست آورد «و چون به وی گفته شود: از خدا پروا کن، نخوت وی را به گناه کشاند. پس جهنم برای او بس است و چه بد بستری است [۳۴۲]». [صفحه ۲۰۱] چنین فردی بدون بینش دست به اقدام می‌زند. نخستین کار بیهوده وی را به دورترین نقطه‌ی زیان می‌برد و پس از جست و جوی چیزی که توانش را ندارد،

او را به سمت سرکشی و ستم می‌کشاند. از این رو، وی حرام خدا را حلال می‌کند و حلال خدا را حرام و هر گاه ریاستی که موجب بدبختی او شده است، به وی تسلیم شود، از این که دینش از دست رفته است، هیچ باکی ندارد. این افراد، همان کسانی هستند که خدا آنان را مورد خشم قرار داده و آنها را لعن کرده «و عذابی خوار کننده برایشان مهیا ساخته است [۳۴۳]». لیکن مرد، مرد کامل و خوب، کسی است که هوای نفسانی‌اش را پیرو فرمان خداوند قرار دهد و نیروهایش را در راه خشنودی خدا هزینه کند و خواری توأم با حق را از عزت در باطل به عزت همیشگی نزدیکتر ببیند و باید بداند که اندک زیانی که در راه حق تحمل می‌کند، او را به نعمت‌های همیشگی در خانه‌ای می‌کشاند که هرگز از بین نمی‌رود و بسیاری از شادمانی‌هایی که می‌بیند - در صورتی که از هوای نفسانی خویش پیروی کند - وی را به سوی عذابی سوق می‌دهد که هرگز قطع نمی‌شود و از بین نمی‌رود. از این رو، این مرد، مرد خوبی است و بدو چنگ در زیند و به شیوه‌ی او اقتدا کنید و به پروردگارتان توسل بجوید، زیرا دعایی را بر نمی‌گرداند و جوینده‌ای را ناامید نمی‌کند» [۳۴۴]. آهنگ این سخن نشان می‌دهد که سخنی است همگانی و امام، آن را برای شنوندگانش ایراد فرموده است و یا برای کسی که از او تقاضای پاسخ درباره‌ی این پرسش را کرده است: پیرامون چه کسی باید گرد آمد و [اخلاق و دانش] از او فرا گرفت؟ در هر حال، سخن امام، روشن است و عذری باقی نمی‌گذارد و در موضعگیری‌اش نمی‌توان او را به بهره‌برداری از زهد و فروتنی و امثال آن که شعبده‌بازان برای فریب دادن بی‌سوادان و گمراه کردن ناآگاهان از آنها بهره می‌گیرند، متهم کرد. امام در این سخنان، نسبت به عالمان ناشایستی هشدار می‌دهد که جامه‌ی نیکان بر تن [صفحه ۲۰۲] می‌کنند و خود را پارسا و پرهیزکار جلوه می‌دهند، لیک زشتی و نیرنگ را پنهان می‌دارند و دلیل این رفتارشان هم این است که با دنیاداران و مقام‌های به ناحق از قبیل فرمانروایان و فرمانداران و ثروتمندان پیوندی محکم دارند. به زودی در بخش پنجم کتاب، روایتی را درباره‌ی موضع امام سجاد علیه السلام در برابر کسانی که ستمکاران را یاری می‌رسانند، خواهیم آورد. ۵ - ایجاد وحشت در دل‌های ستمکاران: واقعیتی که امام زین العابدین علیه السلام در زندگی زاهدانه و عابدانه‌اش بدان پای‌بند بود، همان گونه که به وسیله‌ی این واقعیت دل‌های مردمان پاک را شادمان می‌کرد، همچنین به وسیله‌ی آن، خانه‌ها و کاخ‌های ستمگران را به لرزه در می‌آورد و دل‌هایشان را پر از بیم و وحشت می‌کرد و دیدگان و اندیشه‌های آنها را با زهد و عبادت خویش فرو می‌پوشانید. به عنوان نمونه درباره‌ی مسلم بن عقبه (خونریز واقعه حره) می‌خوانیم که وقتی امام سجاد علیه السلام را به حضورش طلبید، مورد احترامش قرار داد، در حالی که پیشتر بر او خشمگین بود و از او و پدرانش بیزاری می‌جست، اما زمانی که آن بزرگوار را دید، به وحشت افتاد و از جایش برخاست و امام را در کنارش نشانید! از این رو به مسلم گفتند: تو را می‌دیدیم که به این جوان و پدرانش ناسزا می‌گفتی، لیکن وقتی که او را به نزد خودت آوردی، مقامش را بالا بردی؟ مسلم در پاسخ گفت: این کار دست خودم نبود، بلکه وقتی او را دیدم، ترس از او دلم را پر کرد. [۳۴۵]. در داستان عبدالملک بن مروان نیز می‌خوانیم که وی امام را در حالی که در غل و زنجیر بسته شده بود، از مدینه به شام آورد و چون آن بزرگوار به طور ناگهانی بر او وارد شد، به عبدالملک فرمود: مرا با تو چه کار؟ عبدالملک گوید: گفتم: در نزدم بمانید. امام فرمود: دوست ندارم، سپس بیرون رفت. [صفحه ۲۰۳] عبدالملک گفت: به خدا سوگند که سخت از او ترسیدم. [۳۴۶]. هر چند مسأله‌ی غیب هم در این داستان‌ها دخالت دارد و خود را بر بحث تحمیل می‌کند، لیک روشن است که رفتار امام سجاد علیه السلام، زندگی عملی، توجهات معنوی و عملکردهایش در دعاها، اندرزاها، گفتارها و موضعگیری‌های او - که برای آن بی‌خبران ناشناخته بود - همگی به وضعیتی تبدیل شد که وجود آنان را به لرزه می‌افکند، آرامش آنان را بر هم می‌زد و دل‌هایشان را پر از رعب و وحشت می‌کرد. امام از این موقعیت به نفع اهداف دینی و آرمان‌های اجتماعی‌اش بهره می‌گرفت. با توجه به این ستیز و مبارزه طلبی امام و با توجه به این ابعاد مشخص و آثار محسوس و دقیق و ژرف، نمی‌توان تنها به ظاهر این آثار بسنده و آنها را به عنوان آثاری فقط معنوی قلم داد کرد و از پیامدهای طبیعی رفتار امام و اراده‌ی او به شمار نیاورد، زیرا این کار، نشانگر ساده‌نگری در قراءت تاریخ، برخورد سطحی با سخنان و رویدادهای تاریخی و کوتاهی در نگرش و

داوری ماست. همچنین، تکیه کردن به ظاهر این رویدادها و تلاش برای وارد کردن نام امام سجاد علیه السلام در فهرست بزرگان صوفیه [۳۴۷] بر خلاف انصاف و عدالت است. [در این جا باید پرسید:] چرا عبدالملک از میان گروه زاهدان و عابدان، تنها امام زین العابدین علیه السلام را برگزید، تا وی را مورد اهانت قرار دهد، دستگیرش کند، با غل و زنجیر ببندد و او را به دمشق ببرد؟ در حالی که خلیفه و دستگاه‌های حاکم، به هیچ کدام از این زاهد نماها کاری ندارد و حتی به آنها احترام هم می‌گزارد؟ بنابراین، به یقین در عملکرد امام چیزی وجود داشته که تا آن اندازه موجب تحریک خلیفه شده است! [صفحه ۲۰۴]

گریستن بر سرور شهیدان

گریه در تمامی دوران امامت و مبارزه‌ی امام زین العابدین علیه السلام با او همراه بود، به قسمی که از هیچ مرحله‌ای از مراحل عمر شریف و یا از هیچ یک از مواضع ارزنده او نمی‌توان عبور کرد، مگر با عبور از جای روان شدن اشک‌ها و سرازیر شدن آب دیدگان او. بی‌تردید، گریه، تنها در هنگام متأثر شدن از اموری است که حساس، هیجان‌انگیز و سوزناک باشد، تا عاملی باشد برای آرامش و آسایش روانی. همچنین، گریه وسیله‌ای است برای این که قضیه را در برابر دیگران احساس برانگیز جلوه دهد و آنها را، به هیجان بیاورد تا به طور طبیعی با او احساس همدردی کند و دست کم این پرسش در ذهن او خطور کند که وی چرا می‌گرید؟ هر گاه گریه کننده، شخصیت برجسته و دارای موقعیت اجتماعی بزرگی باشد همانند امام زین العابدین علیه السلام گریه‌ی او بدون تردید، بیشتر بیننده را به هیجان می‌آورد و جلب توجه می‌کند. فرمانروایان ستمگر، همواره در طول زندگی خود از انقلابیون هراس دارند و لذا می‌کوشند که به وسیله کشتار و ایجاد خفقان و با هر طریق ممکن، آنان را به سکوت وادارند و این جنایت را بهترین راه رهایی از آنان می‌پندارند و یا این که آنها را به زندان می‌افکنند. همچنین، این خودکامگان با تمام جدیت تلاش می‌کنند آثار انقلاب را از جلوه دیدگان مردم بردارند و از اندیشه‌ها محو کنند تا هیچ درخشش و تابشی از آن بر جای نماند. اما این ستمکاران به رغم آن همه قدرت و توانی که داشتند، نتوانستند عواطفی را که [صفحه ۲۰۵] سیل اشک را از چشمان گریه کنندگان بر خود و ماجراهای خویش بیرون می‌ریزند، ریشه کن کنند؛ چه، گریه ساده‌ترین حق طبیعی گریه کنندگان است و امام زین العابدین علیه السلام از این حق طبیعی به نفع مسأله‌ای که شهیدان به خاطر آن در سرزمین کربلا- به خاک و خون غلتیدند، بهره گرفت. چنانچه در تحلیل تاریخ، ژرف بنگریم و بسترهای رویدادهایی را که با حادثه‌ی کربلا توأم بوده است، دنبال کنیم، درخواهیم یافت که نبرد کربلا هنوز به پایان نرسیده است و تنها خون‌های سرخ به قطره‌های داغ و سفید رنگ اشک تبدیل شده که از دیده‌ها روان می‌شود و ریشه‌های ستم را می‌سوزاند و پس مانده‌های انحراف را با خود می‌برد و در نتیجه، ریشه‌های حق و عدالت را سیراب می‌کند. هر چند ستمگران گریه را دلیلی بر درماندگی و ناتوانی و شکست به شمار می‌آورند و دست از گریه کننده برمی‌دارند، زیرا گریه‌ی او نشانه‌ی درهم کوبیده شدن او در برابر نیرو و نشانه‌ی تسلیم شدن وی در برابر واقعیت است، لیکن توده‌ی مردم به این مسأله اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌دهند. گریه، محبت آنان را در پی دارد و تا اندازه‌ای پاسخ مثبت ایشان را جلب می‌کند و کمترین چیزی که آنان از خود بروز می‌دهند، آن است که درباره‌ی عوامل گریه پرس و جو می‌کنند؟ تمامی این امور، زمانی شدت می‌یابد که گریه کننده، شخصیتی بزرگوار و بلندآوازه باشد، به ویژه زمانی که گریه بسیار فراوان و به طور دایم جریان داشته باشد؛ چنان که امام زین العابدین علیه السلام این گونه بود تا آن جا که از زمره‌ی گریه کنندگان جهان به شمار آمد و پس از آدم، یعقوب، یوسف و جداهش فاطمه‌ی زهرا علیها السلام پنجمین گریه کننده بود. [۳۴۸]. گریه بر شهدای کربلا- و انقلاب آن، در هیچ زمان، اندوهی نبوده که از احساس ناتوانی و شکست ناشی شده باشد و نیز اشک ناامیدی نبوده است، زیرا آن رویدادها با شرایط و مصیبت‌های سپری و دگرگون شده است و به وجود آورندگان این رویدادها از بین رفته‌اند و رویدادهای حق از باطل آن شناخته، برای کشته شدگان موجب افتخار و جاودانگی و برای کشندگان باعث لعنت و عذاب شده است. لیکن گریه بر این شهیدان و

[صفحه ۲۰۶] ماجرای آنان، نوعی اندرز، هیجان و کمک گرفتن از بنیانگذار و سازنده‌ی این انقلاب است و نیز اندوه خوردن به خاطر دور شدن از اهداف آن که الهام گرفته از انقلاب اسلام است که پیامبر آن را به وجود آورد. دلیل بر اثبات گفته‌ی مزبور، آن است که هر اندوهی مدتی دارد. این مدت از هنگام مصیبت آغاز می‌شود و تا یک دوره‌ی کوتاه و یا طولانی ادامه دارد و سپس پایان می‌پذیرد، هر چند پس از گذشت یک نسل از مردم باشد. اما پیش از رخ نمودن مصیبت، برای مردم نه معمول است و نه معقول که برای چیزی گریه کنند. لیکن داستان امام حسین علیه‌السلام داستانی است که نیم قرن پیش از به وقوع پیوستن آن، اندوه خوردن‌ها برایش آغاز شد و این اندوه خوردن‌ها و سوگواری‌ها برای همیشه تاریخ و تاقیامت ادامه خواهد یافت و باقی خواهد ماند. کسانی که این احساس اندوه را پیش از کربلا برانگیختند و پس از کربلا مجالس عزا و سوگواری بر پا کردند، امامان اهل بیت بودند. به عنوان نمونه، از همان آغاز که حسین علیه‌السلام متولد می‌شود، پیامبر اسلام، برای نوه‌اش که نوزاد آن روز و شهید فرداست عزاداری می‌کند. بنابراین [باید پرسید] چگونه پیامبر مجلس سوگواری بر روشنایی چشمش را در روز ولادتش بر پا می‌کند؟ آیا بزرگان از نوزادان خویش این چنین استقبال می‌کنند؟ آیا آنان نباید به سبب ولادت‌های جدید شادمان شوند، تهنیت بگویند و شادی و خرسندی ابراز بدارند؟ مجالس سوگواری که پیامبر بزرگ بر گزار می‌کند، تکرار می‌شود تا در این مجالس بر نوزاد خویش بگرید و نیز تمامی کسانی که در پیرامون او هستند، بگریند و این در حالی است که فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام مادر نوزاد و برخی از همسران پیامبر و بزرگان صحابه نیز در میان آنان قرار دارند. [۳۴۹]. واقعا این عمل پیامبر از جمله دلایل نبوت و معجزات او به شمار می‌رود. [۳۵۰]. [صفحه ۲۰۷] همچنین، امام علی علیه‌السلام نیز مجلس سوگواری بر فرزندش حسین علیه‌السلام برپا می‌کند و این، زمانی است که او در راه خود به صفین، از زمین کربلا می‌گذرد. او در این زمین توقف می‌کند و به او گفته می‌شود که این زمین کربلاست. امام فرمود: زمینی که دارای سختی و گرفتاری است و سپس با دست مبارک به جایی اشاره کرد و فرمود این جا محل بارانداز آنان و خوابگاه شترانشان است. آن گاه به جای دیگری اشاره کرد و فرمود: این جا محل ریختن خون‌های آنان است. [۳۵۱]. امام علی علیه‌السلام در کنار درختی فرود آمد و در آن جا نماز گزارد و سپس مقداری از خاک آن زمین را برداشت و بویید و فرمود: «عجب خاکی هستی! در تو گروهی به شهادت می‌رسند که بدون حسابرسی وارد بهشت می‌شوند [۳۵۲].» امام حسن علیه‌السلام بر برادرش حسین علیه‌السلام گریست و به او گفت: «هیچ روزی همانند روز تو نیست، ای اباعبدالله!... و هر موجودی بر تو می‌گرید [۳۵۳].». حتی خود امام حسین علیه‌السلام نیز خبر شهادتش را داد و دیگران را به گریه بر مصیبتش فرا خواند و مؤمنان را بدان تشویق کرد، زیرا فرمود: «من کشته‌ی اشک چشمم، یعنی هر مؤمنی که مرا یاد کند، می‌گرید [۳۵۴].». همچنین، امامان پس از حسین علیه‌السلام نیز از راه‌های گونه‌گونه بر گریستن بر آن حضرت تأکید کردند. لیکن امام زین‌العابدین علیه‌السلام در این مصیبت، بیشترین سنگینی را بر دوش کشید، زیرا با عوامل آن به سر برد و در متن رویدادهای آن قرار داشت و دشواری‌ها و رنج‌هایش را به طور مستقیم دید. بنابراین، وظیفه‌ی او این بود که پیام این مصیبت را برساند، چرا که او گواه صادقی بود از میان مصیبت‌زدگان و حتی او تنها کسی بود که زمام رازهای آن را در دست داشت و باید بهترین دوره‌ای را نمایندگی می‌کرد که جز او نماینده‌ای برای آن دوره بر [صفحه ۲۰۸] جای نمانده و نیز تصویری از آن دوره در هیچ آینه‌ای باقی نمانده بود، جز آنچه در ذهن امام سجاد علیه‌السلام بود. باید بدانیم که موثق‌ترین راوی حدیث کربلا، امام زین‌العابدین علیه‌السلام است، زیرا او از هر کسی درست‌تر و راست‌تر، این حدیث را نقل می‌کند. اما اهداف شهیدان کربلا که این شهیدان به خاطر آن به شهادت رسیدند، باید ادامه یابد و در وجدان و دل‌های مردم زنده بماند تا این اهداف تحقق پیدا کند. در حالی که فرمانروایان گمراه به گریه‌ی مردم اهمیت نمی‌دادند، امام زین‌العابدین علیه‌السلام گریه را به عادت خویش قرار داد و به عنوان یک عبادت بدان تکیه کرد، زیرا گریه، در آن زمان، ابزار مهمی بود برای انجام تکلیف الهی که امام آن را بر دوش داشت. وقتی مردم، امام زین‌العابدین علیه‌السلام را دیدند که شب و روز اشک می‌ریزد و همواره از حسین شهید و مصیبت‌هایش یاد می‌کند، از خود می‌پرسیدند: این همه

گریه و اندوه چرا؟ سیلاب اشک و اندوه همیشگی چرا؟ و امام برای چه کسی می‌گرید؟ از این رو، گریه امام سبب شد که یاد حادثه‌ی کربلا در دل‌ها جاویدان شود و در خاطره‌ها زنده بماند و اهداف این حادثه، همچنان در دل و وجدان تاریخ، زنده و پر تحرک باقی ماند و دشمنی و نفرت نسبت به کشندگان ستمگر شهیدان کربلا انباشته گردد. کسی که امام زین‌العابدین علیه‌السلام را بشناسد، می‌داند که او شخصیتی است فقیه، زاهد به دنیا و شکوفا در برابر سختی‌های آن و چنین شخصیتی به خاطر آزاری که به او رسیده، یا کشته شدن یک فرد و یا مرگ فردی دیگر نمی‌گرید، زیرا این امور، چیزی است که انسان در طول تاریخ بدان عادت کرده است و حتی سنت زندگی محسوب می‌شود. چنان که گوینده‌ای گفته است: له ملک ینادی کل یوم لدوا لموت و ابنوا للخراب او را فرشته‌ای است که هر روز بانگ می‌زند بزایید برای مردن و آباد کنید برای خراب شدن. به ویژه انسان‌های نجیب و بزرگوار و قهرمانانی که در دریای دشواری‌ها فرود می‌روند و آنها را به خاطر اهداف بزرگ و آرمان‌های بلندی که دارند، کوچک می‌شمارند. بنابراین، [صفحه ۲۰۹] گریستن شخصیتی چون امام سجاد علیه‌السلام تنها به خاطر داشتن یک هدف مهمتر و بزرگتر توجه‌پذیر است، به ویژه گریه به این صورتی که در دوران او، چیزی مانندش نیست. [۳۵۵]. زمانی که از امام زین‌العابدین علیه‌السلام درباره‌ی سبب گریه‌اش پرسیدند، بر مقدس بودن گریه‌ی خویش تأکید کرد و فرمود: «ملا تم مکنید؛ چه، یعقوب یکی از فرزندان را گم کرد و آن قدر گریست که چشمانش از اندوه سفید گردید و این در حالی بود که وی به مرگ فرزندش یقین نداشت؛ اما من با چشمانم چهارده تن [۳۵۶] از مردان خانواده‌ام را دیده‌ام که آنان را در یک روز سر بریدند [۳۵۷]». امام در حالی که عملکردش را به قرآن (داستان یعقوب و گریه‌اش) ربط می‌دهد (یعقوب، پیامبر است که با وحی و جهان غیب پیوند دارد و عملش از احساسات صرف سرچشمه نمی‌گیرد و بی‌هدف در راستای رسالت الهی نیست) و نیز در حالی که فاجعه‌ی کربلا را در غم انگیزترین منظره‌ی خونین آن و با کوتاه‌ترین عبارت به نمایش می‌گذارد، بر توجه گریه‌اش تأکید می‌کند، به قسمی که هر شنونده‌ای آن را می‌پذیرد. در حدیثی دیگر آمده است: امام از داستان کربلا، انگیزه‌ای ساخت برای همه‌ی مردم تا آن را زنده نگه دارند و با قطرات اشک تقویت و با آب چشم‌ها سیراب کنند و این داستان را داستان ویژه‌ی خاندان پیامبر ندانند، زیرا آن مصیبت، مصیبت، همه‌ی مردم و همه‌ی مردانی است که در زندگی از کرامت برخوردارند، یا چیزی را به نام کرامت احساس می‌کنند و یا مصیبت شخصی است که عاطفه دارد، زیرا او چنین می‌گوید: «این مصیبتی است که هیچ مصیبتی همانند آن نیست ای مردم! کدام یک از مردان شما پس از کشته شدن او شادمانی می‌کند؟ [صفحه ۲۱۰] یا کدامین دل است که به خاطر او اندوهگین نشود؟ و یا کدامین چشم شماس است که از فرو ریختن اشکش جلوگیری کند؟». [۳۵۸]. امام سجاد علیه‌السلام مؤمنان را بر گریستن تشویق می‌کرد و می‌فرمود: «هر مؤمنی که به خاطر کشته شدن حسین علیه‌السلام بگرید تا بر گونه‌اش اشک روان شود، خداوند او را وارد حجره‌ای در بهشت می‌کند و او زمانی طولانی در آن جا به سر می‌برد. هر مؤمنی که بر اثر آزارهایی که از سوی دشمنان ما در دنیا بر ما وارد شده از چشمانش اشک سرازیر شود تا این که بر دو گونه‌ی او روان گردد، خداوند وی را در منزل صدق وارد سازد. [۳۵۹]». گریه یکی از شیوه‌هایی بود که امام، آن را ابزاری قرار داد برای زنده کردن یاد کربلا؛ البته او شیوه‌های دیگری را نیز به کار گرفت که عبارت‌اند از: ۱- زیارت حسین علیه‌السلام: ابو حمزه‌ی ثمالی گفته است: «من از علی بن الحسین علیه‌السلام درباره‌ی زیارت حسین علیه‌السلام پرسیدم؟ امام فرمود: او را هر روز زیارت کن و اگر نتوانستی، هر جمعه و اگر نتوانستی، هر هفته و هر کس که او را زیارت نکند، حق پیامبر خدا را سبک شمرده است.» [۳۶۰]. ۲- نگاه‌داری تربت قبر امام حسین علیه‌السلام: امام زین‌العابدین علیه‌السلام انبانی داشت از ابریشم زرد رنگ که در آن تربت قبر امام حسین علیه‌السلام بود و هر گاه در نماز حضور می‌یافت، بر آن تربت سجده می‌کرد. [۳۶۱]. ۳- انگشتر امام حسین علیه‌السلام: امام زین‌العابدین علیه‌السلام انگشتر پدرش امام حسین علیه‌السلام را در دست می‌کرد [۳۶۲]؛ نقش آن چنین بود: «خوار و بدبخت است کشنده‌ی حسین بن علی علیه‌السلام». [۳۶۳]. مسلم است که امام فقط به خاطر احساسات و حرکت به دنبال آن، یا به خاطر ضعف [صفحه ۲۱۱] نفس و یا بر اثر چیره

شدن وحشت آن فاجعه بر روانش، این شیوه‌ها را دنبال نمی‌کرد و نیز مواضع او در برابر بنی‌امیه، بر اثر دشمنی و یا انتقامجویی شخصی - از کسانی که در کشتارگاه کربلا حضور داشتند - نبود، بلکه تعهد آن بزرگوار به آن نقشه‌ها و پیروی از آن شیوه‌ها، تنها به منظور احیای اندیشه‌ای بود که حسین علیه‌السلام به خاطر آن شهید شد. او و یارانش در سرزمین کربلا به شهادت رسیدند و خاک آن جا را با خون پاک خویش رنگین کردند. این مسأله در زندگی عملی او به طور آشکار به اثبات رسید: به عنوان نمونه، امام با خانواده‌های برخی از امویان نظیر مروان بن حکم، روابط عادی داشت. مروان با خانواده و همسرش - عایشه، دختر عثمان بن عفان - به بیت امام زین‌العابدین علیه‌السلام پناه برد و به همراه چهارصد خانواده از قبیله‌ی بنی‌عبدمناف در مدت حضور سپاه اموی در مدینه، تحت حمایت آن حضرت قرار گرفت. به همین سبب، آنان در واقعه‌ی وحشتناک حره از بی‌بند و باری و حرمت‌شکنی این سپاه در امان ماندند. [۳۶۴]. به علاوه، امامان از داشتن روح انتقام شخصی به دور هستند، زیرا آنان، تنها به خاطر خدا خشمگین می‌شوند، نه به خاطر خودشان و در شرایط سخت، زنان و کودکان را مورد لطف و مهربانی قرار می‌دهند و بدین سبب، محبت همگان، حتی دشمنان را به دست می‌آورند و شایستگی و لیاقت خود برای مقام امامت و رهبری را به اثبات می‌رسانند. بر این اساس، امام زین‌العابدین علیه‌السلام با موضعگیری‌های خویش، دستگاه حاکم را وا می‌دارد که درباره‌ی او چنین اظهار نظر کند: «او خیری است که شری در او نیست» [۳۶۵] و «او سرگرم خویش است» [۳۶۶]. این دیدگاه دستگاه حاکم، موجب شد که امام از نوعی آزادی عمل در اجرای نقشه‌های آینده‌اش بر ضد حکومت ستمگر اموی برخوردار شود و موقعیت اجتماعی خویش را تقویت کند تا بتواند در برابر ستمگران و یاران آنان مواضعی سرنوشت‌ساز [صفحه ۲۱۲] بگیرد. همچنین، امام سجاد علیه‌السلام در سیره‌ی افتخارآمیز خود، تصویرهایی از شکیبایی‌اش در برابر مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها را ترسیم کرد و این امر، نشانگر دلاوری و مقاومت او در برابر رویدادهای دنیا و سختی‌های آن است. این تصویرها، نمونه‌های بسیار جالب و زیبایی از مقاومت و شکیبایی است. از ابراهیم بن سعید نقل شده که گفت: «علی بن الحسین صدای گریه از خانه‌اش شنید و در نزد او گروهی حضور داشتند و لذا برخاست و به منزلش رفت. سپس به مجلس خود بازگشت! از او پرسیدند: آیا صدای گریه به خاطر حادثه‌ای بود؟ امام فرمود: بله. بنابراین، به او تسلیت گفتند و از شکیبایی او شگفت‌زده شدند. امام فرمود: ما خانواده‌ای هستیم که در آنچه دوست داریم، از خدا فرمان می‌بریم و در آنچه دوست نداریم، او را سپاس می‌گوییم» [۳۶۷]. هدف اساسی امام از این دامن زدن‌ها به مسأله کربلا و تلاش برای زنده نگه داشتن حادثه‌ی کربلا و شهیدان آن، به ویژه یاد پدرش امام حسین علیه‌السلام را می‌توانیم از حدیث زیر، به دست آوریم: امام سجاد علیه‌السلام به شیعیانش فرمود: «بر شماست که امانت را به صاحبش بدهید. به آن خدایی که محمد را به حق پیامبری فرستاد، اگر قاتل پدرم حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام شمشیری را که با آن، او را کشته است، به من امانت بسپارد، به یقین آن را به وی برمی‌گردانم.» [۳۶۸]. در این جا می‌بینیم که امام در همان وقتی که به مصیبت شهادت امام حسین علیه‌السلام اشاره و از کشته شدن او یاد می‌کند تا آموزه‌های این مصیبت را در خاطره‌ها زنده نگه دارد، با سخت‌ترین سوگند تأکید می‌کند که مسأله «ادای امانت» که اسلام آن را واجب می‌داند، از عواطف و احساسات شخصی بالاتر است. [صفحه ۲۱۳] امام در این سخن، اشاره می‌کند که امام حسین علیه‌السلام به خاطر اجرای تمامی اصولی که اسلام آورده و جدش محمد به خاطر آنها فرستاده شده است، به شهادت رسید و امام زین‌العابدین علیه‌السلام می‌خواهد اصول و برنامه‌هایی را ادامه دهد که امام حسین علیه‌السلام با خون پاکش چراغ آنها را روشن کرد. امام سجاد علیه‌السلام در همین حال، بیان می‌دارد که گریه برای امور مادی، حتی اگر برای همه‌ی دنیا باشد، ارزشی ندارد و لذا در روایت آمده است که آن بزرگوار به گدایی نگاه کرد که می‌گرید! فرمود: «اگر دنیا در کف دست این شخص می‌بود و سپس از کف او می‌افتاد، برای او سزاوار نبود که گریه کند» [۳۶۹]. [صفحه ۲۱۴]

از برجسته‌ترین مظاهر بی‌ظنیر در سیره‌ی امام زین‌العابدین علیه‌السلام دعاهایی است که از او نقل شده است. برجستگی دعاهای منقول از آن حضرت، به این دلایل است: فراوان بودن، طولانی بودن و شهرت داشتن و رایج بودن [در میان مردم]، زیرا این دعاها از چنان سبک پر جاذبه‌ای برخوردار است که دل‌ها را به خود جلب می‌کند و روان‌ها و جان‌ها با آنها همساز می‌شود و نیز آن چنان مفاهیم بلندی دارد که خردها و اندیشه‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. دعاهای امام سجاد علیه‌السلام از ابعاد فکری بسیار گسترده برخوردار است و این، به دلیل نصوص سرنوشت ساز این دعاها راجع به مسائل عقیدتی اسلام است، زیرا پس از زمانی که گرایش‌های الحادی نظیر تشبیه، جبر، ارجاء و امثال آن عقیده‌ی اسلامی را مورد هجوم قرار داد، نیاز شدیدی به وجود نص قاطعی که عقیده‌ی اسلامی را محکم و بدون ابهام بیان کند، احساس می‌شد. امویان سخت در صدد برانگیختن و ترویج این گرایش‌های انحرافی بودند، با این هدف که مسیر توحید و عدالت را تحریف کنند تا زمینه برای دست برداشتن از اسلام و بازگشت به دوران جاهلیت نخست آماده شود. در شرایطی که تمامی مبارزان آزادیخواه، سرکوب و تبعید می‌شدند و تحت پیگرد قرار می‌گرفتند و صدایشان در گلو خفه می‌گردید، تصمیم امام زین‌العابدین علیه‌السلام مبنی بر در پیش گرفتن روش دعا و مناجات، بهترین ابزار برای انتشار حقایق و جاویدانه ساختن آن، امن‌ترین و دورترین راه از تحریک حکومت بیدادگر و نیرومندترین وسیله‌ی ارتباط پنهان، آرام و مورد اعتماد بود. [صفحه ۲۱۵] همچنین، نصوص دعاهای او، بازتاب نیرومندی در عرصه‌های ادب داشت. ادبیات از موقعیت والایی در دل‌های ملت‌ها و به ویژه ملت عربی برخوردار بود و در اذهان و خاطره‌هایشان ثابت و استوار بر جای می‌ماند. امامان از تأثیر ادبیات بر مردم بهره می‌گرفتند و بدان اهمیت می‌دادند و سخنانشان را به انواع ادبیات زیبا و پیشرفته‌ی عربی، خواه نثر و خواه شعر، پیوند می‌زدند؛ چنان که شاعران را وادار می‌کردند که مسائل فکری و حق را در اشعارشان بگنجانند و آنها را در میان مردم ترویج کنند. امامان در طول خط امامت، شاعران دانشمند شیعی را بر می‌انگیختند تا مسائل عقیدتی را به گونه‌ای به نظم درآورند که به تثبیت حق و فراخوانی به اسلام، از طریق مذهب اهل بیت منجر شود، تا آن جا که این حدیث از سوی این امامان شهرت یافته است: «هر کس در باره‌ی ما یک بیت شعر بگوید، خداوند برای او خانه‌ای در بهشت بنا کند». این توجیه و راهنمایی، اثر دیگری نیز داشت و آن این که ابیات و به ویژه شعر را از منجلا ب پستی و بی‌بند و باری و لودگی که ادبیات و شاعران آن دوران‌های تاریک در آن سقوط کرده بودند، بیرون می‌آورد، دوران‌هایی که نزدیک بود تلاش‌های چشمگیر شاعران با ذوق و هنرمند، در بیابان‌های تبهکاری گم شود و همچنین تلاش‌های امت اسلامی بر اثر شنیدن این ادبیات منحط و نقل و ضبط و رواج آن از میان برود. امامان با تلاش‌هایی که انجام دادند، این مسیر ادبی را تغییر دادند و آن را به سوی راه‌های امن، اهداف شرعی و پای‌بندی به ادبیات هدفدار هدایت کردند تا موجب بالا رفتن سطح اخلاقی، فکری و فرهنگی مردم شود. امام زین‌العابدین علیه‌السلام ادبیات عرب را به وسیله‌ی انبوهی از نصوص معتبر، آن هم در قالب دعاهایی که از زیباترین نمونه‌هایی ادبیات عرب در نثر به شمار می‌رود، غنی ساخت. [۳۷۰]. در میان مجموع دعاهایی که از امام زین‌العابدین نقل شده است، دعاهای صحیفه‌ی سجادیه [صفحه ۲۱۶] از برجستگی خاصی برخوردار است و در میان دعاهای او می‌درخشد، زیرا این کتاب، تألیف خود امام و دیکته‌ی اوست و به همین دلیل، علما برای آن، جایگاه ویژه‌ای در میراث اسلامی گشوده‌اند و هنرمندان، زیباترین هنر خویش از قبیل خط و زیبا سازی را در آن به کار برده‌اند و دعا کنندگان در پای‌بندی و قراءت و علما در شرح و روایت، توجه فوق‌العاده‌ای به آن نشان داده‌اند. اکنون در آخرین صفحات این بخش از کتاب، باید درباره‌ی صحیفه سجادیه سخن بگوییم. [صفحه ۲۱۷]

هدف و درونمایه‌ی صحیفه‌ی سجادیه

شیعه، بویژه در دوران امام زین العابدین علیه السلام، با دشواری‌های فوق‌العاده‌ای روبه‌رو بودند، زیرا ستم بر تمامی خانه‌ها و سرنوشت‌های آنان چیره گشته بود و آنها توان هیچ گونه مبارزه‌ی علمی و یا تلاش را نداشتند. چه، آخرین قیامی که امام حسین علیه السلام بر ضد دستگاه حکومت ظالم و ستمگر اعلام کرد، به طرزی خونین سرکوب شد و همه‌ی افراد آن نابود گردیدند و از میان آنان، تنها یک نفر باقی ماند که او امام زین العابدین علیه السلام بود. اوضاع اجتماعی به سمت خطرناکی حرکت می‌کرد؛ خطر از بین رفتن اساسی نهضت حسینی و خاموش شدن روح تهاجمی اسلامی و حتی خطر نابودی هر اندیشه‌ای از این قبیل و به فراموشی سپرده شدن آن تا همیشه‌ی تاریخ. برجسته‌ترین نمونه‌ی این مشکل، آن بود که امامت - تنها دستگاه بر جای مانده از تشکیلات حکومت عدل اسلامی - در آستانه‌ی محو شدن از صفحات خاطره‌های مردم بود، زیرا حکومت اموی بر تمامی دستگاه‌های تبلیغاتی نظیر منبر، محراب و مسجد سلطه پیدا کرده و تمامی افراد صاحب نفوذ بر افکار عمومی همچون قاضی، فرماندار و استاندار را خریده بود و همه‌ی امکانات در قبضه‌ی «خلافت» و در خدمت «خلیفه» قرار داشت. در این میان، امام زین العابدین علیه السلام در صحنه‌ی رویارویی با مشکلات، تنها مانده بود و وحشت بر افراد حاکم شده و بر دل‌ها چیره گشته بود. در چنین شرایط و احوال بود که «دعا» به صورت پناهگاهی برای امام و امامت در آمد؛ نه، بلکه دعا، شیوه‌ای بود که امام [صفحه ۲۱۸] زین العابدین علیه السلام با هدف مقاومت و هجوم، آن را فرا پیش گرفت. مقاومت چه چیزی؟ - مقاومت آن اندیشه، آن فریاد و آن ایمانی که حکومت اموی تمامی امکانات خویش را در جهان اسلام بر ضد آن آماده کرده بود. هجوم بر چه کسی؟ - هجوم بر حکومتی که تمامی پایگاه‌های قدرت را در اختیار گرفته و همه‌ی امکانات مقاومت را از مردم سلب کرده بود. در این صورت، دعا تنها سلاح مبارزه بود. معنای این سخن آن است که وقتی مقاومتی، یا اندیشه‌ای و یا مبارزه‌ای به محاصره در آید و شرایط، آن را به جایی کشاند که فاجعه‌ای همچون «کربلا» رخ دهد، تمامی مردان این مقاومت به خاک و خون کشیده شوند و از آنان، تنها یک مرد باقی ماند و همه‌ی زنان و کودکان به اسارت روند و در بند باشند و هر گاه هیچ امکانی برای انجام عملیات مسلحانه وجود نداشته باشد و هیچ نیرویی برای دفاع از حق باقی نماند، مسؤولیت از گردن این مرد تنها، ساقط نمی‌شود. او مسؤول است که این باور را به امت بقبولاند که احیای اندیشه‌ی حسینی، تحریک احساسات و دفاع از آن بر عهده‌ی اوست، هر چند این دفاع با زبان دعا باشد. نیز او مسؤولیت دارد که رسالت را ادامه دهد، اگر چه از طریق ایجاد امید باشد و این رسالت را به نسل‌ها منتقل سازد. امام زین العابدین علیه السلام هر چند از این امکانات ایثار و مبارزه تا مرز شهادت - کاری که پدرش حسین علیه السلام در کربلا انجام داد - برخوردار نبود و نیز امکانات آزاد اجتماعی را همچون فرزندش امام باقر علیه السلام و نوه‌اش امام صادق علیه السلام در اختیار نداشت، لیکن او فرصت مقاومت را از طریق این حربه از دست نداد؛ حربه‌ای که می‌توانست در اعماق پیکر نظام حاکم نفوذ کند، در میان جامعه‌ی فاسد جریان یابد، با هر نسیمی به حرکت در آید و در هر شرایطی بهره‌گیری از آن امکانپذیر باشد؛ نام این حربه «دعا» بود. اگر گفته شود دعا، از ضعیف‌ترین گزینه‌های نظری مبارزه و جهاد است؟ در پاسخ [صفحه ۲۱۹] می‌گوییم بله، لیکن دعا حتی در صورتی که انسان، گرفتار حالت ضعف و ناتوانی هم نباشد، یک امر ضرور است و لذا اگر انسان بتواند مبارزه و مقاومت را به صورت‌هایی دیگر، پر توانتر و نیرومندتر انجام دهد، باز هم محال است که از دعا بی‌نیاز باشد و نمی‌توان او را از این مبارزه (یعنی دعا)، ولو ضعیف‌ترین نوع مبارزه باشد، منع کرد. چه، وی باید قادر به دعا کردن باشد و بتواند مخفیانه با پروردگارش رابطه داشته باشد و اندیشه‌ها و باورهایش را با شیوه‌ی مناجات و دعا اعلان و آرمان‌ها و رنج‌ها و خواسته‌های دلش را با دعا بیان کند و فریادهایش را بروز دهد و حقوق از بین رفته و غصب شده‌اش را بخواهد. به علاوه، برای هر مبارزی لازم است که بر باورهایش پای فشارد، مواضع فکری‌اش را مشخص و از اصول دینش نگه داری کند تا بر امورش آگاهی داشته باشد و خویشتن را به حق وادارد و به وسیله‌ی دعا، خود را سفارش کند که به خاطر حق، شکیبایی را فرا پیش گیرد. در این صورت، هیچ حکومتی قادر نخواهد بود که این قدرت را از او بستاند و یا او را به خاطر داشتن چنین هدف و اراده‌ای مورد بازخواست قرار دهد. آری، آن گاه

که انسان به مرگ و نابودی تهدید می‌شود، راز جاودانگی او در یک چنین پافشاری‌ها و موضعگیری‌ها نهفته است. سخن گفتن در قالب دعا، وسیله‌ای است برای بیان باورها، رساندن پیام‌ها، رشد دادن احساس مسئولیت‌ها در سخت‌ترین شرایط، گسترش دادن روح مبارزه و مقاومت، محکم کردن روابط فکری، پافشاری بر پیمان‌های اجتماعی، تثبیت احساسات شایسته، تولی و اعلان آن، تبری و آشکار کردن آن، ژرفا بخشیدن به بینش اعتقادی در میان امت، آماده سازی زمینه‌های روانی، فکری و جسمی برای پذیرش مسئولیت‌های بزرگ. تمامی این فعالیت‌ها در شرایطی انجام می‌گیرد که نیروهای مخالف [و دستگاه حکومت استبدادی] برای نابودی تمامی این اهداف بسیج شده‌اند. در چنین شرایطی باید امام برای عمل، برنامه‌ریزی کند، زیرا در این شرایط، انسان مؤمن به هیچ اقدامی نمی‌تواند دست بزند و حتی قادر نیست با عزت و جوانمردی، مرگ با شرافت را برگزیند و هیچ راهی برای انتخاب شهادت به عنوان آخرین سلاح [صفحه ۲۲۰] ندارد، چرا که شهادت نیز به زمینه و شرایط مناسب و نبردی نیاز دارد که این امکان برای شهید به وجود آید تا با خون خود تکانی در وضعیت موجود ایجاد کند و سکوت را در هم بشکند و اگر چنین زمینه‌ای آماده نشود، مرگ او مرگ خاموش و بدون اثر خواهد بود و تنها به نفع دشمن تمام خواهد شد. امام زین‌العابدین علیه‌السلام با تمامی شیوه، وجود، حرکت، سکوت، بیان و اخلاقش، پیشوایی است برای مبارزه در چنین شرایط. او با این رفتار شایسته‌ای را برای کار کردن در این گونه شرایط بحرانی ترسیم کرد. او پاسخ هر پرسشی را که ممکن است مطرح شود، بیان فرمود. پاسخ به فعالیت بر ضد امپراتوری درنده‌ای که بر همه‌ی مناطق و سرنوشت‌ها سلطه یافته است؟ پاسخ به سکوت سنگین، مرگبار و فراگیری که در آن، به زبان آوردن سخن حق ناممکن است و این که چگونه این سکوت را می‌توان شکست؟ پاسخ به شیوه‌ی فردی برای بیان تمامی خواسته‌ها، ارزش‌ها و احساسات؟ به راستی صحیفه سجادیه، یعنی کتاب جهاد در تنهایی! کتاب فریاد در سکوت! کتاب آمادگی در شکست! کتاب فریاد در سکوت مرگبار! کتاب آموزش با دهان بسته! کتاب مسلح شدن در هنگام خلع شدن از همه‌ی سلاح‌ها! با همه‌ی این حالات، صحیفه، کتاب «دعا» است. دعا همان گونه که دکتر الکسیس کارل فرانسوی می‌گوید: «جلوه‌ی عشق و نیازمندی است». اسلام به این دو ویژگی «آگاهی» را نیز افزود. دعا در مکتب امام زین‌العابدین علیه‌السلام بعد زیبایی به خود می‌گیرد و این بعد زیبا، همان تأثیر ویژه‌ی اجتماعی آن است. به بیانی کاملتر، دعا در مکتب امام سجاد علیه‌السلام در همان وقتی که گنجی برای ژرفترین توجهات، گرمترین عشق‌ها و والاترین خواسته‌ها به شمار می‌رود، شیوه‌ای است که با آن، انسان مؤمن، برنامه‌ی کاملی را برای وجودش و اندیشیدن و عمل کردن بر طبق روش امامت با رهبری حکیمانه که آموزه‌ها را از منابع وحی دریافت می‌کند، می‌آموزد. [صفحه ۲۲۱]

محتوای صحیفه‌ی سجادیه

اشاره

سخن گفتن درباره‌ی این کتاب بزرگ و اثر علمی آن از لحاظ عقیدتی و تمدنی و اثر اجتماعی آن، به کوشش و تخصص و نیز به وقت و زمینه‌ای گسترده‌تر از این بخش نیاز دارد. تردیدی نیست که اگر خواننده صحیفه را با دقت بررسی کند، به مقطع‌های زیبایی برمی‌خورد که به روشنی، نشانگر جزئیات چیزی است که ما می‌گوییم. اگر انسان، شرایط امام زین‌العابدین علیه‌السلام و موقعیت اجتماعی او را مد نظر قرار دهد و ستمگری‌ها و تبهکاری‌های زمامداران خود سر را بر خواند و میان مفاهیم صحیفه و نمونه‌های عملکردهای این زمامداران ستمگر مقایسه کند، برایش روشن خواهد شد که امام از طریق این کتاب به مبارزه‌ای آشکار بر ضد حکومت وقت و نقشه‌های او دست زده است؛ نقشه‌هایی که کیان جامعه‌ی اسلامی را هدف گرفته است تا آن را متزلزل کند. از آن جا که ما توان فرو رفتن در اعماق این دریای پر آب را نداریم تا مرواریدهای آن را به دست آوریم، تنها به بیان دو قسمت از

دعاهای صحیفه بسنده می‌کنیم که این دو قسمت، تصویری از آنچه را که در این کتاب آمده است، به نمایش می‌گذارد؛ در این تصویر، آثار و نشانه‌های مبارزه‌ی سیاسی که امام با منطبق دعا بدان متعهد بوده است، به خوبی نمایان است.

دعای امام برای مرزداران

از آن جا که امام زین‌العابدین علیه‌السلام رهبری الهی است و در برابر مردم خویش که همان امت اسلامی باشند، مسؤولیت دارد، حفظ کیان اسلام از مهمترین تکالیفی است که او متعهد به انجام آن است. از این رو، باید از شعایر اسلام مراقبت کند، نمادهایش را تداوم بخشد، مصالح کلی آن را در نظر بگیرد و این مصالح را بر مصالح شخصی افراد و یا کارهای جزئی فرعی مقدم بدارد. بنابراین، حفظ عقیده‌ی اسلامی و حدود آن از التزام به فروع دین و واجبات و محرمات آن - در صورتی که امر میان این دو دور بزند - مهمتر است. [صفحه ۲۲۲] چه، برای رسیدن به آن هدف فراگیر و والا، ناگزیر از دغدغه‌ها و اهداف کوچک و محدود است. هر چند همین دغدغه‌های کوچک در ذات خود از ضروریات محسوب می‌شود و باید در شرایط عادی به آن پرداخت، لیکن نادیده گرفتن این وظایف، مانع از رفتن به سوی اهداف همگانی و بزرگ نمی‌شود. اسلام به عنوان یک دین، وابسته به اشخاص نیست و از عملکردهای ویژه‌ی آنان در برابر خطرهای فکری یا اجتماعی و یا نظامی که آن را تهدید می‌کند، تأثیر نمی‌پذیرد و هر گاه اسلام با خطری رو به رو شود که توحید را که در کلمه «لااله الاالله» عینیت یافته و یا رسالت را که در «محمد رسول الله» تجلی کرده است، مورد تهدید قرار دهد، امام، تمامی جزئیات را نادیده می‌گیرد و به دفاع از این دو رکن مهم می‌پردازد، حتی اگر این دفاع به قیمت جان خود امام و یا از دست رفتن عنوان امامت او تمام شود تا چه رسد به منافع شخصی و شؤون و اختیارات او. از این دیدگاه، می‌توان مواضع ارزنده‌ی امامان اهل بیت را تعیین کرد؛ به عنوان نمونه، خودداری امام امیرمؤمنان از مطالبه‌ی حق خود، روی آوردن امام حسن مجتبی علیه‌السلام به امضای پیمان صلح با معاویه و نثار کردن امام حسین علیه‌السلام جانش را در کربلا، همگی را بر یک اساس، تعیین و تعریف می‌کنیم، یعنی بر اساس در نظر گرفتن مصلحت همگانی اسلام و پاسداری از کیان اسلام تا هیچ گزندی به آن نرسد. با همین دیدگاه می‌توانیم از فلسفه‌ی دعای امام زین‌العابدین علیه‌السلام برای مرزداران آگاه شویم. مرزداران در دوران او چه کسانی هستند؟ این دعا تاریخ معینی ندارد تا ما دورانی را که امام به طور دقیق این دعا را در آن بیان کرده است، بشناسیم، لیک مسلمانی از دورانی که امام در آن زندگی کرد یعنی از سال ۶۱ تا سال ۹۴ بیرون نیست و نیز خارج از دوران حکومت یکی از خلفای اموی نمی‌باشد. حتی اگر ما بیان این دعا را در دوران کوتاه حکومت «معاویه بن یزید بن معاویه» که به دوستی و علاقه‌مندی نسبت به اهل بیت معروف بود فرض کنیم، تردیدی وجود ندارد که نظام حکومتی، تمامی دستگاه‌های دولتی، افراد اداری و مقامات حکومت هنوز تغییر نکرده بودند؛ به ویژه مرزدارانی که از مرزها پاسداری می‌کردند، با تعویض خلیفه، هیچ [صفحه ۲۲۳] گونه تغییر اصولی در آن مدت کوتاه در آنان ایجاد نشده بود. روشن است کسانی که در آن زمان به مرزهای دولت اسلامی، - یعنی نقاطی که در آنها از رفاه و آسایش کمتر خبری بود - عزیمت می‌کردند، از مردمان عادی بودند و ممکن است انتخاب این نقاط دور دست از سوی آنان، دلیلی بر این باشد که این افراد از گرفتاری‌هایی که شهرنشینان در اندرون شهرها دچار آن بودند، دور مانده بودند. با این وجود این پرسش باقی می‌ماند که چرا امام با آن قدرت و فراگیری و لحن و دلسوزی برای نگهبانان مرزها دعا می‌کند، در حالی که آنان جزئی از سپاه آن حکومت فاسد و یکی از واحدهای همان دولت ستمگرند؟ حقیقتی را که پیشتر بیان کردیم، پاسخ این پرسش است، زیرا مصلحت کلی اسلام بر تمامی دیگر امور اسلام مقدم است، خواه فروع دین، خواه عناوین اشخاص و یا منافع دیگران، حتی منافع گروه‌های مشخص. وانگهی این دعا، دلیل قانع کننده‌ای است بر این که امام زین‌العابدین - به عنوان رهبری که مصلحت اسلام و مسلمانان را زیر نظر دارد بر خلاف آنچه نویسندگان جدید خواسته‌اند به تصویر بکشند - از مرکز رهبری و سیاسی اش دور نبوده است. بر این اساس، امام از طریق گسترده‌ترین جهات

اسلامی که همان مرزهای اسلامی باشد، مصالح اسلام و مسلمانان را مورد توجه خویش قرار داد، آن هم به شکل دعایی که فرمانروایان را بر نمی‌انگیزد و این، در حالی بود که این مرزها بدون تردید و به طور همیشگی از سوی دولت‌های همسایه‌ای که با اسلام دشمنی داشتند - اسلامی که آنها را شکست داده، بر بخشهایی از سرزمین‌های آنان سلطه پیدا کرده بود - مورد تهدید قرار می‌گرفت. نگهبانان مرزها - هویتشان هر چه باشد - بیش از آن که یاران حکومت به شمار آیند، پاسداران سرزمین مقدس اسلامی و شرافت اسلام هستند، زیرا اینان از مرزها دفاع و از خطوط مقدم رویارویی با دشمن نگهبانی می‌کنند و این امری است که بر هر مسلمانی واجب است و هر مسلمانی باید بکوشد به هر شکل ممکن از کسانی که مدافع مرزها هستند، پشتیبانی کند. [صفحه ۲۲۴]

این، همان چیزی است که امام زین‌العابدین (ع) در دعایش برای مرزداران در نظر دارد و مردم را به اهمیتش توجه می‌دهد و احساسات را نسبت به مرزها و نگهبانی از آن برمی‌انگیزد. زمامداران هر چند در داخل کشور، در وضعیت بد و فاسدی به سر ببرند، ناگزیر [دیر یا زود] از بین خواهند رفت و نیز هر چند در کشتار و ستمگری و جنایت و ویرانگری بکوشند، هرگز نمی‌توانند تمامی آثار و نشانه‌های این دین را که مسلمانان پاسداری از آنها را جزو وظایف خود می‌دانند، از بین ببرند. امام سجاد (ع) هر چند با رژیم اموی مخالف است و می‌کوشید آن را رسوا کند و عملکردش را نادرست معرفی نماید و بدی مدیریت او را بر ملا سازد و بر پا دارندگان این رژیم را کسانی بداند که پا را از دایره‌ی حق و عدالت بیرون نهاده‌اند و هنوز به قتلگاه شهیدان کربلا با چشمان اشکبار می‌نگرد، لیکن همین طور با صدایی که گریه آن را قطع می‌کند و با آهنگی نیرومند که هر عذر و بهانه‌ای را از میان برمی‌دارد، برای مرزبانان دعا می‌کند. او با همان فریاد بلندی که خدا را برای نابودی حکومت ستمگران، می‌خوانده برای بازگشت امنیت، عدالت و بهروزی به سرزمین اسلام، دعا می‌کند. اینک دعای ارزنده‌ی مرزبانان را می‌خوانیم: «بار خدایا، بر محمد و خاندان او درود فرست و مرزهای مسلمانان را به پیروزمندی خویش استوار گردان و مرزبانان را با نیروی خود یاری ده و از خزانه بخشش‌های خویش، عطایشان را به فراوانی ارزانی دار.» «بار خدایا، بر محمد و خاندان او درود فرست و شمارشان افزون و سلاحشان برنده کن. ناحیه‌ی آنها را حراست فرمای و پیرامونشان را نفوذناپذیر گردان. جمعشان را متحد کن و خود به تدبیر کارهاشان پرداز. سررشته‌ی آذوقه‌شان را گسسته مگردان و دشواری‌ها از پیش پایشان بردار و آنان را به نصرت خویش قوت بخش و به شکیبایی مدد فرما و دفع مکر دشمن را به ایشان بیاموز.» «پروردگارا، بر محمد و خاندان او درود بفرست و به مدافعان مرزها هر چه [صفحه ۲۲۵] نمی‌شناسند، بشناسان و به ایشان هر چه نمی‌دانند، بیاموز و چشمانشان را بر هر چه نمی‌بینند، بگشای.» «بار خدایا، بر محمد و خاندان او درود بفرست. و چون با دشمن رو به رو شوند، یاد دنیای مکار فریبنده را از خاطرشان بزدای و هوس حطام فتنه‌انگیز این جهانی از دلشان محو کن و بهشت را پیش چشم ایشان دار و آن مسکن‌های جاوید و آن منزل‌های شرافت و آن حوران زیبا و آن جویباران سرشار از آشامیدنی‌های نغز و گوارا و آن درختان سر فرو داشته و بارور از میوه‌های گونه‌گون بهشتی را به آنان بنمای تا هوای پشت کردن به دشمن در دل هیچ یک از ایشان نجند و خیال گریختن از هم‌آورد از خاطر کس نگذرد.» «ای خدا، به این نیایش، خصمشان در هم شکن و چنگال دشمن از تنش کوتاه کن و میان دشمنان و سلاح‌هایشان جدایی افکن و بند دلشان بگسل و چنان کن که میان ایشان و زاد و توشه‌شان فاصله‌ای بزرگ پدید آید و در راه، سرشکسته و حیران‌شان گردان و آن سان کن که راه خویش گم کنند و راه مدد برایشان ببند و از شمارشان بکاه و دل‌هایشان لبریز از وحشت نمای و دستشان از سلطه‌گری کوتاه کن و زبانشان از گفتن به بند آر و چنان کن که شکست ایشان سبب پراکندگی و عبرت آن کسان گردد که از دنبالشان می‌آیند و چون ایشان را به خواری افکنی، از آن پس هیچ لشکری طمع ستیز با ما را نکند.» «ای خداوند، زنانشان از زادن سترون دار و مردانشان را از آب پشت بخشکان و نسل چارپایان و شترانشان منقطع گردان. آسمانشان را مفرمای که بر آنان قطره‌ای بیارد و زمینشان را مفرمای که گیاه برویاند.» «بار خدایا، بدین نیایش بلاد مسلمانان نیرومند و شهرهاشان استوار گردان. اموالشان را فزونی ده و چنان کن که از نبرد با دشمن فراغت جویند و روی به پرستش تو نهند و جای پیکار با دشمن با تو خلوت کنند تا مردم

سراسر زمین جز تو نپرستند و در برابر کس جز تو چهره بر خاک نسایند.» «بار خدایا، مسلمانان هر ثغری را برای نبرد با مشرکانی که در برابر ایشان‌اند، بسیج فرمای و آنان را به گروه‌هایی از فرشتگان که پی‌درپی به یاریشان فرود آیند یاری [صفحه ۲۲۶] نمای، تا دشمنانت را تا آن جا که خاک زمین به پایان می‌رسد با کشتن و اسیر کردن واپس رانند، یا این که مشرکان اقرار کنند که تویی الله، آن خدایی که جز او خدایی نیست، یکتا و بی‌انبار.» «خداوندا، چنان کن که این دعا همه‌ی دشمنانت را در اقطار بلاد در برگیرد، از هندوان و رومیان و ترکان و خزران و حبشیان و مردم نوبه و زنگبار و سقلاییان و دیلمیان و دیگر امت‌های مشرک که نام و صفاتشان کس نداند و تو خود با دانش خود شمارشان کرده‌ای و با قدرت خود بر آنان اشراف داری.» «خداوندا، مشرکان را به مشرکان مشغول دار تا از سلطه بر بلاد اسلامیان باز ماند و از شمارشان بکاه تا از شمار مسلمانان نکاهند. میانشان جدایی افکن تا نتوانند بر ضد مسلمانان متحد شوند.» «بار خدایا، آرامش از دلشان و نیرومندی از تنشان دور کن و اندیشه‌ی هر حيله و نیرنگ از قلوبشان بپرداز. به هنگام نبرد با مردان ما دست و پایشان سست گردان و در دلشان بیم افکن تا از جدال و آویز با سلحشوران اسلام عاجز آیند. لشکری از فرشتگان خود با خشم و عذاب خویش بر سرشان فرست، آن سان که در جنگ بدر فرستادی، تا رنگ حیاتشان قطع کند و جاه و جلالشان از میان ببری و جمعشان پراکنده سازی.» «ای خداوند، آبهایشان را به وبا بیالای و طعامشان به دردها بیامیز و شهرهاشان در زمین فرو بر و پی سنگ بلا- بر سرزمینشان بیار و آن را به قحطی دچار کن و توشه و زادشان را در بی‌باران‌ترین و خشک‌ترین و دورترین زمین‌ها قرار ده، پناهگاه‌های زمین را به رویشان سد کن و به گرسنگی مداوم و بیماری دردناک مبتلایشان گردان.» «بار خدایا، هر جنگجویی از گروندگان به آیین تو به جنگ با آنان برخیزد و هر مجاهدی از پیروان سنت تو که با آنان جهاد کند تا دین تو بیشتر اعتلا یابد و حزب تو، تواناتر شود نصیب تو افزونتر گردد، پس هر چه خواهد برایش میسر گردان و اسباب کار او مهیا کن و بر عهده گیر که پیروزی‌اش دهی. خداوندا، یارانی موافقش ده و پشتش محکم گردان و هزینه‌اش به فراوانی ارزانی دار و او را به نشاط و خرمی بهره‌مند ساز و آتش اشتیاق او به یار و دیار در دلش فرو نشان و از غم تنهایی در پناه خود دار و یاد زن [صفحه ۲۲۷] و فرزند از خاطرش محو کن. خداوندا، به حسن نیتش راه نمای و عافیتش بخش و سلامتت بدار و ترس از او دور دار و دلش به جرأت و شهامت قوی گردان و صلابت سختی‌اش ده و به نصرت خویش یاری نما و سیرت‌ها و سنت‌های دین به او بیاموز و در فرماندهی راه صوابش پیش پای بگشای و از ریاکاری برکنار دار و از دل‌بستگی به نام و آوازه برهان و چنان کن که فکر و سخن و سفر و حضرش در تو و برای تو باشد و هر گاه با دشمن تو و دشمن خود مصاف در پیوندد، شمار هم‌آوردان در چشمش اندک آور و هیبتشان در دلش خرد بنمای. او را بر دشمن چیره گردان و دشمن را بر او چیره مگردان و اگر خواهی زندگی‌اش را به نیکبختی پایان دهی و به خلعت شهادتش بنوازی، چنان کن که شهادت او پس از آن باشد که دشمنت را هلاک ساخته، یا به بند اسارت آورده باشد و اطراف بلاد اسلامیان از تجاوز خصم ایمن گردیده باشد و دشمنان تو پشت کرده، روی به هزیمت نهاده باشند.» «بار خدایا، هر مسلمانی که پس از رفتن یکی از غازیان یا مرزبانان به میدان نبرد به جای او عهده‌دار امور خانه‌اش گردد یا بازماندگانش را سرپرستی کند یا به بخشی از مال خود، جنگجو را مدد رساند یا به ساز و برگ نبرد یاری دهد، یا بر جهادش برانگیزد یا دعای خیر خود بدرقه‌ی راهش گرداند یا در غیاب او حرمتش رعایت کند، او را پاداشی ده همچون پاداش آن جنگجو، به همان مقدار و به همان گونه. جزای کار او بهره‌ای در این دنیا عطا کن که سود آن مال که تقدیم داشته و شادمانی عملی که انجام داده است، به زودی فرا چنگ آرد و چون عمرش به پایان رسد، فضل و نعمتی که برایش قرار داده‌ای و کرامتی که مهیا داشته‌ای، نصیبش گردد.» «خداوندا، هر مسلمانی که امر اسلام دل مشغولش دارد و بسیج مشرکان بر ضد مسلمانان، ملولش کند و آهنگ جنگ در دل او پدید آید یا جهاد را به کار بندد، سپس بر سبب ناتوانی جسم از کار باز ماند یا فقر و بی‌نوایی کار او را به تعویق افکند یا حادثه‌ای از عزمش باز دارد یا به ناگاه مانعی بر سر راهش پدید آید، نامش در زمره‌ی عابدان بنگار و ثواب مجاهدانش ده و در شمار شهیدان و صالحانش در آر.» «خداوندا، بر محمد بنده‌ی خود و فرستاده‌ی خود و آل محمد

درود بفرست، درودی [صفحه ۲۲۸] برتر از هر درود دیگر و فراتر از هر تحیت، درودی که زمانش پایان نیاید و شمارش منقطع نگردد، درودی تمامتر و کاملتر از هر درود دیگر که یکی دیگر از دوستان را فرستاده‌ای که تو بخشنده‌ای و ستوده‌ای، پدید آورنده‌ای و به صندوق عدم باز گرداننده‌ای و هر چه خواهی همان کنی [۳۷۱]. این نیایش درباره‌ی سپاهیان است که به دولت مربوط می‌شود، اما نیایش در حق ملت را اینک با هم می‌خوانیم:

نیایش در خواست باران پس از خشکسالی

در این نیایش، توجه امام زین العابدین (ع) به وضعیت امت و مراقبت او از حالات آنان تجلی یافته است؛ به ویژه توجه امام به وضعیت اقتصادی امت که رگ حیات آنان به شمار می‌رود و لذا وقتی می‌بیند که اقتصاد بر اثر خشکسالی در حال از بین رفتن است، در صدد بر می‌آید تا آن را با شیوه‌ی خاص خود بهبود بخشد، بدین معنا که دشمنی‌های فرمانروایان را بر نینگیزد و به آنها بهانه ندهد که از لحاظ سیاسی بر آن حضرت خرده بگیرد. با وجود این، او توجه ملت مسلمان ستم‌دیده و سرکوب شده را به این موضوع جلب می‌کند که در میان آنان کسی هست که تا این اندازه به این ملت مهربان است، اوضاع آنها را زیر نظر دارد و به اوضاع و دشواریهایشان توجه می‌کند. امام زین العابدین (ع) بدین ترتیب، در صحنه‌ی سیاست عرض اندام می‌کند و این نوعی دخالت آشکار در امور ملت و نمایش علنی در صحنه‌ی عمل است؛ چه، در این چنین گرفتاری‌ها، پناهگاه مردم، بزرگان قوم و کسانی هستند که از تقدس برخوردارند و برتری و تقدسی که بر دیگران دارند و اگر خلیفه، شایستگی ادعایی را که دارد، داشته باشد، در این گونه موارد، چشم‌ها به او دوخته می‌شود، زیرا او ادعا می‌کند که جانشین پیامبر خدا است و به همین دلیل بر اریکه‌ی حکومت تکیه می‌زند. امام زین العابدین (ع) با این نیایش ثابت می‌کند که او به این مقام سزاوارتر است و [صفحه ۲۲۹] پناهگاهی است که می‌باید واسطه‌ی میان زمین و آسمان باشد. همه‌ی این موضعگیری‌ها و رفتارهای دلسوزانه‌ی امام در حالی صورت می‌گیرد که امت در کنار او نایستادند و احترام او در نسب و حقش را در امامت رعایت نکردند، بلکه از یاری او دست کشیدند، تا آن جا که امام می‌فرماید: «در مکه و مدینه حتی ده نفر نیستند که ما را دوست بدارند». مقصود از این دوستی فقط ابراز احساسات، اشک ریختن و ابراز علاقه معمول نیست، زیرا مثلاً همین مردم کوفه در اشک تمساح ریختن بر اهل بیت به عنوان «دوستی» از همه ماهرتر بودند، تا آن جا که امام از دوستی آنان نسبت به خود، درخواست کمک می‌کرد، همان دوستی که در برون دوستی و در درون نفاق بود و بر ضد پدرش امام حسین (ع) به شمشیر تبدیل شد و او را به شهادت رسانید! محبت مورد نظر برای خاندان پیامبر که آیه: «المودة فی القربی» و احادیث رسیده از پیامبر اسلام بر لزوم آن دلالت دارد، محبتی نیست که از هر گونه حقی برای آنان در حکومت و مدیریت، از دانش فقه و قانونگذاری، از تمامی معانی و لاء عملی و از پیروی و دنباله روی از ایشان خالی باشد. هر چند تحریف گران چنین محبتی را ادعا کرده و یا محبت به اهل بیت را این چنین تحریف نموده و تنها به نام «دوستی» با اهل بیت بسنده کرده‌اند [۳۷۲]. لیکن مسأله امت اسلامی و اقتصاد سرزمین‌های اسلامی از مسائل بزرگ و سرنوشت‌ساز است که زیان‌های کوچک و خطاهای خاص با آن برابری نمی‌کند، بلکه برای احیای آن مسائل بزرگ، تمامی مسائل فرعی را نادیده گرفت و از آنها صرف نظر کرد. اینک با نیایش درخواست باران همراه می‌شویم: «ای خدا، باران بفرست و سیرابمان ساز و همراه با بارانی فزاینده و ریزنده، از ابری در آفاق رونده و گیاهان زیبا رویاننده، رحمت خود بر ما ارزانی دار. میوه‌ها را برسان و بر بندگانت احسان فرمای، گل‌ها را شکفته گردان و زمین خود زنده نمای. آن فرشتگان بزرگوار را بفرمای تا از سوی [صفحه ۲۳۰] تو بارانی سودمند و پیوسته و فراوان و گسترده و تند بیاورند و همه جا را سیراب سازند، تا زمین مرده را زنده نمایی و هر چه را از دست رفته است، بازگردانی و آنچه رویدنی است، برویانی و در روزی مردم، گشایش ایجاد کنی با چنان ابری انبوه، گرانبار، خوش و بی‌زیان و از کران تا کران که از آن آواز تندر آید و بارانش ملائیم و پر دوام باشد و برقش فریناک نبود.» «بار خدایا، ما از بارانی به فریاد

رسنده، قحط زداینده، گیاه رویاننده، فراگیرنده و فراوان بارنده سیراب نمای، تا گیاهان ایستاده را طراوت تازه دهی و گیاهان بر زمین خفته را بر پای داری.» «بار خدایا، بارانی برسان آن سان که آب‌ها از تپه‌ها روان داری و چاه‌ها از آب‌ها پر سازی و رودها به خروش آری و نباتات برویانی و در همه‌ی شهرها ارزانی پدید آری و چارپایان و مردمان به تن و توش آری و برای ما خوردنی‌های خوش و گوارا کامل گردانی و کشته‌های ما برویانی و پستان‌های شتران پر شیر سازی و بر نیروی ما، نیرویی دیگر افزایی.» «ای خداوند، سایه‌ی ابر را بر ما باد سموم مگردان و خنکی‌اش را شوم منماید. چنان مباد که به جای باران بر سر ما سنگ بیارد و به جای آب شیرین و گوارا، آب تلخ و شور.» «بار خدایا، بر محمد و خاندان محمد درود بفرست و ما را از برکات زمین و آسمان‌ها روزی ده که تو بر هر چیز توانایی [۳۷۳]». این چنین، امام زین‌العابدین (ع) در نیایش درخواست باران، توجه خویش را تنها به افرادی که پیرامون او هستند و به امور ویژه منحصر نمی‌کند، بلکه تمامی انسان‌ها و سرزمین‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد و با مهربانی و دلسوزی به تمامی مسائل طبیعی، روانی و معیشتی این انسان‌ها و حتی به مسائل جوی و کشاورزی آنها می‌نگرد و حتی برایشان طلب «نیرو» می‌کند. اندیشیدن درباره‌ی مضامین این نیایش، افق‌هایی را از سیاست امام سجاد (ع) می‌گشاید. بدین ترتیب، ما به پایان این بخش می‌رسیم و در آن از برجسته‌ترین ویژگی‌های امام زین‌العابدین (ع) آگاهی یافتیم که عبارت بودند از: التزام به عبادت، گریه و دعا. نیز در [صفحه ۲۳۱] یافتیم که چگونه امام، تمامی این پدیده‌ها را در راه گسترش طرح و برنامه حکیمانه‌اش به کار گرفت، برنامه‌ای که به منظور تثبیت پایگاه بر حق امامت، آن را فرا پیش گرفته بود و نیز به منظور گسترش فعالیت‌هایش از قبیل مبارزه با ستمگران حاکم، اعتراض به عملکردهای آنان و مخالفت‌های آنان با شریعت و دین. با این که امام به کارهایی اقدام می‌کرد که به خود او اختصاص داشت و از حقوق فردی او بود که به عبادت بپردازد، اشک بریزد و دعا کند، لیکن ما در کارهای او، نوعی مبارزه‌ی سیاسی و برنامه‌ای حکیمانه بر ضد حکومت‌های خودکامه را مشاهده می‌کنیم. در بخش آینده، مواضع امام در رویارویی با فرمانروایان و یاران ستمکارشان خواهیم خواند؛ مواضعی که بی‌پرده، بی‌تقیه و سرنوشت‌ساز است. [صفحه ۲۳۴]

مواضع سرنوشت‌ساز امام زین‌العابدین علیه‌السلام

اشاره

پس از گذشت چندین سال از مبارزه‌ی دشواری که امام زین‌العابدین علیه‌السلام با روش‌های گونه‌گون بدان دست زد - ما پیشتر برخی از آنها را شرح دادیم و گفتیم که کاربرد این روش‌ها و بهره گرفتن از آنها در آن شرایط سخت، کمتر از شمشیر کشیدن و فایده‌ی آنها کمتر از گام نهادن در میدان‌های نبرد مرگبار نیست - دستاوردهای بزرگی حاصل آمد که آنها را به صورت زیر برمی‌شماریم: ۱ - موقعیت امام را به عنوان رهبر الهی، مسؤول درباره‌ی این دین و این امت و راهنمای آنان تقویت کرد. ۲ - او با این برنامه‌ریزی‌های دقیق توانست وظایف امامت را انجام دهد و نیروهای پراکنده را در پیرامون محور حق گرد آورد و پایگاهی برای خیزش امامان پس از خود بر پایه‌های استوار و محکم بنیاد نهاد. ۳ - این موضعگیری‌های ارزنده‌ی اجتماعی، منزلت امام را در انظار مردم بالا برد و آنان متوجه شدند که او از بزرگان اهل بیت است که اخلاق نیک و والایی دارد و اسلام را از سرچشمه‌ها و رودهای زلال آن آموخته و حامی این امت است. ۴ - این مواضع و این جایگاه موجب شد که امام زین‌العابدین علیه‌السلام روش سیاسی خویش را در آینده تغییر دهد، زیرا می‌بینیم که رفتار او با زمامداران و رویدادها با گذشته تفاوت پیدا می‌کند؛ او مخالفت خویش را علنی و مبارزه‌اش با زمامداران ستمگر را آشکار می‌سازد. از برجسته‌ترین مظاهر این رفتار، مواضع سرنوشت‌ساز بود که او در برابر زمامداران ستمگر و طرفدارانشان و نیز در برابر جنبش‌های سیاسی دوران خود فرا پیش گرفت. [صفحه ۲۳۵]

موضع امام سجاد نسبت به ستمگران

موضع امام سجاد نسبت به یزید

امام سجاد علیه السلام نسبت به یزید موضع خردمندانه‌ای فرا پیش گرفت. یزید از ستمکارترین افراد بنی امیه، ناپاک‌ترین و دورترین آنان از تمامی مفاهیم دین، انسانیت، جوانمردی و حتی سیاست بود و لذا موضع امام در برابر او، چنان بی نظیر و هوشمندانه بود که به وی اجازه نداد تا آن حضرت را به قتل برساند، در حالی که امام با کمال حقیقت با وی رو به رو گردید و به طور معمول، ستمگران تاب تحمل آن را ندارند و حتی برخورد امام، یزید را ناگزیر ساخت که اسیران آل محمد را آزاد کند و این، بدان سبب بود که امام، زمینه را برای این آزادی آماده کرده بود. بنابراین، امام سجاد علیه السلام به مدینه بازگشت تا کارهایش را بر طبق نقشه‌ی زیبایی آغاز کند که ما برخی از صورت‌های آن را در این بحث‌های کتاب شرح کردیم. پس از آن که امام سجاد علیه السلام عمری را در راه به کار بستن نقشه‌های ارزشمند خویش در مبارزه با توطئه‌های حاکمان بنی امیه بر ضد دین و دینداران سپری و این توطئه‌ها را افشا کرد و کوشید آنچه را امویان ویران کرده‌اند، بسازد و آنچه را آنان ساخته‌اند، ویران کند و جلو تلاش‌های آنها را بگیرد و نیز پس از آن که موقعیت و منزلت امام در میان مردم - خواه کسانی که از پیروان او بودند و خواه آنان که از توده‌ی مردم بودند - تقویت گردید، [صفحه ۲۳۶] مقامات حکومتی بدون این که پوشش نیرنگ و نقاب فریب و کفر و نفاق از چهره‌هایشان کنار رود، نتوانستند امام را مورد تعرض قرار دهند؛ چه، آوازه‌ی بخشندگی، امامت، سروری، بزرگواری، پرهیزکاری، دانش، بردباری، عبادت و زهد امام، آفاق را پر کرده بود و نیز دلسوزی و مهربانی او به امت و نگره‌داری او از منزلت آنان موجب شده بود که در ژرفای دل‌ها جای گیرد و از آن چنان احترامی برخوردار گردد که اذیت و آزار او به نفع حاکمان ستمگر نباشد. امام پس از آن که به اهدافی که از برنامه‌هایش در نظر داشت، رسید و دانست که حکومت اموی و زمامداران آن - که سخت با اسلام و شخصیت‌های او به ویژه با اهل بیت دشمنی داشتند - دیر یا زود، پنهانی یا آشکارا او را از بین خواهند برد، هجوم خود بر ضد آنان آغاز کرد. بنابراین، او تیرهای باقی مانده‌ای را که در ترکش داشت، به پیکر حکومت فاسد اموی پرتاب می‌کرد، حکومتی که عقب‌نشینی از بسیاری مواضع راهبردی خود را که در قبل آنها را اشغال کرده بود، آغاز کرده بود. از این رو، امام برای رسوا سازی آنان به اعمالی دست زد که به راستی می‌توان آنها را تحریک سیاسی نامید.

موضع امام در برابر عبدالملک بن مروان

دیدیم که امویان با تمامی وسایل دستگاه‌هایشان، امام زین العابدین علیه السلام را فرد خوب و بی‌خطری می‌دیدند؛ به ویژه رابطه‌ی مروان بن حکم با امام، بسیار خوب بود و این بدان سبب بود که آن حضرت در روزهای واقعه حره، از وی مراقبت به عمل آورد و مروان به خاطر همین جوانمردی از امام سپاسگزار بود. طبیعی است که عبدالملک بن مروان هم به این لطف و جوانمردی امام زین العابدین علیه السلام ارج نهد و لذا می‌بینیم که وقتی او زمام خلافت را در دست می‌گیرد، به استاندار خود در مدینه، حجاج ثقفی خونخوار می‌نویسد: «اما بعد، مواظب باش از خون‌های فرزندان عبدالملک نگره‌داری کنی و از ریختن آن خودداری نمایی، زیرا من خاندان ابوسفیان بن حرب را دیدم که وقتی حسین علیه السلام را کشتند و تشنه‌ی خون او شدند، [صفحه ۲۳۷] خداوند، فرمانروایی آنها را از ایشان گرفت و جز اندکی درنگ نکردند؛ بدرود [۳۷۴]». لیکن امام به طرز طبیعی با این نامه برخورد نکرد، بلکه نامه‌ای به عبدالملک فرستاد که در آن چنین می‌گوید: «به نام خداوند بخشاینده‌ی مهربان اما بعد، تو در فلان روز و فلان ساعت و فلان ماه نامه‌ای نوشتی. پیامبر خدا به من خبر داد و مرا آگاه کرد و خداوند به خاطر این کاری که انجام دادی، پاداشت دهد و حکومت را پایدار بدارد و مدتی بدان بیفزاید.» امام، نامه را پیچید و مهر کرد و به وسیله‌ی غلامش با شتر فرستاد و به وی دستور داد که آن نامه را در همان ساعتی که بر عبدالملک وارد می‌شود، به او برساند. [۳۷۵]. این نامه، هم شیوه و هم محتوایش هر

دو، تحریک آمیز است، زیرا اولاً، امام می‌کوشد به حاکم عبدالملک بفهماند که او از تاریخ نگارش نامه‌ی او به طور کامل آگاهی دارد و حتی روز و ساعت آن را می‌داند. ثانیاً، امام فاش می‌گوید که او در ارتباط مستقیم با پیامبر خداست و آن بزرگوار، او را از نامه و محتوایش آگاه ساخته است. این موضوع، نشان می‌دهد که امام افزون بر این که از لحاظ نسبی با پیامبر ارتباط دارد، از لحاظ روانی نیز با او مرتبط است و دانش و آگاهی‌هایش را به طور مستقیم از او می‌گیرد! چنین ادعایی را خلیفه نمی‌تواند تحمل کند، بلکه برایش سنگین تمام می‌شود، زیرا این ادعا بدین معناست که پیوند امام سجاد علیه‌السلام با پیامبر خدا به مراتب محکم‌تر از پیوند عبدالملک - مدعی جانشینی پیامبر - با اوست. آخرین قسمت نامه که امام در آن خبر می‌دهد که عمل عبدالملک و سفارش او در مورد خاندان ابوطالب «در پیشگاه خدا پاداش خواهد داشت» و او با این عمل، [صفحه ۲۳۸] فرمانروایی‌اش را پایدار ساخته و مدتی بدان افزوده است، به یقین دعا، ستایش و یا چالپوسی نیست، بلکه امام بیان می‌کند که عمل او پذیرفته می‌شود و به احسان او پاداش داده خواهد شد و این پاداش آن است که مدتی، تنها به فرمانروایی او افزوده می‌شود، نه به خلافتش. به علاوه، فرستادن خبری از سوی امام به خلیفه عبدالملک نشان دهنده‌ی نوعی برتری و بالادستی امام است که اگر کسی در موضع قدرت باشد، چنین خبری را تحمل نمی‌کند تا چه رسد به ستمکارانی چون عبدالملک! خلاصه‌ی سخن: اگر امام سجاد علیه‌السلام می‌خواست از تعرض و در افتادن با حاکم دوری کند، نباید چنین نامه‌ای آن هم با این شیوه‌ی تحریک آمیز از او صادر می‌شد؛ به علاوه، نامه‌ی عبدالملک به امام فرستاده نشده بود. عبدالملک از موقعیت و جایگاه امام سجاد علیه‌السلام تا حدی آگاه بود، زیرا وی مدت درازی در مدینه در کنار آن حضرت بود و از حالات او آگاهی داشت. افزون بر این که امام با عبدالملک به زبان ارقام سخن گفته بود که او نمی‌دانست آن را دفع کند و یا منکرش شود و به این دلایل بود که عبدالملک نسبت به این نامه تظاهر به شادمانی کرد. در دنباله‌ی حدیث آمده است؛ وقتی که عبدالملک به تاریخ نگاه کرد، به طور دقیق آن را با زمان نگارش نامه‌ی خودش به حجاج همخوان یافت و لذا در راستگویی امام علی بن الحسین علیه‌السلام تردید نکرد و سخت شادمان گردید و چون آن نامه موجب شادمانی او شد، برای علی بن الحسین، مقداری درهم و جامه با شتر سواری‌اش فرستاد. [۳۷۶]. وانگهی حدیث زیر اشاره می‌کند که امام نظام را بایکوت کرده بود؛ این امر نشان می‌دهد که او رئیس حکومت را که شخص خلیفه باشد، به رسمیت نمی‌شناخته و به وی اعتنایی نمی‌کرده است. نقل شده است که عبدالملک بن مروان پیرامون خانه‌ی خدا طواف می‌کرد و علی بن الحسین علیه‌السلام هم پیشاپیش او سرگرم طواف بود و هیچ توجهی به او نمی‌کرد. [صفحه ۲۳۹] عبدالملک گفت: چه کسی پیش روی ما طواف می‌کند و به ما اعتنایی نمی‌ورزد؟ به وی گفتند: این علی بن الحسین است. عبدالملک سر جایش نشست و گفت: او را به نزد من برگردانید. لذا او را به نزد وی برگردانیدند. عبدالملک گفت: ای علی بن الحسین! من قاتل پدرت نیستم؛ پس چه چیزی تو را مانع می‌شود که به نزد من آیی؟ امام فرمود: «قاتل پدرم - به خاطر جنایتی که انجام داد - دنیای پدرم را تباه کرد و پدرم آخرت او را به تباهی کشید و اگر تو می‌خواهی چنین باشی، باش [۳۷۷]». مبارزه خواهی تحریک آمیز امام زین‌العابدین علیه‌السلام در موارد زیر تجلی می‌یابد: ۱ - پیشاپیش خلیفه راه می‌رود و وجود او را نادیده می‌گیرد و در حضور حجاج طواف کننده، هیچ اعتنایی به او نمی‌کند، - این جریان در موسم حج هم بوده است - به قسمی که این برخورد امام سجاد علیه‌السلام خلیفه را بر می‌انگیزد و درباره‌ی او می‌پرسد: کیست این شخصی که این چنین به خود جرأت می‌دهد احترام خلیفه را نادیده بگیرد؟ و زمانی که شنید، او امام «علی بن الحسین» است، همین نام، وی را سر جایش برنشانید و این، بدان معناست که وی طوافش را قطع کرد، زیرا این خبر برایش بسیار گران تمام شد و با گردانیدن امام به سوی خود، طواف او را نیز قطع کرد. ۲ - این که عبدالملک، امام را به خاطر نرفتن به نزد او سرزنش می‌کند، نشان می‌دهد که قطع رابطه‌ی امام با خلیفه و نرفتن به دیدار وی به خودش صورتی بالاتر از کناره‌گیری صرف گرفته است و حتی نشان دهنده آن است که آن حضرت به خلیفه تمایل نداشته و یا از وی روی برتافته است، تا آن جا که خلیفه او را مورد بازپرسی قرار می‌دهد! ۳ - این سخن عبدالملک: «من قاتل پدرت نمی‌باشم» همان گونه که بیزاری از

خون‌های ریخته شده بر زمین میدان نبرد میان اهل بیت و امویان را در بردارد، هشدار است به امام زین العابدین علیه السلام و این که هر چیزی می‌تواند در انتظار او باشد حتی کشته شدن! ۴ - از این رو، پاسخ امام، نیرومند و شجاعانه بود، زیرا پیامد نبردهای گذشته [صفحه ۲۴۰] را مشخص فرمود و ثابت کرد که در نبردها اهل بیت پیروز بودند، چرا که آنان سود بردند و قاتلان نشان یعنی امویان زیان کردند. با وجود این، امام، آمادگی خویش را برای این که عینا همان موضع پدرش را فرا پیش گیرد، اعلان می‌کند. البته، در صورتی که عبدالملک بخواهد عینا همان موقعیت ستمگرانه‌ای را داشته باشد که کشنده‌ی پدر او داشت. این سخن، امام، نوعی آمادگی مبارزه‌جویی، پیکار و هماورد خواهی آشکار با خلیفه‌ای است که از ترور، کشتن، ستمگری و ویرانگری، هیچ ابایی ندارد. این موضعگیری امام زین العابدین علیه السلام به تنهایی برای اثبات این موضوع بسنده می‌کند که او تا پایان عمرش همچنان یک شخصیت سازشکار، بی طرف، گریزان از دنیا و حکومت آن و تنها سرگرم عبادت و نماز و نیایش و گریه نبوده است. چنین پیدا است که عبدالملک دید امام زین العابدین علیه السلام با آن مواضع تحریک آمیزش می‌خواهد در جایگاه پدر و جدش قرار گیرد و رهبری جنبش شیعی را بر عهده گیرد و موقعیت خویش را به عنوان یک امام پس از تلاش‌های خستگی آور تحکیم بخشد و نیروهای مؤمن را پیرامونش گرد آورد و در نتیجه، به قدرت و توانی دست یابد که چهره به چهره‌ی خلیفه بایستد. از این رو، عبدالملک در صدد آزار امام برآمد و کوشید دست آن حضرت را از برخی دلایل امامت نظیر وجود آثار بر جای مانده‌ی نبوت در نزد امام، تهی سازد [۳۷۸] که شمشیر پیامبر خدا از جمله‌ی همین آثار بود. وقتی که به عبدالملک خبر رسید که شمشیر پیامبر خدا در نزد امام زین العابدین علیه السلام موجود است، کسی را به نزد او فرستاد و از آن بزرگوار خواست شمشیر را به او بدهد. امام از دادن شمشیر خودداری کرد. از این رو، عبدالملک نامه‌ای به امام نوشت و او را تهدید کرد که حقوقش را از بیت‌المال قطع خواهد کرد. امام به او چنین پاسخ داد: «اما بعد، خداوند برای پرهیزکاران ضمانت کرده است که آنان را از جایی که خوش [صفحه ۲۴۱] ندارند، بیرون برد و از جایی روزیشان دهد که گمان ندارند و خدای بزرگ فرموده است: «خدا هیچ خیانتکار ناسپاسی را دوست ندارد» [۳۷۹] بنابراین، بنگر که کدام یک از ما به این آیه سزاوارتریم؟ [۳۸۰]. این که عبدالملک شمشیر را با آن شدت و حدت و تا مرز تهدید از امام درخواست می‌کند، صرفاً به خاطر تمایل بدان نیست، و گرنه عبدالملک همان کسی است که از نگه‌داری مقدس‌ترین چیزهایی که به پیامبر خدا نسبت داده می‌شود از شمشیر پیامبر عزیزتر است، روی برمی‌تابد و گواه بر اثبات این مدعا، خاندان پیامبر است که از سوی عبدالملک به قطع حقوق و مستمری‌شان تهدید می‌شوند. بنابراین، اگر موضع امام مبنی بر این که از دادن شمشیر خودداری می‌کند در وضعیت عادی و حالت طبیعی امور باشد، چیزی را توجیه نمی‌کند، لیکن وضعیت به طور قطع، طبیعی نبوده است. برخی احادیث نشان می‌دهد که وضعیت بحرانی میان امام سجاد علیه السلام و حکومت وقت به جایی رسید که حجاج ثقفی، ستمکارترین فرماندار اموی به عبدالملک چنین نوشت: «اگر می‌خواهی حکومت پایدار بماند، علی بن الحسین را بکش [۳۸۱]». اگر امام زین العابدین علیه السلام - آن گونه که معروف است - تمایلی به سیاست نمی‌داشت، پس چه معنایی داشت که حجاج - که در شیطنت او تردید وجود ندارد - میان امام و حکومت، ارتباط برقرار کند؟ بنابراین، سخن حجاج به روشنی نشان می‌دهد که وجود امام به صورت خطر بزرگی برای حکومت در آمده است که آن را متزلزل و نابود خواهد کرد و به همین دلیل، حکومت جز از طریق کشتن امام پابرجا نمی‌ماند. اما عبدالملک می‌کوشید که امام را محدود کند، چنان که این موضوع را حدیث زیر بیان می‌کند: زهری گوید: من علی بن الحسین را در روزی که عبدالملک بن مروان او را از مدینه به شام برد، دیدم. زنجیر به گردن او افکنده و چندین مأمور را برای نگهبانی از او گماشته [صفحه ۲۴۲] بود. من از آنان اجازه خواستم که بر او سلام و از او خداحافظی کنم. مأموران به من اجازه دادند و من بر او وارد شدم، در حالی که در خیمه‌ای بود و زنجیر در پاها و دستانش قرار داشت و لذا من گریستم و گفتم: دوست داشتم که من به جای می‌بودم و تو در سلامتی به سر می‌بردی. امام فرمود: زهری! آیا گمان می‌کنی که این - آنچه به دست و پایم می‌بینی - مرا به سختی می‌افکند. بدان که اگر من می‌خواستم، این وضعیت وجود

نداشت، اما این حالت - هر چند برای تو و امثال تو گران است - مرا به یاد عذاب خدا می‌اندازد. سپس دستانش را از گُند، و پاهایش را از زنجیر بیرون آورد و فرمود: من به همراه آنان، بر این وضعیت، دو منزل از مدینه را هم عبور نکردم. زهری گفت: چهار شب بیشتر نگذشت که مأموران محافظ امام آمدند و می‌پنداشتند که او در مدینه است، ولی او را نیافتند. من هم مثل بقیه از آن مأموران درباره حضرت سؤال کردم. یکی از آنان به من گفت: ما او را می‌دیدیم که پیشاپیش ما حرکت می‌کرد و فرود می‌آمد و ما هم پیرامون او بودیم و نمی‌خوابیدیم و از او مراقبت می‌کردیم. اما ناگهان دیدیم که او در میان محمل خویش نیست و تنها کند و زنجیرش در آن جاست! زهری گوید: پس از این جریان، من نزد عبدالملک بن مروان رفتم و او درباره‌ی علی بن الحسین علیهم‌السلام از من پرسید؟ و من جریان را به او خبر دادم. او به من گفت: روزی که آن مأموران او را گم کرده بودند، وی به نزد من آمد و بر من وارد شد و گفت: به من چه کار داری؟ گفتم: در نزد من بمان. او گفت: دوست ندارم. سپس بیرون رفت. به خدا سوگند، از او وحشتی در دلم افتاد! زهری گوید: ای امیر مؤمنان! علی بن الحسین آن گونه که شما می‌پندارید، نیست. او سرگرم خودش می‌باشد. او گفت: چقدر خوب است سرگرمی همانند سرگرمی او و چه نیکوست آنچه وی [صفحه ۲۴۳] بدان سرگرم است. [۳۸۲]. این حدیث طولانی نشان می‌دهد که وضعیت سیاسی امام به مرحله‌ای رسیده بوده است که حکومت او را دستگیر می‌کند و زنجیر به دستان و پاهای او می‌بندد و او را تحت مراقبت سخت مأموران قرار می‌دهد. بر فرض این که ضرورت ایجاب می‌کرده که حکومت، آن بزرگوار را به پایتخت بیاورد، اما آیا ممکن است با کسی که از سیاست کناره‌گیری کرده است و بدان تمایلی ندارد، چنین رفتار شود؟ به راستی چنین احضاری به طور آشکار نشان می‌دهد که حرکت امام به مرحله‌ای رسیده بوده که خطری برای حکومت محسوب می‌شده است. وانگهی، اگر خلیفه از تحریک سیاسی امام زین‌العابدین علیه‌السلام هراس نمی‌داشت، چه چیزی باعث شد که به این همه اقدامات بر ضد او دست بزنند؟ نیز از این حدیث برمی‌آید که امام بر اجرای تصمیم خویش جدی بوده، زیرا به خلیفه آن طور که خودش دوست داشت پاسخ داد، نه بر طبق خواسته‌ی خلیفه. امام با به کار گرفتن توانایی‌های خویش که آن را از خداوند برگرفته است، به عنوان پیشوای امت و یکی از اولیای با اخلاص خدا، می‌خواهد بر اثبات هدفش تاکید کند و آن این که امام زین‌العابدین علیه‌السلام می‌خواهد روشن سازد که او وظیفه پیشوای الهی را انجام می‌دهد و لذا برای عبدالملک و یارانش و برای همه‌ی کسانی که از بستر رویدادها آگاهی دارند، ثابت می‌کند که او امام بر حق است و به مقام حکومت که عبدالملک ادعای آن را دارد، شایسته‌تر است و این، آشکارترین شکل مبارزه‌ی سیاسی است.

موضع امام در برابر هشام بن عبدالملک

موضع امام زین‌العابدین علیه‌السلام در برابر هشام از پرآوازه‌ترین مواضع در میان مسلمانان است که بزرگان در نوشته‌ها و کتابهایشان نقل کرده و آن را از مسلمات دانسته‌اند. این [صفحه ۲۴۴] مواضع به روشنی نشان می‌دهد که امام دست به تحریک سیاسی زده است و این امر بر کسی پوشیده نیست. در حدیث آمده است: هشام بن عبدالملک در دوران خلافت پدرش به حج رفت و خانه را طواف کرد و خواست که حجرالاسود را استلام کند و بر اثر ازدحام جمعیت نتوانست این کار را انجام دهد. بنابراین، منبری را برایش نهادند و او بر آن نشست. در همین حال، ناگهان امام علی بن الحسین علیهم‌السلام آمد، در حالی که لنگی و جامه‌ای در بر داشت و از همه‌ی مردم خوشروتر و خوشبوتر بود و پیشانی مبارک بر اثر سجده‌ی فراوان چنان زانوی شتر پینه برداشته بود. امام پیرامون خانه طواف می‌کرد و به ناگاه به جایگاه حجر رسید و مردم به خاطر هیبت و شکوه او کنار رفتند تا او حجر را استلام کند. یکی از شامیان به هشام گفت: این شخص کیست که مردم این همه احترام برای او می‌گذارند و راه را برایش باز می‌کنند تا او به حجر برسد؟ هشام به منظور این که شامیان به امام تمایل پیدا نکنند، گفت: من او را نمی‌شناسم! فرزدق که در آن جا حضور داشت، گفت: من او را می‌شناسم: هذا الذی تعرف البطحاء وطأته و البیت يعرفه والحل و الحرم این همان کسی است

که بطحا جای قدم‌های او را می‌شناسد و خانه‌ی کعبه و حل و حرم او را می‌شناسد هذ ابن خیر عبادالله کلهم هذا لتقی النقی الطاهر العلم این فرزند بهترین تمامی بندگان خداست. این پرهیزکار، پاکیزه و مهتر است. هذا ابن فاطمة ان كنت جاهله بجده انبیاء الله قد ختموا اگر تو او را نمی‌شناسی، این فرزند فاطمه است و جدش خاتم پیامبران الهی است یکاد یمسکه عرفان راحتہ رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم از آن جا که رکن حطیم کف دست او را می‌شناسد، ممکن است آن را نگهدارد هر گاه وی بیاید که استلام کند. من معشر جهم دین و بغصهم کفر و قربهم منجی و معتصم [صفحه ۲۴۵] از قبیله‌ای است که دوستی آنان، دین و دشمنی‌شان کفر و نزدیکی‌شان، رستنگاه و پناهگاه است. ان عد اهل النقی کانوا ائمتهم او قیل من خیر اهل الارض قیل هم اگر پرهیزگاران بشمارند، آنان پیشوایشان خواهند بود و یا هر گاه بگویند چه کسی بهترین مردم روی زمین‌اند؟ گویند: آنان هم الغیوث اذا ما أزمه ازمته و الاسد اسد الشری و البأس محتدم [۳۸۳]. آنان باران‌های رحمت‌اند، هر گاه بحرانی رخ نماید، شیران، شیران بیشه‌اند و حمله‌ی آنها بسیار سخت خواهد بود. [صفحه ۲۴۶] موقعیت و شرایط به گونه‌ای نبود که چیزی از ابعاد آن بر امام پوشیده بماند و نیز آن حضرت هم کسی نبود که به اقدامی دست یازد و از پیامدها و آثار آن آگاهی نداشته باشد. کسی که در جایگاه طواف حضور می‌یابد، ناگزیر از وجود فردی همچون هشام ولیعهد - بر بالای منبر، در حالی که جلادان شامی پیرامون او حلقه زده‌اند، آگاه می‌شود. لیکن امام زین العابدین علیه السلام وجود وی را نادیده می‌گیرد و پیامدهای این اقدام دلاورانه‌اش را هم مد نظر دارد؛ به عنوان نمونه، امام برای تکمیل کردن شوطهای طواف در حرکت است، در حالی که جامه‌ی پیامبران را بر تن دارد و مردم بوی خوش نبوت و عطر رسالت را از او استشمام می‌کنند و این یکی از آثار مبارزه سال‌های بلند، جانکاه و دشوار بود که امام در این سال‌ها از انواع سختی‌ها رنج می‌برد، تا راه شناخت امام و رسیدن به امامت را به روی مردم بگشایند، در حالی که دستگاه خلافت به طور کامل از این موضوع بی‌خبر بود و در منجلاب سرکشی، ستمگری، هوسرانی، خودخواهی، آسایش‌طلبی و گستاخی خود، غرق گشته و از مردم فاصله گرفته بود. مردمی که فرزند خلیفه را نادیده گرفته، به وی توجه نکرده و راه را برایش نگشوده بودند تا حجر را لمس کند، به خاطر شکوه و عظمت امام زین العابدین به ردیف می‌ایستند و از حجر فاصله می‌گیرند تا او آن را استلام کند! چنین برخوردی از سوی مردم، به غرور و خودخواهی هشام که نماینده‌ی خلیفه است، خدشه وارد می‌کند و وابستگان حکومت را به خشم می‌آورد و به همین سبب است که هشام وانمود می‌کند که شخص امام را نمی‌شناسد. از دلایلی که نشان می‌دهد این موقعیت به شدت بر خلیفه و هوادارانش اثر گذارد، روایت مدائنی از کیسان، از هیثم است که عبدالملک به فرزدق گفت: آیا تو رافضی هستی ای فرزدق؟ فرزدق هم در پاسخ وی گفت: اگر دوستی اهل بیت رفض باشد، آری، من رافضی هستم [۳۸۴]. شاعر مردمی فرزدق که در میان مردم می‌زیست، آن تجاهل هشام را دشوار و غیر قابل قبول یافت و آن قصیده‌ی میمیه عالی را ایراد کرد که آوازه‌اش به وسیله‌ی حاجیانی که از [صفحه ۲۴۷] مکه بازگشتند، به نقاط مختلف پراکند. هر حکومت سیاسی این چنین موضعگیری‌هایی را که منزلت و احترام مقامات حکومتی به ویژه مقامات دربار را پایین می‌آورد - آن هم به این شکل - نمی‌تواند تحمل کند و به همین سبب، امویان فرزدق را به خاطر این شعر زندانی کردند، زیرا شعر او را توهین به خلافت می‌دانستند. در این صورت، چگونه می‌شود که عملکرد امام زین العابدین علیه السلام [و برخورد او با هشام] را یک عمل تحریک‌آمیز سیاسی به حساب نیارود؟ از جمله دلایلی که تاکید می‌کند هدف امام از این عمل، خود حکومت بوده، آن است که امام زین العابدین علیه السلام با فرزدق در زندان ارتباط برقرار می‌کند و به خاطر این موضعگیری سیاسی‌اش، کمک مالی در اختیارش قرار می‌دهد. تردیدی وجود ندارد که این عمل امام نیز به معنای اعلان پشتیبانی از مخالفت علنی فرزدق [با حکومت] است که نباید وجود آن را در شناسنامه عملکردهای سیاسی امام زین العابدین علیه السلام نادیده گرفت.

عمر بن عبدالعزیز پیش از آن که مقام خلافت را برعهده گیرد، باشنده‌ی مدینه بود و به دلیل این که از خانواده‌ی سرمایه‌دار بود، در ناز و نعمت زندگی می‌کرد به طوری که جامه‌ای می‌پوشید که قیمت آن به چهارصد دینار می‌رسید و می‌گفت: «چه قدر این جامه زبر و درشت است [۳۸۵]». یکی از افراد این خاندان گوید: «ما به آن کسی که شوینده لباس بود، مبلغ بسیاری می‌دادیم تا جامه‌های ما را در پساب جامه‌های عمر بن عبدالعزیز بشوید، زیرا وی در این جامه عطر فراوان به کار می‌برد [۳۸۶]». عبدالله بن عطای تمیمی گوید: «من به همراه علی بن الحسین علیهم السلام در مسجد بودم که [صفحه ۲۴۸] عمر بن عبدالعزیز آمد؛ او کفش‌هایی پوشیده بود که بند نقره‌ای داشت و جوانی بسیار هرزه بود» [۳۸۷]. از آن جا که وی از زرنگی و ذکاوت برخوردار بود، کارهای امام زین‌العابدین علیه‌السلام را از نزدیک زیر نظر داشت و دریافت که امام از طریق مبارزه و مقاومتش، زمینه‌ی خوبی را برای یک دگرگونی ژرف اجتماعی بر ضد حکومت اموی - مروانی آماده ساخته است. امام سجاد علیه‌السلام نشانه‌های دست یافتن به مقام خلافت را در چهره‌ی عمر می‌دید و به همین سبب، به عبدالله بن عطا - در ادامه‌ی حدیث گذشته - فرمود: آیا این عیاش را می‌بینی؟ - به عمر اشاره کرد - او نمی‌میرد، تا این که به فرمانروایی بر مردم دست یابد و در آن هنگام پس از اندکی زندگی به هلاکت می‌رسد و زمانی که بمیرد، آسمانیان وی را لعنت کنند و زمینیان برایش آمرزش بخواهند [۳۸۸]. در این روایت، نکته‌های زیر آمده است: ۱- امام زین‌العابدین علیه‌السلام در چهره‌ی عمر بن عبدالعزیز، نشانه‌هایی را می‌بیند مبنی بر این که او در آینده به حکومت و فرمانروایی دست می‌یابد، به رغم این که در حال حاضر با این مقام فاصله‌ی زیادی دارد و در مدینه سرگرم کارهایی است که به خلافت چندان ارتباطی پیدا نمی‌کند. این که امام، این نشانه را اعلان می‌کند، به روشنی نشان می‌دهد که آن بزرگوار درباره‌ی امور حکومت می‌اندیشیده است، آن هم نه تنها راجع به وضعیت فعلی که درباره‌ی آینده‌ی آن نیز اندیشه می‌کرده است و آینده‌ی حکومت برایش کاملاً روشن بوده است. ۲- امام از زرنگی و شیطنت عمر درک می‌کرده است که وی در حکومتش با شیوه‌ای منافقانه و دو چهرگی رفتار و به مردم وانمود می‌کند که او فردی شایسته و عادل در [صفحه ۲۴۹] حکومت است و به همین دلیل، وی موفق می‌شود که روند سرکوب حق و تثبیت باطل را طولانی‌تر سازد، در حالی که اگر رفتار منافقانه‌ی وی نمی‌بود، قطعاً دولت اموی، مدت‌ها پیش سقوط می‌کرد! از آن جا آثار کوشش‌های امام زین‌العابدین علیه‌السلام و مبارزات او بر ضد طاغوت اموی پدیدار شده و آگاهی در میان مردم گسترش یافته بود، وضعیت محدود و خفقان‌آور سیاسی نزدیک بود تغییر یابد به گونه‌ای که دولت ستمگر اموی دیگر نتواند به ستمگری و فساد علنی‌اش و شکستن حرمت‌ها نظیر دشنام به امام علی علیه‌السلام بر بالای منبر در حضور همگان ادامه دهد و از طریق ممنوع اعلام کردن حدیث و سنت، مردم را از معارف و فرهنگ درست اسلامی باز دارد. زشت‌تر از همه‌ی جنایت‌ها ادامه فشار بر بزرگان و سروران مسلمانان نظیر عالمان اهل بیت و دانشمندان و مؤمنان صحابه بود که از طریق کشتن، تبعید، زندان و توهین به آنان وارد می‌شد. از این رو، عمر بن عبدالعزیز که از نزدیک اوضاع را زیر نظر داشت، از وجود همه‌ی این جنایت‌ها در حکومت پدران و اسلاف خویش آگاه بود و زمانی که بر کرسی خلافت نشست، به تغییر آن سیاست غلط پرداخت. بدین سبب، موضوع ناسزا گفتن به امیرالمؤمنین علیه‌السلام را که نشانه‌ی ننگ بر پیشانی حکومت اموی و لکه‌ای سیاه در صفحات تاریخ مسلمانان بود، از میان برداشت؛ هر چند این ننگ هرگز پاک نمی‌شود، زیرا آنان با کمال خودستایی و گستاخی به یکی از خلفا که پسر عمو و داماد پیامبر خدا بود، بر بالای منبرهای خود ناسزا می‌گفتند. [۳۸۹]. عمر بن عبدالعزیز خود یکی از کسانی بود که پیش از رسیدن به قدرت به علی علیه‌السلام لعن می‌فرستاد و این زمانی بود که او در مدینه سرگرم تحصیل بود. [۳۹۰]. وانگهی، ناسزاگویی به امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام تنها به پیامدهایی بر ضد اهداف بنی‌امیه منجر شد و خردمندان به این مسأله توجه پیدا کرده بودند؛ به عنوان نمونه از عامر بن [صفحه ۲۵۰] عبدالله بن زبیر که از خردمندان قریش محسوب می‌شد، نقل شده است که شنید یکی از فرزندان او از علی بن ابی‌طالب بد می‌گوید و به او گفت: «از علی بدگویی مکن؛ زیرا هر چیزی را که دین بنیاد نهاده، دنیا توانسته آن را ویران کند و اما چیزی را که دنیا بنیاد نهاده، دین آن را ویران کرده است! فرزندانم! بنی‌امیه به

دشنام دادن به علی بن ابی طالب علیه السلام در مجالسشان عادت کرده‌اند و بر منابرشان او را لعنت می‌کنند. به خدا سوگند، آنان از بازوهای او می‌گیرند و او را به آسمان بالا می‌برند و نیز آنها به ستایش نزدیکان و اسلاف خویش خو گرفته‌اند و گویی با این ستایش خود، گنبدیده‌ترین چیز را از شکم‌های مردارهای بو گرفته بیرون می‌آورند. بنابراین، تو را از دشنام دادن به علی علیه السلام باز می‌دارم [۳۹۱]». آن گاه عمر بن عبدالعزیز، ممنوعیت را از نشر حدیث و سنت برداشت و فرمان عمومی برای کتابت حدیث و نگارش علم صادر کرد و این کار نیک را به نام خویش به ثبت رسانید، کاری که بسیاری از نویسندگان همچنان او را به خاطر آن ستایش می‌کنند! عمر به این دلیل دست به این کار و امثال آن زد که تا دیر نشده و بساط خلافت را از زیر پای او و قبیله اش بیرون نکشیده‌اند، از سقوط حکومت اموی جلوگیری کند. خطرناکترین مورد عملکرد او، این بود که وی دستاوردهای کوشش‌های فوق‌العاده‌ی امام زین‌العابدین علیه السلام را تا مدت‌ها عقب انداخت، زیرا وی روزنه‌های امید به اصلاح را به روی مردم گشود، لذا مردم از پی‌گیری اهدافی که امام برای آن برنامه‌ریزی کرده بود، باز ماندند و امیدهای فراوان به عمر و تظاهر وی به اصلاح طلبی بستند و حتی او را به عنوان مجدد اسلام در آغاز قرن دوم به حساب آوردند و مورد ستایش قرار دادند. او با عوام فریبی خویش توانست توجه بسیاری از مردم را به خود جلب کند تا آن جا که آنان پس از به هلاکت رسیدن وی برایش آمرزش می‌طلبیدند! در صورتی که اگر عمر بن عبدالعزیز به واقع خیر امت را می‌خواست، باید حکومت را به اهلش و حق را به صاحبش باز می‌گردانید و به اصلاح بزرگترین فساد بنی‌امیه و خلفای پیش از خود می‌پرداخت و آن این که حکومت را به اهل بیت که از وی شایسته‌تر [صفحه ۲۵۱] بودند، باز می‌گردانید. سید مقرر می‌گوید: «اگر ابن عبدالعزیز راست می‌گفت، باید حکومت را به اهلش بر می‌گردانید و آیا ستمی از ستم بر اهل بیت بالاتر است که حق آنان را به ایشان باز نگردانید؟ در حالی که همه‌ی امت اسلامی به خوبی می‌دانستند که اهل بیت از آن کسی که بدون رضایت خدا و پیامبرش بر منبر پیامبر برآمده، برتر و سزاوارتر است [۳۹۲]».

لیکن او در این زمینه هیچ کاری انجام نداد. اگر او دوستدار دانش و نگه‌دار آن از نابودی می‌بود، تنها به رفع ممنوعیت از نگارش آن بسنده نمی‌کرد، بلکه به مبارزه با مجموعه‌ای بر می‌خواست که خلفا - به ویژه معاویه - به جعل و نشر آنها و دگرگون کردن حق به وسیله‌ی این احادیث می‌پرداختند. عمر به آسانی می‌توانست به احادیث ساختگی دست یابد، آنها را گرد آورد و سپس نابودشان کند و یا اینکه جعلی بودن آنها را اعلان نماید. همچنین برای عمر بن عبدالعزیز، این امکان وجود داشت که به آن مجموعه احادیث و دانشی که نقل و انتشار آنها ممنوع بود و فضایل امام علی علیه السلام و خاندانش را در بر داشت، اجازه انتشار دهد و آنها را آزاد اعلام کند و در میان مردم نشر نماید. البته، اگر این احادیث انتشار می‌یافت، دیگر نامی از حکومت بنی‌امیه باقی نمی‌ماند. بنابراین، عمر هیچکدام از این کارها را انجام نداد، بلکه تنها به کارهایی اقدام کرد که مردم را فریب دهد و به آنها بیاوراند که وی عادل است، دانش را دوست دارد و از اسلام پاسداری می‌کند و هدفش هم این بود که دشمنی مردم بر ضد او و خلافت اموی بیشتر نشود تا دست به انقلاب نزنند. در هر حال، تعرض امام زین‌العابدین علیه السلام در آن وقت به عمر بن عبدالعزیز که از خاندان حکومتگر بود و آرزوی خلافت را داشت و در حالی که غرق در عیاشی و خودخواهی - دو ویژگی‌ای که نشانگر وجود روح طاغوت در وجود اوست - بود، نشان دهنده نوعی تحریک سیاسی است و این موضع‌گیری امام، خطرناک بود و بی‌تردید، مؤاخذه‌ی حاکمان ستمگر را به دنبال داشت؛ لیکن امام، میوه‌های طرح سیاسی‌اش را بر [صفحه ۲۵۲] می‌چید و لذا از این که بر اثر این اقدام دلاوران‌اش در آینده بر سر او چه خواهد آمد، باکی نداشت. امام زین‌العابدین علیه السلام مبارزه‌ی خویش را بر ضد عملکرد امویان آشکار می‌سازد، چنان که نوه‌ی او امام جعفر صادق علیه السلام درباره‌ی این سخن خداوند: «... آیا کسی از آنان را می‌یابی یا صدایی از ایشان می‌شنوی؟ [۳۹۳]» فرمود: «آنان بنی‌امیه‌اند که نزدیک است کسی از ایشان به چشم نیاید و هراسی از آنها در دل مردم نباشد... و چه زود این حادثه رخ خواهد نمود! من از علی بن الحسین علیهم السلام شنیدم که می‌فرمود: من عوامل نابودی بنی‌امیه را می‌بینم». [۳۹۴]. آری، امام سجاد علیه السلام آن عوامل را که پیامد سیاست‌های حکیمانانه‌اش بود، مشاهده کرد. [صفحه

موضع امام نسبت به یاران ستمگران

اشاره

اسلام یاری ستمگران را به شدت محکوم کرده و آن را ستم و زیر پا نهادن حدود الهی بر شمرده است و حتی در برخی از روایات از زمره ی گناهان بزرگی به حساب آمده که کیفر آنها آتش دوزخ است. به عنوان نمونه، در روایت «معیشتهای بندگان» که در آن، انواع کسب و کار و احکام آنها بیان شده، امام صادق علیه السلام فرموده است: «... اما نوع حکومت حرام، عبارت است از حکومت زمامداران ستمگر و دست نشانندگان آنها از طبقه سرکردگان و اطرافیان زمامدار گرفته تا طبقات پایین تر و پایین تر تا آخرین رتبه... هر نوع همکاری با آنان از گناهان بزرگ است، زیرا در دوران زمامداران ستمگر، هر چه حق است، لگد کوب شود، هر چه باطل است زنده گردد ستمگری و بیداد و تباهی رواج یابد، پیامبران و مؤمنان به خاک و خون کشیده شوند، مسجدها ویران گردد و سنت‌ها و مقررات الهی زیر و رو شود. از این رو، کار کردن با آنها، یاری آنها و داد و ستد با ایشان حرام [۳۹۵] است». بر کسی پوشیده نیست که اگر ستمکاران، کسانی را پیدا نکنند که در انجام ستمگری‌ها و گناهان به ایشان یاری برسانند، به اهداف خود دست نمی‌یابند. امام درباره‌ی کسی که به خاطر مصیبت‌ها و ستم‌هایی که بر اهل بیت رسیده است اشک می‌ریزد، بیانی دارد که [صفحه ۲۵۴] معنایش چنین است: مسؤول این ستم‌ها، تنها ستمکاران نیستند، بلکه کسانی که در رسانیدن ستم و دادن امکانات به ستمکاران و زمینه‌سازی برای حکومت آنان به ایشان کمک کرده‌اند، نیز در این جنایت‌ها شریک‌اند. لذا در روایت آمده است: «لعنت بر کسی که برای ستمکاران دواتی را لایقه کند یا قلمی را برایشان بترشد یا جامه‌ای را برایشان بدوزد و یا عصایی به دست آنها بدهد». به رغم این که این ابزارها، ابزار مستقیم ستم نیستند و جسم‌های بیجان هستند که از هوش و خرد برخوردار نمی‌باشند، بلکه با چند واسطه و پس از طی چند مرحله، ابزار ستم محسوب می‌شوند و گهگاه از آنها برای کارهای نیک و صلاح بهره گرفته می‌شود، لیک خدمت به ستمگر، هر چند که با همین ابزار باشد، از مصادیق یاری رساندن به ستمگر محسوب می‌شود. امام زین‌العابدین علیه السلام بر این اصل اسلامی تکیه کرد و آن را مرکز مبارزه با رژیم تبهکار قرار داد و کوشید او را از سلاح مبلغان دروغگویی که پیرامونش حلقه زده بودند، خلع کند؛ مبلغانی که حکومت، کارهای خود را به وسیله‌ی آنها توجیه می‌کرد و اعمالش را به وسیله‌ی آنها در انظار مردمان نا آگاه، زیبا جلوه می‌داد و از این عالمان دروغین برای تأیید جنایت‌های خود، امضا می‌گرفت. در حدیث آمده است که امام سجاد علیه السلام فرمود: «ستمکار و یاور او و نیز کسی که بدین ستم خشنود باشد، شریکان سه‌گانه‌اند [۳۹۶]». امام مردم را از افتادن در منجلاب کارهای زشت ستمکاران بر حذر می‌داشت، هر چند از طریق افزایش گروه آنان و حضور در مجالس ایشان و شتافتن در همراهی آنان بوده باشد؛ چه، شخص ستمکار هیچ‌گاه انسان نیکوکار را به خاطر بهره‌گیری از نیکی‌اش نمی‌خواهد، بلکه او را تنها بدین منظور می‌خواهد که وی را در ستم‌ها و جنایت‌هایش وارد کند یا او را پلی قرار دهد که از آن به سوی منافع و اهداف تبهکارانه‌اش بگذرد. از این رو، امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: هر کس ندانسته از کسی خوب بگوید نزدیک است که ندانسته از او بد نیز بگوید. دو [صفحه ۲۵۵] شخص بر نافرمانی خدا همراه نشوند، جز این که نزدیک است که بر نافرمانی خدا از یکدیگر جدا شوند [۳۹۷]. برخی از افراد ظاهر الصلاح می‌اندیشند که همراهی با ستمکاران، هیچ‌زیانی به آنها نمی‌رساند، بلکه از طریق این همراهی، می‌توانند خدمتی انجام دهند و یا دست کم بدی و زیان او را از خود دفع کنند! لیکن این اندیشه غلط است و بر اثر غفلت از چیزی است که ما آن را پیشتر گفتیم و آن این که شخص ستمگر بدان منظور با صالحان همراه می‌شود که آنان را آلوده کند و یا با بهره‌گیری از نام و شهرت آنان به اهداف خود برسد و با آنها به

یقین بر اساس اطاعت خدا همراهی نمی‌کند و لذا ناگزیر است که بر اساس نافرمانی خدا از یکدیگر نیز جدا شوند و این، کمترین زیانی است که از این همراهی خطرناک به انسان می‌رسد. کما این که فردی که با ستمگر زندگی می‌کند - هر چند مدت کوتاهی باشد - ناگزیر است که به خاطر همراهی با وی سخنان دروغین بگوید، چالپوسی کند و با رفتارهایی بر خلاف واقعیت نظیر احترام و ستایش با مهربانی با وی برخورد کند که همه‌ی این کارها موجب افزایش خودخواهی ستمگر می‌شود و این رفتار، تصدیق گفتار و تأیید کردار او محسوب می‌شود. چنان که این گونه برخورد با ستمگر باعث فریب مردمان ساده‌لوح می‌شود، زیرا آنان می‌بینند که صالحان با ستمگر همراهی می‌کنند و این همراهی را عامل دوستی و شرعی بودن کارهای او می‌دانند. حتی سکوت کسانی که جنایت ستمگر را می‌بینند، گناهی محسوب می‌شود که در روز قیامت به خاطر آن، مورد بازخواست قرار خواهند گرفت. امام زین‌العابدین علیه‌السلام با بهره‌گیری از تمامی ابزارها از اندرز و پند و رهنمون گرفته تا بیم و هشدار تا رسوا سازی و افشاگری می‌کوشید عالمان بد کردار و وابسته به امویان را قانع سازد تا از ارتباط با دربار اموی دست بردارند. هدف امام از این کار آن بود که زمامداران ستم پیشه را رسوا و از تمامی اشکال مشروعیت تهی کند. از جمله افراد سرشناس دربار اموی که امام، کوشش‌هایی را متمرکز کرده بود که [صفحه ۲۵۶] رابطه‌ی وی با زمامداران خودسر قطع کند، زهری است؛ یعنی همان کسی که امویان با دروغ و تهمت، شهرت بزرگی به وی داده، برایش تبلیغ نموده و بزرگش کرده بودند تا آن جا که او را از موثق‌ترین روایان در انظار جلوه دادند؛ در حالی که زهری از کسانی بود که از امام علی علیه‌السلام منحرف گشته بود. [۳۹۸]. محمد بن شبیه گوید: «من در مسجد حضور یافتم. ناگهان زهری و عروه بن زبیر را دیدم که نشسته‌اند و از علی علیه‌السلام سخن می‌گویند و هر دو، آن حضرت را دشنام دادند [۳۹۹]». مشهور است که زهری برای بنی‌امیه کار می‌کرد [۴۰۰] و رئیس پلیس آنان بود [۴۰۱]؛ همه‌ی مردم در این باره اتفاق نظر دارند که وی جوایز امویان را دریافت می‌کرده [۴۰۲] است. او همواره با عبدالملک و فرزندانش هشام، سلیمان و یزید همراه بود و یزید او را به مقام قضاوت منصوب کرد [۴۰۳]. هیچ کدام از اهل بیت، زهری را تأیید نمی‌کند و گروهی از دیگر مردمان درباره‌ی او چنین گفته‌اند: عبدالحق دهلوی: زهری به همنشینی با فرمانروایان و به کمبود دیانت دچار شد. عالمان و زاهدان معاصرش بر او ایراد گرفتند و این کار او را زشت دانستند. زهری می‌گفت که من در خوبی آنان شریک هستم، نه در بدی ایشان. آنان به وی می‌گفتند: مگر نه اینکه تو کارهای آنان (بنی‌امیه) را می‌بینی و سکوت می‌کنی [۴۰۴]؟! از این رو آن عالمان اعلان می‌کردند که «هر کس به نزد سلطان می‌رود، نباید در [صفحه ۲۵۷] مجالس ما حضور به هم رساند [۴۰۵]». در کتاب علوم الحدیث اثر حاکم آمده است: «از یحیی بن معین پرسیدند که اعمش بهتر است یا زهری؟ او در این پاسخ گفت: اگر او همانند زهری باشد، من از او بیزار می‌جویم، زیرا برای بنی‌امیه کار می‌کرد، در حالی که اعمش از سلطان دوری می‌گزید و پرهیزکار بود [۴۰۶]». در میزان الذهبی، در شرح حال خارجه بن مصعب آمده است که او گفت: من به نزد زهری آمدم - در حالی که وی سرپرست نیروهای پلیس بنی‌امیه بود - او را دیدم که سواره است و نیزه‌ای در دست دارد و مردم پیش روی او قرار دارند و در دستانش طبل‌هایی است. گفتم: خدواند این کار را از یک عالم زشت شمرده است و لذا دیگر از او استماع حدیث نکردم [۴۰۷]. ابن حجر او را از کسانی برشمرده که زیاد جعل حدیث می‌کرده است. ابن حجر گفته است: شافعی، دارقطنی و دیگران او را به تدلیس توصیف کرده‌اند. قاسم بن محمد از پیشوایان زیدیه گفته است: اما زهری، محدثان و مورخان درباره‌اش اختلاف ندارند که او فردی تدلیس [۴۰۸] گر و از یاران ستمگران بنی‌امیه بوده است و آنان وی را به سرپرستی نیروهای پلیس خود منصوب کرده بودند [۴۰۹]. شیخ محمد ابوشهبه می‌گوید: «محدثان رفتن به درباره‌ی فرمانروایان، گرفتن جوایز ایشان و دیگر انگیزه‌های نفسانی را که صاحبش را به انحراف واداشته باشد، از عوامل جرح راوی دانسته‌اند [۴۱۰]». [صفحه ۲۵۸] ابوحازم سلمه بن دینار، زهری را جرح کرد و این، زمانی بود که سلیمان بن هشام بن عبدالملک کسی را به دنبال او فرستاد، در حالی که ابن شهاب، زهری به همراه سلیمان بود. ابوحازم به نزد سلیمان آمد و دید که او تکیه کرده و شهاب هم در پایین پای اوست. ابوحازم سخنان نیشداری به ابن شهاب گفت و

از آن جمله این سخن اوست: «تو خدا را فراموش کردی. این گونه نیست که هر کس به دنبال من فرستد، به نزدش آیم و اگر دوری از شر شما نمی‌بود، من به نزد شما نمی‌آمدم [۴۱۱]». استاد کسانی که راویان را جرح و یا تعدیل می‌کنند یحیی بن معین - پیرامون کشتن زهری غلام خویش را - سخنان تندی درباره‌ی او بیان داشته و گفته: «او سرپرست خراج برخی از امویان بوده است [۴۱۲]». یحیی بن معین در کتاب معرفه الرجال خود می‌گوید: «عبیدالله بن عبدالله بن عتیبه بن مسعود - که نابینا بود - زهری، صالح بن کیسان و معاویه بن عبدالله بن جعفر را در یک بیت دشنام داده و گفته است: لیس با خوان الثقات ابن مسلم و لا صالح و لا الطویل معاویه [۴۱۳]. ابن مسلم و صالح و معاویه طویل، برادران مورد اعتماد نیستند. بنابراین، ابن معین به زبان شاعر، اعتماد را از زهری سلب کرده است و اگر ابن معین با این شعر موافق نمی‌بود و بدان اعتقاد نمی‌داشت، آن را نقل نمی‌کرد و یا آن را رد می‌کرد، لیکن وی چنین نکرد. قاسم بن محمد می‌گوید: «مگر نه این است که بنی‌امیه و پیروانشان علی علیه‌السلام را بر بالای منبرهایشان لعنت می‌کردند، در حالی که ابن شهاب آن را می‌شنید و می‌دید و با [صفحه ۲۵۹] وجود این، چرا خشمگین نمی‌شد و دانش خویش را ابراز نمی‌داشت؟ [۴۱۴]». سید مجدالدین مؤید می‌گوید: «اما این که زهری از یاران ستمگران بوده، در آن اختلافی نیست و نجم آل الرسول، قاسم بن ابراهیم او را تویخ کرده است». ابن شهاب از جمله کسانی است که بر اثر فرمانبرداری از بنی‌امیه و تلیس و تحریف (در روایات) تعدیل نمی‌شوند، زیرا وی فراوان با امویان رفت و آمد داشت و معروف است که او زبان بنی‌امیه [۴۱۵] بود. مؤید بالله در شرح تجرید گوید: «زهری از دیدگاه ما، در نهایت سقوط است. [۴۱۶]». امام زین‌العابدین علیه‌السلام برای این که حجت را بر زهری تمام کند، شیوه‌های مختلفی را به کار گرفت تا او و امثال او پند گیرند. اما این که بیشتر روی زهری تأکید داشت، بدین سبب بود که از دیدگاه توده‌ی مردم، وی بزرگترین و پرآوازه‌ترین عالمان دربار محسوب می‌شد. شیوه‌های به کار گرفته از سوی امام علیه‌السلام از این قرار بود:

رساندن اندرزها به گوش زهری از طریق مناجات

زهری گوید: من علی بن الحسین علیه‌السلام را شنیدم که خویشتن خویش را مورد حسابرسی قرار می‌داد و با پروردگارش راز و نیاز می‌کرد و چنین می‌گفت: «تا کی فریب دنیا را می‌خوری و تا کی به آبادانی آن تکیه می‌کنی...؟ وقتی که زهری از امام پرسید: کدامین عمل در پیشگاه خدا بهتر است؟ امام در پاسخ او فرمود: پس از شناخت خدا و شناخت پیامبر خدا، هیچ عملی از دشمنی با دنیا بهتر نیست. برای دشمنی با دنیا هم شعبه‌هایی است و نافرمانی‌ها را نیز شعبه‌هایی باشد. نخستین چیزی که موجب نافرمانی خدا می‌شود، خودخواهی و سپس حسد ورزیدن است. از خودخواهی این خصلت‌ها جدا می‌شود: دوستی زنان، دوستی [صفحه ۲۶۰] دنیا، دوستی ریاست، دوستی آسایش، دوستی سخن، دوستی برتری و دوستی ثروت. پس مجموع اینها هفت خصلت می‌شود که همگی در دوستی دنیا گرد هم می‌آیند و لذا پیامبران و عالمان گفته‌اند: «دوستی دنیا سرچشمه‌ی هر خطایی است. دنیا بر دو نوع است: دنیایی در حد کفاف و دنیایی ملعون [۴۱۷]».

هشدارهای خصوصی

مدائنی گوید: «زهری مرتکب گناهی شد که از آن به وحشت افتاد و آوازه‌ی بیابان‌ها گردید. علی بن الحسین علیهما‌السلام به او فرمود: ای زهری! ناامیدی تو از رحمت خداوند که همه چیز را فرا گرفته، از گناهت بر تو بزرگتر است، زهری گفت: خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد [۴۱۸]؟ و بدین سبب، وی به نزد دارایی و خانواده‌اش بازگشت [۴۱۹]». او پس از این جریان می‌گفت: «علی بن الحسین از همه‌ی مردم بیشتر بر من منت دارد [۴۲۰]».

کوچک و سبک شمردن

هنگامی که زهری و عروه بن زبیر به امام علی علیه السلام دشنام می‌دادند، این خبر به علی بن الحسین علیهما السلام رسید. بنابراین، آن بزرگوار به سوی آن دو آمد و در برابر آنها ایستاد و فرمود: «اما تو ای عروه! پدرم پدرت را به منظور داوری به نزد خدا برد و خداوند به نفع پدر من و بر زیان پدر تو داوری کرد. و اما تو ای زهری! اگر در مکّه می‌بودی، به یقین دمه‌ی آهنگری پدرت را به تو نشان می‌دادم [۴۲۱]». [صفحه ۲۶۱]

تکذیب چابلوسی‌های او

در حدیث آمده است که زهری به علی بن الحسین علیه السلام گفت: «بردباری، معاویه را به سکوت و می‌داشت و دانش، او را به سخن می‌آورد!» امام فرمود: «دروغ گفتی، ای زهری! عجز از سخن گفتن وی را به سکوت و می‌داشت و گردنکشی او را به سخن می‌آورد. [۴۲۲].»

نامه‌ای که امام خطاب به زهری نوشت

چنین بر می‌آید که زهری به این همه اندرزها و رهنمودهای امام توجه نکرد و در گرداب حکومت ستمگر فرو رفت و به دربار شام پیوست، اما امام، را رها نکرد، بلکه نامه‌ای قاطع به او فرستاد که در آن، تمامی اهدافش را آشکارا بیان می‌کند و خطر ارتباط با دستگاه‌های ستمگر را برای او و امثالش بر ملا می‌سازد. این نامه را شیعه و سنی نقل کرده است و غزالی به صراحت گفته است که این نامه به زهری نوشته شد و این در زمانی بود که وی با فرمانروایان به رفت و آمد پرداخت [۴۲۳]. از بزرگان شیعه این روایت را ابن شعبه نقل کرده و ما در این جا به نسخه‌ی او اعتماد می‌کنیم که گفته است: نامه‌ی پندآمیز امام به محمد بن مسلم زهری: «خدا ما و تو را از فتنه نگه دارد و بر تو از گرفتار شدن در آتش دوزخ رحم آرد، زیرا تو در وضعیتی به سر می‌بری که هر کس تو را شناسد، سزاوار است به حالت دل بسوزاند. نعمت‌های خدا گرانبارت ساخته، بدنی سالم و عمری دراز به تو داده و حجت‌هایش بر تو تمام شده، زیرا دانش قرآن و فقه دین به تو آموخته و به سنت پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله آشنایت ساخته است. اما در برابر هر نعمتی که به تو داده و هر حاجتی که آورده، وظیفه‌ای برایت نهاده و این احسان‌ها را تنها بدین منظور کرده است که سپاست را بیازماید و بخشش و احسانش را بر تو آشکار کند، چنان که [صفحه ۲۶۲] فرموده است: «اگر سپاسگزارید، نعمتتان را بیفزایم و اگر کفران کنید، عذاب من سخت است [۴۲۴]. بنابراین، بنگر که در فردای قیامت، آن گاه که در پیشگاه خدا بایستی و از تو پرسد: با نعمت‌هایی که به تو داده، چه کردی و چگونه حق حجت‌هایی را که در اختیارات نهاده است، ادا نمودی؟ چه مردی خواهی بود؟ [چگونه پاسخ می‌دهی؟] مپندار که خدا پوزشت را بپذیرد و کوتاهی‌هایت را بپسندد. هیهات! هیهات! چنین نیست. خدا در کتابش از دانشمندان پیمان گرفته و فرموده است: حقایق آسمانی را «برای مردم بگویند و کتمان نکنند [۴۲۵]. بدان که ساده‌ترین نمونه‌ی کتمان و سبکترین باری که (در این راه) بر دوش می‌کشی، این است که ترس و وحشتی را که ستمگر (از پیامدهای بیدادگری و مردم آزاری در دل) دارد، با نزدیک شدن به او (به عنوان یک مقام دینی) و پذیرفتن دعوت گاه و بی‌گاه او، آرامش می‌بخشی و راه گمراهی را برایش هموار می‌سازی. من بیم آن دارم که تو فردای قیامت بر اثر گناهانی که کردی به همراه ستمگران وارد شوی و به خاطر آن دستمزدها که برای همکاری با ستمکاران دریافت کرده‌ای، مورد بازخواست قرار گیری؛ چه، تو اموالی را به ناحق گرفته‌ای و به کسی نزدیک شده‌ای که حق هیچ کس را باز پس نمی‌دهد و نیز با نزدیک شدن به او، باطلی را بر نمی‌گردانی و با آن کس که به دشمنی با خدا برخاسته، طرح دوستی ریخته‌ای. مگر نه این است که با این دعوت‌ها می‌خواهند تو

را چون قطب آسیا محور بیدادگری‌های خویش قرار دهند و ستمگری‌ها را گرد وجود تو بچرخانند؟ تو را پلی برای بلاهایشان و نردبان گمراهی‌هایشان بسازند. (آنها می‌خواهند) تو مبلغ کجروی‌هایشان باشی و به همان راهی بروی که آنان می‌روند؟ می‌خواهند با وجود تو مردم را نسبت به عالمان راستین بدبین سازند و دل‌های ناآگاهان را به سوی خود کشند. [صفحه ۲۶۳] (ای عالم خود فروخته) کاری که به دست تو می‌کنند، از عهده‌ی نزدیک‌ترین وزیران و نیرومندترین یارانشان بر نمی‌آید. تو بر تبهکاری‌های آنان سرپوش می‌نهی و پای خاص و عام را به بارگاهشان می‌کشانی. وه که چه ناچیز است آنچه به تو می‌دهند و در برابر آنچه از تو می‌ستانند و چه بی‌ارزش است آنچه برای تو آباد می‌کنند در برابر آنچه ویران می‌کنند! بنابراین، به حال خود بیندیش که دیگری به حال تو بیندیشد و به حساب خویش برس که تو انسانی مسؤولی. بنگر که در برابر آن خدایی که تو را در خردسالی و بزرگسالی با نعمت‌های خود روزی داده است، چگونه سپاس می‌گزاری؟ من سخت بیم دارم که تو آن چنان باشی که خداوند فرموده است: «آن گاه بعد از آنان، جانشینان وارث کتاب آسمانی شدند که متاع این دنیای پست را می‌گیرند و می‌گویند: بخشیده خواهیم شد [۴۲۶]». تو در سرای جاودان نیستی. در منزلی هستی که اعلان کوچ کرده است. مگر انسان پس از درگذشت همسالان خود چه قدر می‌پاید؟ خوشا به حال آن کس که در دنیا هراسان باشد و بدا به حال آن که بمیرد و گناهانش پس از او بماند. بترس که به تو اعلان خطر کرده‌اند و بشتاب که (تنها چند روزه) مهلت داده‌اند. تو با کسی طرفی که از کارت بی‌خبر نیست و آن که مراقب توست، غفلت ندارد. آماده باش که سفر دراز نزدیک شده و گناهت را علاج کن که جانت سخت بیمار گشته است. (ای زهری) مپندار که من از این سخنان، قصد سرزنش تو را دارم بلکه من می‌خواهم خداوند اندیشه و رأی بر باد رفته‌ات را بازگرداند و من به یاد سخن خداوند افتادم که در کتابش می‌فرماید: «پند ده که مؤمنان را پند سود بخشد [۴۲۷]». [صفحه ۲۶۴] مگر تو اقران و همسالانت را فراموش کرده‌ای که در گذشته‌اند و تو چون گوسپند شاخ شکسته مانده‌ای. بنگر آیا آنها چنین گرفتاری‌هایی داشته‌اند؟ یا در چنین ورطه‌ای افتاده‌اند؟ یا کار نیکی را به یاد داری که آنان آن را انجام ندادند؟ و یا تو چیزی را می‌دانی که آنها نمی‌دانستند؟ (اینها هیچ کدام نیست) بلکه تنها تفاوت تو با آنان، توجه مردم و شیفتگی آنان به تو است که از نظر گاه تو پیروی می‌کنند، فرمانت را می‌برند، هر چه را حلال شماری، حلال شمارند و هر چه را تحریم کنی، حرام دانند. لیک این موقعیت و جایگاه، به خاطر شایستگی و برازندگی علمی و ایمانی تو نیست، بلکه بر اثر این عوامل است: ۱ - طمع به دنیای تو دارند. ۲ - علمای راستین از دست رفته‌اند. ۳ - جهل و نادانی بر تو و آنها چیره گشته است. ۴ - حب مقام و دنیاپرستی، تو و آنها را به هم پیوسته است. آیا نادانی و ناپختگی خویش را نمی‌بینی؟ و از گرفتاری و فریب‌خوردگی مردم بی‌خبری؟ تو این مردم را گرفتار ساخته و فریب داده‌ای. آنان جاه و مقام تو را دیده و دست از کسب و کار کشیده و مشتاق شده‌اند که شاید به رتبه‌ی علمی تو برسند و یا به همان موقعیتی که تو به دست آورده‌ای، دست یابند. این تیره‌بختان به خاطر تو به دریایی بی‌ته و بلایی بی‌حد گرفتار شده‌اند. بنابراین، خدا به داد ما و تو برسد. اینک (اگر خواهی از این مهلکه بیرون آیی) از هر چه داری روی بگردان تا به شایستگان ببیوندی، یعنی به آنان که شکمشان به پشت چسبیده بود و با این حال، در کهنه جامه‌ی خود به خاک رفتند و میان آنان و خدا هیچ حاجبی نبود، نه دنیا توانست آنان را بفریبد و نه آنان فریفته‌ی دنیا شدند. به آن جهان دل بستند و به جستجوی آن رفتند و بی‌درنگ به مقصد رسیدند. اگر تو با این سن و سال و رسوخ علمی و فرا رسیدن مرگ، تا این اندازه پای بند دنیا باشی، پس آن جوان نادان سست رأی که از اندیشه‌ی متین هم برخوردار نیست، چه کند؟ [صفحه ۲۶۵] چگونه به سلامت رهد؟ انا لله و انا الیه راجعون. به که باید اعتماد کرد؟ به که باید پناه برد؟ ما شکایت غم و غصه‌ی خویش و آنچه را که در تو می‌بینیم، به خدا می‌بریم و مصیبت‌هایی را که از دست تو می‌کشیم، به حساب خدا می‌گذاریم. پس بنگر چگونه از آن خدایی که در خردسالی و بزرگسالی تو را به نعمت‌های خویش پرورده است، سپاس می‌گزاری؟ از او که تو را در پرتو دینش آبرومند کرده است، چگونه احترام می‌کنی؟ و پوشش او را که در پس پرده‌ی خود، تو را پوشیده است، چگونه نگه می‌داری؟ نزدیکی و یا دوری‌ات به آن که دستور

داده است که به او نزدیک و در پیشگاهش خوار باشی، چگونه است؟ چرا از این خوابت بیدار نمی‌شوی؟ و چرا از اشتباه خود بر نمی‌گردی؟ تا آشکارا بگویی به خدا سوگند، من تاکنون یک دفعه هم برای زنده کردن دین خدا و از بین بردن باطل برنخاسته‌ام؟ این است سپاس تو از خدایی که این بار گران دانش را بر دوش نهاده است. چه قدر بیم دارم از این که تو از زمره‌ی گروهی باشی که خداوند فرموده است: «آن گاه پس از آنان جانشینانی به جای ماندند که نماز را تباه و از هوس‌ها پیروی کردند و به زودی سزای گمراهی خود را خواهند دید [۴۲۸]». خدا بار قرآن را بر دوش تو نهاد و دانش آن را به تو سپرد. اما تو تباهش کردی. سپاس می‌گزاریم خداوندی را که ما را از بلاهایی که تو را بدان گرفتار کرده، آسوده ساخته است. والسلام [۴۲۹]. این نامه به دو دلیل نشانگر سیاسی بودن امام زین‌العابدین علیه‌السلام است: اولاً، محتوای نامه نشان می‌دهد که با دقت فوق‌العاده‌ای اوضاع را زیر نظر داشته است. او نقطه‌ها را در جاهایی از حروف می‌گذارد که بدان نیاز است و حتی کوچکترین کار از نظر او رد نمی‌شود و چنین رفتاری تنها از کسی سر می‌زند که در متن زندگی [صفحه ۲۶۶] اجتماعی قرار داشته باشد و از سیاست کناره‌گیری نکند. ثانیاً، فرستادن چنین نامه‌ای به زهری که از چهره‌های برجسته‌ی علمای دربار است، نباید از نظر زمامداران پوشیده بماند و یا دست کم احتمال می‌رود که زهری آن را به اربابان خود یعنی به مقامات حکومتی نشان بدهد و این، برای امام که نامه‌ای سرگشاده فرستاده بسیار خطرناک است و در این نامه زمامداران را به ستمگری و تبهکاری توصیف کرده و زهری را از همراهی با آنان نهی فرموده و به وی هشدار داده و کوشیده است که او را از این همراهی برگرداند. بنابراین، جمله‌های این نامه لبریز از سیاست است، لیکن امام در این مرحله به خطرات احتمالی توجه نمی‌کند، بلکه حق را آشکارا در برابر یاری دهندگان به ستمکاران اعلان می‌کند و نیز در برابر خود ستمکاران دست به مقابله و قیام می‌زند. ما پیشتر از برخورد امام با کسانی که وانمود می‌کردند زاهد و نیکوکار هستند، ولی در حقیقت شیفته‌ی دنیا بودند و مقام و شهرت را دوست می‌داشتند، آگاه شدیم و این افراد عبارت بودند از علمای درباری و وعاظ السلاطین که با مقامات و زمامداران ارتباط داشتند تا از طریق همراهی از آنان از لذت‌ها و سفره‌های رنگین ایشان برخوردار گردند. [صفحه ۲۶۷]

موضع امام نسبت به حرکت‌های مسلحانه

اشاره

امام سجاد علیه‌السلام با احتیاط تمام و آگاهی به سوی اهدافش گام برمی‌داشت و می‌کوشید توجه زمامداران و فرمانروایان خود خواه را برنینگیزد تا مبادا جنبش او را در گهواره نابود کنند. زمامداران خود سر در آسایش و عیاشی خود، فرو رفته و سرمست توانایی‌هایشان بودند و از فضایی که امام به وجود می‌آورد، دور بودند و لذا مواضع او را به عنوان موضع شخصی و فردی تلقی می‌کردند و حتی از این مواضع چنین برداشت می‌کردند که هیچ‌گونه قصد فعالیت سیاسی را ندارد. از این رو، امام سجاد علیه‌السلام آشکارا هیچ گروه مخالف دولت را تأیید نمی‌کرد و به آن گروه اجازه نمی‌داد که خود را مرتبط با امام بدانند، خواه این گروه از جنبش‌هایی باشد که مورد نظر اوست نظیر جنبش توابین و جنبش مختار و خواه گروه بی‌طرف باشد همچون جنبش مردم حره و یا گروه دشمن او باشد نظیر جنبش ابن‌زبیر در مکه و عراق! اما علایم نشان می‌دهد که امام سجاد علیه‌السلام دور از این جنبش‌ها نبوده است، بلکه بر حسب نزدیکی و یا دوری این جنبش‌ها از اهداف مورد نظر امام، آنها را تأیید و یا نفی می‌کرده است. به عنوان نمونه، امام بر نقشه‌های ژرف و گسترده‌ی خود به گونه‌ای تأکید می‌کرد که حاکمان اموی خیال کنند او سرگرم کارهای خودش می‌باشد تا آن جا که اعلام کردند او [صفحه ۲۶۸] «خیر» است. شاید مقامات دولتی تمایل شدید داشتند که این اندیشه را همچنان حفظ کنند تا پیش از گذشته با خاندان ابی‌طالب درگیر نشوند و نیز تمامی امکانات خود را به غیر امام زین‌العابدین

علیه‌السلام یعنی به کسانی که بر ضد آنان اعلان قیام و مخالفت کرده‌اند، نظیر ابن‌زبیر و... متوجه سازند و لذا مواضع آن حضرت را تحریف و به مردم تلقین می‌کردند تا گروهی از مردم را وا دارند که سیره‌ی امام را در پیش گیرند. برخی از نویسندگان دوران معاصر، به بررسی این آثار و نشانه‌ها پرداخته و اعلان کرده‌اند: «امام زین‌العابدین علیه‌السلام به شیوه‌ای اعتقاد داشت که در آن هر گونه جنبش بر ضد دولت را رد می‌کرد و از هر گونه فعالیت که در دشمنی با آن باشد، دوری می‌جست». در حالی که هدف امام زین‌العابدین علیه‌السلام این بود که از طریق مواضع خویش، حتی مواضع عبادی، علمی و شخصی‌اش - چنان که در بخش‌های قبلی دانستیم - برنامه‌های سیاسی‌اش را تثبیت کند. با وجود این، امام با دیگر جنبش‌های سیاسی به طرزی حساب شده و خردمندانه و بر حسب موقعیت‌ها و شرایط موجود رفتار می‌کرد.

رفتار او با جنبش حره

امام سجاد علیه‌السلام احراز کرده که واقعه‌ی حره، جنبشی است که از اصلی سازگار با مواضع درست اسلامی سرچشمه نگرفته است، زیرا نه به وجود آورندگان این واقعه حق امام را می‌شناختند، نه برنامه‌های اعلان شده از سوی آنان اساسی و نه اهدافشان روشن و حساب شده بود. از همه خطرناکتر این بود که آنان «مدینه» را به عنوان جایگاه این حرکت برگزیدند، چرا که این شهر را در معرض تاخت و تاز سپاه ملحد شامی قرار دادند تا حرمتش را از بین ببرند و به مقدسات آن توهین کنند. پیشتر دانستیم که امام سجاد علیه‌السلام موضع یک منجی را فرا پیش گرفت تا مدینه‌ی سرکوب شده و ساکنان آن را که سپاه اموی تمامی محرمات آن را مباح اعلان کرده بود، نجات [صفحه ۲۶۹] دهد. جنبش حره نه از فرمان و رهبری امام پیروی می‌کرد و نه زیر نظر او بود، بلکه امام در آن زمان سرگرم بازسازی نیروها و مهیا ساختن وضعیت برای برنامه‌های آینده‌اش بود، چنانچه در بخش نخست کتاب، در این باره سخن گفته شد.

فتنه‌ی ابن‌زبیر

ابن‌زبیر از ابن‌مروان در حکومت شایسته‌تر نبود و بلند پروازی‌های مشکوک او، از دیدگاه طرفداران حق، به ویژه علویان و در رأس آنان امام زین‌العابدین علیه‌السلام مردود بود. ابن‌زبیر نسبت به خاندان علی علیه‌السلام کینه و دشمنی داشت و این دشمنی را در زندگی خود با واداشتن پدرش به شعله‌ور ساختن جنگ جمل آغاز کرد و امام صادق آن گناه بزرگ را در سخن مشهورش بر او بار کرد که «ابن‌زبیر همچنان از ما اهل بیت بود تا این که پسرش بزرگ شد و او را از نظر و عقیده‌اش (نسبت به ما) دور ساخت [۴۳۰]». در دوران حکومت ابن‌زبیر، دشمنی با خاندان محمد صلی الله علیه و آله به صورتی آشکار آغاز شد و این، زمانی بود که وی گروهی از آنان را در شعب ابی‌طالب در مکه تهدید به سوزاندن کرد. [۴۳۱]. دشمنی وی به جایی رسید که درود فرستادن بر پیامبر را ممنوع اعلام کرد و گفت: «او خاندان بدی دارد که بسیار به خودشان می‌نازند» البته بر حسب تعبیر بی‌شرمانه او. [۴۳۲]. او به دلیل شناختی که از جایگاه امام سجاد داشت جاسوسی را می‌گماشت تا رفتارها و اعمال امام را زیر نظر داشته باشند. برادر او مصعب، شیعیان عراق و حتی زنان را به قتل رسانید. [۴۳۳] از این رو، امام سجاد علیه‌السلام از فتنه‌ی او اظهار نگرانی می‌کرد. [۴۳۴]. [صفحه ۲۷۰] یکی از مهمترین عوامل نگرانی امام سجاد علیه‌السلام از فتنه‌ی ابن‌زبیر این بود که وی مکه را پایگاه جنبش خویش برگزیده بود و این امر در صورت شکست او موجب می‌شد که امویان بر این شهر مقدس و امن تجاوز کنند و حرمت بیت‌الحرام و کعبه‌ی بزرگ را از بین ببرند. اتفاقاً در عمل، چنین شد. به علاوه، امام می‌دانست که قیام ابن‌زبیر شکست می‌خورد، زیرا وی نسبت به سپاه انبوه حکومت، ناتوان و تعداد یارانش اندک بود و به همین دلیل، آن حضرت و همه‌ی علویان از به رسمیت شناختن ابن‌زبیر خودداری کردند. ابن‌زبیر در گرفتن بیعت از علویان پافشاری می‌کرد، تا از این طریق، اولاً، مشروعیت به دست

آوردن و ثنیا، در صورت شکست - که انتظارش می‌رفت - آنان را به همراه خود، به نابودی و ویرانی بکشاند و خاندان محمد صلی الله علیه و آله را از بین ببرد و بدین ترتیب، به آرزوی دیرینه‌اش برسد. امام سجاد علیه السلام با ابراز نگرانی از فتنه‌ی ابن‌زبیر، تمامی آرمان‌ها و آرزوهای پلید او را از میان برد. همچنین، این حرکت امام موجب شد کینه و دشمنی نهفته در سینه‌های امویان بر ضد خاندان محمد و شیعیان ایشان فروکش کند و زمینه‌ی تثبیت مکتب و استواری پایه‌های آن آماده شود. امام با این رفتار، موضعش را درباره‌ی جنبش‌هایی که دور از خط امامت بودند و از اسلام ناب محمدی که پیشوایان اهل بیت با خود داشتند، پیروی نمی‌کردند، مشخص کرد؛ بدین ترتیب که در برابر این جنبش‌ها، نه رفتاری از خود نشان داد که امویان از آن به نفع خود بهره‌گیرند و نه آنها را مورد تأیید قرار داد تا امویان آن را وسیله‌ای قرار دهند برای بازپرسی و حسابکشی از امام. همچنین، آن بزرگوار، کاری انجام نداد که آن شورشگران - که از لحاظ اندیشه و عقیده، اصالتی نداشتند و اهداف و اندیشه‌های مشکوکی داشتند - بدان چنگ در زنند و سوء استفاده کنند. از این رو، امام نسبت به این جنبش‌ها موضع خردمندانه و محتاطانه‌ای برگزید، چرا که هر چند بر حق بودن آنها روشن نبود، لیکن مخالفتشان با حکومت باطل مشخص و [صفحه ۲۷۱] آشکار بود و به تضعیف، تزلزل و محدود کردن قدرت حکومت کشیده می‌شد. هدف امام سجاد علیه السلام ایجاد آشوب و جا به جایی فاسد به فاسد و یا انتقال حکومت از ابن مروان به ابن‌زبیر یا ابن‌اشعث به دیگر مخالفان حکومت باطل نبود و لذا آنان را به حال خود رها کرد تا برخی از آنان با برخی دیگر سرگرم شوند و برای امت آشکار گردد که همه‌ی اینان چیزی جز حکومت و قدرت نمی‌خواهند. آنها نه صلاح اسلام را می‌جویند و نه در صدد اصلاح امور تباہ شده‌ی مسلمانان هستند!

موضع امام سجاد در برابر دیگر جنبش‌ها

این جنبش‌ها شعارهای بر حقی سر می‌دادند نظیر جنبش توابین در عین‌الوردی که می‌گفتند: «یا لثارات الحسین [۴۳۵]؛ ای خونخواهان حسین علیه السلام» آنان بودند که با یکدیگر پیمان بستند تا جان و مالشان را در راه خونخواهی حسین علیه السلام فدا کنند، با کشتن گان او بجنگند و حق (حکومت) را در جایگاه خود، یعنی در یکی از مردان خاندان پیامبرشان که رحمت و درود خدا بر او باد، مستقر سازند. [۴۳۶]. نیز همانند جنبش مختار؛ وی به امام علی بن الحسین سجاد علیه السلام نوشت: می‌خواهد با او بیعت کند، به امامت او اعتقاد دارد، دعوت او را پشتیبانی و اموال فراوانی را به سوی او سرازیر کند. [۴۳۷] او قاتلان حسین علیه السلام را تحت تعقیب قرار داد و آنها را به هلاکت رسانید. [۴۳۸]. لیکن برخورد امام با قیام کنندگان بسیار خردمندانه بود و لذا اعلان نکرد که با آنان در ارتباط مستقیم است و نیز قیام آنان را به طور آشکار رد نکرد - چنان که با ابن‌زبیر همین برخورد را داشت - بلکه یک بیانیه‌ی عمومی صادر کرد که همه‌ی جنبش‌های شایسته را تجویز می‌کرد بدون این که آثار بدی برای خود امام داشته باشد. از این رو، به عمویش محمد بن حنفیه فرمود: «ای عمو! هر کس که از ما اهل بیت جانبداری کند، بر مردم واجب است که [صفحه ۲۷۲] او را یاری دهند و من مسؤولیت این کار را بر عهده‌ی تو نهادم. پس آنچه می‌خواهی انجام بده [۴۳۹]». این که امام، مسؤولیت جنبش‌های انقلابی را بر عهده‌ی عمویش می‌گذارد، بهترین روش است؛ چه محمد بن حنفیه از سوی حکومت به مخالفت متهم نبود و نیز از سوی او اقدامی را سراغ نداشت که نشان دهد وی هوای در دست گرفتن مقام امامت را در سر می‌پروراند، در حالی که حکومت از امام سجاد علیه السلام بیم داشت؛ چرا که او صاحب خون در کربلا بود و به خاطر برخورداری از دانش و تقوا و بزرگواری، شایستگی مقام بلند امامت را داشت و نیز جاسوسان دولت به خوبی آگاه بودند که گروهی از شیعیان به امامت آن بزرگوار اعتقاد دارند. امام با این سیاست توانست وجود خویش را از آزار امویان ننگه دارد و به ترسیم نقشه‌هایش ادامه دهد و بر شیوه‌اش برای زنده کردن دین و زمینه‌سازی برای استقرار حکومت عدل تأکید کند. با این وجود، آن حضرت از جنبش‌هایی که برای انتقام اهل بیت به پا خاسته بودند، همچنان پشتیبانی می‌کرد. به عنوان نمونه، وقتی مختار سرهای قاتلان امام

حسین علیه السلام را به نزد امام سجاد علیه السلام فرستاد، امام به سجده افتاد و برای مختار دعا کرد و به او پاداش نیک داد. [۴۴۰].

اهل بیت همگی به ابراز شادمانی پرداختند و غم و اندوه را رها کردند، امری که نشان می‌دهد آنان به طور عملی و آشکارا با مختار و قیامش، هماهنگی داشته‌اند. اگر ما به این عملکرد امام بیندیشیم، می‌بینیم که چندان باعث بدگمانی‌های امویان به او نمی‌شود؛ زیرا طبیعی است که ستم‌دیده بر اثر کشته شدن ستمگر شادمان شود و برای کسی که این ستمگر را کشته، از او انتقام گرفته و برای شهیدان خونخواهی کرده است، دعا کند؛ به ویژه که امام از پذیرش هدایای مادی مختار خودداری کرد؛ [۴۴۱] چه، این عدم پذیرش نشان می‌دهد که امام نمی‌خواست از لحاظ سیاسی، خود را با جنبشی درگیر سازد که از نظر جغرافیایی از او دور است و نیز با اهداف بلند مدت او از لحاظ فرهنگی و [صفحه ۲۷۳] تاریخی همخوانی ندارد و ممکن است تنها یک شورش مقطعی و کوتاه مدت باشد. اما حادثی که از سوی امام زین‌العابدین علیه السلام در نکوهش و یا لعن مختار وارد شده، در توجیه آنها باید گفت: حاکمان ستمگر به طور عام و حاکمان بنی‌امیه به طور خاص، روش‌های نیرنگ و تهمت‌های ناروایی را بر ضد مخالفانشان به کار بردند تا مخالفت آنان را از دید همگانی ساقط کنند. امویان، شخص مختار و یاران وی را با انواع تهمت‌هایی که در اذهان مردم نادان می‌گذشت، نظیر جادوگری و شعبده‌بازی هدف قرار دادند، چنانچه وی را به ادعای نبوت و الوهیت و دیگر خرافات متهم کردند تا از این طریق، آثار قیام او را خنثی کنند و مردم را از او دور سازند و نسبت به فریادها و شعارهای او مبنی بر خونخواهی حسین و اندوه خوردن بر شهادت او و اعلان هویت قاتلان آن بزرگوار و جلوگیری از آزار بنی‌هاشم، ایجاد تردید کنند. خبرهای درباریان اموی و تهمت‌های ایشان به مختار بر اساس این شیوه صورت گرفت: آنقدر دروغ بگو تا بالاخره حرف‌های تو را باور کنند. نوشته‌ها و کتاب‌ها از این تهمت‌ها و دروغ‌ها مالا مال گشت، تا این که مردم واقعا آنها را تصدیق کردند! اگر مختار همانگونه باشد که حاکمان و ناقلان و روایان و مورخان اظهار می‌دارند و خبرهای وحشت‌انگیز آنان درباره‌ی او - که به اندازه‌ی فراوان است که گوش‌ها و اندیشه‌های مردم را پر کرده است مانند او جادوگر است، او بر خدا و پیامبرش دروغ می‌بندد، او ادعای پیامبری می‌کند و از این قبیل سخنان دروغ و یاوه - راست باشد و اگر توده‌ی مردم نسبت به مختار چنین دیدگاهی داشته باشند، آیا برای امام رواست که آشکارا از او و قیامش به دفاع برخیزد؟ و یا هر گاه که از او درباره‌ی مختار سؤال شود، سکوت اختیار کند؟ چه، کوچکترین ابراز دلسوزی و همیاری با مختار، موجب می‌شد که حکومت برای ضربه زدن به امام و بدنام کردن او در میان مردم ناآگاه از آن بهره‌برداری کند. بنابراین، ما احتمال می‌دهیم که امام بر ضد آنچه مردم از مختار می‌شناختند، سخنی گفته باشد که او را از هماهنگی با مختار و یا سکوت درباره‌ی وی تبرئه کند. در روایت آمده [صفحه ۲۷۴] است: امام سجاد علیه السلام بر در کعبه ایستاد و به لعن مختار پرداخت! مردی به او گفت: ای ابوالحسن! چرا به او ناسزا می‌گویی؟ او به خاطر شما کشته شد؟ امام فرمود: او دروغگو بود و بر خدا و پیامبرش دروغ می‌بست؟ [۴۴۲]. اگر این روایت درست باشد، ایستادن امام بر در کعبه و نکوهش و لعن مختار و با این طرز علنی، نشان می‌دهد که او هدفی بالاتر از لعن صرف داشته است، زیرا این عمل امام به روشنی می‌فهماند که هدف اعلان و بیان این موضوع برای مردم بوده است. سخن آن مرد اعتراض‌کننده: «او در راه شما کشته شد» نشانگر آن است که هدف سیاسی بدنام کردن اهل بیت و درگیر ساختن آنان بر چیزی بوده است که مختار را بدنام کردند؛ چرا که چنین اعتراضی و چنین اعلانی در چنین موقعیتی از شخصی بی‌طرف سر نمی‌زند. وانگهی، این گونه احادیث که در نکوهش مختار از سوی اهل بیت و روایان آنان صادر شده است، تنها مقامات دولتی، نویسندگان و مورخان درباری آنها را روایت کرده‌اند و این امر، نشان می‌دهد که تنها مزدوران وابسته به حکومت از ترویج این احادیث سود می‌بردند. البته، آنچه گفته آمد، در صورتی است که این احادیث و نقل‌ها درست باشد و در غیر این صورت، آیا هیچ پژوهشگر تاریخ در این باره تردید می‌کند که مختار با شعار گرفتن انتقام خون حسین علیه السلام برخاست و پس از شهادت مختار، همسرش او را چنین توصیف کرد: «او مردی بود که می‌گفت: پروردگار من الله است. روزها روزه‌دار و شب‌ها در نماز بود. او خونش را برای خدا و پیامبرش در جستجوی کشتن گان فرزند دختر

پیامبر خدا و خاندان و شیعیان او فدا کرد و خداوند هم او را بر این کشندگان قدرت داد تا آن جا که دل‌ها را آرامش بخشید [۴۴۳]. به همراه مختار هفت هزار نفر کشته شدند که همگی خواستار انتقام خون حسین علیه‌السلام [صفحه ۲۷۵] بودند. [۴۴۴]. آیا اقدامی که مختار انجام داد، یعنی گرفتن انتقام خون حسین علیه‌السلام افتخاری نیست که ما را فرا می‌خواند، دست کم درباره‌اش سکوت اختیار کنیم؟ امام باقر علیه‌السلام نیز نظیر این سخن را درباره‌ی مختار گفته‌است و این زمانی بود که ابوالحکم، فرزند مختار، به نزد او آمد و دست مبارک امام را گرفت تا ببوسد و آن حضرت اجازه‌ی این کار را به او نداد. سپس وی به امام گفت: حضرت به سلامت باد، مردم درباره‌ی پدرم فراوان سخن گفته‌اند. اما سخن - به خدا سوگند - سخن توست و به هر چیزی که مرا دستور دهی، آن را می‌پذیرم. امام فرمود: خداوند منزّه است! به خدا سوگند، پدرم به من خبر داد: مهریه مادرم از چیزهایی بود که مختار فرستاد. مگر نه این است که او خانه‌های ما را ساخت، کشندگان ما را کشت و به خونخواهی ما برخاست؟ پس خدای او را رحمت کناد. به خدا سوگند، پدرم به من خبر داد که او در نزد فاطمه دختر علی شبانه قصه می‌گفت و بسترش را پهن می‌کرد و برایش متکا می‌گذاشت و از او حدیث فرا می‌گرفت. خداوند پدرت را رحمت کناد. خداوند پدرت را رحمت کناد. او حق ما را در نزد هر کس یافت، مطالبه کرد. [۴۴۵]. به تعبیر ابن عباس - وقتی از وی خواستند که به مختار دشنام دهد - او مردی است که کشندگان ما را کشت، خونخواهی ما را کرد و سوزش سینه‌های ما را آرامش بخشید و پاداش او از سوی ما، دشنام و ناسزاگویی نخواهد بود. بیرون رفتن امام زین‌العابدین علیه‌السلام از بحران جنبش‌های مخالف دولت، با توجه به اختلاف مواضع آنها در برابر امام که برخی از آنها طرفدار، برخی بی‌طرف و برخی دشمن او بودند، به گونه‌ای که اثر منفی بر آن حضرت نگذارد و مسؤلیتی بر دوش او بار نکند و طرف‌های درگیر هم از موقعیت او به عنوان امام و زعیم اهل بیت سوء استفاده نکنند و به اهداف برنامه‌هایی که برای زنده کردن دین ترسیم کرده است، زیان [صفحه ۲۷۶] نرسانند. آری، بیرون رفتن از این تنگنا و به این صورت، کار فوق‌العاده‌ای بود که باید آن را از بزرگترین مواضع سیاسی امام به شمار آورد؛ و شناخت پایه‌ها و ابعاد آن، نیاز به بررسی ژرف دارد. گذشته از این مطالبی که گفته آمد، کوشش‌ها و جهاد امام سجاد علیه‌السلام در راه خدا و انجام وظایفی که مقام امامت و ولایت آن را ایجاب می‌کند و با توجه به این که امامت او با شرایط سخت و بی‌نهایت دشوار همزمان شده بود تا آن جا که رعب و وحشت ارتداد و انحراف از ارزش‌ها و معیارهای دینی و اخلاقی و حتی ارزش‌های انسانی، فضا را پر کرده بود، آنچه را که او در راه انجام وظیفه‌ی امامت انجام داد، به بهترین شکلی که می‌توان تصور کرد، انجام شد، زیرا او برای برنامه‌هایش راهکار موفقیت‌آمیزی را ترسیم نمود، به گونه‌ای که زمینه را برای تجدید آموزه‌های تشیع آماده کرد؛ همان آموزه‌هایی که تمامی برنامه‌های اسلام از قبیل عزت، عدالت، دانش و حکمت را به نمایش می‌گذارد. این راهکار، در حقیقت راهکاری بزرگ است که انسان را به شگفتی، مباهات و افتخار و می‌دارد و امام سجاد علیه‌السلام را در پیشاپیش رهبران سیاسی جاویدان قرار می‌دهد. به راستی شایسته‌ی امام زین‌العابدین علیه‌السلام بود که زندگی با عظمت خویش را با آرامشی زینت بخشد که سراسر وجود بزرگوارش را لبریز ساخته بود، آن گاه که در واپسین لحظات زندگی و هنگامه‌ی فرا رسیدن مرگ، دیدگانش را فرو بست و سپس آنها را باز کرد تا آخرین سخنش را بگوید و چنین گفت: «ستایش ویژه‌ی خداوندی است که وعده‌اش را بر ما راست گردانید و سرزمین (بهشت) را به ما میراث داد. اینک در هر جایی از بهشت که بخواهیم، اقامت می‌گزینیم. «چه نیکوست پاداش عمل کنندگان [۴۴۶]». سپس در همان لحظه به دیدار خداوند شتافت. [۴۴۷]. درود خدا بر او باد، روزی که به این جهان آمد، روزی که از این جهان رفت و روزی که بار دیگر زنده شود. پیامدهای قیام حسینی در کربلا، در پیروزی اسلام، ادامه‌ی شعایر آن و ناتوانی دشمنان [صفحه ۲۷۷] بر نابودی این دین تبلور یافت - به رغم این که بهترین فرزندان اسلام و در پیشاپیش آنان امام حسین علیه‌السلام سبط شهید و خاندان و پیروانش به شهادت رسیدند - زیرا ستمگران نتوانستند اسلام را نابود کنند، بلکه اسلام در قالب اذان، نماز، کعبه و سایر اصول و قوانین روشنش تجسم یافت و ادامه پیدا کرد. امام سجاد علیه‌السلام این حقیقت را اعلان کرد و این

پیامد را در پاسخ به ابراهیم بن طلحه بن عبیدالله ابراز فرمود و این، هنگامی بود که علی بن الحسین علیه السلام پس از شهادت امام حسین علیه السلام به مدینه آمد و ابراهیم به استقبال او رفت و گفت: ای علی بن الحسین! چه کسی پیروز شد؟ - این در حالی بود که امام علیه السلام در میان محمل قرار داشت و سرش را پوشانده بود - امام علی بن الحسین علیه السلام در پاسخ او گفت: «اگر می‌خواهی بدانی چه کسی پیروز شده است؟ - در حالی که وقت نماز فرا رسیده بود - اذان و سپس اقامه بگو [۴۴۸]». در این جا، امام ادامه یافتن شعایی را که در آن شهادت دادن به توحید و نبوت به طور آشکار و در حضور همگان بیان می‌شود، دلیلی بر پیروزی و چیرگی امام حسین علیه السلام دانسته است و این از بزرگترین اندرزها برای کسی که اندرز پذیر باشد، به شمار می‌رود. همچنین پیامدهای برنامه‌های امام سجاد علیه السلام در احیای مجدد تشیع تبلور پیدا کرد و زمینه را برای قیام فرزنداناش یعنی امامان معصوم آماده ساخت تا به انقلاب‌ها و قیام‌های اصلاح طلبانه‌ی پی‌درپی دست یازند. [صفحه ۲۷۹]

دستاوردهای پژوهش

اشاره

پس از بررسی‌ای که در منابع زندگی امام زین‌العابدین علیه السلام، رفتارها، اندیشه‌ها، دعاها و احادیث او انجام دادیم، توانستیم شواهد گونه‌گونی را گرد آوریم که به ابعاد سیاسی در زندگی امام اشاره می‌کند. پس از آن که شواهد را در بخش‌های کتاب مشخص کردیم، دانستیم که امام زین‌العابدین علیه السلام در راه آرمان‌های سترگ خویش که دین اسلام به خاطر آنها تشریح شده، به اقدامات مهم سیاسی دست زده است. چنانچه دشواری وظایفی را مد نظر قرار دهیم که امام در شرایط سخت و خطرناک دوران خویش و در طول مدت عمرش و حتی در هنگامه‌ی فرا رسیدن پایان زندگی‌اش آن را انجام داد، به عظمت کوشش‌های آن بزرگوار در این زمینه پی خواهیم برد. امام سجاد علیه السلام هر چند دست به سلاح آهنین نبرد، لیک مبارزه‌ی خویش را با بهره‌گیری از تمامی سلاح‌های دیگر که از سلاح‌های آهنین کم اهمیت‌تر و کم ارزش‌تر نبود، ادامه داد. بنابراین، امام، سلاح زبان را از طریق ایراد سخنرانی‌ها و اندرزها، سلاح دانش را از طریق آموزش و هدایت، سلاح اخلاق را از راه تربیت و توجیه، سلاح اقتصاد را از راه کمک و انفاق، سلاح عدالت را از راه آزادسازی بردگان و سلاح فرهنگ را از راه عرفان برکشید تا آن جا که سد بلندی را در برابر خطرناکترین شکل تحریف ایجاد کرد، تحریفی که حکومت اموی جاهلی می‌خواست از طریق آن، ریشه‌ی اسلام را از بن برکند. دیگر خطوط و شیوه‌های سیاسی امام زین‌العابدین علیه السلام هنوز هم حتی در دوران [صفحه ۲۸۰] کنونی پنهان و مبهم مانده است و یا چندان روشن نیست و به همین دلیل، نویسندگان معاصر، درباره‌ی موضع سیاسی امام دچار توهم وحشتناکی گشته‌اند، تا آن جا که تهمت کناره‌گیری از سیاست و حتی سازش با ستمکاران را به او زده‌اند، امری که هیچ انسان با شرافتی آن را نمی‌پذیرد، تا چه رسد به کسی که باور دارد که امام زین‌العابدین علیه السلام امامی است که از سوی خداوند منصوب شده تا سرپرستی امور مؤمنان را بر عهده گیرد! امام از طریق آن مقام الهی که داشت، در برابر تمامی آنچه در جهان اسلام می‌گذشت، مسؤول بود. او با سیاست‌های دقیق و با هوشمندی کامل، نقش رهبری خویش را ایفا کرد و به صورت نامنظم بر ضد ستمگران حاکم و دیگر آزمندان یورش برد؛ لیکن این یورش در آغاز به شکل نبردی آرام، بدون خونریزی بود و به تدریج آشکار شد و سرانجام، خون‌های پاک شیعیان او، صحنه‌ی این نبرد را رنگین ساخت. هنوز قرن نخست سپری نشده بود که آثار سیاست امام زین‌العابدین علیه السلام در صحنه پدیدار می‌شد و به صورت پرتوهایی در یک افق تاریک پراکنده می‌گشت که پیشینه‌ی صد سال انحراف و ستم و پامال کردن منابع اسلام را به ترتیب زیر در خود داشت: تفسیر و تأویل قرآن با بهره‌گیری از منابع مورد اعتماد آن، ممنوع شده بود. تدوین و نشر حدیث قدغن گردیده و بسیاری از آن سوزانده شده بود. رجال و راویان حدیث را تبعید کرده و از

خانه‌های خود بیرون رانده و یا کشته بودند. اخلاق والای اسلام فقه و میراث آن، دستخوش دگرگونی، تقلب و تحریف گشته بود و در نتیجه، اسلام را بدنام و چهره‌ی تاریخش را سیاه کرده بودند. اما امام سجاد علیه السلام با موضعگیری‌های سترگ خود و از رهگذر برنامه‌های حکیمانه‌اش توانست در برابر تمامی این ستیزه‌جویی و وحشتناک بایستد و زندگی افتخار آمیزش را در این راه تقدیم کند. هنوز از رحلت امام مدتی نگذشته بود که شمارش معکوس برای حکومت جاهلی آغاز شد و فرمانروایان اموی مجبور شدند از بسیاری از اهداف و ستم‌های خود دست بکشند و دیری نگذشت که آثار حکومت آنان حتی از پایتخت یعنی دمشق در شام به کلی از بین رفت. [صفحه ۲۸۱] اما آرمان‌های امام سجاد علیه السلام را پس از او فرزند بزرگوارش امام باقر محمد بن علی بن الحسین علیهما السلام بر عهده گرفت و پس از او، امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام، آن دو بزرگوار از ضعف و ناتوانی امویان در آن دوره بهره گرفتند و موفق شدند ارکان اسلام و اندیشه‌ی امامت را به بهترین شیوه‌ی ممکن تحکیم بخشند؛ این دو امام، بزرگترین دانشگاه علمی اسلامی را به وجود آوردند و هزاران دانشمند و مبلغ اسلامی - پس از فراگیری آموزه‌های اسلامی - به دست توانای این دو پیشوای بزرگ تربیت شدند. امام باقر و امام صادق علیهما السلام توانستند بسیاری از حقایق را بر ملا سازند که زیر توده‌هایی از غبار تهمت و دگرگون سازی و تحریف در احکام اسلام به طور عام و آنچه به شایستگی اهل بیت در امامت و حکومت مربوط می‌شد به طور خاص، پنهان گشته بود. هنگامی که به دشمنی زمامداران اموی و عباسی با امام باقر و امام صادق علیهما السلام و پیروانشان می‌نگریم، در می‌یابیم که آنچه را این دو بزرگوار انجام دادند، در معیار سیاسی، فتحی بزرگ و در قاموس جنبش‌های اجتماعی، یک موفقیت مهم به شمار می‌رود، به ویژه در آن دوران‌های تاریک و ظلمانی. امام باقر و امام صادق علیهما السلام به آماده سازی و پرورش افراد لایق، عمق بخشیدن فرهنگ اسلامی و در جامعه‌ی اسلامی، مسلح کردن امت به دانش و تثبیت پایه‌های عقیده و ایمان پرداختند تا برای مبارزه با جناح‌های الحادی که در میان امت پراکنده شده‌اند و نیز نابود کردن پیشاهنگان ملحدی که از سوی زمامداران ستمگر فرستاده می‌شوند نظیر علمای درباری و وعاظ السلاطین، سپاه عقیدتی نیرومند و نفوذناپذیر تشکیل دهند. با تمامی این فعالیت‌ها، ایدئولوژی تکامل یافته‌ی اسلامی بر طبق مذهب شیعه، متمایز و مشخص شده، مذهبی که از منابع بر حق و راستین یعنی از امامان اهل بیت گرفته شده و بر خالص‌ترین منابع بر حق (قرآن کریم و سنت درست و مورد اعتماد) تکیه دارد و نیز از عقل راجح که معیار تشخیص حق بر اساس تقوا و پرهیزکاری و ایمان است، گرفته شده است. این عملکرد آن دو امام، مبارزه طلبی آشکار بر ضد حکومت‌های فاسدی بود که [صفحه ۲۸۲] گرایش‌های عقیدتی الحادی و بیرون از چهارچوب عقاید اسلامی را رواج می‌دادند و مردم را به بی‌بند و باری، عیاشی، خوشگذرانی و فساد فرا می‌خواندند. [۴۴۹]. چنان که فرزند بزرگوار امام زین العابدین علیه السلام زید شهید که از زمینه‌ای که پدرش مهیا کرده بود، برای انقلاب بهره گرفت و عملکرد او حمایت از موضع دو امام در اجرای برنامه‌های امام زین العابدین علیه السلام و بهره‌گیری از تلاش‌ها و ادامه‌ی آرمان‌های او بود. [۴۵۰]. به راستی سیاست‌هایی که امام سجاد علیه السلام و فرزندش امام باقر علیه السلام و زید شهید نوه‌ی او امام صادق علیه السلام و شیعیان مجاهد آنان که در خط ایشان بودند، دنبال می‌کردند و نیز مواضع دلاورانه‌ای که در برابر زمامداران ستمگر و حکومت‌های فاسد - به خاطر عقیده و مکتب - فرا پیش می‌گرفتند، هرگز از کسانی که به عیاشی و آسایش طلبی پناه برده و یا مصیبت‌ها و ناگواری‌ها او را ناتوان ساخته است سر نمی‌زند، بلکه اقداماتی که این رهبران بزرگ انجام دادند، در عرف سیاسی و در آن مرحله‌ی خاص، از برداشتن سلاح همه مهمتر به شمار می‌رود. مجموعه‌ی پیامدهای آن کوشش‌ها و اقدامات به مراتب مهمتر از آثار دلاوری‌ها و قهرمانی‌ها در صحنه‌های نبرد است. این مجموعه، عملی است که جز عالمان صاحب رسالت و عارف به خدا که مرکب قلمشان از خون شهیدان برتر است، بدان اقدام نمی‌کنند. چه، اگر کسی که از اصول مبارزه‌ی سیاسی و امور بدیهی جنبش‌های اجتماعی به ویژه در هنگام مبارزه، آگاهی داشته باشد، به یقین درک می‌کند که سیره‌ی سیاسی امام زین العابدین علیه السلام که ما آن را در بخش‌های این کتاب بیان کردیم، چراغی است که جاده را برای روندگان راه پر از خار و خاشاک جهاد

روشن می‌سازد؛ یعنی برای کسانی که در جاویدان کردن آرمان‌های بلند الهی با امام هم اندیشه‌اند. کدامین مبارزه است که تمامی این کوشش‌ها را نادیده بگیرد و آن را «جهاد سیاسی» برنشمارد؟ [صفحه ۲۸۳] شگفت این است که مدعیان مبارزه و قیام در این دوران - و از آن جمله کسانی که امام سجاد علیه‌السلام را به کناره‌گیری از سیاست متهم می‌کنند - به نام مبارزه و مخالفت سیاسی فخر می‌فروشند؛ آن هم فقط با صادر کردن یک بیانیه و یا اعلان عدم پذیرش، هر چند فرسنگها از موقعیت‌های خطر و مواضع رویارویی دور باشند! اما اینان، آن همه بیان‌های مهم و آن رویارویی‌ها و مواضع سرنوشت‌ساز امام سجاد علیه‌السلام را مبارزه‌ی سیاسی نمی‌دانند؟ در حالی که اگر سرانگشت آنان خراش بردارد، دنیا را پر از هیاهوی کنند و به قطره‌ی خونی که از آنان ریخته شود، می‌بالند! ولی، برای زخمی که بر امام در کربلا- وارد شد و خون فراوانی که از او جاری شد و سیل اشکی که از او بر اثر حضور در میدان نبرد روان گشت، هیچ ارزش و اثری قایل نیستند! در حالی که رنج‌ها و آزارهایی که امام سجاد علیه‌السلام در جهادش و در طی کوشش‌های بزرگش بر دوش کشید و خطرهایی که در راه موفقیت برنامه‌هایش به جان خرید، به مراتب درد آورتر و کاراتر از زخم سطحی است که بهبود می‌یابد. امام سجاد علیه‌السلام با قهرمانی و دلاوری که ویژه‌ی او به عنوان امام امت است، حضور پیدا می‌کند و دردها و زخم‌های جهاد را بر دوش می‌کشد و بر درد و رنج ناشی از کوشش‌هایی که انجام داده است، صبر پیشه می‌کند. او در آن دوران تاریک، تک و تنها و به سان نورانی‌ترین رهبر الهی در صحنه‌ی مبارزه گام نهاد و با تاریک‌ترین و دشوارترین شرایط، با وحشیانه‌ترین یورش‌ها و با کینه‌توزترین حکومت‌ها و دورترین آنها از اسلام که نام خلافت اسلامی را یدک می‌کشید، به مقابله پرداخت و با ژرف‌ترین و دقیق‌ترین برنامه‌هایی که داشت، توانست از این صحنه‌ی مبارزه با درخشان‌ترین و جاودانه‌ترین دستاوردها بیرون آید.

وضعیت امروز شیعه

امروزه ما شیعیان افزون بر این که با یورش بی‌رحمانه‌ی دشمنان اسلام روبه‌رو هستیم، از سوی دشمنان مذهب نیز مورد حمله قرار می‌گیریم. وضعیت شیعه در این دوران - در بسیاری از جهات - به وضعیت آنان در قرن نخست [صفحه ۲۸۴] شباهت دارد و در فضا و شرایط همانند زندگی می‌کنند [که می‌توان این شرایط را به صورت زیر خلاصه کرد]: ۱ - یأس و ناامیدی همگان و حتی کسانی را که در درون تشکلهای اسلامی و زیر لوای احزاب و سازمان‌ها و... کار می‌کنند، فرا گرفته است. ۲ - توده‌ی مردم از خط امامت و ولایت برگشته و دور شده‌اند و در شرایطی که امام زمان علیه‌السلام غایب است، سردرگمی و سرگردانی روز به روز افزایش می‌یابد و شبهات نیرومندتر می‌گردد. ۳ - تعدد گرایش‌ها، دیدگاه‌ها و تمایل‌ها، پیکر اسلام را پاره پاره کرده و از هم پاشانده است. ۴ - وجود حکومت‌های ستمگری که دستگاه‌های سرکوب را در اختیار دارند و شیوه‌های ترور، توهین، زندان و کشتار را به کار می‌گیرند و از تازه‌ترین روش‌های شکنجه استفاده می‌کنند، به ویژه حکومت‌هایی که شمشیر تکفیر و چوب‌های دار تهمت ارتداد را در دست دارند و شعارهای دروغین اسلامی را سر می‌دهند. ۵ - پیدایش شکاف فرهنگی ویرانگر در صفوف امت اسلامی و اندیشه‌های آنها از رهگذر رسانه‌های گروهی مدرن، اعم از خواندنی و شنیداری و دیداری و از طریق به کارگیری امواج و نور و ماهواره‌ها. ۶ - تهاجم فکری که به وسیله‌ی اندیشه‌ها و شبهات گمراه کننده و تبلیغات دروغین و نابخردانه بر ضد مقدسات اسلامی، وضعیت دینی را از درون دچار هرج و مرج می‌کند. این شبهات و تبلیغات را کشورهای استعمارگر رواج می‌دهند و حاکمان مزدور آنها در کشورهای اسلامی برای آنها ساز و دهل می‌زنند. ۷ - کارهای ناسنجیده و مشکوکی که روحانی نمایان گمراه و آخوندهای درباری (وعاظ السلاطین) و کسانی که شیفته‌ی مقام و ثروت و عیاشی و زندگی راحت در کاخ‌ها هستند و کسانی که طفیلی‌وار بر سفره‌های رنگارنگ می‌نشینند و در مجالس شب‌نشینی شرکت می‌جویند و بر صندلی‌های فرمانروایی و مدیریت تکیه می‌زنند و به یاری زمامداران برمی‌خیزند که با نافرمانی خداوند بر خود ستم کردند و به ناحق بر مردم [صفحه ۲۸۵]

فرمان راندند، انجام می‌دهند. ۸- وجود افرادی که به دروغ ادعای اجتهاد و مرجعیت می‌کنند، در حالی که از بدیهی‌ترین آگاهی‌های لازم برخوردار نمی‌باشند و پای‌بندی درست به اصول عقیدتی و وابستگی مذهبی را ندارند و تنها به دیدگاه‌های بسته‌ی حزبی تکیه می‌کنند و با ادعای همراهی با حرکت نسل آگاه و پیشرو، فتوایی صادر می‌کنند که هیچگونه پایه‌ای در فقه و منابع آن ندارد و به نام نوگرایی، ایجاد آگاهی و یگانگی و همسویی و دیگر عناوین تازه‌ای که اندیشه‌های جوانان را مورد تاخت و تاز قرار می‌دهند، اندیشه‌هایی عرضه می‌کنند که خلاف ضروریات دین و مذهب است و نیز از اموالی بهره می‌گیرند که با ارقام سرسام‌آوری توزیع می‌شود و این اموال را از منابعی نامعلوم و یا معلوم به دست می‌آورند! آری، تمامی این حقایق که در دوران ما جریان دارند، به طور دقیق همان بخش‌ها و شرایطی را تشکیل می‌دهند که در دوران امام زین‌العابدین علیه‌السلام جریان داشتند، هر چند شکل آن متفاوت است. لیکن حق پاک و خالص، همان «اسلامی» است که ریشه در دل‌های مؤمنان دارد و به برکت گسترش آموزه‌های اسلامی و پدیدار شدن حقایق قرآن و سنت و نیز به برکت اهل بیت نمایان شده و بر کسی پوشیده نمانده است. شیوه‌های عملکرد امام سجاد علیه‌السلام، جهاد و آموزه‌های سیاسی و اجتماعی او، الگویی است برای هر کسی که در جستجوی حق باشد! بنابراین، وظیفه هر کسی که بخواهد در راه خدا مبارزه و قیام کند، آن است که عملکرد امام زین‌العابدین علیه‌السلام را چراغ راه خود قرار دهد و با بهره‌گیری از روشنایی این چراغ، راه را پیوید و در مبارزه و قیام سیاسی و اجتماعی در مسیر آن بزرگوار گام بردارد و در این صورت است که وی نسبت به امور دینش آگاه و بینا می‌شود و در امور دنیوی خویش نیز بهترین دستاوردها را به دست می‌آورد. خدا بهترین یاور است و ستایش از آن او می‌باشد؛ و درود بر محمد و خاندان پاکش. [صفحه ۲۸۷]

پیوست‌ها

رساله‌ی حقوق از امام سجاد به روایت ابوحمزه‌ی ثمالی

شناخت رساله حقوق

سند رساله

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان همه‌ی منابع حدیثی در این که رساله‌ی مذکور از آن امام زین‌العابدین علی بن‌الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام است، هم داستان‌اند. راوی آن هم ابوحمزه‌ی ثمالی ثابت بن دینار، مشهور به ابن ابی‌صفیه ازدی کوفی، صاحب دعای مشهوری است که در سحرهای ماه مبارک رمضان خوانده می‌شود [دعای ابوحمزه‌ی ثمالی] و در سال ۱۵۰ ه. جهان فانی را وداع گفته و امام سجاد، امام باقر، امام صادق و امام کاظم علیهم‌السلام را درک کرده است. نجاشی می‌گوید: «او از برگزیدگان اصحاب ما و ثقات آنان و معتمدین ایشان در روایت و حدیث بود و اهل سنت نیز از وی روایت کرده‌اند [۴۵۱]». [صفحه ۲۸۸] نجاشی این کتاب را به نام رساله‌ی الحقوق به ابوحمزه‌ی ثمالی نسبت داده و سپس روایت آن را به وی اسناد داده که از علی بن‌الحسین علیهما‌السلام [۴۵۲] روایت کرده است. لیکن از کلینی نقل شده که وی رساله‌ی الحقوق را در مجموعه‌ای به نام وسائل‌الائمة علیهم‌السلام گرد آورده است که نشان می‌دهد این کتاب، نامه‌ای بوده که امام سجاد علیه‌السلام آن را به یکی از اصحابش [۴۵۳] فرستاده و در برخی از سندهای رساله نیز به این موضوع تصریح شده است. [۴۵۴]. شاید فردی که امام، نامه را به او فرستاد، خود ابوحمزه باشد و با همین دیدگاه است که می‌توان اختصاص روایت به وی و پایان یافتن تمامی سندها به او را توجیه کرد.

منابع رساله

منابع این رساله فراوان است: از میان پیشینان، شیخ صدوق آن را در چندین کتابش آورده است؛ مهمترین این کتاب‌ها، کتاب من لایحضره الفقیه است که یکی از کتب اربعه حدیث (شیعه) می‌باشد و نیز آن را در الخصال و الامالی نقل کرده است. شیخ صدوق در الخصال و الامالی، روایت کتاب را به ابوحزمه ثمالی اسناد داده، لیکن این اسناد را در الفقیه حذف کرده است، زیرا شیوهی او در این کتاب آن است که اسانید را حذف می‌کند و آن را به المشیخه حواله می‌دهد که آن را برای ذکر اسانید آماده کرده است. بنابراین، حدیث در این فرض، مرسل به شمار نمی‌رود. شیخ صدوق، اسناد این حدیث را تا ابوحزمه ثمالی در المشیخه آورده و گفته است: راه‌های من به ابوحزمه که از این راه‌ها حدیث نقل می‌کنم فراوان است، لیکن من به یکی [صفحه ۲۸۹] از این راه‌ها بسنده کردم. [۴۵۵]. کلینی در کتاب: «فلاح السائل» از ابن طاووس چنین نقل شده است: «ما با اسناد ما در کتاب الرسائل از محمد بن یعقوب کلینی با اسناد او به مولای ما زین العابدین علیه السلام روایت کردیم [۴۵۶]». این نقل نشان می‌دهد که حدیث از دیدگاه کلینی مسند است؛ لیکن کتاب الرسائل در دسترس نیست و ابن طاووس از آن با حذف اسناد نقل کرده است. البته این احتمال قوی وجود دارد که کلینی حدیث را از استادش علی بن ابراهیم که رساله را روایت می‌کند، نقل کرده باشد، چنان که در سند نجاشی آمده است و در آینده بیان خواهد شد. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی بن الحسین ابومحمد، رساله‌ی مذکور را در کتاب ارزشمندش تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله آورده است. این رساله همانند سایر روایاتی که در این کتاب به چشم می‌خورد، مرسله است، لیکن با کمال اطمینان می‌توان گفت: روایات او به دو دلیل مسند است: ۱ - ابن حرانی در مقدمه‌ی کتاب می‌گوید: من اسناد روایات را به دلیل رعایت تخفیف و اختصار انداختم، هر چند بیشترین‌هی این روایات را خود از استادان حدیث شنیده‌ام. به علاوه، این حدیث‌ها همه آداب و حکم است که متن آنها گواه صدق آنهاست. [۴۵۷]. بنابراین، اسناد به خاطر تخفیف حذف شده و این، امری معمول در میان مؤلفان پس از دوران تدوین احادیث است. چه، اسناد در جای خود و در اصولی که از آنها نقل شده، ثبت است، هر چند حفظ اسناد و اثبات آن به احتیاط نزدیکتر است تا این میراث در معرض آفت‌ها قرار نگیرد. همچنین، وی اسناد را حذف کرده است، زیرا نیاز بدان، تنها در باب احکام و مسائل شرعی است، اما احادیثی که درباره‌ی آداب و حکم آمده، تنها به چیزی رهنمون می‌کند که عقل و حکمت و اندیشه آن را ایجاب می‌نماید و درونمایه‌ی احادیث به درستی آنها گواهی [صفحه ۲۹۰] می‌دهد، بدون این که اسناد در آن تأثیری داشته باشد. بنابراین، احادیث کتاب هر چند در ظاهر، مرسل است، لیکن در واقع مسند می‌باشد. ۲ - احادیث کتاب با اسنادش در منابع پیشینان روایت شده است و کسی که کتاب تحف العقول را بررسی کند، تردیدی نخواهد کرد که مؤلف آن در حدیث و مسائل مربوط به آن از آگاهی و شناخت بالایی برخوردار بوده است و همین مقام علمی، وی را از این که حدیث بدون سند را در کتابش بیاورد، نگه می‌دارد. به علاوه، وی آنچه را که در این کتاب آورده، به امامان نسبت می‌دهد و روشن است که به نسبت نمی‌توان یقین پیدا کرد، مگر این که اسناد ثابت شود. درباره‌ی روایت رساله‌ی الحقوق، نقلی را که صاحب تحف العقول آورده، با آنچه ابن طاووس آن را از کلینی [۴۵۸] در رسائل نقل کرده است همخوانی دارد و پیشتر آگاه شدید که روایت کلینی مسند است. ابن شعبه این روایت را رساله‌ی الحقوق [۴۵۹] نام نهاد و این همان نامی است که نجاشی هنگامی که سندش را یادآور می‌شود، برای آن بیان کرده است؛ چنان که این موضوع پیشتر بیان شد.

مجموعه‌ی اسناد

سند صدوق در الخصال

صدوق می‌گوید: علی بن احمد بن موسی علیه السلام برای ما حدیث کرد و گفت: محمد بن ابی عبدالله کوفی برای ما حدیث کرد

و گفت: جعفر بن محمد بن مالک فزاری برای ما حدیث کرد و گفت: خیران بن داهر برای ما حدیث کرد و گفت: احمد بن علی بن سلیمان جبلی از پدرش از محمد بن علی از محمد بن فضیل از ابو حمزه‌ی ثمالی برای ما حدیث کرد و گفت: این است نامه علی بن الحسین علیهما السلام به یکی از اصحابش. [۴۶۰]. [صفحه ۲۹۱]

سند صدوق در الأمالی

صدوق می‌گوید: علی بن احمد بن موسی برای ما حدیث کرد و گفت: محمد بن جعفر کوفی اسدی برای ما حدیث کرد و گفت: محمد بن اسماعیل برمکی برای ما حدیث کرد و گفت: عبدالله بن احمد برای ما حدیث کرد و گفت: اسماعیل بن فضل از ثابت بن دینار ثمالی از سید العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیهما السلام برای ما حدیث کرد و گفت. [۴۶۱].

سند نجاشی

او گفته است: احمد بن علی به ما خبر داد و گفت: حسن بن حمزه برای ما حدیث کرد و گفت: علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن فضیل از ابو حمزه از علی بن الحسین علیهما السلام. [۴۶۲].

سند صدوق در الفقیه

صدوق در جایی که این حدیث را بیان کرده، چنین گفته است. اسماعیل بن فضل از ثابت بن دینار از سید العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیهما السلام روایت کرده و گفته [۴۶۳] است: سند صدوق در الفقیه نشان می‌دهد که این سند او به امام، همان سند امالی که به اسماعیل بن فضل پایان می‌پذیرد. لیکن صدوق در المشیخه گفته است: «آنچه در آن (کتاب الفقیه) از ابو حمزه‌ی ثمالی است، من آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از احمد بن محمد بن ابی‌نصر بزنطی از محمد بن فضیل از [صفحه ۲۹۲] ابو حمزه ثابت بن دینار ثمالی روایت کرده‌ام. [۴۶۴]. این سند با اسناد پیشین صدوق اختلاف دارد. بنابراین، میان آنچه وی آن را در کتاب الفقیه آورده و سندی که در المشیخه موجود است، اختلاف به چشم می‌خورد. هر چند ارجاع صدوق در المشیخه بر طریق او به اسماعیل بن فضل است و او همان هاشمی است؛ چه، او گفته است: آن را از جعفر بن محمد بن مسرور - رضی الله عنه - از حسین بن محمد بن عامر از عمویش عبدالله بن عامر از محمد بن ابی‌عمیر از عبدالرحمان بن محمد از فضل بن اسماعیل بن فضل از پدرش اسماعیل بن فضل هاشمی روایت کرده‌ام. این سند با اسناد پیشین در هیچ چیزی گرد هم نمی‌آید. بنابراین، همانطور که گفتم: مسأله درهم و پیچیده است، مگر به وسیله‌ی این سخن او جبران شود: «راه‌های من به سوی او فراوان است، لیکن من تنها به یکی از این راه‌ها [۴۶۵] بسنده کردم» و این سخن او را دلیل بر این قرار داده‌اند که وی به نظریه‌ی «تعویض» میان اسناد، باورمند بوده است. مجلسی اول، مولا محمد تقی درباره سخن صدوق در الفقیه: «اسماعیل بن فضل به سندش روایت کرده است» چنین گفته است: «قوی همانند صحیح است [۴۶۶]». چنین پیداست که داوری او بر اساس سند صدوق در الامالی است که به اسماعیل پایان می‌یابد. نوری درباره‌ی سند نجاشی گفته است: «این سند از طریق صدوق در الخصال به محمد بن فضیل برتر و درست‌تر است» [۴۶۷]. از شجره‌ای که ما آن را ترتیب دادیم، به دست می‌آید که سند نجاشی برتر از سند صدوق در الامالی نیست، زیرا تعداد راویان هر کدام از این دو به ابو حمزه برابر است. به علاوه، سند نجاشی خالی از انتقاد نیست، زیرا

ابراهیم بن هاشم به طور مستقیم از محمد بن فضیل روایت می‌کند، در حالی که معروف آن است که ابراهیم از بزنی و [صفحه ۲۹۳] بزنی از محمد بن فضیل روایت می‌کند. همان گونه که در سند صدوق در المشیخه به ابوحمزه آمده است. با این وجود، مرحوم آیه الله بروجردی در طبقات رجال النجاشی در هنگامی که از محمد بن فضیل یاد کرده، گفته است: «از ابوحمزه، و از او ابراهیم بن هاشم. گویی او از طبقه ششم راویان است». او در تعلیقه‌ی این سخن گفته است: روایت ابراهیم از ابوحمزه جای تردید است. [۴۶۸]. در هر حال، تعداد اسناد و راه‌ها به ابوحمزه، مجالی برای بحث سندی در این کتاب باقی نگذاشته است، به ویژه بر طبق شیوه مورد انتخاب - نباید به راه‌حل‌های رجالی پناه برد، مگر در جاهایی که بر اثر نبودن مرجحات، تعارض وجود داشته باشد - و در این جا فرض بر آن است که چیزی که با درونمایه این روایت در تعارض باشد، وجود ندارد. به علاوه، امثال این درونمایه‌ها که درباره‌ی آداب و حکمت‌ها است، نیاز به اسناد ندارد، زیرا وجدان به درستی آنچه در آن است، گواهی می‌دهد. مهمتر از همه این که محدثان بزرگ این روایت (رسالة الحقوق) را پذیرفته و آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند، کتاب‌هایی که با هدف عمل کردن به آنها تألیف شده است، به ویژه کتاب الفقیه که مؤلف، آن را نوشته است تا حجتی باشد میان او و خدا. نیز تمامی روایاتی که در این کتاب آمده، از کتاب‌های مشهور مورد اعتماد و مرجع [۴۶۹] بیرون آورده شده است و برای معتبر دانستن کتاب‌ها همین امر بسنده می‌کند.

درونمایه‌ی متن

اشاره

رسالة الحقوق در بردارنده‌ی «پنجاه حق» است و این شمارگان در پایان متنی که تحف العقول آورده، آمده و چنین گفته است: «این همان پنجاه حقی می‌باشد که تو را در میان گرفته است [۴۷۰]». [صفحه ۲۹۴] صدوق، بخش پایانی را در روایاتش نیاورده، لیکن در کتاب خصال خود، به این شمارگان (پنجاه حق) متعهد شده است، زیرا عنوان بابی را که رساله را در آن آورده «ابواب الخمسین فما فوقه» قرار داده و رساله را در نخستین حدیث این باب بیان کرده و گفته است: «حقوق پنجاه گانه‌ای که علی بن الحسین، سرور عبادتگران علیه السلام آنها را به یکی از اصحابش نوشت» [۴۷۱]. بیشتر نویسندگان معاصری که متن رسالة الحقوق را در کتاب‌های خود آورده‌اند، اقدام به شمارگذاری این حقوق کرده‌اند و برخی از آنان یک شماره را افزوده‌اند که شمارگان آنها به ۵۱ رسیده است و دلیل آن هم این است که صدوق در روایات خویش «حق حج» را نیز آورده، در حالی که این حق در روایت تحف العقول نیامده و چون مؤلفان میان این دو روایت را جمع کرده‌اند - زیرا به وحدت رساله باورمند بوده‌اند - این شماره از دیدگاه آنان افزوده شده است.

دلایل ضرورت وجود «حق حج»

۱- حج از فروع مهم دین و از عبادت‌های پنجگانه‌ای است که اسلام بر آن بنیاد نهاده شده؛ چنان که این موضوع در روایاتی بسیار آمده [۴۷۲] است. بنابراین، ناگزیر آن را باید یاد کرد، همان گونه که حقوق سایر عبادات یاد شده است. ۲- شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه این رساله را در پیوست کتاب حج آورده است و تردیدی نیست که میان آن و حج باید رابطه‌ای وجود داشته باشد، هر چند به همین مقدار دقت شود. وانگهی، مؤلفان معاصر در شماره‌گذاری سایر حقوق، بسیار دچار سردرگمی شده‌اند چه،

از یک طرف آنچه را که حق است، شماره‌گذاری نکرده‌اند و از طرف دیگر، آنچه را که حق به شمار نمی‌رود، شماره‌گذاری کرده‌اند و اینک این موضوع را برای شما بیان می‌کنیم: [صفحه ۲۹۵] ۱- تمامی مؤلفان «حق خویشتن» را به عنوان حق شماره «۲» به شمار آورده‌اند، با این که این حق، حق جداگانه‌ای نیست، بلکه مقصود از آن، حق اعضای خویشتن انسان است. به این دلیل که امام در مقدمه‌ی رساله‌ی الحقوق می‌گوید: «[ب] آن گاه آن چیزی است که خداوند برای خودت، از سر تا قدم بر همه‌ی اعضایت واجب کرده است: برای زبانت حقی قرار داده... [۴۷۳]». روشن است که مراد از «حق خویشتن» حقی است که برای خود انسان یعنی برای اعضای اوست، این سخن در برابر سخن بعدی امام است که می‌گوید: «آن گاه نوبت به حقوق دیگران می‌رسد [۴۷۴]». سپس آن حضرت در هنگام تفصیل حقوق اعضا می‌فرماید: «اما حق خودت بر تو، آن است که وجودت را در طاعت خدا به کارگیری: حق زبانت را ادا کنی [۴۷۵]». در این قسمت از حرف «فا» استفاده شده است: «فتودی» که ایجاب می‌کند ما بعد فاعل و تفصیل برای ماقبلش باشد. روشن است که امام، تنها حقی که برای خویشتن بیان کرده، همانا به کار گرفتن اعضای بدن شخص است و این امر نشان می‌دهد که مراد از واژه «نفس» در سخن او «وجود انسان است، نه نفس ناطقه، زیرا مقصود این نیست که افزون بر حقوق اعضا، حق ویژه‌ای برای آن وضع کند. شگفت‌آور است که مصحح تحف العقول، این حق را به عنوان حق شماره ۲ به شمار آورده، در حالی که از «حق حج» نام نبرده و بدین ترتیب، نسبت به هر دو حق اخلال کرده است. ۲- در مقدمه‌ی رساله در جوامع الحقوق گفته است: «[ج] سپس خدای - عزوجل - برای کارهایت حقوقی را بر عهده‌ی تو نهاده است». آن گاه به بیان واجبات پرداخته و در پایان آن فرموده است: «کارهایت بر تو حقی [صفحه ۲۹۶] دارد [۴۷۶]». بنابراین؛ حقوق یاد شده «شش» حق است که آخرین آنها «حق کارها است». در تحف العقول «حق کارها» را پس از حق شماره ۱۳ یعنی «حق قربانی» آورده و سخن امام چنین ادامه یافته است: «و بدان که خدا را با آسانی باید خواست، نه با سختی... [۴۷۷]». بنابراین، حق کارها باید مستقل و غیر از حق واجبات پنجگانه‌ای باشد که در آغاز نام برده شده است؛ آنچه این مدعا را تأیید می‌کند، آن است که درونمایه‌ی حق کارها هیچ ارتباطی به طور مستقیم با آنچه پیشتر از آن آمده (حق واجبات پنجگانه) ندارد، بلکه امری کلی است که هم واجبات پنجگانه را در بر می‌گیرد، هم دیگر اعمال را. آنچه پیداست، آن است که مقصود از حق کارها، همان حد کار است که باید انسان در هر زمینه‌ای بدان اقدام کند، حتی در واجبات پنجگانه‌ای که در آغاز بیان شده است و این یک اصل مهم است که نقش سترگی در زندگی انسان دارد. لیکن تمامی مؤلفان در شماره‌گذاری از این حق چشم پوشیده‌اند، چنان که روایات صدوق هم به هیچ روی آن را نیاورده است، در حالی که این حق بر حسب شماره‌گذاری ما، حق شماره ۱۴ است. ۳- مؤلفان «حق برده» را با شماره‌ی مستقل (۲۱) آورده‌اند، در حالی که این حق، جزء حق زیردستان بر بالا دست است. حق زیردستان دو مورد دارد: «حق همسر و حق برده» که حق برده، سومین حق زیردستان به شمار می‌رود: حق به وسیله‌ی قدرت، حق به وسیله‌ی دانش و حق به وسیله مالکیت. در مقدمه - در اصول حقوق - تحت عنوان: [ه] بیان شده که حقوق زیردستان سه تاست، در حالی که بر حسب شماره‌گذاری مؤلفان، این حقوق چهار تا می‌باشد. چنین پیداست که عامل این درهم ریختگی، نگاه این مؤلفان به واژه «حق» است و این که هر جا این واژه آمده است، آن را یک شماره‌ی مستقل به حساب آورده‌اند، بدون آن که درباره‌ی معانی این واژه بیندیشند. خداوند به ما توفیق داد که تمامی این درهم ریختگی‌ها را جبران کنیم و لذا متن [صفحه ۲۹۷] [رساله‌ی الحقوق] را بدین ترتیب مرتب کردیم: اصول حقوق: این اصول، هفت تاست و با رمز حروف: «ا - ب - ج - د - ه - و - ز» علامت‌گذاری شده است. فروع حقوق: این فروع، پنجاه حق است که شماره‌گذاری شده و با حروف برجسته چاپ گردیده است. بندهای حقوق: این بندها همان مواد حقوقی است که با عنوان هر حق بیان شده و ما هر ماده از آنها را در یک سطر مستقل بیان کرده‌ایم که با یک خط تیره در ابتدای سطر آغاز شده است: (-): از آنجا که متنی که ما آن را مورد تأیید قرار دادیم، تمامی روایاتی را که به دست ما رسیده است، در بر دارد و تلفیق شده از آنهاست، یعنی هم روایت تحف العقول را - که ما آن را اصل قرار دادیم - در بر دارد و هم روایات صدوق را، توجه شما را به

علایمی که به متن افزودیم، جلب می‌کنیم: ۱- عباراتی را که در تحف العقول نیامده و در روایات صدوق موجود است، میان قلاب قرار دادیم. ۲- آنچه را که تنها در روایت تحف العقول آمده است و در روایات صدوق موجود نمی‌باشد، داخل پراتز جای دادیم. ۳- آنچه در بیرون قلاب و پراتز قرار دارد، میان دو متن مشترک می‌باشد و در همهی روایات آمده است. ۴- آنچه را که به متن افزودیم از قبیل عنوان‌ها و امثال آن، دلیل افزودن آن را بیان کردیم.

اختلاف نسخه‌ها

وانگهی باید توجه داشت که میان روایت تحف العقول و روایات صدوق از یک سو و میان روایت صدوق در برخی از کتابهایش و آنچه را که وی در برخی دیگر از کتاب‌های خود آورده است، از سوی دیگر، اختلاف وجود دارد و این اختلاف، یک بار از لحاظ [صفحه ۲۹۸] افزودن و یا کاستن عبارت‌ها است و بار دیگر از لحاظ اجمال و تفصیل این عبارت‌ها. وجود چنین اختلافی در احادیث بلند، امری است که فراوان اتفاق می‌افتد و سبب آن هم این است که راویان بر نقل به معنا تکیه می‌کنند، زیرا اصولاً هدف راوی از نقل این روایات، رساندن معانی و پیام‌های آنهاست و نه از بر کردن الفاظ و متون آن و در رساندن معانی و درونمایه‌ها، قرار بر این نیست که همچون سخنان کوتاه و گفتارهای رسا، آرایه‌های لفظی و زیبایی‌های علم بدیع که بر دل‌های شنوندگان اثر می‌گذارد، به کار گرفته شود. نیز این احتمال وجود دارد که برخی از راویان، به کوتاه کردن این چنین روایات بلند روی آورده و تنها به بیان جمله‌های مهم بسنده کرده باشند. برخی از پسینیان مسؤولیت کوتاه کردن احادیث را به عهده‌ی شیخ صدوق انداخته، می‌گویند: «او خبر بلند را کوتاه می‌سازد و آنچه را که نگاهش بر حذف آن قرار گیرد، حذف می‌کند». [۴۷۸]. لیکن این سخن، نوعی بی‌انصافی نسبت به شیخ صدوق است، همو که همگی اعتراف دارند که روایات بسیاری نقل کرده و از برداشته است و حدیث و رجال و اخبار را خوب می‌دانسته [۴۷۹] است. همان گونه که پیشتر گفتیم، با وجود احتمال نقل به معنا، دیگر نوبت به احتمال کوتاه کردن حدیث نمی‌رسد. به علاوه، اصل کوتاه کردن حدیث، امری است روا و هیچ مانعی برای آن وجود ندارد، زیرا اختصار عبارت است از تقطیع حدیثی که اصحاب بدان عمل کرده باشند و از دیدگاه همگان پذیرفته شده باشد؛ چه، گاه هدف محدث به قسمتی از این حدیث تعلق می‌گیرد و لذا به آوردن همان قسمت بسنده می‌کند. نیز برای اثبات نسبت دادن کوتاه کردن مزبور به شیخ صدوق، هیچ دلیلی وجود ندارد. بنابراین، به احتمال قوی برخی از راویانی که پیش از صدوق بوده‌اند، متن روایت [صفحه ۲۹۹] را کوتاه کرده و آن را به همین صورت کوتاه برای او روایت کرده‌اند. گواه این احتمال روایات صدوق در کتاب‌های مختلف اوست که ذاتاً با یکدیگر متفاوت هستند، با این اصل، روایت لفظ است [نه معنا]. لیکن مقایسه‌ی میان دو متن (متن روایت تحف العقول و متن روایت صدوق) انسان را مطمئن می‌سازد که راویان به رغم کوتاه کردن متن، تعمد داشته‌اند که قسمت‌هایی را با شیوه‌ی روایت معنا نقل کنند، زیرا دو متن در جایی که در لفظ با یکدیگر اختلاف دارند، از لحاظ معنا هیچ گونه اختلافی در آنها به چشم نمی‌خورد و در جایی که در لفظ با یکدیگر یگانگی دارند، کوتاه آورده شده است. اما یگانگی متنی که از امام سجاد علیه‌السلام صادر شده است، دو دلیل دارد: ۱- بسیار دور است که یک نام با دو متن مختلف به یک شخص فرستاده شود و هر دو متن را یک راوی روایت کند و اختلاف آنها را یاد نکند. ۲- همخوانی بیشترین عبارت‌های دو متن از لحاظ لفظ و نبودن کوچکترین اختلاف میان آنها نشان می‌دهد آن دو، دارای منبعی مشترک‌اند و متن مختصر از متن مفصل گرفته شده است.

متن برگزیده‌ی ما

در هر صورت، ما با مقایسه‌ی دقیق میان دو متن، توانستیم متنی جامع برگزینیم و این دو را آن چنان در هم بیامیزیم که چیزی از

عبارت آنها و حتی یک واژه که در معنا مؤثر باشد، جا نیفتد. از آن جا که متن تحف العقول، کاملتر، جامعتر، آراسته‌تر، و مفصل‌تر بود، ما آن را اصل قرار دادیم و به فواید و زوایدی که در روایات صدوق به چشم می‌خورد، اشاره کردیم، تا جایی که از هر آنچه در تمامی ابعاد متن دخالت دارد، چیزی از دست نرود. بیشتر به علائمی که برای کارهای خود به کار گرفتیم، اشاره کردم. اما به خطاهای روشن و اختلافات غیر راجح اشاره نکردم تا زیاد به حواشی پردازم. [صفحه ۳۰۰]

نسخه‌های رساله

بزرگان، این رساله‌ی ارزشمند را با مراقبت و توجه خاص، دست به دست کرده و به رغم طولانی بودنش آن را در کتاب‌های خویش نقل کرده‌اند. رساله‌ی الحقوق در کتاب‌های زیر چه خطی و چه چاپی آمده، چنان که به طور مستقل نیز چاپ و منتشر شده است. اینک اسامی کتاب‌هایی را که ما از چاپ این رساله در آنها آگاهی یافتیم، از نظر تان می‌گذرانیم: ۱ - شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین، در گذشته‌ی سال ۳۸۱، من لایحضره الفقیه. او رساله‌ی الحقوق را در پایان کتاب حج با عنوان «باب الحقوق» آورده است. رجوع کنید به جلد ۲، صفحه‌ی ۳۸۱ - ۳۷۱، چاپ نجف. ۲ - محدث مولا محمد تقی مجلسی اول، در گذشته‌ی سال ۱۰۷۰، روضه‌المتقین شرح الفقیه ۵ / ۵۲۷ - ۵۰۰. ۳ - شیخ صدوق، الخصال / ۵۷۰ - ۵۶۴، ابواب الخمسین فما فوقه. ۴ - شیخ صدوق، الامالی ۳۰۶ - ۳۰۱، مجلس ۵۹. ۵ - ابن شعبه حرانی، تحف العقول (ق ۲۷۲ - ۲۵۵) ۴. ۶ - طبرسی صاحب مجمع البیان، مکارم الاخلاق (ق ۶) / ۴۵۵. ۷ - علامه‌ی مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، در گذشته‌ی سال ۱۱۱۰، بحار الانوار جلد ۷۴. ۸ - شیخ عبدالله بحرانی، عوالم العلوم و المعارف (ق ۱۲) جلد ۱۸. ۹ - محدث نوری، حسین بن محمد تقی، در گذشته‌ی سال ۱۳۲۰، مستدرک الوسائل ۲ / ۲۷۴، چاپ اول و ۱۱ / ۱۵۴، چاپ جدید. ۱۰ - سید محسن امین عاملی، اعیان الشیعه ۴ / ۲۳۰ - ۲۱۵. ۱۱ - شیخ جعفر عباس حائری (معاصر) بلاغه‌ی علی بن الحسین علیهما السلام ۱۶۳ - ۱۳۰. ۱۲ - سید عبدالرزاق مقرر موسوی، در گذشته‌ی سال ۱۳۹۱ هـ، الامام زین العابدین علیه السلام ۱۳۵ - ۱۱۸. ۱۳ - باقر شریف قرشی (معاصر) حیاة الامام زین العابدین علیه السلام ۵۱۱ - ۴۷۷. [صفحه ۳۰۱] ۱۴ - خطیب سید حسن قبانچی حسینی، شرح رساله‌ی الحقوق. او رساله را در دو جلد شرح کرده که در نجف به چاپ رسیده و در رقم (۱۴۰۶) و بیروت تجدید چاپ شده است. ۱۵ - کتابی است به نام الرساله‌ی الناصحه و الحقوق الواضحه که به زید شهید نسبت داده می‌شود و گویی خلاصه شده‌ای از رساله‌ی الحقوق است که از پدرش امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است. چنان که در این مؤلفات الزیدیه، ۲ / ۴۴، ش ۱۶۰۸، اثر دوست ما علامه سید احمد حسینی آمده است. دوست فرهنگ نویس ما، شیخ عبدالجبار رفاعی از کتاب الحقوق، اثر زید بن علی، در کتاب خویش به نام معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت علیهم السلام ۸ / ۱۸۱، ش ۲۰۴۵۳ نام برده و گفته است کتاب مذکور، خطی می‌باشد و در مسجد بزرگ صنعا به شماره ۲۳۶۴ موجود است. چنانچه از این کتاب در همین جزء به عنوان رساله‌ی الحقوق به شماره ۲۰۴۹۱ نام برده و چاپ‌های آن را نیز آورده و از آن جمله این چاپ است: بغداد، ۱۳۶۹ هـ (۱۷۹ صفحه) تحقیق عبدالهادی المختار، سلسله حدیث الشهر (۶). آثار نگارش یافته پیرامون رساله‌ی الحقوق که شیخ رفاعی آنها را در ضمن آنچه درباره‌ی امام سجاد علیه السلام در این جلد نوشته، آورده است، عبارت‌اند از شماره‌های زیر: ۲۰۳۷۲: رساله‌ی امام زین العابدین (به دو زبان اردو). ۲۰۳۹۹: رساله‌ی حقوق اخوان (ترجمه‌ی فارسی) ۲۰۴۰۰: رساله‌ی حقوق (ترجمه فارسی) ۲۰۴۸۹: رساله‌ی حقوق (ترجمه‌ی فارسی) ۲۰۴۹۰: رساله‌ی حقوق (اردو) ۲۰۷۴۲: النهجین فی شرح رساله‌ی الحقوق للامام علی بن الحسین علیهما السلام اثر شیخ صالح بن مهدی ساعدی. [صفحه ۳۰۲]

خداوند بر امت اسلامی منت نهاده است که آنان در پاسداری از میراث اسلامی کوشش و توجه فراوان به خرج داده‌اند، به ویژه در پاسداری از حدیث شریف که با مراقبت کامل و دقت و احتیاط بسیار، آن را نقل کرده‌اند. خداوند به ما توفیق داد تا برای سلوک در سلسله‌ی پر افتخار روایان حدیث، طریق اجازه‌ای را در پیش گیریم که در بین بزرگان و علمای اسلام معمول و مرسوم است و به همین سبب، این طریق به طرق مشایخ بزرگ به روایت این رساله می‌رسد. بنابراین، من از استادان بزرگوارم روایت می‌کنم و آنان عده‌ای از استادان هستند که به حضور ایشان رسیدیم و نخستین و بالاترین فرد آنان از لحاظ سند، استاد استادان حدیث در قرن چهاردهم، امام شیخ آقا بزرگ تهرانی (۱۳۸۹ - ۱۲۹۳) و آخرین فرد ایشان سرور استادان عصر، حجت و نسب‌شناس، سید شهاب‌الدین حسینی مرعشی (۱۴۱۱ - ۱۳۱۵) است که طرق این دو با عنعنهی مقدس به ابن طاووس، ابن شعبه، نجاشی، صدوق و کلینی می‌رسد. پیشوایان حدیثی که این رساله را در مؤلفات خود، با اسنادی ثبت کرده‌اند که ما آن را بیشتر ثبت کردیم. طریق‌ها و اساتید و تألیفات و اصول و کتاب‌ها را در کتاب بزرگ‌مان ثبت‌الاسانید العوالی من مرویات الجلالی به تفصیل یاد کرده‌ایم و خدا را سپاس می‌گوییم که چنین توفیقی به ما عنایت فرمود. وانگهی، آنچه را که ما امروز ارائه می‌کنیم، از همهی متون رسالۀ الحقوق که تاکنون به چاپ رسیده است - خواه متونی که در ضمن مؤلفات آمده و خواه متونی که به طور مستقل چاپ شده است - موثق‌تر است و این به دلیل مقایسه‌ی دقیق میان همهی نسخه‌ها و مرویات و انتخاب واحدی است که جامع تمامی چیزهایی می‌باشد که درباره‌ی این رساله آمده و نیز به دلیل آماده‌سازی، تنظیم و شماره‌گذاری آن است. آرزوی ما آن است که با ارائه این متن، برخی از وظایفی را که در برابر میراث اسلامی داریم، انجام داده باشیم از قبیل وظایف، رنج فراگیری، نگه‌داری، ضبط، تحقیق و تبلیغ. ستایش، ویژه‌ی خداوند است به خاطر نعمت‌های پی‌درپی او، ستایشی که او سزاوار آن [صفحه ۳۰۳] است و چنان که دوست دارد ستایش شود. درود و سلام ما بر سرور ما، پیامبر خدا محمد و امامان پاکیزه‌ای که از خاندان برگزیده‌ی او و صاحبان عدالت و بخشش و افتخارند. ۱۷ ربیع المولود، ۱۴۱۷ ه. ق / ۱۳۷۶ ه. ش سید محمد رضا حسینی جلالی [صفحه ۳۰۵]

متن رسالهی حقوق

مقدمه

بدان - خدایت رحمت کند - که خدا بر تو حقوقی دارد که سرپای وجودت را فرا گرفته است، در هر خیزش و آرامش، هر فرود آمدن، تکان دادن اعضا و به کار گرفتن هر ابزاری: (برخی از این حقوق، بزرگتر و برخی کوچکتر است). [الف] - از همه بزرگتر: [۴۸۰] حق خود اوست که رعایتش را واجب فرموده و اصل سایر حقوق است (و آنها همه فرع است). [ب] - سپس حق اعضا از سر تا قدم است، بر حسب اعضای گوناگونی که داری: [۴۸۱] زبان [۴۸۰] گوش [۴۸۲] چشم [۴۸۳] دست [۴۸۴] پا [۴۸۵] شکم [۴۸۶] [۸] شرمگاه، هر کدام بر تو حقی دارند. این اعضای هفتگانه‌ای که ابزار کارها هستند، بر تو حق دارند. [ج] - گذشته از اعضا، خداوند برای کارها هم حق بر عهده‌ات نهاده است: [۹] حق نماز [۱۰] حق حج تو [۴۸۱] [۱۱] حق روزه‌ات [۱۲] حق صدقه‌ات [۱۳] حق قربانی‌ات [۱۴] و خلاصه، همهی کارهایت به تو حق دارند. [صفحه ۳۰۶] آن گاه نوبت به حقوق دیگران می‌رسد، یعنی کسانی که بر عهده‌ی تو حقوق واجب دارند و از همه واجبتر: [د] - حقوق پیشوایان و زمامداران و سپس [ه] - حقوق زیردستان و ملت است. آن گاه [و] - حقوق خویشاوندان - اینها اصول حقوق است که از هر کدام آنها، حقوق دیگری منشعب می‌شود. [د] - حقوق پیشوایان سه نوع است: واجبترین آنها بر تو [۱۵] حق کسی است که با به دست گرفتن قدرت، امورت را اداره می‌کند. سپس [۱۶] حق سرپرست علمی. آن گاه [۱۷] حق مولا [نسبت به برده] و هر مربی و مدیری به سان پیشوا است. [ه] - حقوق ملت، سه نوع است: واجبترین آنها بر تو [۱۸] حق ملت بر قدرت حاکم و زمامدار است. سپس [۱۹] حق دانش‌آموز، زیرا نادان، زیر دست دانا

است. آن گاه [۲۰] حق آنان که زیر فرمان تو اند، زنان و بردگان. [و] حقوق خویشاوندان بسیار است و مقدار آن به مقدار دوری و نزدیکی خویشاوند بستگی دارد [هر چه نزدیکتر، حقتش بیشتر]. مقدم بر همه این حقوق [۲۱] حق مادر است، سپس [۲۲] حق پدر، آن گاه [۲۳] حق فرزند و آن گاه [۲۴] حق برادر و سپس سایر خویشان باز هم به ترتیب نزدیکی خویشاوندند. [ز] سپس [حقوق دیگران] [۴۸۲]: [۲۵] حق آن کس که تو را از بردگی آزاد کرده است. آن گاه [۲۶] حق آن که آزادش کرده‌ای. [۲۷] حق آن که به تو احسان کرده است. [۲۸] حق مؤذن نماز. [۲۹] حق امام جماعت. [۳۰] حق هم‌نشین. [۳۱] حق همسایه. [۳۲] حق رفیق. [۳۳] حق شریک. [۳۴] حق دارایی. [۳۵] حق بدهکاری که تو از او طلب داری [۴۸۳] [۳۶] حق معاشر. [۳۷] حق طرفی که بر تو ادعا دارد. [۳۸] حق طرفی که تو بر او ادعا داری. [۳۹] حق آن که با تو مشورت می‌کند. [۴۰] حق آن که با او مشورت می‌کند. [۴۱] حق اندرزخواه [۴۲] حق اندرزگوی. [۴۳] حق بزرگتر. [۴۴] حق کوچکتر. [۴۵] حق [صفحه ۳۰۷] کسی که از تو درخواستی دارد. [۴۶] حق کسی که تو از او درخواست داری [۴۷] حق آن که با گفتار و یا کردارش به تو بد کرده است، آگاهانه یا ناآگاهانه. آن گاه [۴۸] حق کسی که با گفتار یا رفتارش، شادمانت ساخته است. [۴۸۴] سپس [۴۹] حق عموم هم کیشانت. [۵۰] حق اهل ذمه. سرانجام [۴۸۵]، حقوقی که به مقتضای حالت‌های مختلف و مناسبت‌های گونه‌گون تعلق می‌گیرد. بنابراین، خوشا به حال آن که خدایش بر ادای حقوقی که به گردنش نهاده است، یاری‌اش کند و توفیق و استقامت عطایش فرماید. [۴۸۶].

اینک تفصیل حقوق

حق خدا

اما بزرگترین حق خدا بر تو

- آن است که او را بیرستی و چیزی را انباز او نسازی و هر گاه خالصانه چنین کنی، خداوند تعهد کرده است که کار دنیا و آخرت را کفایت کند (و آنچه را از دنیا دوست داری، برایت نگه دارد). [صفحه ۳۰۸]

حقوق اعضای بدن

اشاره

[همان]. حق نفست [۴۸۷] آن است که وجودت را وقف فرمانبرداری از خدا کنی: (حق زبان، گوش، چشم، دست، پا، شکم و شرمگاهت را ادا کنی و از خدا در این راه کمک خواهی):

حق زبان

- آن است که با خودداری از گفتار زشت، حرمتش را پاسداری. - به گفتار نیک عادتش دهی [نیز به نیکی با مردم و گفتار خوش با آنان] - به گفتن سخنان مؤدبانه وادارش کنی. - آن را جز در موارد نیاز و منافع دین و دنیا به کار نیندازی. - از سخنان بیهوده‌ی زشت و بی‌فایده که احتمال زیان دارد و سود چندانی ندارد، معافش بداری. [۴۸۸]. - زبان، گواه و دلیل خرد ایشان است. زیبایی خردمند به خرد او و رفتار نیکش در زبان اوست. هیچ نیرویی نیست، مگر با خدای بلند مرتبه و بزرگ. [۴۸۹].

حق گوش

- آن است که پاکش نگاه داری و این راه دلت را جز به روی دهان ارزشمندی که خیری در دلت ایجاد کند و یا خوی نیکی بدان بخشد، نگشایی. چه، گوش دریچه‌ی ورود سخن به قلب است و مفاهیم گونه‌گون و خوب و بد را بدان می‌رساند و هیچ نیرویی [صفحه ۳۰۹] نیست، جز به یاری خدا. [۴۹۰].

حق چشم

- آن است که آن را از حرام فرو بندی (و به کارش نگیری، مگر آن جا که عبرتی در کار باشد، بصیرتی افزایش یا دانشی به دست آرد، زیرا چشم، دریچه‌ی عبرت [قلب] است [۴۹۱]).

حق دست

آن است که: - آن را به حرام دراز نکنی (که فردا به کیفر خدا گرفتار شوی و امروز به زبان ملامتگران). - و آن را از کارهای واجب عقب نکشی. - بلکه با بستن دست از بسیاری از نارواها و گشودنش به بسیاری از کارهایی که بر آن واجب نیست، عزیزش داری و در این هنگام است که خردمندی فراپیش گرفته و افتخار این جهانی و پاداش آن جهانی را به دست خواهد آورد.

حق پا

[در بیشتر نسخه‌ها «رجلیک» به صورت مثنی آمده است و ضمیری که بدان برمی‌گردد نیز در بند نخست به شکل مثنی می‌باشد. لیک ما به تنهایی همگی را به صورت مفرد آوردیم، زیرا اولاً در نسخه‌های دیگر همین گونه آمده است و ثانیاً، با سایر بندها دمسازتر می‌باشد.] - آن است که با آن راه حرام نیمایی [زیرا با این پا بر صراط می‌ایستی، پس بنگر که مبادا تو را بلغزند و تو در آتش فرو افتی] د - آن را مرکب راهی قرار مده که پویندگانش تحقیر و اهانت می‌شوند، زیرا پا، وسیله‌ی رفتن تو است که به راه دینت می‌برد و وسیله‌ی سبقت تو می‌باشد و هیچ نیرویی نیست، جز به یاری خدا.

حق شکم

- آن است که آن را ظرف حرام، چه اندک (و چه بسیار) قرار ندهی. - در حلال نیز میانه‌روی کنی و آن را از حد نیرومندی به حد سستی و ناجوانمردی نکشانی. [صفحه ۳۱۰] - هنگام احساس گرسنگی و تشنگی بر او مسلط باشی. - [نباید در سیری زیاده‌روی کنی] که سیری در حد تباہ شدن خوراک در معده، مایه‌ی تنبلی، کندکاری و بازماندن از هر نیکی و جوانمردی است و نیز آب خوردن تا آن جا که شکم مالا مال شود، حماقت و جهالت آرد و جوانمردی را از بین ببرد.

حق شرمگاه

- (آن است که آن را از حرام نگه داری [آن را از زنا و نگاه کردن به حرام بازداری] و برای این منظور، از فرو بستن چشم - که از هر یآوری بیشتر به دوری از حرام یاری می‌کند - و یاد فراوان مرگ و تهدید و بیم دادن نفس به عذاب خدا، کمک گیری. نگه‌داری و تأیید از خداست و هیچ جنبش و نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حقوق کارها

اشاره

این عنوان در روایت صدوق نیامده است.

حق نماز

- آن است که بدانی نماز، وارد شدن به درگاه خداست و تو در پیشگاه خدا ایستاده‌ای و چون این نکته را بدانی، شایسته است که به سان بنده‌ای ذلیل، مشتاق، بیمناک، هراسان، امیدوار، درمانده و زاری کننده بایستی. بنده‌ای که برای ادای احترام حق، با کمال آرامش، سرافکنندگی، افتادگی و فروتنی، در دل با او به راز و نیاز پرداخته، آزادی جانش را که خطاها آن را در میان گرفته و گناهان به هلاکتش کشانده است، از او می‌خواهد. - [با دل خودت به نماز روی آوری] - [آن را با شرایطش به جای آوری] و هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق حج

- آن است که بدانی حج، ورود به پیشگاه پروردگارت و گریختن از گناهانت به سوی اوست. در حج توبهات پذیرفته و تکلیفی که خداوند آن را بر تو واجب کرده است، ادا [صفحه ۳۱۱] می‌شود. [۴۹۲].

حق روزه

- آن است که بدانی این روزه، پرده‌ای است که خداوند آن را در برابر زبان، گوش، چشم، شرمگاه و شکمت آویخته، تا تو را از آتش بپوشاند [بنابراین، اگر روزه را رها کنی، پرده‌ای را که خدا برای نگهداری تو] قرار داده است، پاره کرده‌ای. همچنین در حدیث آمده است: «روزه سپر آتش است». اگر اعضای خود را در پس این پرده نگهداری، امید است از عذاب دور بمانی و اگر اعضا در پشت پرده نگه آرام نگیرد و گوشه و کنار آن بالا رود و این اعضا از حدود خود فراتر رود، چشم نگاه شهوت‌انگیز کند و نیروهایی که باید برای حفظ بدن به کار رود، به راه دیگر هزینه شود، در این صورت، ممکن است آن پرده پاره شود و تو بیرون بیفتی. هیچ نیرویی نیست، جز به یاری خدا.

حق صدقه

- آن است که بدانی صدقه، پس انداز تو در نزد پروردگارت تو است و امانتی است که نیاز به گواه ندارد (و اگر این نکته را دریابی) به امانت‌هایی که در نهان می‌سپاری، مطمئن تر خواهی بود تا امانت‌های آشکار. (و سزاوار است که هر چه را خواهی آشکار کنی، مخفیانه به خدا سپاری و در هر حال رازی باشد میان تو و او بدون اینکه به گواهی نیاز باشد که آن را بشنود یا ببیند و چنین نباشد که گویی به این گواه مطمئن تر باشی و در برگرداندن امانت خویش به او اعتماد نداشته باشی. - [وانگهی در صدقه نباید بر کسی منت گذاشت، زیرا آن، مال تو است و منت گذاشتن ممکن است این مال را معیوب سازد؛ چنان که تو با این کار، روح طرف را آزرده می‌کنی. چه، منت، دلیل آن است که تو آن را برای خود نیندوخته‌ای، و گرنه چرا بر دیگری منت بگذاری، هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا].

حق قربانی

- آن است که آن را با قصد خالص برای پروردگارت انجام دهی، رحمت و پذیرش او [صفحه ۳۱۲] را در نظر گیری و جلب توجه دیگران را نخواهی. اگر چنین کنی، ریاکار و خودنما نباشی و هدف، تنها خدا باشد. [۴۹۳].

حق عموم کارها

این عنوان، ساخته و پرداخته‌ی ماست و پیشتر توضیح دادیم که این حق، ضروری است، زیرا امام در مقدمه‌ی رساله پس از بیان حق قربانی می‌گوید: «کارهای تو به تو حقی دارند». ما این موضوع را در مقدمه شرح کردیم و یادآور شدیم که مؤلفان، این حق را شماره‌گذاری نکرده‌اند و این حق از روایات صدوق به کلی افتاده است. - بدان که خدا را با سادگی و آسانی باید خواست، نه با رنج و سختی؛ چنانکه خدا هم برای آفریدگانش آسانی خواسته است، نه دشواری. - همچنین، فروتنی از خان منشی بهتر است؛ چه، آنان که خان منش هستند، پر زحمت و پر هزینه‌اند و فروتنی و ناداری، چندان سختی و هزینه‌ای ندارد، زیرا با فطرت و سرشت انسان همخوانی دارد - هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حقوق پیشوایان

اشاره

این عنوان و نیز تمامی عناوین اصلی بعدی در روایت صدوق نیامده است.

حق فرمانروا

- آن است که بدانی خدا تو را وسیله‌ی آزمایش او قرار داده است و سلطه‌ای که بر تو دارد، مایه‌ی امتحان و آزمایش اوست. (-) باید خیرخواهانه اندرزش دهی و چون بر تو سلطه دارد، مبادا با او در بیفتی که در اینصورت، هم خود را به هلاکت افکنی و هم او را. - با نرمش و مدارا خشنودی او را فراهم کنی تا آنجا که شر او را از خود بازداری و به دینت هم زیان نرساند و در این راه از خدا بخواه که تو را بر دفع او مدد فرماید. - در صدد نافرمانی و ستیز با وی در نیایی که اگر چنین کنی، هم وی و هم خودت را تحقیر کرده و خویشتن را در معرض رفتار ناپسند وی و او را در معرض هلاکت قرار [صفحه ۳۱۳] داده‌ای و با او بر ضد خویش همکاری [۴۹۴]) و در آنچه با تو کند [یعنی بدی] شرکت نموده‌ای. هیچ نیرویی نیست، جز به خدا.

حق استاد

- آن است که نسبت به او احترام کنی. - مجلس او را محترم شماری. - درست به گفتارش گوش فرا دهی و به او توجه کنی. (-) استاد را در تربیت علمی خودت که بدان نیاز داری، یاری دهی، بدین ترتیب: اندیشه‌ات را برای [فراگیری سخنان] او خالی و ذهنت را آماده سازی و از طریق چشم‌پوشی از لذت‌ها و کاستن، شهوت‌ها، دلت را پاک کنی. - و بدانی که تو در درس‌هایی که استاد به تو می‌آموزد، پیام رسان او به بی‌سوادانی هستی که به حضور تو می‌آیند. بنابراین، وظیفه‌ی تو است که با هر بی‌سواد و نادانی که دیدار می‌کنی، پیام او را به خوبی برسانی و هر گاه این رسالت را بر عهده گیری، در رساندن و انجام آن خیانت نوری. (-) آوازت را بر او بلند نکنی. - مبادا کسی را که از استاد چیزی می‌پرسد، پاسخ دهی تا اینکه او خود پاسخ وی را بدهد. - در مجلس او با کسی سخن مگو. - در محضر او از کسی غیبت مکن. - اگر کسی به بدی از او یاد کرد، از او دفاع کن. عیب‌هایش را بپوشان.

- خوبی‌هایش را آشکار کن. - با دشمن او نشست و برخاست مکن. - دشمن دوست او مباش. [صفحه ۳۱۴] پس هر گاه چنین کنی، فرشتگان خدای - عزوجل - گواهی دهند که تو تنها به خاطر خدا نزد او رفتی و دانش او را آموختی، نه به خاطر مردم [۴۹۵]] هیچ جنبش و نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق مولا

- حق مولا- چونان حق فرمانروا است، با این تفاوت که این مالک است و آن نیست. از این رو، طاعتش در هر فرمان کوچک و بزرگ لازم است، مگر این که بخواهد تو را از ادای حق خدا باز دارد، زیرا حق خدا، میان تو و حق او و حق خلق حایل می‌شود و در این صورت، حق خدا و خلق را ادا کن، سپس به حق پرداز. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا. [۴۹۶].

حقوق ملت

حق ملتی که بر آنان حکومت داری

(- آن است که بدانی، فزونی نیروی تو و ناتوانی و زبونی آنهاست که باعث زبردستی تو و زبردستی ایشان شده است. بنابراین، آن بیچارگانی که نافرمانی و زبونی، آنها را از تو کفایت کرده، زیر دست تو قرار داده و فرمان تو را در حقشان نافذ ساخته است، به گونه‌ای که قدرتی ندارند تا از فرمان تو سرپیچند و آن جا که بارت را سنگین و کارت را دشوار بینند، دادرسی جز خدا ندارند، چقدر سزاوار مهربانی و حمایت و بردباری تواند! [۴۹۷]. - از این رو، بر تو لازم است که در میان آنان به عدالت رفتار کنی و همچون پدری دلسوز برایشان باشی. - از نادانی آنان در گذری [صفحه ۳۱۵] - در مجازاتشان شتاب به خرج ندهی [آن گاه که بخشش و احسان خدا را در این عزت و قدرتی که به تو داده است، بشناسی، چه قدر سزاوار است که به درگاهش سپاسگزار باشی [و خدای - عزوجل - را به خاطر این که تو را بر آنان قدرت داده، سپاس گزاری] که هر که خدا را سپاس گزارد، نعمتش را بر او بیفزاید. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق دانش پژوهان

- آن است که بدانی، دانشی که خدا به تو داده و خزانه‌ی حکمتی که به تو سپرده، برای خدمتگزاری به آنهاست. بنابراین (اگر کاری را که بر عهده‌ات نهاده است [آموزش مردم] درست انجام دهی، [به آنان دروغ نگویی و بر آنان سخت نگیری] و با آنان همچون خزانه‌داری رفتار کنی، دلسوز و خیر خواه مولایش در میان بندگان شکیبا و اخلاصمند باشد و هر گاه نیازمندی را ببیند، از اموالی که در دست دارد، در اختیارش قرار دهد [خداوند از فضل خویش به تو بیفزاید] در این صورت، ره یافته و خدمتگزار و مؤمن خواهی بود، و گرنه [۴۹۸] خائن به خدا و ستمکار به خلق او باشی و سزاواری که خدا دانش خود را از تو باز ستاند و قاهرانه با تو رفتار کند.) [خداوند حق دارد که دانش و ارزش آن را از تو باز گیرد و جایگاه تو را از دل‌ها بزداید.]

حق کسانی که تحت اختیار تو اند

[این عنوان را ما به منظور هماهنگی ترتیب آوردیم، لیکن مؤلفان آنچه را که زیر این عنوان قرار دارد. دو حق به شمار آورده‌اند: حق همسر و حق برده. این کار، چنان که پیشتر گفتیم، خطا می‌باشد.] حق همسر [۴۹۹]: - آن است که بدانی خداوند او را آرام بخش، آسایش بخش، همدم (و نگهدار تو) قرار داده است. - همچنین هر یک از شما باید به خاطر وجود دیگری خدا را سپاس

گوید و بداند که این نعمتی است که از سوی خدا که به وی داده است (و باید با نعمت او خوش رفتاری [صفحه ۳۱۶] کند). - نیز احترام همسرت را نگه‌داری و با او با مدارا رفتار کنی؛ - هر چند حق تو بر او واجب‌تر است (و اطاعت تو در آنچه مورد محبت و یا نفرت تو می‌باشد و مادام که معصیت نباشد، بر او لازم‌تر است) زیرا همسر بر تو حق دارد که با وی مهربان و همدم باشی؛ [با وی از روی مهربانی رفتار کنی، زیرا وی اسیر توست.] - [او را خوراک دهی، سیرایش کنی و پوشاکش را آماده نمایی؛] - [هر گاه نادانی از او سرزند، از او درگذری.] - (کامجویی و لذتی را که باید در بین باشد، رعایت کنی و این، حقی است بس بزرگ. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا). حق برده‌ی زیر دست: [۵۰۰] آن است که بدانی، او آفریده‌ی پروردگار تو [فرزند پدر و مادر تو] و گوشت و خون تو است و تو مالک او هستی، نه سازنده‌ی او. نه چشم و گوشش را آفریده‌ای و نه او را روزی داده‌ای [۵۰۱] لیک همه‌ی این کارها را خدا کرده و او را رام تو ساخته و تو را امین او قرار داده و او را به دست تو امانت سپرده است (تا از او پاسداری کنی و با وی روش خداپسندانه داشته باشی و لذا از آنچه می‌خوری به او بخورانی و هر چه خود می‌پوشی به او هم بپوشانی و کار بیش از طاقت بر عهده‌اش نگذاری [۵۰۲]. - اگر او را نخواستی، برای خدا خودت را از مسؤولیت او بیرون بیاور و او را عوض کن و آفریده‌ی خدا را شکنجه مده. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا. [صفحه ۳۱۷]

حقوق خویشاوندان

حق مادر

- آن است که بدانی، او تو را در جایی [در شکم خود] حمل کرده که هیچ فردی کسی را بر نمی‌دارد و تو را از میوه‌ی دلش خورانده است که هیچ کس به کسی نمی‌خوراند و (با گوش و چشم و دست و پا و مو و پوست) و همه‌ی اعضای بدنش از تو نگه‌داری کرده (و بدین سبب، شادمان و خرسند است و تمامی ناملایمات، دردها، سختی‌ها و غصه‌های دوران بارداری را به جان خریده است تا آن گاه که دست قدرت [الهی] تو را از [تنگنای رحم] به پهنی زمین بیرون آورده است. - مادر دلش به این خشنود بوده که تو را سیر کند و خود گرسنه بماند، تو را بپوشاند و خود برهنه باشد، تو را سیراب کند و خود تشنه بماند، بر تو سایه افکند و خود در آفتاب به سر برد، خود سختی کشد و تو را به ناز پرورد، خود بیدار ماند و تو را از خواب شیرین بهره‌مند سازد. (اندرون او ظرف وجود تو، دامنش آرامگاه تو، پستانش مشک آب تو و جانش سپر بلای تو بوده) و گرما سرمای جهان را به خاطر تو به جان خریده است. (بنابراین، تو هم باید به همین اندازه از او سپاسگزاری کنی.) [تو توان سپاسگزاری از او را نداری] (و نمی‌توانی این حق‌شناسی را انجام دهی) جز با یاری و توفیق خداوند.

حق پدر

- آن است که بدانی، او ریشه‌ی تو است (و تو شاخه‌ی او) و اگر او نمی‌بود، تو نبود و لذا هر گاه چیزی خوشایند در وجود خویش دیدی که این نعمت را از او داری. - از این رو، اندازه‌ی حقی که بر تو دارد، از او سپاسگزاری و قدردانی کن. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق فرزند

- آن است که بدانی، او جزئی از وجود توست و در این جهان، با تمامی خوبی‌ها و بدی‌هایی که دارد، به تو منسوب است. - تو

درباره‌ی تربیت نیکو و رهنمود او به خدا (و نیز کمک به او در این که از تو فرمان برد و در ایجاد روح فرمان برداری در او، مسؤولیت داری و در این باره، پاداش یا کیفر خواهی داشت). - پس با وی همچون کسی رفتار کن که [می‌داند به خاطر نیکی به او پاداش می‌گیرد [صفحه ۳۱۸] و به خاطر بدی به او کیفر داده می‌شود.] (با وی چنان رفتار کن که آثار نیک تربیت، در دنیا زیب و زیورت باشد و در آخرت، بر اثر انجام وظیفه، در پیشگاه خدا معذور باشی. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا)

حق برادر

- آن است که بدانی، او دست تو است که آن را می‌گشایی، یاور تو است که به او پناه می‌بری، عزت تو است که بر او تکیه می‌کنی و نیروی تو است که با آن هجوم می‌بری. [۵۰۳]. - او را وسیله‌ی نافرمانی خدا - و ابزار ستم به خلق خدا قرار مده [۵۰۴]. - از یاری او درباره‌ی خودش، کمک به او در برابر دشمنش، حایل شدن میان او و شیطان‌ها، اندرز دادن به او و توجه به وی در راه خدا کوتاهی مکن. - البته، در جایی که برادر، تسلیم فرمان پروردگار و اجابت کننده‌ی فرمان او باشد [۵۰۵]، و گرنه باید خدا را مقدم بداری و از برادر عزیزتر شماری، هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حقوق دیگران

حق مولایی که تو را آزاد کرده است

آن است که بدانی، او دارایی‌اش را در راه تو هزینه کرده و تو را از ذلت و وحشت بردگی به عزت و آرامش آزادی رسانده، از اسارت مملوک بودن رها کرده، زنجیر بردگی را گسسته، بوی عزت به مشامت رسانده، از زندان اجباری بیرون کشیده (سختی را از تو برطرف ساخته، زبان انصاف برایت گشوده، تمامی دنیا را برایت مباح کرده) تو را مالک خود ساخته، بند اسیری را از پایت باز کرده، برای عبادت پروردگار فارغ نموده (و در این راه از دارایی‌اش کاسته است). [صفحه ۳۱۹] - باید بدانی که او پس از خویشان در زندگی و مرگ، از همه‌ی خلق به تو سزاوارتر است و از همه‌ی مردم به یاری [۵۰۶] (و کمک و همدستی در راه خدا شایسته‌تر می‌باشد و اگر نیازی به تو پیدا کرد، خود را بر او مقدم ندارد).

حق غلام آزاد کرده‌ات

- آن است که بدانی، خداوند تو را، حامی، نگه دار، یاور و پناه او قرار داده و او را میان تو و خود، واسطه ساخته است. بنابراین، سزاوار است که تو را از آتش باز دارد و این، پاداش آن جهان تو است. - در دنیا نیز اگر خویشاوندی ندارد، میراثش از آن توست و این در برابر مالی است که تو برای آزادی او پرداخته‌ای و نیز کارهایی که پس از آن، برایش انجام داده‌ای و لذا اگر حقش را رعایت نکنی، بیم آن می‌رود که میراثش برای تو گوارا نباشد. هیچ نیرویی نیست جز [۵۰۷] به یاری خدا.

حق احسان کننده

- آن است که از او سپاسگزاری کنی. - احسان او را به زبان آری. - درباره‌ی او سخنان نیک انتشار دهی. - مخلصانه میان خود و خدا برای او دعا کنی که اگر چنین کنی، در نهان و آشکار از او قدردانی کرده‌ای. - وانگهی اگر بتوانی، باید هم اکنون محبت او را تلافی کنی، و گرنه در انتظار فرصت و آماده‌ی جبران آن باشی.

حق مؤذن

- آن است که بدانی، او خدا را به یاد تو می آورد و تو را به بهره‌برداری از عبادت فرا [صفحه ۳۲۰] می خواند و بهترین یاور تو در انجام دادن فریضه‌ی الهی است. - به سان کسی که به تو احسان کرده است، از وی سپاسگزاری کن. (- اگر این فریضه الهی را در خانه‌ات انجام دادی، در پیشگاه خدا درباره‌ی او متهم نخواهی بود و بدان که او نعمت خدا بر تو است و در این تردیدی وجود ندارد. بنابراین، با نعمت خدا به خوبی رفتار کن و به خاطر آن در هر حالتی خدا را ستایش نما. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا).

حق امام جماعت

- آن است که بدانی، او نمایندگی میان تو و خدا را بر عهده گرفته است و می خواهد تو را به درگاه خداوند ببرد. - او از جانب تو [با خدا] سخن گوید، نه تو از جانب او. - او برای تو دعا کند، نه تو برای او. - (از او درباره‌ی تو جويا شوند و نه از تو درباره‌ی او). - او وظیفه ایستادن در پیشگاه خدا و خواستن از او درباره‌ی تو را بر عهده گرفته است، نه تو و اگر در هر یک از این مراحل کوتاهی شود، او مسؤول است، نه تو. اگر او وظیفه‌اش را کامل انجام دهد، تو با وی شریک خواهی بود (و اگر گناهکار باشد، تو شریک او نیستی). - با این که [در برابر این خدمت] احسانی به او نکرده‌ای. بنابراین، او جانش را سپر جانت و نمازش را سپر نمازت ساخته است. - از این رو، باید از محبت او قدردانی کنی. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق همنشین

- آن است که با کمال نرمی و خوشی با وی رفتار کنی. - در گفت و گو انصافش دهی. - (هرگاه به او نگاه کردی، یکباره دیده از او برنگیری). - (هرگاه سخن می‌گویی، هدف در سخن گفتن، تفهیم او باشد). - اگر تو بر او در آیی، هر زمان بخواهی می‌توانی برخیزی و از نزد وی بیرون روی و [صفحه ۳۲۱] اگر او بر تو در آید، اختیار برخاستن با اوست و روا نیست که بدون اجازه‌اش برخیزی و او را تنها بگذاری. - [لغزش‌های او را فراموش کن]. - [تنها به خوبی او گوش فراده] هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق همسایه

- آن است که در غیاب او آبرویش را نگه داری. - در حضور، احترامش کنی. - هر گاه وی مورد ستم قرار گرفته باشد، (چه در غیاب و چه در حضور) یار و مددکارش باشی. - به دنبال یافتن عیب او نباشی (و به جستجوی بدی او بر نیایی تا از آن آگاه شوی و اگر بدون قصد از آن آگاه شوی، همچون دژی استوار و پرده‌ای محکم باشی که حتی با سرنیزه هم کسی نتواند به رازی که در سینه‌ی تو نهفته است، دست یابد. [۵۰۸]). [اگر می‌دانی که او اندرز تو را می‌پذیرد، مخفیانه اندرزش بده]. (- اگر با کسی راز می‌گویدی، گوش فرا مده). - در هنگامه‌ی سختی، او را وامگذار. (- اگر نعمتی را در او دیدی، رشک مبر). - از خطایش در گذر و لغزشش را نادیده گیر. - اگر نادانی کرد، بردباری کن. - حالت سازش با وی را از دست مده. زبان بدگویان را از او بگردان. دغلکاری اندرزگوی منافق را بر او فاش گردان. - با وی رفتار جوانمردانه داشته باش. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا. [صفحه

[۳۲۲]

حق همراه

- آن است که فزوتتر از احسان و محبتی که او نسبت به تو دارد، با وی احسان و محبت کنی و یا دست کم با او برابر باشی. [۵۰۹].

- همان گونه که احترام می‌کند، احترامش کن، مبادا در جوانمردی بر تو پیشی گیرد و اگر پیشدستی کرد، تلافی کن. - (چنان که ننگه‌داری‌ات می‌کند، ننگه‌داری‌اش کن). - [چنان که دوست می‌داری، دوستش بدار و از محبتی که شایسته‌ی اوست، کوتاهی مکن]. - نسبت به خیرخواهی و ننگه‌داری‌اش، متعهد باش. - در اطاعت خدا با او همدستی کن. - در ترک گناه، او را کمک کن. - سرانجام برای او رحمت باش، نه عذاب، هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق شریک

- آن است که در غیاب، وظایفش را انجام دهی. - در حضور، با او به طور برابر رفتار کنی. - بدون جلب نظر او تصمیم نگیری. - خودکامه و بدون رایزنی با او کار نکنی. - مال او را ننگه‌داری. - در کوچک و یا بزرگ به او خیانت نوری؛ چه، در حدیث آمده است: «دست خدا بر سر دو شریک است، مادام که به یکدیگر خیانت نکنند.» هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق مال

- آن است که آن را از حرام به دست نیاوری. - در حرام هزینه نکنی (از جای لازم دریغ نوری و در جای غیر لازم هزینه نکنی و در صورتی که مال خدا (باشد، تنها در راه خدا مصرف کنی و آن را وسیله‌ای به سوی خدا [صفحه ۳۲۳] قرار دهی). - آن کس را که ممکن است تو را نشتاید [قدر زحمات را نشناسد، یعنی وارث را] بر خود مقدم مدار که البته، پس از تو نیز در اموات جانشین خوبی نخواهد بود و آنها را در راه فرمانبرداری از پروردگارت، هزینه نخواهد کرد و در این صورت، تو خودت او را بر این تصرفات ناروا کمک کرده‌ای و یا این که وارث به حال خود می‌اندیشد و میراث تو را در طاعت خدا هزینه می‌کند که در این حالت، غنیمت را او می‌برد. [بنابراین، مالت را در راه فرمانبرداری از پروردگارت به کار بینداز و نسبت بدان بخیل مباش] که در این حالت، گناه، افسوس، پشیمانی و کيفر، گریبان تو را خواهد گرفت، هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق طلبکار

- آن است که اگر توانایی داری، حقش را بپرداز، کارش را اصلاح کن و بی‌نیازش گردان. او را دور سرش مگردان و امروز و فردا مکن، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امروز و فردا کردن بدهکار برخوردار، ستم است.» - اما اگر نداری، با گفتار خوش، رضایت وی را فراهم آر و درخواست مهلت کن و با لطف و مدارا بازش گردان. - مبادا که هم مالش را ندهی و هم با او بد رفتاری کنی که این کار، پستی و فرومایگی است. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق معاشر

- آن است که گولش نرنی. - با او تقلب نکنی. - به وی دروغ نگوئی. - اغفالش نکنی. - فرییش ندهی. - (او را چونان دشمن بی‌رحم، سرکوب نکنی). - اگر به تو اعتماد کرد، تا جایی که امکان دارد، مراعاتش کنی و بدان که «گول زدن [صفحه ۳۲۴] کسی که به تو اعتماد کرده، رباست.» - [درباره‌ی او از خدای تبارک و تعالی پروا کنی]. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق مدعی

- آن است که اگر ادعای او حق باشد [و تو خود، گواه او بر ضد خویش باشی] دلیل او را رد نکنی [بر او ستم روا مداری] در ابطال دعوایش نکوشی [حق او را بپردازی] بلکه باید به همراه او خصم خویش و بدون این که نیاز به گواهان باشد، هم داور و هم گواه

حق او باشی، زیرا این، حق خدا بر تو است. - اگر ادعای او باطل باشد، با او مدارا کن و از این ادعا بازش دار و او را به دینش سوگند ده و با وی تندی مکن و از طریق یادآوری خدا، تندی او را در هم شکن. سخنان بیهوده و جنجال را کنار بگذار که نه تنها خشم طرف را فرو نشانند، بلکه گناهش را نیز به گردن تو افکند و سلاح دشمنی‌اش را بر ضد تو تیزتر سازد. چه، سخن ناهنجار شرانگیز و گفتار نیک، شر برانداز است. نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق مدعی علیه

- آن است که اگر حق می‌گویی، به نرمی طرح دعوا کنی که ادعا همیشه برای طرف، گوش خراش است [و حق او را انکار مکن]. - دلیلت را با ملایمت، با آرامی، با روشترین بیان و با مهربانترین مهربانی بیان کن. - مبادا بر اثر کشمکش و جار و جنجال خصم، دلیلت را کنار بگذاری که در این صورت حرف حسابت هم از بین می‌رود و دیگر نتوانی آن را جبران کنی. - [و اگر ادعای تو به ناحق باشد، از خدا پرهیز و به درگاه او توبه کن و دعویات را رها نما]. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق مشورت کننده

- آن است که اگر نظر گاه درستی داری، در خیر خواهی‌اش بکوشی و کاری را که اگر تو به جای او بودی، می‌کردی، به او نشان بدهی. - البته، این کار را با کمال مهربانی و ملایمت انجام می‌دهد، زیرا نرمش، وحشت را بزدايد و خشونت، وحشت آورد. [صفحه ۳۲۵] - و اگر خودت رأی و نظر گاهی نداری و کسی را می‌شناسی که به نظر گاهش اعتماد داری و برای خود می‌پسندی، وی را به او راهنمایی و ارشاد کن تا در خیر خواهی‌اش کوتاهی و در اندرزش فروگذار نکرده باشی. جنبش و نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق مستشار

- حق کسی که با او مشورت می‌کنی، آن است که اگر برخلاف دیدگاه تو رأی داد، متهمش نکنی (زیرا دیدگاه‌ها مختلف است و تو در به کار گرفتن رأی او آزادی و چنانچه وی را شایسته‌ی مشورت بدانی، حق متهم کردنش را نداری). - باید از اظهار نظر و پذیر مشورتش قدردانی کنی. - اگر وی رأی موافق با تو داد، خدا را سپاسگزاری کن و از برادرت آن را توأم با سپاس و قدردانی بپذیر و در اندیشه‌ی تلافی این محبت او باش که اگر روزی با تو به مشورت پرداخت، جبران کنی. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق اندرز خواه

- آن است که به راه درستی که می‌دانی او می‌پذیرد، راهنمایی‌اش کنی، سخن را نرم و در حد فهم و درکش ادا کنی که هر اندیشه‌ای را برای رد و پذیرش سخن، حد معینی است. - باید با شیوه‌ی مهربانی و مدارا با وی رفتار کنی. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق اندرز گوی

- آن است که در برابرش فروتن باشی و دلت را برای اندرز او آماده سازی و گوشت را بگشایی. - سپس به این اندرز بنگر، اگر درست بود، خدا را سپاس بگزار و آن را از وی بپذیر و نسبت به او حق شناسی کن. - اگر درست نبود، با وی مهربانی کن و متهمش مکن و بدان که او در خیر خواهی تو کوتاهی نکرده است، هر چند دیدگاهش به خطا رفته است، مگر این که با توجه به

پیشینه‌ای که در نزد تو دارد، سزاوار تهمت‌ش دانی که در این صورت، نباید به وی اعتماد کنی. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا. [صفحه ۳۲۶]

حق سالخورده

- آن است که حرمت پیری‌اش را نگاه‌داری. - اگر از فضیلت سبقت در اسلام برخوردار است، از او تجلیل کنی، زیرا وی در آن از تو پیشی گرفته است. - در هنگام اختلاف، به مقابله‌ی با وی برنخیزی. - در راه رفتن بر او پیشی نگیری. - در راه پیشاپیش او حرکت نکنی. - نادانش‌شماری. - اگر او نسبت به تو رفتار جاهلانه کرد، تحمل کنی و به خاطر سوابق اسلامی و سالخوردگی‌اش، احترامش نمایی. چه حق سالخوردگی همچون حق اسلام است. هیچ نیرویی نیست به جز یاری خدا.

حق خردسال

- از روی مهربانی با وی رفتار کنی. - در پرورش و آموزش او بکوشی. - از خطایش در گذری و پرده‌پوشی کنی. - با وی مدارا کنی. - کمکش کنی. (- خلاف‌های کودکانه‌اش را نادیده بگیری، زیرا این کار، سبب بازگشت و اصلاح او خواهد شد.) - (باید با کودک مدارا کرد و با او در نیفتاد، زیرا این روش برای رشد و هدایت او مناسب‌تر است).

حق سائل

- آن است که [به اندازه‌ی نیازش] به او عطا کنی. البته، هر گاه بدانی که وی راست می‌گوید و تو هم توان برآوردن نیاز او را داری. - برای برطرف شدن گرفتاری‌ی که برایش پیش آمده است، دعا کنی. [صفحه ۳۲۷] - برای رسیدن او به خواسته‌اش کمک کنی. - اگر در راستگویی او تردید داری و نسبت به او بدبین هستی و اعتماد نداری، مواظب باش مبادا این بی‌اعتمادی، وسوسه‌ی شیطان باشد که می‌خواهد از این راه تو را از نصیبت محروم سازد و نگذارد که به پروردگارت نزدیک شوی. بنابراین، آبروی او را مبر و با زبان خوش بازش گردان. - و اگر بتوانی راجع به کار این سائل بر نفست چیره گردی و به رغم این وسوسه‌ای که در دلت راه یافته است، نیاز او را بر آری، این امر، نشان عزم راسخ [و تسلط بر نفس] خواهد بود.

حق کسی که چیزی از او درخواست می‌کند

- آن است که اگر داد، از او بپذیری و از وی سپاسگزاری کنی، و حق او را بشناسی. - و اگر نداد، عذری برایش بجویی. - نسبت به او خوش گمان باشی. - بدان که او مال خویش را دریغ کرده است و نباید کسی را به خاطر خودداری از دادن مالش سرزنش کرد، هر چند وی ستمکار باشد، زیرا انسان، بسیار ستمکار و ناسپاس است.

حق کسی که خدا به دست او تو را خشنود کرده است

- آن است که اگر منظور او خشنودی تو بوده است، نخست خدا را ستایش کنی و سپس از وی به اندازه‌ی این محبتی که نسبت به تو کرده است، به عنوان پاداش سپاسگزاری کنی. - در اندیشه‌ی تلافی باش و امتیاز پیش قدم شدن او را نیز جبران کن. - اگر وی چنین منظوری نداشته است، باز هم خدا را ستایش کن و قدردان وی باش و بدان که این شادی از جانب اوست و چون واسطه‌ی نعمت خدا بر تو بوده است، دوستش بدار. - و از این پس خیر او را بخواه، زیرا عوامل نعمت هر چه باشد، برکت است، گر چه او قصدی نداشته است. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا. [صفحه ۳۲۸]

حق آن که واسطه‌ی تقدیر بد بوده و از گفتار یا کردارش بدی به تو رسیده است

- آن است که اگر وی از روی عمد بدی کرده است، از او درگذری که برایت بهتر خواهد بود، زیرا هم ریشه‌ی بدی برمی‌افتد و هم حسن ادب است و نیز مزایای اخلاقی بسیار دیگری دارد. - [اگر بدانی که گذشت از او زیان می‌رساند، برای انتقام گرفتن یاری می‌جویی] زیرا خداوند می‌فرماید: «هر که پس از ستم دیدن، یاری جوید [و انتقام گیرد] راه [نکوهشی] بر ایشان نیست... و هر که صبر کند در گذرد، مسلماً این از اراده‌ی قوی در کارها است». [۵۱۰] و نیز خداوند فرموده است: «و اگر عقوبت گردید، همان گونه که مورد عقوبت قرار گرفته‌اید [متجاوز را] به عقوبت برسانید و اگر صبر کنید، البته آن برای شکیبایان بهتر است». [۵۱۱] آنچه گفته است، در صورتی است که بدی او از روی عمد باشد. - اگر عمدی در کار نبوده است، نباید در اندیشه‌ی انتقام باشی و خطا را با عمد برابر کنی. - با او با مدارا رفتار کن و تا می‌توانی وی را با لطف و نرمش باز گردان و هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق همکیشان

- آن است که به اندیشه‌ی آزارشان نباشی. - برای آنان مایه‌ی رحمت باشی. - با بدان آنها مدارا کنی. - با آنان سازگار باشی. - به اصلاحشان پردازی. - از نیکان آنها، خواه به خود احسان کرده باشند و خواه به تو، قدردانی کنی که اگر به خود احسان کرده باشند، به تو هم احسان کرده‌اند، زیرا آزارشان را از تو برداشته و زحمتی برایت فراهم نکرده و خود را از آزار تو ننگه داشته‌اند. [صفحه ۳۲۹] - بنابراین، برای همه آنها دعا کن. - همه‌ی آنان را یاری ده. - [از آزارشان خودداری کن. - آنچه برای خودت دوست می‌داری، برای آنان دوست بدار و آنچه را برای خودت دوست نداری، برای آنان هم دوست نداشته باش]. - جایگاه هر یک از آنها را رعایت کن بزرگان را به جای پدر، خردسالان را به جای فرزند و میانسالان را به جای برادر خود شمار [و پیرزنان را به جای مادرت حساب کن]. (- هر که نزدت آید، با وی لطف و مهربانی کن. - و حقوق برادری را در حق برادرت رعایت کن.

حق ذمیان (یهود و نصارا و مجوس که در پناه اسلام زندگی می‌کنند)

- آن است که آنچه را خدا از آنها پذیرفته است، بپذیری. - پیمان خدا را در حقشان رعایت کنی. - آنچه را که از آنان خواسته شده و آنها باید بدان عمل کنند، از ایشان بخواهی. - در برخوردها، فرمان خدا را درباره‌ی ایشان اجرا کن [مادام که آنان به پیمان خدا وفادار هستند، برایشان ستم مکن] به احترام پیمان الهی و به موجب پیمان خدا و پیامبرش، آنها را میازار، زیرا از پیامبر خدا روایت شده است که فرمود: «هر که به کفری که در پناه اسلام قرار دارد، ستم کند، من خصم او خواهم بود». بنابراین، خدا را در نظر داشته باش. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا. این پنجاه حق است که تو را در میان گرفته و در هیچ حالتی از حلقه‌ی این حقوق بیرون نخواهی بود. اینک بر تو واجب است که آنها را رعایت کنی و در ادای آنها بکوشی و در این راه از خدای بزرگ مدد بخواهی. هیچ جنبش و نیرویی نیست جز به یاری خدا و ستایش از آن پروردگار جهانیان است [درود خدا بر بهترین خلق او: محمد و تمامی خاندانش]. [صفحه ۳۳۱]

گزارش کوتاهی از مسابقه‌ی فکری درباره‌ی امام زین‌العابدین علی بن الحسین

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان خداوند تعالی فرموده است: «بگو: بر این رسالت، مزدی از شما، جز دوست داشتن خویشاوندان نمی‌خواهم». [۵۱۲]. مؤسسه‌ی آل‌البیت لاحیاء التراث (شاخه‌ی بیروت) برگزار می‌کند مسابقه‌ی کتاب درباره‌ی امام سجاد علیه‌السلام را

اعلان کرد و از نویسندگان و مؤلفان و پژوهشگران، دعوت به عمل آورد که به منظور احیای دستورات اهل بیت علیهم السلام و در صورت دارا بودن شرایط علمی به این مسابقه شرکت کنند. در مدتی که برای مسابقه‌ی امام سجاد علیه السلام تعیین شده بود، از گوشه و کنار جهان، بیست و چهار کتاب به مؤسسه رسید. اسامی این کتاب‌ها بدین قرار بود: ۱- سید محمد رضا حسینی جلالی، جهاد الامام زین العابدین علیه السلام. ۲- دکتر شلتاغ عبود، الصحیفه السجادیة خصائصها و مضامینها. ۳- استاد سلیمان کتانی، الامام زین العابدین عنقود مرصع. [صفحه ۳۳۲] ۴- استاد محمود محمد کلوت، امامه علی بن الحسین علیه السلام در اسسه و تحلیل. ۵- شیخ محمود بغدادی، فی رحاب سیاسة الامام زین العابدین علیه السلام. ۶- شیخ نوری حاتم، الحیاة السیاسیة للامام السجاد علیه السلام. ۷- استاد عبدالمجید فرج الله، ضفة النور. ۸- استاد نبیل علی صالح، الامام السجاد علیه السلام امتداد النبوة فی حریة الرسالة. ۹- استاد عدی محمد احمد، الامام علی بن الحسین من المهد الی اللحد. ۱۰- دکتر حسین حاج حسن، الامام السجاد جهاد و امجاد. ۱۱- شیخ محمد باقر عمودی، ترجمه الامام السجاد فی کتاب تاریخ دمشق لابن عساکر (تحقیق خطی). ۱۲- شیخ یاسین محمد عمار، حیاة الامام زین العابدین علیه السلام. ۱۳- برادر نوری نعمه بطاط، قراءه فی حیاة الامام السجاد علیه السلام. ۱۴- شیخ احمد علی رجب، وصی الرسول الرابع الامام علی بن الحسین السجاد علیه السلام عنصره و حیاة. ۱۵- استاد عبدالزهره رکابی، هیبة الحق. ۱۶- استاد اسماعیل خفاف، الامام زین العابدین فی شعر القدماء و المعاصرین. ۱۷- شیخ طالب سنجری، آفاق قرآنیة فی فکر الامام زین العابدین علیه السلام. ۱۸- سید مجیب رفیعی، دیوان الامام السجاد علیه السلام. ۱۹- برادر ابوصلاح مظفر، الامام السجاد علیه السلام قدوة العباد و ارباب السیاسة. ۲۰- برادر محمد حاجی، و مضات من حیاة الامام زین العابدین علیه السلام. ۲۱- شیخ محمد رضا آل صادق، شرح الصحیفه السجادیة للمیرزا محمد بن محمد رضا المشهدی (تحقیق خطی). ۲۲- دکتر عارف ثامر، فی رحاب امیر العابدین و زین الساجدین. ۲۳- برادر صاحب باقر، عبرات المحبین عن الامام زین العابدین علیه السلام. ۲۴- برادر علی سعید، سیره و مسیره الامام زین العابدین علیه السلام. کمیته‌ای از اساتید تشکیل شد تا به داوری بپردازند و بر مسابقه و تعیین سه برنده‌ی [صفحه ۳۳۳] نخست نظارت کنند. پس از مطالعه‌ی دقیق کتاب‌های شرکت کننده که چند ماه ادامه داشت، کمیته نتیجه‌ی مسابقه را طی گزارشی اعلان کرد که متن آن چنین است: در تاریخ پنج شنبه ۱۰ / ۶ / ۱۹۹۳ اعضای کمیته که بررسی پژوهش‌های ارائه شده به مؤسسه‌ی آل البيت علیهم السلام پیرامون شخصیت امام سجاد و آثار او را بر عهده داشتند و در این مؤسسه گرد هم آمدند و آنان عبارت بودند از آقایان: دکتر محمد کاظم مکی، دکتر یحیی شامی، دکتر سمیر سلیمان و استاد حامد خفاف. پس از بررسی دست نوشته‌ی تألیفات از سوی اعضای کمیسیون، پژوهشگرانی که اسامی آنان در این جا آمده‌اند، به رتبه‌های زیر دست یافتند: ۱- سید محمد رضا حسینی جلالی، برنده‌ی جائزه‌ی نخست. ۲- دکتر شلتاغ عبود، برنده‌ی جائزه‌ی دوم. ۳- استاد سلیمان کتانی، برنده‌ی جائزه‌ی سوم.

پاورقی

[۱] لیثی، جهاد الشیعه / ۲۹. [۲] صبحی، نظریه الامامه / ۳۴۹؛ کاظم جواد حسینی، حیاة الامام علی بن الحسین / ۳۲۰؛ ناجی حسن، نوره زید / ۳۱ - ۳۰. [۳] نظریه الامامه، صص ۳۴۹ و ۳۵۱. شیعی، الفکر الشیعی و النزعات الصوفیة، ص ۱۷؛ الصلوة بین التصوف و التشیع، شبیبی، صص ۱۰۴ و ۱۴۷. [۴] معتزله الیمن / ۱۸ - ۱۷. [۵] حسین باقر الامام السجاد / ۱۴ - ۱۳. [۶] همان / ۶۳ و نیز ۷۳ - ۹۱. ایراد وارد بر این دیدگاه، آن است که جهاد با نفس، تنها وظیفه‌ی امام نیست، بلکه وظیفه‌ی عمومی هر کسی است که به خدا ایمان داشته و در جست و جوی بهشت باشد. [۷] این تعریف را می‌توان از این نظر مورد انتقاد قرار داد که بر اساس تعریف مزبور، واژه‌ی سیاست، حتی در عرف امروزی، مقام فرمانروایان غیرقانونی را هم در بر می‌گیرد، البته به زودی در بخش «پیش نوشته» تعریف خود را درباره‌ی سیاست بیان خواهیم کرد؛ سیاستی که ما ادعا می‌کنیم امام زین العابدین علیه السلام در راه تحقق آن، مبارزه و تلاش‌ها

داشته است. [۸] جرجانی، شرح المواقف ۸ / ۳۴۵؛ احمد زبارة، انوار التمام ۵ / ۴۰۴. این کتاب با الاعتصام با هم چاپ شده است.

[۹] جرجانی، التعریفات / ۱۶. [۱۰] مفید، الافصاح / ۲۷. [۱۱] الحدود و الحقایق / ۱۵، شماره، ۱۶. [۱۲] النکت الاعتقادیه / ۵۳، پاسخ و پرسش ۹۱. [۱۳] مفید، الافصاح / ۲۷؛ الاحکام للهادی الی الحق ۲ / ۴۶۱ - ۴۶۰؛ صدوق، الکمال الدین / ۹. [۱۴] حدیث «منزلت» از احادیث متواتر است. کنانی این حدیث را در کتاب نظم المتناثر / ۱۹۵، شماره ۲۳۳ نقل کرده و آن را به عنوان حدیثی آورده که سیزده نفر آن را روایت کرده‌اند و گفته است: ابن عساکر، طرق آن را در یک جزء جست و جو و تحقیق کرده و تعداد صحابه در سند آن به بیست نفر رسیده است. شیخ جسوس در شرح الرساله گفته است: حدیث «انت منی بمنزله هارون من موسی» متواتر بوده و از بیست صحابی نقل شده است. اما از اصحاب کتب، بخاری در صحیح خود / ۲۰۸ - ۴ و / ۱۲۹، مسلم در صحیح خود / ۳۶۰ و احمد در مسند خویش ۱ / ۱۷۳ آن را روایت کرده‌اند؛ ر. ک: الاعتصام / ۵ / ۳۹. [۱۵] صدوق الامالی / ۵۴۰ - ۵۳۶. بحث امامت تمامی مجلس شماره ۹۷ را در بر گرفته که آخرین مجلس در این کتاب است. [۱۶] شهرستانی، الملل و النحل / ۱۵۴ و ۱۵۶. [۱۷] همان / ۲۷. [۱۸] یحیی بن الحسین، المجموعه الفاخره / ۲۱۹. [۱۹] مفید، اوائل المقالات / ۴۴؛ معتزله الیمن، / ۱۷ و ۱۸. [۲۰] ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر (فاطر / ۳۲). [۲۱] تفسیر حبری / ۳۵۴، حدیث ۸۸؛ حدیث ۸۹ و تخریبات آن؛ همچنین حدیث ۹۰؛ حسکانی، شواهد التنزیل / ۱۰۴، شماره ۷۸۲؛ همانند آن در حدیث ۷۸۳ از زید شهید. [۲۲] خزاز، کفایه الاثر / ۳۰۲ - ۳۰، معتزله الیمن / ۱۸ - ۱۷. [۲۳] طبرسی، الاحتجاج / ۳۱۵؛ الکافی / ۴ / ۲۵۷، ح ۲۴؛ ثواب الاعمال / ۷۱ / ۷؛ وسائل الشیعه / ۱۱ / ۹۵، شماره ۱۴۳۳. [۲۴] الاعتصام / ۵ / ۴۰۸. [۲۵] مفید. الافصاح / ۴۶، نهج البلاغه / ۳۱۵. [۲۶] سد آبادی، المقنع فی الامامه / ۹۹ و ۱۰۹. [۲۷] در این باره در رساله‌ی ذکری عاشوراء و الاستلهام من معطیاتها فقهیا و ادبیا سخنی گفته‌ایم، لیکن این رساله هنوز به چاپ نرسیده است. [۲۸] این حدیث در میان مسلمانان مورد اتفاق است. شیخ مفید آن را در کتاب النکت / ۴۸، بخش ۸۲ بیان کرده است. صدوق آن را در علل الشرائع / ۲۱۱ از امام حسن علیه السلام روایت کرده است. خزاز در کفایه الاثر / ۱۱۷ از حدیث ابویوب انصاری و مفید در الارشاد / ۲۲۰ و ابن شهر آشوب در المناقب / ۳ / ۳۹۴ این روایت را نقل کرده و گفته‌اند که اهل قبله بر آن اجماع دارند. مجدالدین آن را در التحف / ۲۲ روایت کرده و نیز آن را در حاشیه شرح الازهار در ینابیع النصیحه / ۲۳۷ روایت کرده و گفته است که شبهه‌ای نیست که این خبر از چیزهایی است که امت آن را پذیرفته‌اند و به مرحله‌ی تواتر رسیده است. بنابراین، استدلال بدان درست خواهد بود. [۲۹] در الاحادیث النبویه بالاسانید الیحوییه / ۴۸. [۳۰] شرح الازهار / ۴ / ۵۸۲. [۳۱] همان، / ۵۸۲. [۳۲] وسائل الشیعه / ۲۹ - ۱۳، باب اول. [۳۳] ابونعیم، حیلۃ الاولیا / ۳ / ۱۴۰. [۳۴] شرح الازهار / ۴ / ۵۸۵، اعتصام / ۵ / ۴۲۵ و ۵۴۳. [۳۵] خزاز، کفایه الاثر / ۳۰۲ - ۳۰۰؛ ثوره زید بن علی / ۱۴۷ - ۱۴. [۳۶] اوائل المقالات فی المذاهب المختارات / ۴۷. [۳۷] کلینی، الکافی / ۱ / ۲۴۲؛ الامامه التبصره / ۱۹۳، باب ۱۰؛ خزاز، کفایه الاثر / ۲۳۵ - ۲۳؛ طوسی، الغیبه / ۱۹۶ - ۱۹۵؛ حر عاملی، اثبات الهداء، / ۳ / ۳۲ - ۱. [۳۸] مفید، الافصاح / ۲۳۱. [۳۹] کتابی است که در آن از شناخت خدا، عدالت و توحید سخن گفته شده است و این کتاب در ضمن کتاب رسائل العدل و التوحید / ۲ / ۸۲ چاپ شده و نیز این سخن را عینا در المجموعه الفاخره / ۲۲۱ آورده و سید بدرالدین حوثی، آن را در رساله الزیدیه فی الیمن / ۱۷ نقل کرده است. [۴۰] التحف شرح الزلف / ۲۵. [۴۱] الزیدیه فی الیمن / ۱۸ - ۱۷؛ الرد علی الروافض من الغلاه (خطی) / ۲۶۵ - ۲۶۴. [۴۲] الملل و النحل / ۱ / ۱۸ - ۱۷. [۴۳] همان / ۱۵۸. [۴۴] قاضی، شرح الاخبار / ۳ / ۳۱۷. [۴۵] الملل و النحل / ۱ / ۱۵۶. [۴۶] التحف شرح الزلف / ۲۲ - ۲۴ و ۲۵. [۴۷] اوائل المقالات / ۱۱۳ به پاسخ‌های ابن قبه رازی به کتاب الاشهاد نگاشته ابوزید علوی زیدی که در کتاب اکمال الدین / ۱۱۳ چاپ شده است، رجوع کنید، زیرا ابن قبه به او گفته است: تو به امامت علی بن الحسین به رغم جایگاهی که در علم و فضیلت در نزد مخالف و موافق دارد، اعتراف نمی‌کنی. [۴۸] قاضی، شرح الاصول الخمسه / ۷۵۷. [۴۹] هر گاه قیام، شرط امامت باشد - آن گونه که گروه زیدیه می‌گویند، با توجه به تفسیری که از قیام ارائه

می‌دهند - نمی‌توان به امامت حسن و زید پیش از قیام آنان ملتزم شد. [۵۰] الکافی ۱ / ۶ - ۱۳۷؛ الامامة و التبصرة / ۱۶۳ - ۱۵۷ باب ۲؛ اکمال الدین / ۱۰. [۵۱] الکافی / ۳۰۸؛ الامامة و التبصرة / ۲۲۰ - ۲۱۹، باب ۱۸ و حدیث ۵۰، باب ۱۱؛ بحار الانوار ۲۳ / ۷۶، ۹۵. این حدیث را در الجامع الکافی و نیز در الاعتصام ۵ / ۴۰۵ روایت کرده و گفته است: الهادی فی الاحکام ۲ / ۴۶۶ آن را روایت کرده است. در الاحادیث البحریه / ۱۷۷. مفید این روایت را در الافصاح / ۲۸ روایت کرده و از آن به روایت متواتر تعبیر نموده است. شهید ثانی درباره‌ی این روایت گفته است: از احادیث مشهور میان عامه و خاصه می‌باشد. عامه این روایت را در کتاب‌های اصول و فروع خود آورده‌اند. این روایت در کتاب حقائق الایمان / ۲۵۱ آمده است. از میان عامه این روایت را حاکم در مستدرک صحیحین ۱ / ۷۷ و ۱۱۷ و طبرانی در المعجم الکبیر ۱۰ / ۳۵۰، شماره ۱۰۶۸۴ و با عبارت «به غیر امام» در ۱۹، ص ۳۸۸، شماره ۶۱۰ آورده‌اند؛ مجمع الزوائد ۵ / ۲۲۵. شیخ مهدی فقیه این حدیث را با عبارات مختلف آن در کتابش شناخت امام که به زبان فارسی چاپ شده، آورده است. [۵۲] حاشیه‌ی عمده الطالب / ۱۰۱ - ۱۰۰. [۵۳] شیخ مفید، الارشاد الی ائمة العباد / ۱۹۷. او درباره‌ی حسن مثنی، سخن را به درازا کشانده و گفته است: «وی بزرگوار، سرکرده، فاضل و پرهیزگار بود و سرپرستی صدقات امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را در وقت خودش بر عهده داشت.» [۵۴] سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۹۸. [۵۵] الکواکب الدریه ۲ / ۱۳۹. [۵۶] عمده الطالب / ۱۹۴ به نقل از رساله الجاحظ فی فضل بنی هاشم؛ مقبلی، العلم الشامخ / ۱۰. [۵۷] رساله الجاحظ؛ این سخن در کتاب کشف الغمة ۱ / ۳۱ از جاحظ نقل شده است. [۵۸] طبقات ابن سعد ۵ / ۲۱۱؛ ابن قتیبه، المعارف / ۲۱۴؛ حلیه الاولیاء ۳ / ۱۳۳؛ تذکره الحفاظ ۱ / ۷۴؛ تهذیب التهذیب ۷ / ۳۰۴؛ النجوم الزاهرة ۱ / ۲۲۹. [۵۹] امالی الصدوق، ۲۷۲؛ نه‌ایه المجلس / ۵۳؛ بحار الانوار ۴۶ / ۳. [۶۰] علل الشرائع / ۸۷؛ بحار الانوار ۴۶ / ۳ - ۲؛ عوام العلوم / ۱۷. [۶۱] علل الشرائع ۱ / ۲۲۹؛ بحار الانوار ۴۶ / ۳. [۶۲] تاریخ دمشق / ۲۶. ح ۳۴ (شرح حال امام زین العابدین)؛ ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق ۱۷ / ۲۳۴. [۶۳] الصواعق المحرقة / ۱۲؛ لسان المیزان ۵ / ۱۶۸. [۶۴] الاعتبار و سلوة العارفين ۱ / ۱۸۵. [۶۵] الحدائق الوردیه / ۱۳۷. [۶۶] الکافی ۱ / ۴۶۶؛ مسعودی، اثبات الوصیه / ۱۴۵. اصفهانی، محاضرات الراغب ۱ / ۳۴۷، چاپ بیروت. این حدیث را در العوالم / ۶ نقل کرده است. صفار، بصائر الدرجات / ۳۵۵ - ۳۳۵؛ البحار ۴۶ / ۲۰ - ۱۹. [۶۷] صدوق، معانی الاخبار / ۳۱. [۶۸] ر.ک: به پایان بخش دوم از همین کتاب، چنین برمی‌آید که بحث درباره‌ی اثبات امامت امام سجاد از آغاز قرن چهارم پیدا شد؛ چرا که یکی از علمای بزرگ امامیه یعنی عیاشی سمرقند، محمد بن مسعود سلمی صاحب تفسیر معروف، کتابی را به نام اثبات امامة علی بن الحسین تألیف کرد. نجاشی در رجال خود، ص ۳۵۲، شماره ۹۴۴ از این کتاب نام برده است؛ طوسی، الفهرست / ۱۶۴، شماره ۶۰۵؛ ابن ندیم، الفهرست / ۳۲۵. [۶۹] قاضی، شرح الاخبار ۳ / ۲۶۶ - ۲۶۵؛ مفید، الارشاد / ۲۵۳؛ ابن ادریس، السرائر ۱ / ۶۵۵؛ ستبری، تواریخ النبی و الآل / ۳۲ - ۳۰. [۷۰] در آنچه از منابع این کتاب نقل شده نیز «قتل» آمده است، لیکن به گمان من «قاتل» باید باشد، زیرا کسانی که نام برده شده‌اند، همگی کشته نشدند بلکه در میان آنان افرادی به چشم می‌خورند که اسیر شدند یا گریختند و یا پیش از کربلا به قتل رسیدند. از این رو به مقدمه‌ای که با یاری خدا برای چاپ دوم این کتاب آماده خواهیم کرد، رجوع کنید. [۷۱] این کتاب با تحقیق در فصلنامه «تراثنا» که مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام در قم آن را منتشر می‌کند، در سال ۱۴۰۶ نشر گردید. در این مجله، سند این کتاب و شرح حال نویسنده‌ی آن را به تفصیل بیان کردیم. این کتاب در امالی خمیسیه، اثر المرشد بالله، ج ۱، ص ۱۷۳ - ۱۷۰ و در الحدائق الوردیه، اثر محلی، ج ۱، ص ۱۲۰ آمده است. [۷۲] تسمیه من قتل مع الحسین علیه‌السلام، مجله «تراثنا» ش ۲، ص ۱۵۰. [۷۳] ر.ک: ماده «رث» از کتاب‌های لغت، لغویون صراحتاً گفته‌اند: این واژه مجهول است؛ مطرزی، المغرب / ۱۸۴؛ القاموس، / ۱۶۷؛ لسان العرب ۲ / ۴۵۷. [۷۴] مناقب آل ابی‌طالب ۴ / ۱۱۸، چاپ دارالاضواء. [۷۵] مناقب آل ابی‌طالب / ۱۱۸ - ۴ چاپ دارالاضواء. [۷۶] مفید، الارشاد / ۲۳۱؛ سیر اعلام النبلاء ۴ / ۴۸۶. [۷۷] ابن شهر آشوب این خبر را از کتاب المقتل در مناقب آل ابی‌طالب / ۲۸۴ - ۲۸۳ و در چاپ دارالاضواء / ۱۲۲ - ۱۲۴ نقل کرده است. [۷۸] مناقب ابن شهر آشوب ۴ / ۱۲۲، دارالاضواء. [۷۹] مفید، الارشاد /

۲۳۱. [۸۰] لیثی، جهاد الشیعه، ۲۷ / [۸۱] الروض النضیر ۵ / ۱۳؛ دولابی، الکنی ۱ / ۷۸. [۸۲] و کان ابوهما صالحا (کهف / ۸۲).

[۸۳] بلاغۀ علی بن الحسین ۴ / ۹۵، منتخب طریحی. [۸۴] خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام ۲ / ۷۱. [۸۵] در کامل البهائی آمده است: «کسی که رکن را برداشت» و رکن به حجرالاسود تفسیر شده که در پایه‌ی کعبه قرار دارد و به همین دلیل، آن را در بخش سیره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از بعثت آورده است. [۸۶] کنایه از پیکار جد امام با کافران است - م. [۸۷] مقتل الحسین ۲ / ۶۹ - ۷۱. شبیه این عبارت به نقل از کتاب کامل البهائی حائری در بلاغۀ علی بن الحسین علیه السلام / ۱۰۹ - ۱۰۶ آمده، پس از آن، متن دیگری از خطبه امام علیه السلام از ابی مخنف نقل شده است. [۸۸] تاریخ دمشق ج ۱۲۰؛ مختصر ابن منظور ۱۷ / ۲۴۵؛ این حدیث را حافظ محمد بن سلیمان در کتاب مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام ۲ / ۱۰۸؛ ش ۵۹۸ روایت کرده است؛ ابن سعد، طبقات ۵ / ۲۱۹؛ سید موفق بالله آن را در الاعتبار و سلوة العارفين ۶ / ۱۸۶ نقل کرده است. [۸۹] قل لا استلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترب حسنة نزد له فیها حسنا (شوری / ۲۳). [۹۰] حاکم، المستدرک علی الصحیحین ۳ / ۱۷۲. [۹۱] طبرسی، الاحتجاج، ۳۱۵. [۹۲] بنگرید که چگونه حجاج، گروهی از صحابه را به شهادت رسانید تا مردم صدای آنان را نشنوند (اسد الغابة ۲ / ۴۷۱، شرح حال سهل ساعدی). [۹۳] قرشی، حیاة الامام زین العابدین ۱ / ۸. [۹۴] همان. [۹۵] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغہ ۴ / ۱۴۰؛ ثقفی، الغارات / ۵۷۳؛ بحارالانوار ۴۶ / ۱۴۳. [۹۶] باید توجه داشت که واژه «مردم» در احادیث اهل بیت علیهم السلام بیشتر بر کسانی اطلاق می‌شود که به امامت اعتقاد ندارند. [۹۷] ابن طاووس، فرحة الغری / ۴۳؛ مقرر، الامام زین العابدین / ۴۳؛ کلینی، الکافی / ۲۵۵ بخش روضه. در این کتاب، حدیث زیارت امام سجاد علیه السلام قبر امیرمؤمنان را و دیدار ابوحزمه ثمالی با او آمده است. [۹۸] طبرسی، الاحتجاج / ۳۶۰؛ ابن طاووس، اللهوف / ۶۷ - ۴۶ چنین به نظر می‌رسد که این دیدار پس از بازگشت امام سجاد علیه السلام از شام به کوفه و یا در یکی از سفرهای مخفیانه‌اش به عراق بوده است؛ ر.ک: مزار ابن المشهدی، فضل الکوفه / ۷۸. [۹۹] علی بن الحسین در نزد مروان و فرزندش عبدالملک محبوبترین مردم بود؛ طبقات ابن سعد ۵ / ۱۵۹؛ تاریخ دمشق، الاحادیث / ۴۰ - ۳۸ ابن کثیر، البدایة و النهایة ۹ / ۱۰۶؛ تذکرة الحفاظ ۱ / ۷۵. [۱۰۰] ابن بابویه، الامامة و التبصرة من الحیره / ۱۶۷، ح ۲۰؛ امالی الطوسی ۱ / ۲۹۷. [۱۰۱] صدوق، اکمال الدین / ۹۱، به نقل از کتاب التنبیه، اثر نوبختی. [۱۰۲] تدوین السنة الشریفه / ۱۵۲ - ۱۵؛ معجم ما کتب... اثر رفاعی، ش ۲۰۳۷۹ به نام «التذکرة» ۲۰۴۱۵ به نام «التعقیبات»، ۲۴۸۲ به نام «الدیوان»، ۲۰۶۸۸ به نام «۲۰۷۳۶ - ۲۰۷۳۳ به نام «الندبة» و ۲۰۷۳۸ - ۲۰۷۳۷ به نام «نسخه». [۱۰۳] معجم ما کتب، ش ۲۰۴۸۳ به نام «ذکر من روی عن الامام علیه السلام» نوشته‌ی صدوق و ش ۲۰۷۱۴، کتاب «من روی عن الامام علیه السلام» اثر ابن عقده. [۱۰۴] رجال الطوسی / ۱۲۰ - ۱۰۷، ش ۱۲۲۸ - ۱۰۵۸. آنان ۱۷۰ نفرند که دانش امام سجاد علیه السلام را روایت کرده‌اند. [۱۰۵] المجدی فی انساب الطالبین / ۹۲. [۱۰۶] در برخی از نسخه‌های منبع خبر، نیز چنین است و از این روایت بر می‌آید که پدر بشر، شاعر بوده و امام سجاد علیه السلام بر او رحمت فرستاده است و در میان اصحاب آن بزرگوار، حذیم بن شریک اسدی به چشم می‌خورد. در برخی از نسخه‌های دیگر، بشیر بن حذلم آمده است. [۱۰۷] ابن طاووس، اللهوف / ۸۵؛ کامل الزیارات / ۱۰۰. [۱۰۸] ایام العرب فی الاسلام / ۴۲۰، تاریخ الطبری ۴ / ۳۶۸ طبقات ابن سعد ۵ / ۴۷. [۱۰۹] همان. [۱۱۰] طبرسی، الاحتجاج / ۲۹۸ - ۲۹۷. [۱۱۱] مروج الذهب ۳ / ۷۸. [۱۱۲] شرح نهج البلاغہ ۴ / ۱۰۴. [۱۱۳] آقای سید بدرالدین حوثی در این جا تعلیقه‌ای دارد و می‌نویسد: «شاید آنچه را امام نفس الزکیه انجام داد، از روی ناچاری بود، زیرا قیام او به ناگزیر انجام یافته بوده است. [۱۱۴] اربلی، کشف الغمه / ۷ - ۲؛ زمخشری، ربیع الابرار / ۱ / ۴۲۷. [۱۱۵] ایام العرب فی الاسلام / ۴۲۲، حاشیه ۱. [۱۱۶] نام او «مسلم» بود و از صحابه به شمار می‌رفت و او از فاسقان و جانبانی است که از زمره‌ی صحابه به شمار آمده است! آن ملعون را مجرم و مسرف نامیده‌اند، زیرا وی در حق مردم مدینه مرتکب جنایت شد و در کشتار آنان افراط ورزید و به فرمان یزید - خداوند هر دوی آنها را لعنت کند - سه روز مدینه را مباح اعلام کرد. او مدینه را «نتنة مساوی آلوده» نامید؛ برخلاف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که آن را «طیبة مساوی پاکیزه» نام نهاد. [۱۱۷] مفید، الارشاد / ۲۹۲.

[۱۱۸] انساب الاشراف ۴ / ۳۲۳؛ دینوری، الاخبار الطوال / ۲۶۶. [۱۱۹] مفید، الارشاد / ۲۶۰. [۱۲۰] مروج الذهب ۳ / ۸. [۱۲۱] ثعالبی این سخن را در پایان ثمار القلوب به واسطه‌ی علی جلال در الحسین علیه السلام ۲ / ۱۹۵ نقل کرده است. [۱۲۲] کشی، اختیار معرفه الرجال ۱۲۳، ش ۱۹۴. [۱۲۳] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۵ / ۲۷۳. [۱۲۴] کشی، اختیار معرفه الرجال ۱۲۳، ش ۱۹۴. [۱۲۵] خطیب بغدادی، الجامع لاخلق الراوی و السامع ۲ / ۲۸۸، ش ۱۶۴۹. [۱۲۶] معتزله الیمن ۱۸ / ۱۷ - ۱۲۷ [حسین باقر، الامام السجاد، ۱۴ - ۱۳. [۱۲۸] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱۱ / ۴۶ - ۴۴؛ طبرسی، الاحتجاج / ۲۹۵ و نیز تدوین السنه الشریفه / ۴۷۵. [۱۲۹] ما دربارهی جلوگیری خلفا از نوشتن، تدوین، نقل و روایت حدیث در کتابمان به نام تدوین السنه الشریفه که در سال ۱۴۱۳ ه در قم چاپ شد، به تفصیل سخن گفته‌ایم. [۱۳۰] ابن اثیر، اسد الغابه ۲ / ۴۷۲، شرح حال سهل ساعدی. [۱۳۱] تهذیب التهذیب ۷ / ۳۰۵. [۱۳۲] المجدی فی الانساب / ۹۲؛ تدوین السنه الشریفه / ۱۵۲ - ۱۴۹. [۱۳۳] برقی، المحاسن، / ۲۲۱، ح ۱۳۳. [۱۳۴] الکافی ۳ / ۲۳۴، ح ۴؛ بحار الانوار ۴۶ / ۱۴۲؛ عوالم العلوم، / ۲۹۰ - ۲۸۵. [۱۳۵] تذکره الحفاظ ۱ / ۷۵ - ۷۴. [۱۳۶] ابن سخن را زهری گفته است؛ چنان که در تهذیب التهذیب ۷ / ۳۰۵ نیز آمده است. زهری کسی است که قومش او را تکذیب کرد و نیز وی در آنچه دربارهی اهل بیت علیهم السلام می گوید، متهم است، زیرا به زودی خواهد آمد که وی از مزدوران اموی بوده است. اما افرادی نظیر آن بدبخت، دانش اهل بیت علیهم السلام را بر خود حرام کرده بودند، زیرا اینان آن بزرگواران را رها کرده، به سوی کسانی رفتند که در مقابل نص به رأی و اجتهاد عمل می کنند و در نتیجه، دچار زیانی آشکار می شوند. [۱۳۷] همین کتاب ما، مجموعه‌ی بزرگی از احادیث را در بر دارد که از امام سجاد علیه السلام نقل شده است و ما به این احادیث استدلال کردیم. شما می توانید همه‌ی آنها را در فهرست احادیث در پایان کتاب پیدا کنید. [۱۳۸] کشف الغمه ۲ / ۱۰۱، الجامع الصغیر ۱ / ۱۰۸. [۱۳۹] همانند سعید بن جبیر، یحیی بن ام طویل، میثم تمار و دیگر شهیدان راه فضیلت؛ به کتاب‌های تاریخ آن دوران رجوع کنید. [۱۴۰] تفسیر البرهان ۳ / ۱۵۶. [۱۴۱] اصول کافی ۲ / ۶۰۹. [۱۴۲] المحجّه البيضاء ۲ / ۲۱۵. [۱۴۳] الکافی، ۲ / ۶۰۲؛ المحجّه البيضاء، ۲۱۵. ۲. بحار الانوار ۴۶ / ۱۰۷. [۱۴۴] الکافی، ۲ / ۶۱۶؛ بحار الانوار ۴۶ / ۷۰؛ عوالم العلوم / ۱۳۵. [۱۴۵] رجال الکشی / ۱۱۷، ش ۱۸۷. [۱۴۶] عوالم العالم / ۳۰۳. [۱۴۷] ابن منظور، تاریخ دمشق ۱۷ / ۲۴۰؛ سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۹۶. [۱۴۸] بقره / ۱۷۹. [۱۴۹] الاحتجاج، ۳۱۹. [۱۵۰] الاحتجاج / ۳۱۲. [۱۵۱] دائرة المعارف الشیعیه ۲ / ۶۶. [۱۵۲] انفال / ۴۵ - ۴۱. [۱۵۳] رسائل العدل و التوحید / ۸۶ - ۸۵. [۱۵۴] رسائل العدل و التوحید / ۴۶ - ۴۲. [۱۵۵] ابوریان، تاریخ الفکر الفلسفی فی الاسلام / ۱۵۰ - ۱۴۸. [۱۵۶] الاحتجاج، احتجاج امیرالمؤمنین / ۲۰۸. [۱۵۷] المنیة و الامل / ۸۶. [۱۵۸] الله يتوفى الانفس حين موتها (زمر / ۴۲). [۱۵۹] الاحتجاج / ۳۱۱. [۱۶۰] صدوق، التوحید / ۳۶۶. [۱۶۱] کشف الغمه، ۳ / ۸۹؛ بلاغه الامام علی بن الحسین / ۱۷؛ صدوق، الامالی / ۴۸۷؛ المجلس / ۸۹؛ سند این حدیث به امام رضا می رسد. [۱۶۲] ابن حزم، الفضل / ۴ / ۳۰۴. [۱۶۳] ضحی الاسلام، ۳ / ۳۲۴. [۱۶۴] الاعتبار و سلوة العارفين / ۱۴۱. [۱۶۵] الاعتبار و سلوة العارفين، ۱۴۱. [۱۶۶] ايام العرب فی الاسلام، / ۴۳۰. [۱۶۷] کتاب‌های تاریخ در حوادث سال ۶۳ ه، تاریخ مدینه منوره و شرح حال مسلم بن عقبه و عبدالله بن عسیل، رجوع کنید. [۱۶۸] تاریخ بغداد جلد ۱۳؛ الکنی و الالقاب / ۵۲. [۱۶۹] احمد امین، ضحی الاسلام ۳ / ۲۷۴. [۱۷۰] تاریخ دمشق جلد ۲. [۱۷۱] خزاز، کفایه الاثر / ۲۳۷ - ۲۳۶. [۱۷۲] امالی الصدوق / ۱۱۲؛ الاحتجاج / ۳۱۷. [۱۷۳] بلاغه علی بن الحسین / ۶۰. [۱۷۴] الصحیفه السجادیة / دعای شماره ۴۷. [۱۷۵] الصحیفه السجادیة / دعای شماره ۴۸. [۱۷۶] خزاز، کفایه الاثر / ۲۴۱ - ۲۴۰. [۱۷۷] خزاز، کفایه الاثر / ۲۴۳. [۱۷۸] الکافی ۳ / ۲۳۴. [۱۷۹] مفید الارشاد / ۲۶۶. [۱۸۰] سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۹۵ - ۳۹۴. [۱۸۱] تاریخ دمشق / ح ۹۲؛ مختصر ابن منظور / ۲۴۰، ح ۱۴۷. [۱۸۲] تاریخ دمشق / ح ۹۷؛ مختصر تاریخ دمشق ۱۷ / ۲۴۱. [۱۸۳] تاریخ دمشق / ح ۹۸؛ ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق / ۲۴۱، ح ۱۷. [۱۸۴] کوفی، مناقب امیرالمؤمنین ۱ / ۵۲۱، ح ۴۵۱ و نیز ص ۵۲۸، ح ۴۶۱. [۱۸۵] همان ۵۲۲، ح ۴۵۳. [۱۸۶] دیدگاه‌های علما دربارهی متواتر بودن این حدیث شریف را نقل کردیم و در بخش نخست مقدمه کتاب، برخی از منابع آن را یادآور شدیم. به آن

رجوع کنید. [۱۸۷] تاریخ دمشق / ج ۱۱۰؛ ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق / ۲۴۳، ح ۱۷. [۱۸۸] وسائل الشیعه ۸ / ۳۰۰، باب ۵ از ابواب نماز جماعت کتاب الصلاة، ح ۱۰۷۲۲. [۱۸۹] همان / باب ۳۴، ح ۱۰۹۲۵. [۱۹۰] همان / ۲۹۹، ح ۱۰۷۱۷ و ۱۰۷۲۰ و ۱۰۷۲۳. [۱۹۱] وسائل الشیعه ۸ / ح ۱۰۷۳۳. [۱۹۲] و لا تکنونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءتهم البینات. (بقره ۲۱۳). [۱۹۳] اربلی، کشف الغمه ۲ / ۹۹ - ۹۸؛ بروجردی، جامع الاحادیث ۱ / ۴۰؛ مقرر، الامام زین العابدین / ۲۴۲. [۱۹۴] حلوانی، نزهة الناظر / ۴۵. [۱۹۵] صفار، بصائر الدرجات / ۳۲. [۱۹۶] اکمال الدین / ۳۲۴، باب ۳۱، ح ۹. [۱۹۷] تدوین السنة الشریفه / ۳۵۲، ۳۵۹ و ۴۲۵. [۱۹۸] تاریخ دمشق / ح ۴۵؛ مختصر تاریخ دمشق / ۲۴، ح ۱۷؛ سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۹۴؛ کشف الغمه ۲ / ۸۰. [۱۹۹] تاریخ دمشق / ح ۳۷؛ سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۸۹؛ صفوة الصفوة ۲ / ۹۹. [۲۰۰] رسائل الجاحظ / ۱۰۶؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۱۵ / ۳۷۴، به نقل از رساله شافعی در خبر واحد. [۲۰۱] ابوحنفیه - پیشوای مذهب اهل سنت - می گوید: «اگر آن دو سال نمی بود، نعمان هلاک می شد». منظور او همان دو سالی است که وی در آنها در حضور امام صادق علیه السلام به تحصیل دانش پرداخت. او پیش از آن حضرت از امام باقر علیه السلام و برادرش زید، دانش فقه را فرا گرفته بود. ر.ک: جندی، الامام جعفر الصادق / ۱۶۲؛ صبحی صالح / ۲۰۹؛ عبدالحسین علی احمد، موقف الخلفاء العباسین / ۳۷؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۵ / ۲۷۴. موقف الخلفاء / ۳۱. عن الشکعة فی الاثمة / ۵۲؛ عن ابی زهرة فی ابی حنیفه / ۷۲. [۲۰۲] ابن شهر آشوب در المناقب ۴ / ۱۵۲، چاپ الاضواء، این مطلب را از الکافی و علل الشرایع، اثر صدوق نقل کرده است. [۲۰۳] الله اعلم حیث یجعل رسالته (انعام / ۱۲۴). [۲۰۴] تاریخ دمشق / ح ۱۱۱؛ ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق / ص ۲۴۳، ح ۱۷. برای صورت‌های دیگری از داستان نگاه کنید به بحار الانوار / ۴۶ ص ۶۷ و ۹۴؛ قاضی، شرح الاخبار ۳ / ۲۶۰؛ کشف الغمه ۲ / ۱۰۰. [۲۰۵] مقرر، الامام زین العابدین / ۴۱۲. [۲۰۶] تاریخ دمشق / ح ۱۳۸؛ ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق / ۲۵۴، ح ۱۷. [۲۰۷] تاریخ دمشق / ح ۸۵؛ ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق / ۲۳۹، ح ۱۷. [۲۰۸] فیض کاشانی، الوافی، ۱ / ۴۲. [۲۰۹] بلاغه علی بن الحسین علیه السلام / ۱۷۱، به نقل از الانوار البهیة، اثر قمی. [۲۱۰] صدوق، الخصال / ۱۷. [۲۱۱] و اذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره و اما ینسینک الشیطان فلا تقعد الذکری مع القوم الظالمین (انعام / ۶۸). [۲۱۲] ولا- تقف ما لیس لک به علم. (اسراء / ۳۶). [۲۱۳] صدوق، علل الشرائع / ۵، ۶۰۶، ح ۸۰؛ بحار الانوار ۱ / ۱۰۱. [۲۱۴] ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤولا (اسراء / ۳۶). [۲۱۵] انما یخشی الله من عباده العلماء (فاطر / ۴). [۲۱۶] الکافی ۸ / ۱۷ - ۱۴؛ مفید، الامالی / ۲۰۴ - ۲۰۰. در این کتاب آمده است: ابو حمزه ی ثمالی (راوی این نامه) گفته است: «نوشته‌ای را خواندم که در آن سخنی زاهدانه از سخنان علی بن الحسین علیه السلام به چشم می خورد و لذا آنچه را که در آن بود، نوشتم و آن را نزد آن امام آوردم و بر او عرضه کردم و او این سخن را شناخت و تصحیح کرد». امالی الطوسی ۱ / ۱۲۷؛ تحف العقول / ۲۵۵ - ۲۵۲. [۲۱۷] صحیفه‌ی سجادیه / دعای ۴۷. [۲۱۸] بلاغه علی بن الحسین علیه السلام / ۵۰. [۲۱۹] ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستهم البأساء و الضراء. [۲۲۰] بحار الانوار ۶۷ / ۱۹۷. [۲۲۱] کشی، اختیار معرفة الرجال / ۱۲۳، ش ۱۹۴. [۲۲۲] معجم رجال الحدیث ۲۰ / ۴۲. [۲۲۳] تاریخ اهل البيت عليهم السلام / ۴۸. [۲۲۴] الکافی ۲ / ۲۸۱، باب مجالسه‌ی اهل المعاصی، ح ۱۶. [۲۲۵] الاختصاص / ۶۴. خصیبه آن را در «الابواب» روایت کرده و این جمله را افزوده است: «حتی تؤمنوا بالله وحده». ر.ک: باب ۵، ص ۱۲۴. [۲۲۶] رجال الکشی / ۱۲۳، ش ۱۹۴. [۲۲۷] رجال الکشی / ۱۱۹، ش ۱۹۰؛ بحار الانوار ۴۸ / ۱۳۶؛ مروج الذهب ۳ / ۱۷۳؛ الامامة و السیاسة ۲ / ۵۱؛ الاختصاص / ۲۰۵. [۲۲۸] ایام العرب فی الاسلام / ۴۷۸. [۲۲۹] به شرح زندگانی این شخصیت‌ها در کتاب‌های رجال حدیث شیعه‌ی امامیه و دیگران رجوع کنید؛ نیز عوالم العلوم / ۲۷۹. [۲۳۰] رساله‌ی ابی غالب الزراری / ۱۹۰، بند ۴. [۲۳۱] مفید، الارشاد / ۲۶۹. [۲۳۲] همان. [۲۳۳] درباره‌ی قیام زید شهید، دیدگاه‌های مختلفی در حد افراط و تفریط مطرح است. لیک در جمع بندی نهایی با توجه به نحوه‌ی برخورد امام صادق علیه السلام با قیام خونین عمومی خود، می توان به این نتیجه رسید گرچه اگر زید از امام عصر خویش تبعیت محض می کرد به مقامات عالی تری

نائل می‌گردید، ولی نظر به اخلاص و علم و شجاعت که صد در صد مورد تأیید حضرت صادق علیه‌السلام قرار داشت، به طور یقین به درجه‌ی فوز و سعادت رسیده و همواره مورد استرحام و دعای خیر او بوده است - م. [۲۳۴] زید، علم را از پدرش و نیز از برادرش امام باقر علیه‌السلام فرا گرفت. ر.ک: طبقات ابن سعد ۵ / ۲۴۰؛ تاریخ ابن عساکر (تهذیب بدران) ۶ / ۱۹؛ ناجی حسن، ثوره زید ۲۸ / ۳۲. [۲۳۵] ناجی حسن، ثوره زید ۹۸ / ۲۳۶. امام هادی آن را در المجموعه الفاخره، ۲۲۰ نقل کرده است. [۲۳۷] تفصیل زندگی زید و خبرهای آن را در عوالم العلوم / ۲۱۹ و پس از آن در بخشی که ویژه‌ی شرح حال امام سجاد علیه‌السلام است بخوانید. [۲۳۸] ابن منظور، تاریخ دمشق و مختصر آن ۱۷ / ۲۱. [۲۳۹] لیثی، جهاد الشیعه، ۲۹ / ۲۴۰. [۲۴۰] تنقیح المقال ۲ / ۲۵۱. [۲۴۱] تاریخ دمشق / ح ۱۴۲؛ مختصر ابن منظور / ۲۵۵، ح ۱۷. [۲۴۲] ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاتقون (انبیا / ۹۲). [۲۴۳] و اعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا (آل عمران / ۱۰۳). [۲۴۴] مروج الذهب ۲ / ۱۹۷. [۲۴۵] علی جلال، الحسین ۲ / ۱۸۸. [۲۴۶] ابوالحسن الندوی، ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمين، ثوره زید / ۷۷. [۲۴۷] تاریخ دمشق، مختصر ابن منظور / ۲۸۴، ح ۱۷. [۲۴۸] وسائل الشیعه، کتاب النکاح، باب ۲۶، ج ۴، تسلسل ۲۵۰۶۰؛ اندلسی، العقد الفرید ۳ / ۳۶۰، ۳۶۴. [۲۴۹] طبقات ابن سعد ۷ / ۲۶ ق ۳؛ مزی، تهذیب الکمال ۴ / ۲۷۲. [۲۵۰] المحدث الفاضل الرامهرمزی / ۴۰۹، ش ۴۳۱؛ خطیب، الجامع لاخلق الراوی ۱ / ۱۹۲. [۲۵۱] ضحی الاسلام ۱ / ۱۸۷. [۲۵۲] دکتر صبحی، نظریه الامامه / ۶، ۲۵۷. [۲۵۳] بلاغه علی بن الحسین / ۲۱۷. [۲۵۴] سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۸۸؛ حلیه الاولیاء ۳ / ۱۳۷؛ صفوه الصفوه ۲ / ۹۸. [۲۵۵] تاریخ دمشق / ح ۳۰؛ مختصر ابن منظور / ص ۲۳۳، ح ۱۷؛ طبقات ابن سعد ۵ / ۲۱۶. [۲۵۶] فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ لا یتسائلون (مؤمنون / ۱۰۱). [۲۵۷] مناقب ابن شهر آشوب ۳ / ۲۹۱؛ کشف الغمه ۴ / ۱۵۱؛ بحار الانوار ۴۶ / ۸۲؛ مجالس ثعلب ۲ / ۴۶۲. [۲۵۸] الکافی، الفروع ۵ / ۳۴۴. [۲۵۹] تحف العقول / ۲۸. [۲۶۰] بلاغه علی بن الحسین / ۲۰۳. [۲۶۱] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۱ / ۴۵. [۲۶۲] تاریخ دمشق / ح ۷۶؛ مختصر ابن منظور / ۲۳۸، ح ۱۷. [۲۶۳] تاریخ دمشق ح ۷۷؛ مختصر ابن منظور / ۲۳۸، ح ۱۷. [۲۶۴] تاریخ دمشق / ح ۷۹؛ مختصر ابن منظور / ۲۳۸، ۱۷. [۲۶۵] تاریخ دمشق / ح ۸۰؛ مختصر ابن منظور / ۲۳۹، ح ۱۷؛ سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۹۳. [۲۶۶] حلیه الاولیاء ۳ / ۳۶۱؛ تاریخ دمشق / ح ۸۱؛ مختصر ابن منظور / ۲۳۹، ج ۱۷. [۲۶۷] امالی الصدوق / ۳۶۷، عوالم العلوم / ۲۹. [۲۶۸] تاریخ دمشق / ح ۸۴؛ مختصر ابن منظور / ۲۳۹، ح ۱۷، تهذیب التهذیب ۷ / ۳۰۶. [۲۶۹] تاریخ دمشق، / ح ۸۳؛ مختصر ابن منظور / ۲۳۹، ح ۱۷. [۲۷۰] تاریخ دمشق / ح ۷۵. [۲۷۱] تحف العقول / ۲۸۳. [۲۷۲] حاشیه همان مأخذ. [۲۷۳] احمد امین؛ فخر الاسلام / ۹۰. [۲۷۴] تاریخ دمشق؛ مختصر ابن منظور / ۲۸۴، ح ۱۷. [۲۷۵] سید بن طاووس، الاقبال / ۴۷۷. [۲۷۶] صحیح بخاری ۳ / ۱۸۸، کتاب العتق و الکفارات؛ صحیح مسلم ۱۰ / ۱۵۲؛ العتق؛ صحیح الترمذی ۴ / ۱۱۴، النذور، ش ۱۵۴۱؛ حلیه الاولیاء ۳ / ۱۳۶. [۲۷۷] بحار الانوار ۴۱ / ۴۰۴، ۱۰۵. [۲۷۸] ابن جوزی، صفوه الصفوه ۲ / ۱۰۰، تاریخ دمشق / ح ۹۱۲؛ کشف الغمه ۲ / ۸۰؛ بحار الانوار ۴۶ / ۹۹؛ عوالم العالم / ۱۱۵. [۲۷۹] سیدالاهل، زین العابدین / ۴۷. [۲۸۰] تاریخ دمشق / ح ۹۰؛ مختصر ابن منظور ۱۷ / ۲۴۰؛ شرح الاخبار ۳ / ۲۶۰. [۲۸۱] والله یحب المحسنین (آل عمران / ۱۴۲). [۲۸۲] تاریخ دمشق / ح ۹۰؛ مختصر ابن منظور / ۲۴۰، ح ۱۷؛ شرح الاخبار ۳ / ۲۶۰. [۲۸۳] قل للذین آمنوا یغفروا للذین لا یرجون ایام الله (جاثیه / ۱۴). [۲۸۴] تاریخ دمشق / ح ۱۱۳؛ مختصر ابن منظور / ۲۴۴، ح ۱۷. [۲۸۵] تاریخ دمشق / ح ۱۱۳؛ مختصر ابن منظور / ۲۴۴، ح ۱۷. [۲۸۶] تاریخ دمشق / ح ۸۲؛ مختصر ابن منظور / ۲۳۹، ح ۱۷. [۲۸۷] لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون (آل عمران / ۹۲). [۲۸۸] برای خواندن صورت‌های هیجان‌انگیزی از برخورد امام سجاد علیه‌السلام با بردگان، به کتاب عوالم العلوم / ۱۵۱، ۱۵۵ رجوع کنید. [۲۸۹] رساله الحقوق / حق شماره ۱۵. [۲۹۰] رساله الحقوق / حق شماره ۱۸. [۲۹۱] تاریخ اهل البیت / ۱۳۰، ۱۳۱؛ مختصر تاریخ دمشق / ۲۳۷، ح ۱۷. از مالک بن انس و در صفحه‌ی ۲۳۵ از زهری نقل شده است. [۲۹۲] پیشتر بیان شد که این القاب در حدیث مرفوع آمده است. [۲۹۳] سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۹۲؛ شرح الاخبار ۳ / ۲۵۴؛ صدوق، الخصال ۵۱۷؛ صدوق، علل الشرائع / ۲۳۲؛ مفید، الارشاد / ۲۵۶؛ کشف الغمه / ۳۳، به نقل از رساله الجاحظ فی فضل

بنی هاشم ۲ / ۸۶؛ فلاح السائل / ۲۴۴؛ تذکره الحفاظ ۱ / ۷۵؛ بحار الانوار ۴۶ / ۶۷. [۲۹۴] بلاغات النساء / ۱۳؛ قزوینی، فدک / ۱۵۳. رجوع کنید به خطبه‌ی آن حضرت در هنگامی که ابوبکر او را از فدک محروم کرد. این خطبه در احتجاج طبرسی و شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید نقل شده است. [۲۹۵] الآغانی ۸ / ۲۲۴، چاپ دارالکتب. نیز به جلد چهارم، صفحه‌ی ۲۲۲ رجوع کنید که در آن موضع مالک فقیه مدینه بیان شده است و نیز العقد الفرید ۳ / ۲۳۳، ۲۴۵. [۲۹۶] قرشی، الامام زین العابدین / ۶۷۰؛ در صفحه‌های ۶۶۵ و ۶۷۱ کتاب یاد شده، خبرهایی از خوش گذرانی امویان و هوسبازی و موسیقی و مجالس رقص در شهرهای مقدس مدینه و مکه بخوانید. [۲۹۷] ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق / ۲۳، ح ۱۷. [۲۹۸] جامع بیان العلم. [۲۹۹] ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون (اعراف / ۲۰۱). [۳۰۰] افأ من الذین مکروا السیئات ان یرسف الله بهم الارض او یأتیهم العذاب من حیث لا یشرعون او یأخذهم تقلبهم فما هم بمعجزین او یأخذهم علی تخوف (نحل / ۴۷ - ۴۵). [۳۰۱] و کم قصمنا من قریه کانت ظالمه و انشئنا بعدها قوما آخرین. فلما احسوا بأسنا اذا هم منها یرکضون. لا ترکضوا و ارجعوا الی ما اترفتم فیه و مساکنکم لعلکم تستلثون، قالوا یا ویلنا انا کنا ظالمین. فما زالت تلک دعویهم حتی جعلناهم حصیدا خامدین (انبیاء / ۱۵ - ۱۱). [۳۰۲] و لئن مستهم نفعه من عذاب ربک لیقولن یا ویلنا انا کنا ظالمین. انبیاء / ۴۶. [۳۰۳] و نضع الموازین القسط لیوم القیامه فلا تظلم نفس شیئا و ان کان مثقال حبه من خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین (انبیاء / ۴۷). [۳۰۴] انما مثل الحیاه الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما یأکل الناس و الانعام حتی اذا اخذت الارض زخرفها و أزینت و ظن اهلهما انهم قادرون علیها اتاهما امرنا لیلا- او نهارا فجعلناها حصیدا کأن لم تغن بالامس کذالک نفصل الایات لقوم یتفکرون (یونس / ۲۴). [۳۰۵] و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار (هود / ۱۱۳). [۳۰۶] الکافی ۷۶ - ۸ / ۷۲؛ تحف العقول / ۲۵۲ - ۲۴۹؛ امالی الصدوق / ۴۰۹ - ۴۰۷، ح ۷۶. [۳۰۷] تاریخ دمشق، ۶۳ / ح ۶؛ مختصر تاریخ دمشق / ۲۶۳، ح ۱۷؛ سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۹۲. [۳۰۸] تاریخ دمشق / ۶۳، ح ۶؛ مختصر تاریخ دمشق / ۲۶۳، ح ۱۷؛ سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۹۲. [۳۰۹] همان. این حدیث در العقد الفرید ۳ / ۱۶۹ روایت شده است. [۳۱۰] تاریخ دمشق / ۶۳، ح ۲؛ مختصر تاریخ دمشق / ۲۳۶، ح ۱۷؛ سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۹۲. [۳۱۱] تاریخ دمشق / ح ۶۴؛ مختصر ابن منظور / ۲۳۷، ح ۱۷. سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۹۲. [۳۱۲] همان. [۳۱۳] تاریخ دمشق / ح ۱۰؛ مختصر ابن منظور / ۲۳۷، ح ۱۷. سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۹۲. [۳۱۴] تاریخ دمشق / ح ۱۰۰؛ مختصر ابن منظور / ۲۳۳، ح ۱۷. سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۸۸. [۳۱۵] فلاح السائل / ۹۶، به نقل از کتاب زهره المهج و تواریخ الحجج. [۳۱۶] حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت. (مؤمنون / ۱۰۰). [۳۱۷] ذالک لمن خاف مقامی و خاف وعید (ابراهیم / ۱۴). [۳۱۸] فمن یعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا- کفران لسعیه و انا له کاتبون (انبیاء / ۹۴). [۳۱۹] انما اموالکم و اولادکم فتنه و الله عنده اجرا عظیم (تغابن / ۱۵). [۳۲۰] اعلما و انما الحیاه الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یریح فتراه مصفرا ثم یرکون حطاما و فی الآخرة عذاب شدید و مغفرة من الله و رضوان و ما الحیاه الدنیا الا متاع الغرور. سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنه عرضها کعرض السماء و الارض اعذت للذین آمنوا بالله و رسله ذالک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم (حدید / ۲۱ - ۲۰). [۳۲۱] یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون. و لا تكونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم اولئک هم الفاسقون (حشر ۱۹ - ۱۸). [۳۲۲] الم نجعل له عینین. و لسانا و شفقتین. و هدیانه النجدین (بلد / ۱۰ - ۸). [۳۲۳] تحف العقول / ۲۷۴ - ۲۷۲. [۳۲۴] طبقات ابن سعد ۱ / ۲۱۴؛ تاریخ دمشق / ح ۴۷؛ مختصر ابن منظور ۲۲۵، ح ۱۷. [۳۲۵] سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۸۷؛ تاریخ دمشق / ح ۳۷، ۴۱، ۵۰؛ مختصر ابن منظور ۲۳۱، ۲۳۵، ح ۱۷. حیلہ الاولیاء، ح ۳ / ۱۴۱. [۳۲۶] سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۹۱؛ مختصر تاریخ دمشق ۲۳۶، ح ۱۷. [۳۲۷] تهذیب الاسماء و اللغات ۱ / ۳۴۳. [۳۲۸] مناقب آل ابی طالب، ۳ / ۲۸۹؛ بحار الانوار ۴۶ / ۷۹؛ امالی الطوسی ۲ / ۲۵۰. [۳۲۹] قاضی، شرح الاخبار ۳ / ۲۷۳؛ مفید، الارشاد / ۲۵۶؛ ابن شهر آشوب، المناقب ۴ / ۱۴۹؛ کشف الغمه ۲ / ۸۵؛ بحار الانوار ۴۶ / ۷۵. [۳۳۰] الکافی ۸ / ۱۶۳. [۳۳۱] تاریخ دمشق / ح ۱۴۱؛ این سخن برگرفته

از سخن امام علی علیه السلام است که سید رضی آن را در شماره‌های ۶۵، ۲۳۷، ۲۷۶ از قصار الحکم در نهج البلاغه روایت کرده است. [۳۳۲] ابراهیم / ۷. [۳۳۳] تاریخ دمشق / ح ۱۳۴. [۳۳۴] لکی لا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم (حدید / ۲۳). [۳۳۵] تحف العقول / ۲۷۸، ۲۷۹. [۳۳۶] ابن عساکر، تاریخ دمشق / ح ۱۳۵؛ مختصر ابن منظور / ۲۴۹، ۲۵۴، ح ۱۷. ابن کثیر، البداية و النهایه ۹ / ۱۰۹، ۱۱۳؛ عوالم العلوم / ۱۲۴. ابن شهر آشوب المناقب ۳ / ۲۹۲. بحار الانوار ۴۶ / ۸۳. [۳۳۷] کتاب شعری به نام المخمسات به امام سجاد علیه السلام منسوب است. نسخه‌ی خطی آن در خزانه‌ی کتاب‌های خطی کتابخانه‌ی آیه الله مرعشی - قدس سره - نگه‌داری می‌شود. سید احمد حسین در التراث العربی در همین خزانه (۵ / ۲۸) از آن یاد کرده است. در آغاز آن چنین آمده است: تبارک ذوالعلی و الکبریاء تفرد بالجلال و بالبقاء و سوی الموت بین الخلق طرا و کلهم رهائن للفناء. [۳۳۸] الاحتجاج / ۲۱۶، ۲۱۷؛ بحار الانوار ۴۶ / ۵۰، ۵۱. [۳۳۹] مزی، تهذیب الکمال ۵ / ۷، ۷۸. [۳۴۰] مستدرک الوسائل ۲ / ۱۶۶، ابواب العود الی منی، باب ۱۷، ح ۵، در همین کتاب، چاپ مؤسسه آل البیت، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۱۶۶ شماره ۱۱۷۷۰، ملاحظه می‌کنیم که راوی از امام «شبللی» است که در میان روایان و معاصران آن حضرت چنین شخصی وجود ندارد. ممکن است این نام همان نام تصحیف شده «شبیبه» باشد که او همان ابن نعمه می‌باشد و در زمهری اصحاب امام نام برده شده است. [۳۴۱] حلیه الاولیاء ۳ / ۱۴۱؛ حمونینی، فرائد السبطين ۲ / ۲۳۳؛ کشف الغمه ۲ / ۱۰۵، ۱۰۳؛ شیخ مفید، المقنعه / ۳۶۳، باب ۳۲؛ وسائل الشیعه، کتاب الصوم، ابواب بقیه الصوم الواجب، باب ۱۰، ح ۱. [۳۴۲] فحسبه جهنم و لبس المهاده (بقره / ۲۰۶). [۳۴۳] فاولئک الذین غضب الله علیهم و لعنهم و اعدلهم عذابا مهینا (احزاب / ۵۷). [۳۴۴] الاحتجاج، / ۳۲۰، ۳۲۱. [۳۴۵] مروج الذهب ۳ / ۸۰. [۳۴۶] تاریخ دمشق / ح ۴۲؛ مختصر ابن منظور / ۲۳۵ - ۲۳۴، ح ۱۷. [۳۴۷] الفكر الشیعی / ۳۱، ۶۸؛ الصلوة بین التصوف و التشیع ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۷ و به ویژه صفحه‌ی ۱۶۱. [۳۴۸] صدوق، الخصال / ۲۷۲؛ امالی الصدوق / ۱۲۱، مجلس ۲۹. [۳۴۹] امینی، سیرتنا و سنتنا؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ترجمه‌ی الامام الحسین علیه السلام / ۱۶۵، ۱۸۵. [۳۵۰] بیهقی، دلائل النبوه ۶ / ۴۶۸؛ مسند احمد ۳ / ۲۴۲، ۲۶۵؛ امالی الصدوق / ۱۲۶؛ ابونعیم، دلائل النبوه / ۷۰۹، ش ۴۹۲. [۳۵۱] وقعه الصفین / ۱۴۱؛ ابن ابی شیبّه، المصنف ۱۵ / ۹۸، ش ۱۹۱۲۱۴؛ کنز العمال ۷ / ۱۰۵، ۱۱۰؛ امالی الصدوق، ۴۷۸، ۴۷۹، مجلس ۷۸. [۳۵۲] ابن عساکر، تاریخ دمشق، ترجمه‌ی الامام الحسین / ۲۳۵، ش ۲۸۰، ۲۳۶، ۲۳۹. [۳۵۳] امالی الصدوق ۱۰۱، مجلس ۲۴. [۳۵۴] علوی، فضل زیارة الحسین / ۴۱، ح ۱۳. [۳۵۵] امالی الصدوق / ص ۱۲۱؛ بحار الانوار / ۴۶ / ۱۰۸، باب ۶، ح ۱. [۳۵۶] باید توجه داشت که تعداد افرادی که از فرزندان علی و فاطمه علیه السلام در کربلا به شهادت رسیدند، معروف است که شانزده مرد بوده‌اند. ر.ک: الوسائل - المزار - باب ۶۵، تسلسل ۱۹۶۹۴؛ عیون اخبار الرضا / ۲۹۹؛ نزهة الناظر / ۴۵. [۳۵۷] کامل الزیارات / ۱۰۷؛ امالی الصدوق، مجلس ۹، ۹۱؛ ابوطالب، تیسیر المطالب / ۱۱۸؛ تاریخ دمشق / ح ۷۸؛ مختصر ابن منظور / ص ۲۳۹، ح ۱۷؛ حلیه الاولیاء ۳ / ۱۳۸. [۳۵۸] کامل الزیارات / ۱۰۰؛ امین، مقتل الحسین / ۲۱۳. [۳۵۹] ثواب الاعمال / ۸۳. [۳۶۰] علوی، فضل زیارة الحسین / ۴۳، ح ۱۷. [۳۶۱] بحار الانوار ۴۶ / ۷۹، باب ۵، ح ۷۵؛ عوالم العلوم ۱۲۹؛ ابن شهر آشوب، المناقب ۴ / ۱۶۲؛ شیخ طوسی، مصباح المتجهج. [۳۶۲] سید جعفر مرتضی، نقش الخواتیم / ۱۱. [۳۶۳] انساب الاشراف ۴ / ۳۲۳؛ تاریخ طبری، ۵ / ۴۹۳؛ مروج الذهب ۲ / ۱۴؛ کشف الغمه ۲ / ۱۰۷. [۳۶۴] انساب الاشراف ۴ / ۳۲۳؛ تاریخ طبری ۵ / ۴۹۳؛ مروج الذهب ۳ / ۱۴؛ کشف الغمه ۲ / ۱۰۷. [۳۶۵] این سخن را مسرف بن عقبه در زمانی که غارت و کشتار مدینه را مباح اعلام کرد، گفت. [۳۶۶] این سخن را زهری به عبدالملک گفت. [۳۶۷] تاریخ دمشق: مختصر ابن منظور ۱ / ۲۴۰. [۳۶۸] امالی الصدوق / ۱۲۸، مجلس ۴۳. [۳۶۹] کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۶، به نقل از کتاب نثر الدرر نگاشته‌ی آبی. ر.ک: مقاله‌ی «ادب الدعاء فی الاسلام»، مجله تراثنا، شماره ۱۴، سال چهارم (۱۴۰۹)، ص ۳۰. [۳۷۱] صحیفه سجادیه، نیاپش ۲۷، ترجمه عبدالمحمد آیتی. [۳۷۲] درباره‌ی تحریف معنای محبت اهل بیت که دشمنان از روی ستمگری و توده‌ی مردم از روی ناآگاهی بدان پای‌بند شده‌اند، در کتاب خود، به نام الحسین، سماته و سیرته بخش ۱۳، سخنی گفتیم. [۳۷۳] صحیفه‌ی سجادیه، نیاپش ۱۹. [۳۷۴] بیهقی، المحاسن و المساوی / ۷۸؛

اربلی، کشف الغمه ۲ / ۱۱۲؛ مروج الذهب ۳ / ۱۷۹؛ الاختصاص / ۳۱۴؛ بحارالانوار ۴۶ / ۲۸، ۱۱۹. [۳۷۵] کشف الغمه ۲ / ۱۱۲؛ بحارالانوار ۴۶ / ۲۹؛ این سخن را در عوالم العلوم از الخرائج نگاشته‌ی قطب راوندی نقل کرده است. [۳۷۶] کشف الغمه ۲ / ۱۱۲. [۳۷۷] بحارالانوار ۴۶ / ۱۲۰؛ حر عاملی، اثبات الهدی ۳ / ۱۵. [۳۷۸] درباره‌ی سلاح‌های پیامبر که در نزد امام موجود است، حدیث ابو خالد کابلی را بخوانید که در کتاب المناقب، اثر ابن شهر آشوب ۴ / ۱۴۸ آمده است. [۳۷۹] ان الله لا یحب کل خوان کفور (حج / ۳۸). [۳۸۰] عوالم العلوم ۱۱۷، به نقل از المحاسن، اثر برقی؛ ابن شهر آشوب ۴ / ۳۰۲؛ بحارالانوار ۴۶ / ۹۵. [۳۸۱] بحارالانوار ۴۶ / ۲۸، ح ۱۹. [۳۸۲] حلیه الاولیاء ۳ / ۱۳۵؛ تاریخ دمشق / ح ۴۲؛ مختصر ابن منظور / ۲۳۴، ح ۱۷؛ ابن شهر آشوب، المناقب ۴ / ۱۴۵. [۳۸۳] این بیت‌ها، همان بیت‌هایی است که استاد فاضل و محقق، دکتر سید جعفر شهیدی از مجموع اشعاری که به فرزدق در ستایش امام سجاد علیه‌السلام نسبت داده شده، تحت عنوان میمیه، برگزیده است. او این گزینش را پس از بحث و جستار گسترده در کتاب ارزشمند خویش به نام زندگی امام حسین علیه‌السلام در صفحه‌های ۱۱۲ تا ۱۳۳ انجام داده است. دکتر شهیدی در این کتاب، درباره‌ی اختلافاتی که راجع به ابیاتی بر وزن میمیه در میراث عربی به چشم می‌خورد، به تفصیل سخن گفته است: اختلاف درباره‌ی گوینده‌ی این ابیات، درباره‌ی فرد ستایش شده‌ای که این بیت‌ها در حق او گفته شده است، در عدد ابیاتی که در هر مناسبتی سروده شده و به ویژه درباره اشعاری که در ستایش امام سجاد علیه‌السلام در مقام حجرالاسود، به فرزدق نسبت داده شده از لحاظ این که تعداد آنها چند بیت است، همچنین، وی درباره‌ی محتوای این ابیات، غور رسی کرده و به این نتیجه رسیده است که این ابیات هفتگانه‌ای که وی آنها را برگزیده، از لحاظ زمانی و مکانی و از لحاظ موقعیت، به مقام مناسبت است و نیز از لحاظ لفظ، بلاغت، معنا و مفهوم، با شاعر همخوانی بیشتر دارد. او دلایلی را که به وسیله آن ابیات دیگر را رد می‌کند، به اندازه‌ی کافی تفصیل می‌دهد. از جمله‌ی سخنان زیبای او پس از بیان بحث مزبور، این سخن اوست: اگر فرزدق این ابیات را در حق امام علی بن الحسین علیهم‌السلام سروده، در حقیقت قسمتی ناچیز از دین خویش را ادا کرده و اندکی از سنگینی گناهانش کاسته است، زیرا دیوان این شاعر، از ستایش معاویه، عبدالملک بن مروان، فرزندش ولید، یزید بن عبدالملک و مزدوران‌شان امثال حجاج بن یوسف، مالامال است. در دیوان او بیش از ده قصیده در ستایش هشام و پسرش به چشم می‌خورد. به راستی آنچه را که یافعی درباره‌ی فرزدق نگاشته، بسیار وافی به مقصود است، آن جا که می‌گوید: «جوانمردی که به فرزدق نسبت داده می‌شود، امید می‌رود که در جهان آخرت برایش رحمت بیاورد». حدیث میمیه در کتاب مرآة الجنان / ۲۳۹، چاپ مؤسسه‌ی اعلی، بیروت از چاپ حیدرآباد هند، سال ۱۳۳۷، آمده است. اینک برخی از منابع این قصیده‌ی فرزدق: تاریخ دمشق / ح ۱۳۳؛ مختصر تاریخ دمشق ۱۷ / ۶، ۲۴۷؛ دیوان فرزدق ۲ / ۱۷۸؛ الآغانی ۱۵ / ۳۲۷ و ۱۵ / ۲۶۱؛ صفوة الصفوه ۲ / ۸ - ۹۹؛ سبکی، طبقات الشافعیة الکبری ۱ / ۱۵۳؛ امالی المرتضی ۱ / ۶۲؛ ر.ک: الامام زین العابدین. [۳۸۴] بیهقی، المحاسن و المساوی / ۲۱۲، ۲۱۳. [۳۸۵] طبقات ابن سعد ۵ / ۲۴۶. [۳۸۶] الآغانی ۹ / ۲۶۲. [۳۸۷] ابن شهر آشوب، المناقب، (چاپ الاضواء) ۴ / ۱۵۵. [۳۸۸] بصائر الدرجات / ۴۵؛ طبری، دلائل الامامه / ۸۸؛ بحارالانوار ۴۶ / ۲۳، ۳۲۷؛ اثبات الهداء ۳ / ۱۲. عاصم بن حمید حناط در اصل خود در صفحه‌ی ۲۳ روایتی را نقل کرده که به این روایت بسیار نزدیک است. او از عبدالله بن عطا نقل می‌کند که گفت: «من دست ابو جعفر را گرفته بودم و در همین حال، عمر بن عبدالعزیز که دو جامه‌ی زرد رنگ بر تن داشت، وارد شد. راوی گوید: ابو جعفر گفت: این شخص به زودی به حکومت می‌رسد و سپس می‌میرد و اهل زمین بر او می‌گریند و اهل آسمان وی را لعنت می‌کنند». این روایت به روشنی همان معنایی را که ما بیان کردیم، نشان می‌دهد. [۳۸۹] الکشکول فی ماجری علی آل الرسول / ۱۵۶. [۳۹۰] ابن اثیر، الکامل فی التاریخ. [۳۹۱] الامالی الطوسی (چاپ بعثت) / ۵۸۸، شماره ۱۲۱۷، مجلس ۲۵. [۳۹۲] الامام زین العابدین / ۶۵. [۳۹۳] هل تحس منهم من احد او تسمع لهم رکزا (مریم / ۹۸). [۳۹۴] مناقب ابن شهر آشوب ۳ / ۲۷۶. [۳۹۵] تحف العقول / ۳۳۲. [۳۹۶] بلاغة علی بن الحسین / ۲۲۴، به نقل از الاثنا عشریه، اثر عاملی. [۳۹۷] تاریخ دمشق / ح ۲۲۴؛ مختصر ابن منظور ۱۷ / ۲۴. [۳۹۸] شرح نهج البلاغه ۴ / ۱۰۲. [۳۹۹] شرح

نهج البلاغه ۴ / ۱۰۲؛ الاعتصام بحبل الله المتین ۲ / ۲۵۸. [۴۰۰] تهذیب التهذیب ۴ / ۲۲۵. [۴۰۱] الجامع لاخلاق الراوی ۲ / ۲۰۳. [۴۰۲] الاعتصام ۱ / ۲۸۵. [۴۰۳] ابن خلکان، وفيات الاعیان ۳ / ۳۷۱. [۴۰۴] دهلوی، رجال المشکاة. [۴۰۵] خطیب، این سخن را در ضمن سخنان فزاری، در کتاب الجامع لاخلاق الراوی، صفحه ۵۳۰ نقل کرده است. ابن حجر این سخن را در شرح حال او در تهذیب التهذیب ۱ / ۱۵۲ نقل کرده، لیکن جمله‌ی مزبور را حذف نموده است. [۴۰۶] الاعتصام ۲ / ۲۵۷؛ حاکم، معرفة علوم الحدیث ۵۴. [۴۰۷] الاعتصام ۲ / ۲۵۷؛ میزان الاعتدال ۱ / ۶۲۵؛ ابن عدی، الکامل ۳ / ۹۲۲. [۴۰۸] ابن حجر، طبقات المدلسین ۱۵؛ الجامع لاخلاق الراوی ۱ / ۱۹۱، ح ۱۳۱. [۴۰۹] الاعتصام ۲ / ۲۵۷. [۴۱۰] دفاع عن السنه ۳۱ / ر.ک: داستان حماد بن سلمه و امیر بصره، الجامع لاخلاق الراوی ۷ / ۵۶۸؛ حلیه الاولیاء ۶ / ۲۴۹. [۴۱۱] الاعتصام ۲ / ۲۵۸؛ الامامه و السیاسه ۲ / ۱۱۰ - ۱۰۵. [۴۱۲] قرطبی، جامع بیان العلم ۲ / ۱۶۰. او به صراحت بیان کرده که ابن معین سخن درشت نگفته است، زیرا شایسته افرادی چون او نیست؛ لیکن ما چنین چیزی را در رجال ابن معین نیافتیم. شاید ناشران هم این سخن را به خاطر زهری رها کرده باشند، هر چند این کار، نوعی بی ادبی نسبت به ابن معین و خیانت در میراث به شمار می‌رود. [۴۱۳] معرفة الرجال ۲ / ۵۰، ش ۸۰. [۴۱۴] الاعتصام ۲ / ۲۶۰. [۴۱۵] لوامع الانوار ۷۹ / [۴۱۶] همان / ۱۱۰. آقای بدرالدین حوفی، درباره‌ی شخصیت زهری کتابی در دو بخش تألیف کرده است؛ به آنجا رجوع کنید. [۴۱۷] الکافی ۲ / ۱۳۰؛ المحجّة البيضاء ۵ / ۳۶۵. [۴۱۸] انعام ۱۲۴ / [۴۱۹] مختصر تاریخ دمشق ۱۷ / ۲۴۵؛ کشف الغمه ۲ / ۳۰۲؛ بحار الانوار ۴۶ / ۷. [۴۲۰] تاریخ دمشق / ح ۱۲۵؛ مختصر ابن منظور ۱۷ / ۲۴۶. [۴۲۱] شرح نهج البلاغه ۴ / ۱۰۲. [۴۲۲] الاعتصام ۲ / ۲۵۷؛ نزهة الناظر ۴۳. [۴۲۳] احیاء علوم الدین ۲ / ۱۴۳؛ المحجّة البيضاء ۳ / ۲۶۰. [۴۲۴] لئن شکرتم لآزیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید (ابراهیم / ۷). [۴۲۵] لتبیننه للناس و لا- تکتمنونه. (آل عمران / ۱۸۷). [۴۲۶] فخلف من بعدهم خلف ورثوا الكتاب یاخذون عرض هذاالدنی و یقولون سیغفرلنا (أعراف / ۱۶۹). [۴۲۷] و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین (ذاریات / ۵۵). [۴۲۸] أضعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات. فسوف یلقون غیا (مریم / ۵۹). [۴۲۹] تحف العقول ۲۷۷ / ۲۷۴؛ حائری، بلاغة علی بن الحسین ۱۲۶ - ۱۲۲؛ مفرم، الامام زین العابدین ۴، ۱۵۹؛ غزالی، احیاء علوم الدین ۲ / ۱۴۳. [۴۳۰] صدوق این روایت را به گونه‌ی مرسل در الخصال ۱۵۷، باب ۳، ح ۱۹۹ نقل کرده است. [۴۳۱] تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۶۱؛ سیر اعلام النبلاء ۴ / ۱۱۸؛ طبقات ابن سعد ۵ / ۱۰۰ مروج الذهب ۳ / ۸۵. [۴۳۲] تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۶۱؛ مروج الذهب ۳ / ۸۸. [۴۳۳] عبدالهادی المختار، شرح رساله الحقوق / ۱۰۲. [۴۳۴] مروج الذهب ۳ / ۱۰۷؛ تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۶۴. [۴۳۵] ایام العرب فی الاسلام / ۴۳۶. [۴۳۶] الفخری، آداب السلطانیة / ۱۰۴. [۴۳۷] مروج الذهب ۳ / ۸۳. [۴۳۸] همان. [۴۳۹] بحار الانوار ۴۵ / ۳۶۵؛ سید الامین، اصدق الاخبار / ۳۹؛ احمد دجیلی، المختار الثقفی / ۸۹. [۴۴۰] رجال الکشی / ۱۲۵، ۱۲۷؛ شرح الاخبار ۳ / ۲۷۰؛ تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۵۹. [۴۴۱] مروج الذهب ۳ / ۸۳؛ رجال الکشی / ۱۲۶، ش ۲۰۰. [۴۴۲] ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق ۱۷ / ۲۴۳. [۴۴۳] مروج الذهب ۳ / ۱۰۷؛ تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۶۴. [۴۴۴] مروج الذهب ۳ / ۱۰۷. [۴۴۵] رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال) ۱۲۶، ش ۱۹۹. [۴۴۶] فنعیم اجر العاملین (زمر / ۷۴). [۴۴۷] الکافی ۱ / ۴۶۸ و ۳ / ۱۶۵؛ عوالم العلوم / ۲۹۹. [۴۴۸] امالی الطوسی / ۶۷۷، مجلس ۳۷، ح ۱۴۳۲ / ۱۱. [۴۴۹] به منظور آگاهی از گوشه‌ای از زندگی فاسد خلفا به کتاب الأغانی و نیز به کتاب ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین اثر ندوی رجوع کنید. [۴۵۰] بحار الانوار ۴۶ / ۱۶۸، ۲۰۹؛ عوالم العلوم جلد ۱۸. [۴۵۱] رجال النجاشی / ۱۱۵، ش ۲۹۶. لیکن اهل سنت پیایی ابوحمزه‌ی ثمالی را جرح کرده و بروی خرده گرفته‌اند. از آن جا که ما در آنچه از او روایت شده و نیز در طریق او چیزی را پیدا نکردیم که موجب نکوهش او شود، متوجه می‌شویم که تنها عامل موضع اهل عامه نسبت به ابوحمزه ثمالی، همانا تعصب مذهبی و فرقه‌ای است و گرنه این مرد، همان گونه است که نجاشی و دیگر عالمان بزرگ امامیه او را توصیف کرده‌اند و متأسفانه اهل سنت با فرا پیش گرفتن این گونه مواضع، خودشان را از معارف اهل بیت محروم کرده‌اند. [۴۵۲] همان / ۱۱۶. [۴۵۳] مستدرک الوسائل ۱۱ / ۱۶۹، به نقل از فلاح السائل، اثر ابن طاووس. [۴۵۴] الخصال / ۵۶۴، ش ۱. [۴۵۵] شرح مشیخة الفقیه / ۳۶، جزء چهارم.

[۴۵۶] مستدرک الوسائل ۱۱ / ۱۶۹. [۴۵۷] تحف العقول / ۳. [۴۵۸] مستدرک الوسائل ۱۱ / ۱۶۹. [۴۵۹] تحف العقول ۲۵۵. [۴۶۰] الخصال / ۵۶۴، ش ۱. [۴۶۱] صدوق، الامالی / ۳۰۲، مجلس ۵۹، ربيع الآخر، سال ۳۶۸. [۴۶۲] رجال النجاشی / ۱۱۶، ش ۲۹۶. [۴۶۳] من لایحضره الفقیه ۲ / ۳۷۶. [۴۶۴] مشیخه الفقیه / ۳۶، که با جزء چهارم من لایحضره الفقیه چاپ شده است. [۴۶۵] همان / ۱۰۲. [۴۶۶] روضه المتقین ۵ / ۵۰۰. [۴۶۷] مستدرک الوسائل ۱۱ / ۱۶۹. [۴۶۸] الموسوعه الرجالیه جلد ۶، رجال اسانید فهرست شیخ نجاشی / ۶۱۲، سطر ۱. [۴۶۹] من لا یحضره الفقیه ۱ / ۳. [۴۷۰] تحف العقول / ۲۷۲. [۴۷۱] الخصال / ۵۶۴. [۴۷۲] وسائل الشیعه ۱ / ۱۴، ۲۹؛ باب اول از ابواب مقدمه عبادات. [۴۷۳] رساله الحقوق. [۴۷۴] همان. [۴۷۵] همان. [۴۷۶] رساله الحقوق. [۴۷۷] تحف العقول / ۲۵۵؛ رساله الحقوق. [۴۷۸] مستدرک الوسائل ۱۱ / ۱۷۰. [۴۷۹] الخلاصه، رجال العلامة الحلی ۱۴۷، ش ۴۴. [۴۸۰] در تحف العقول زبان را پس از گوش و چشم آورده، لیکن در این جا آن را جلوتر از آن دو یاد کرده و آنچه ما آن را آورده‌ایم، مناسبتر است. [۴۸۱] حق شماره «۱۰» در روایت تحف العقول نیامده است، نه در این جا و نه در تفصیل حقوق، بلکه تنها در روایات صدوق آمده است. به آنچه در هنگام تفصیل حق شماره ۱۰ بیان کردیم، رجوع کنید. [۴۸۲] آنچه در داخل گروه قرار دارد، سخنی است که ما آن را در این جا افزوده‌ایم تا عناوین حقوق هفتگانه را که از آن در پایان مقدمه به «حقوق الجاریه...» تعبیر شده است، مشخص کنیم. [۴۸۳] در اینجا در نسخه‌ها جمله‌ی: «حق بدهکاری که تو از او طلب داری» افزوده شده است. در حالی که در بخش تفصیل حقوق، این جمله نیامده است. نه در روایت صدوق و نه در تحف العقول و بدون آن هم پنجاه حق، کامل می‌شود. بنابراین، جمله‌ی مزبور باید زاید باشد. [۴۸۴] این حق در دو متن آمده است، لیک در مقدمه‌ی صدوق در الخصال یادی از آن نشده است. [۴۸۵] واژه «ثم» در این جا، در همه‌ی نسخه‌ها و روایات آمده است. به گمان من، این واژه از واژه «هی» تصحیف شده است که اشاره دارد به همه‌ی حقوقی که در [ز] بیان شده است. مؤید این سخن، آن است که رساله در تمامی نسخه‌هایش با بیان «حق اهل ذمه» پایان می‌پذیرد و در آن از هیچ حقوق دیگری یاد نشده است. [۴۸۶] صدوق این مقدمه را نه در الفقیه آورده و نه در الامالی، بلکه تنها در الخصال آورده، چنان که در تحف آمده است. [۴۸۷] بسیاری از ناشران که در دوران ما رساله الحقوق را به چاپ رسانده‌اند، «حق نفس» را حقی جداگانه دانسته و بدان شماره‌ای مستقل داده‌اند و لذا شمار حقوق را به ۵۱ رسانده‌اند، در حالی که شمار این حقوق، چنان که در مقدمه بیان شد، به طور یقین ۵۰ است. به علاوه، این شمار، عنوانی است که همه‌ی حقوق اعضا را در بر دارد. همان گونه که این موضوع را پیشتر نوشتیم. در تحف العقول، حق نفس، حقی مستقل شمرده شده، در حالی که «حق حج» یعنی حق شماره ۱۱ را نیاورده است، با این که آوردن آن - در آینده خواهد آمد - ضرور به نظر می‌رسد. [۴۸۸] در روایات صدوق آمده است: ترک سخنان بیهوده‌ای که فایده ندارد. [۴۸۹] کلینی با سند خویش از ابراهیم بن مهزم اسدی از ابو حمزه [ثمالی] از علی بن الحسین علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: زبان آدمی زادگان بر تمامی اعضایش اشرف دارد و به آنها می‌گوید: چگونه بامداد کردید؟ آنها می‌گویند: به خوبی، مشروط به این که تو ما را رها کنی و نیز می‌گویند: خدا را، خدا را درباری ما. آنها او را سوگند می‌دهند و می‌گویند: همانا ما به وسیله تو پاداش داده می‌شویم یا مجازات می‌گردیم. (الکافی ۲ / ۱۱۵، کتاب الایمان و الکفر، باب الصمت و حفظ اللسان؛ مفید، الاختصاص ۲۳۰). [۴۹۰] در روایت صدوق دارد: پاک نگه داشتن او از شنیدن غیبت و شنیدن آنچه گوش دادن آن روا نیست. [۴۹۱] آنچه در داخل پرانتز است، در روایات صدوق موجود نیست. [۴۹۲] حق حج در تحف العقول نیامده است، در حالی که وجود آن ضروری است، چنان که در مقدمه بیان کردیم. [۴۹۳] در روایت صدوق آمده است: حق قربانی، آن است که بدان، خدای - عزوجل - را در نظر بگیری و نه آفریدگانش را و تنها هدف از قربانی، به دست آوردن رحمت خدای - عزوجل - و رهایی روانت در روزی باشد که او را دیدار می‌کنی. [۴۹۴] در روایت صدوق به جای آنچه میان پرانتز قرار دارد، چنین آمده است: «بر تو است که خود را در معرض خشم او قرار ندهی که در این صورت، خود را به هلاکت افکنده، در بلاهایی که به سرت می‌آید، با او شریک خواهی بود». [۴۹۵] آنچه میان گروه قرار دارد،

در روایت صدوق آمده است. بیشتر حقوق آموزگار در یک حدیث مسند از امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیان شده است، آداب المتعلمین / ۷۴، ۷۷، بند ۲۱. [۴۹۶] در روایات صدوق به جای این حق، چنین آمده است: «او را اطاعت کنی و نافرمانی اش نکنی، مگر در چیزی که موجب خشم خدا شود، زیرا در برابر نافرمانی آفریدگار، نباید از آفریده فرمانبرداری کرد». [۴۹۷] در روایت صدوق چنین آمده است: «بدان که آنان بر اثر ناتوانی خود و توانایی تو، زیر دست تو قرار گرفته‌اند». [۴۹۸] در روایت صدوق، چنین آمده است: «اگر تو مردم را از دانش خویش محروم کنی و یا در هنگامی که آنان از تو دانش می‌جویند، بهانه‌گیری نمایی». [۴۹۹] در روایت صدوق آمده است: «و اما حق الزوجه». [۵۰۰] در روایت صدوق آمده است: «و اما حق مملوکک». [۵۰۱] در برخی از نسخه‌های صدوق، چنین آمده است: «او را به این دلیل مالک نشده‌ای که تو او را ساخته‌ای، نه خدا! تو نه هیچ کدام از اعضای او را آفریده‌ای و نه روزی اش داده‌ای». [۵۰۲] به جای آنچه در میان پراکنش قرار دارد، در روایت صدوق آمده است: «تا آن نیکی را که تو درباره‌ی او کردی. برای نگه دارد. پس به او نیکی کن، چنان که خدا به تو نیکی کرده است». [۵۰۳] در روایت صدوق، چنین آمده است: «بدان که او دست، عزت و نیروی تو است». [۵۰۴] در تحف العقول، «بحق الله» آمده است. [۵۰۵] در روایت صدوق آمده است: «فان اطاع الله تعالی». [۵۰۶] در روایت صدوق آمده است: «اگر او به چیزی نیاز پیدا کرد، بر تو لازم است که او را بر خودت مقدم بداری». [۵۰۷] در روایت صدوق، چنین آمده است: «این که بدانی خداوند، آزادی وی را از طریق تو، وسیله‌ای به سوی خودش و مانع تو از آتش قرار داده است. پاداش تو در این جهان، میراث اوست. البته، در صورتی که برای او خویشاوندی نباشد و این در برابر آن مالی است که تو انفاق کرده‌ای و در آن جهان، پاداشت بهشت خواهد بود». [۵۰۸] در روایت صدوق به جای آنچه در میان پراکنش قرار دارد چنین آمده است: «اگر از بدی او آگاهی یافتی، آن را بپوشان». [۵۰۹] در روایت صدوق آمده است: «از روی بخشندگی و برابری با وی رفتار کن». [۵۱۰] و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئك ما عليهم من سبيل. و لمن صبر و غفر ان ذلک لمن عزم الامور (شورا / ۴۳ - ۴۱). [۵۱۱] و ان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتهم به و لئن صبرتم لهو خیر للصابرين (نحل / ۱۲۶). [۵۱۲] قل لا اسألکم علیه اجرا الا الموده فی القربى. (شوری / ۲۳).

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبيل الله ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه‌های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب،

گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب الی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

